

۱..... ۱۳۹۶/۱/۷	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ	۳۶۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱
۶..... ۱۳۹۵/۵/۱۲	وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ	۱۳۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲
۱۰..... ۱۳۹۶/۱/۸	أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ	۳۶۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳
۱۴..... ۱۳۹۶/۱/۹	بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ	۳۶۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۴
۲۱..... ۱۳۹۵/۵/۲۱	بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ	۱۷۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۵
۲۵..... ۱۳۹۵/۶/۲۲	يَسْتَلْ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ	۱۷۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۶
۲۸..... ۱۳۹۵/۶/۲۳	فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ	۱۷۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۷
۳۲..... ۱۳۹۵/۶/۲۴	وَخَسَفَ الْقَمَرُ	۱۷۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۸
۳۵..... ۱۳۹۵/۶/۲۵	وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ	۱۸۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۹
۳۸..... ۱۳۹۶/۱/۱۰	يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَقَرُّ	۳۶۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۰
۴۳..... ۱۳۹۶/۱/۱۱	كَلَّا لَا وَزَرَ	۳۷۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۱
۵۱..... ۱۳۹۶/۱/۱۲	إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ	۳۷۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۲
۵۵..... ۱۳۹۵/۷/۲	يُنْبِئُوا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ	۱۸۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۳
۵۸..... ۱۳۹۶/۱/۱۳	بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ	۳۷۲) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴
۶۶..... ۱۳۹۶/۱/۱۴	وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ	۳۷۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۵
۶۹..... ۱۳۹۶/۱/۱۵	لَا تُحْرِكُ بِهِ لِسَانِكَ لِتَعَجَلَ بِهِ	۳۷۴) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۶
۷۷..... ۱۳۹۶/۱/۱۶	إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ	۳۷۵) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۷
۸۵..... ۱۳۹۶/۱/۱۷	فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ	۳۷۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۸
۸۸..... ۱۳۹۶/۱/۱۸	ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ	۳۷۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۹
۹۳..... ۱۳۹۶/۱/۱۹	كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ	۳۷۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۰
۹۷..... ۱۳۹۶/۱/۲۰	وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ	۳۷۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۱
۱۰۲..... ۱۳۹۶/۱/۲۱	وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ	۳۸۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲
۱۰۸..... ۱۳۹۶/۱/۲۲	إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ	۳۸۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۳
۱۱۷..... ۱۳۹۶/۱/۲۳	وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ	۳۸۲) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴
۱۲۰..... ۱۳۹۶/۱/۲۴	تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ	۳۸۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۵
۱۲۵..... ۱۳۹۶/۱/۲۵	كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ	۳۸۴) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۶
۱۲۹..... ۱۳۹۶/۱/۲۶	وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ	۳۸۵) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۷
۱۳۱..... ۱۳۹۶/۱/۲۷	وَوَظَنَ أَنَّهُ الْفِرَاقُ	۳۸۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۸
۱۳۶..... ۱۳۹۶/۱/۲۸	وَأَلْتَفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ	۳۸۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۹
۱۴۰..... ۱۳۹۶/۱/۲۹	إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ	۳۸۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۰
۱۴۴..... ۱۳۹۶/۱/۳۰	فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى	۳۸۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۱

۱۴۸.....	۱۳۹۶/۱/۳۱	و لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۲
۱۴۹.....	۱۳۹۶/۲/۱	ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۳
۱۵۴.....	۱۳۹۶/۲/۲	أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۴
۱۵۷.....	۱۳۹۶/۲/۳	ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۵
۱۶۱.....	۱۳۹۶/۲/۴	أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۶
۱۶۶.....	۱۳۹۶/۲/۵	أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۷
۱۶۹.....	۱۳۹۶/۲/۶	ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۸
۱۷۴.....	۱۳۹۶/۲/۷	فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۹
۱۷۷.....	۱۳۹۶/۲/۸	أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ	سوره قیامت (۷۵) آیه ۴۰
۱۸۰.....			جمع بندی سوره قیامت

شروع سوره قیامت

موضوعی که از آبان ۱۳۹۵ در پیش گرفتیم، موضوع انسان شناسی بوده است. در این راستا، ابتدا به سراغ آیاتی از سوره های بقره، اعراف، حجر، رفتیم که تاکید اصلی آنها بر خلقت نخستین انسان بود؛ و دیدیم که هر بار چه پیوند وثیقی بین این خلقت نخستین با مساله معاد و غایتی که برای انسان در نظر گرفته شده، مورد توجه بوده است.

در گام بعد، سراغ آیاتی رفتیم که خلقت انسان را با توجه به وضعیتش در این دنیا بررسی می کرد، با مروری بر آیاتی از سوره های معارج، حج، بلد و علق.

اینک به سراغ سوره «قیامت» می رویم که این بار، با نیم نگاهی به نحوه آفرینش وی، تاکید اصلی بحث را بر بررسی حقیقت انسان از منظر غایت و نهایی که در پیش رو دارد، و موضع گیری ای که این انسان در قبال آن غایت در پیش می گیرد، قرار می دهد.

لازم به ذکر است که آیات ۲، ۵-۹ و ۱۳ این سوره، قبلا در جلسات ۱۳۶، ۱۷۶-۱۸۰ و ۱۸۸ مورد بررسی قرار گرفته اند و همگی آنها در اینجا در محل خود قرار گرفت.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

ترجمه

به نام خداوند رحمت گستر که رحمتش همیشگی است؛ سوگند می‌خورم به روز قیامت؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لَا أُقْسِمُ»

درباره این تعبیر قبلاً در جلسه ۱۳۶ (قیامت/۲) (<http://yekave.ir/al-qiyamah-075-02>) و جلسه ۳۳۰ (بلد/۱)

<http://yekave.ir/al-balad-90-1>) توضیح داده شد.

«الْقِیَامَةُ»

از ماده «قوم» است. این ماده در زبان عربی در دو معنای اصلی به کار رفته است: یکی به معنای «جماعتی از مردم» [قوم و قبیله] و دیگری به معنای برخاستن (انتصاب) و عزم و تصمیم (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۳). برخی اصل این ماده را در معنای نقطه مقابل نشستن (قعود)، یعنی برخاستن و به کاری اقدام کردن (فعلیة العمل)، دانسته و توضیح داده‌اند که معنای اول آن از زبان سریانی وارد عربی شده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۳۴۱-۳۴۴)

از این ماده مشتقات قرآنی فراوانی به کار رفته است:

«قیام» مصدر ثلاثی مجرد از این ماده است که انحاء مختلفی دارد: یا «قیام به چیزی» است یا «قیام بر چیزی» و یا قیام به معنای «عزم به کاری» و یا به معنای اسم برای «چیزی که امور دیگر بدان تکیه می‌زنند» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۰-۶۹۱):

- قیام به چیزی [همان معنای «ایستادن» می‌دهد] مانند «مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِیدٌ» (هود/۱۰۰)، «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَیْنَةٍ أَوْ نَزَعْتُمْهَا قَائِمَةً عَلٰی اَصْوْلِهَا» (حشر/۵) «الَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا وَ قُعُودًا» (آل عمران/۱۹۱)

- قیام بر چیزی، به معنای مراعات کردن و حفظ و مراقبت از آن چیز است، که در این صورت غالباً با حرف «علی» می‌آید؛ مثلاً: «أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلٰی كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» (رعد/۳۳) یا تعبیر «إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَیْهِ قَائِمًا» (آل عمران/۷۵) که این دومی به معنای در طلب آن مطلب ثابت قدم ماندن است.

- قیام به معنای تصمیم و عزم به انجام کاری، مانند «إِذَا قُمْتُمْ اِلٰی الصَّلَاةِ» (مائده/۶) و یا «یُقِیْمُونَ الصَّلَاةَ» (مائده/۵۵) یعنی دائماً آن را انجام می‌دهند و بر آن محافظت دارند؛ (بیتن تعبیر قیام به نماز و اقامه نماز تفاوتی هست که در ادامه توضیح داده می‌شود)

۱. قرأ القواس لأقسام و الباقون «لَا أُقْسِمُ» و لم یختلفوا فی الثانی أنه «وَلَا أُقْسِمُ» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵) نحاس قرائت «لأقسام» را به

حسن بصری و اعرج نسبت داده است (إعراب القرآن، ج ۵، ص ۵۱)

- «قیام» و «قوم» به معنای اسم برای چیزی که بدان تکیه زده می‌شود و موجب ایستاده ماندن چیز دیگری می‌شود و قوام‌بخش آن است؛ مانند: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (نساء/۵) و یا «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ» (مائده/۹۷)

«قیامه» (قیامت) که به معنای برپایی آن ساعت خاص است (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ؛ روم/۱۲)، از «قیام» به اضافه «ه» (که علامت «دفعه» است) درست شده، یعنی آنجایی است که انسان یکدفعه قیام می‌کند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱)

«مقام» به معنای مکانی است که شخص در آن جا می‌ایستد، معادل کلمه «جایگاه» (لَا مَقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا، احزاب/۱۳؛ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ، دخان/۵۱)، که به «جایگاه» از آن جهت که در آن می‌ایستند «مقام»؛ و از آن جهت که در آن می‌نشینند «مقعد» (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ؛ قمر/۵۵) گفته می‌شود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۲)

«إِقَامَةٌ» در یک مکان هم به معنای ثابت ماندن در آنجاست، (عَذَابٌ مُّقِيمٌ؛ هود/۳۹) و بر همین اساس «اقامه یک چیز» به معنای حق آن را به طور کامل ادا کردن می‌باشد «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» (مائده/۶۸) و «مُقَامَةٌ» (الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ؛ فاطر/۳۵) هم به همان معنای «اقامت» است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۲)

با این توضیح معلوم می‌شود که در مورد رفتن به سراغ نماز، اگر از مصدر «قیام» استفاده شود، صرفاً به معنای به نماز ایستادن است و لزوماً بار معنایی مثبت ندارد، مانند «وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ» (نساء/۱۴۲)؛ اما وقتی از مصدر «اقامه» استفاده می‌شود به معنای حق آن را به طور کامل ادا کردن است و لذا بار معنایی مثبت دارد، مانند: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُّقِيمَ الصَّلَاةِ» (إبراهیم/۴۰) «فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ» (توبه/۱۱). (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۳). ۱

«قیم» و «قیوم» هم هر دو از قیام گرفته شده؛ «قیم» صفت است، به معنای کسی که دیگری به او تکیه داده و پابرجا گردیده و قوام کارش به اوست؛ مانند «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيُّمُ»^۲ (یوسف/۴۰) یا «فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ» (بینه/۳) و «قیوم» صیغه مبالغه در همین معنا می‌باشد (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ؛ بقره/۲۱۴). (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۳۴۳)

این ماده و مشتقات آن ۶۶۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

۱. در باب وجه تسمیه «قیمت» و نسبت آن با ماده «قوم» توضیحی در کتب لغت نیافتیم. البته اینکه «تقویم» به معنای «ارزیابی کردن» از مفهوم «تعیین قیمت» گرفته شده را همگی اشاره کرده اند، اما اینکه چرا «قیمت» را قیمت نامیدند چیزی گفته نشده است.

۲. البته «قیمه» در آیه «وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ» (بینه/۵) مضاف الیه است نه صفت؛ و لذا گفته‌اند مقصود از آن امت قائم به قسط است که در آیاتی مانند «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» (آل عمران/۱۱۰) و «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ» (نساء/۱۳۵) بدان اشاره شده است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹۱)

کسی که بر خواندن [سوره] «لا اُقْسِمُ» مداومت بورزد و همواره بدان عمل نماید، خداوند عز و جل او را همراه با رسول خدا ص از قبرش در بهترین صورت برمی‌انگیزاند و به او بشارت می‌دهد و در روی او می‌خندد تا از صراط و میزان عبور کند.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۲۱؛ تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۹۹

أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَدْمَنَ قِرَاءَةَ لَا أُقْسِمُ وَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص مِنْ قَبْرِهِ فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَيُبَشِّرُهُ وَيَضْحَكُ فِي وَجْهِهِ حَتَّى يَجُوزَ عَلَى الصِّرَاطِ وَالْمِيزَانِ ۱.

(۲) روایت شده که شخصی به نام یزید بن سلام سولاتی را از پیامبر اکرم ص پرسید. از جمله اینکه:

گفت: از دنیا به من خبر بده که چرا دنیا نامیده شد؟

فرمود: دنیا، دنی [پست] است، و دون [= پایین‌تر و پست‌تر از] آخرت آفریده شد؛ و اگر همراه آخرت آفریده می‌شد

اهل آن فانی نمی‌شدند همان‌طور که اهل آخرت فانی نمی‌شوند.

پرسید: پس، از قیامت به من بگو؛ که چرا قیامت نامیده شد؟

فرمود: چون در آن، قیام خلق برای حساب رخ می‌دهد.

گفت: پس چرا آخرت آخرت نامیده شد؟

۱. در تفسیر جوامع الجامع، ج ۴، ص ۳۹۹ روایت زیر را هم در فضیلت این سوره ذکر کرده است:

فی حدیثِ أبی: و من قرأ سورة القیامة شهدت له أنا و جبرئیل یوم القیامة أنه كان مؤمناً بیوم القیامة.

در تفسیر برهان از کتاب خواص القرآن، علاوه بر نقل روایت فوق از رسول خدا ص، روایات زیر را هم در فضیلت این سوره ذکر کرده است:

و من (خواص القرآن): روی عن النبی (صلی الله علیه و آله) أنه قال: «من قرأ هذه السورة شهدت له أنا و جبرئیل یوم القیامة أنه كان مؤمناً بیوم القیامة، و خرج من قبره و وجهه مسفر عن وجوه الخلائق، یسعی نوره بین یدیه، و إیمان قراءتها یجلب الرزق و الصیانة و یحبب إلى الناس».

و قال الصادق (علیه السلام): «قراءتها تخشع و تجلب العفاف و الصیانة، و من قرأها لم یخف من سلطان، و حفظ فی ليله - إذا قرأها - و نهاره بإذن

الله تعالی». (البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۳۳)

درباره خواندن این سوره و آداب آن روایات زیر قابل توجه است:

استحباب خواندن آن در رکعت اول نماز عشاء: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ الْقِرَاءَةَ فِي الصَّلَاةِ فِيهَا شَيْءٌ مُوقَّتٌ قَالَ لَا إِلَّا الْجُمُعَةَ تُقْرَأُ بِالْجُمُعَةِ وَ الْمُنَافِقِينَ قُلْتُ لَهُ فَأَيُّ السُّورِ تُقْرَأُ فِي الصَّلَوَاتِ قَالَ أَمَّا الظُّهْرُ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ تُقْرَأُ فِيهِمَا سَوَاءً وَ الْعَصْرُ وَ الْمَغْرِبُ سَوَاءً وَ أَمَّا الْغَدَاةُ فَأَطْوَلُ وَ أَمَّا الظُّهْرُ وَ الْعِشَاءُ الْآخِرَةُ - فَسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا وَ نَحْوَهُمَا وَ أَمَّا الْعَصْرُ وَ الْمَغْرِبُ - فَ إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْهَآكِمُ التَّكَاثُرُ وَ نَحْوَهُمَا وَ أَمَّا الْغَدَاةُ فَ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ وَ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ. (تهذيب الأحكام، ج ۲، ص ۹۵)

استحباب گفتن سبحانك اللهم بعد از قرائت آن: ۵- حَدَّثَنَا تَمِيمٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ

الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَجَاءَ بْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ يَقُولُ ... وَ كَانَ [الرِّضَاعُ] إِذَا قَرَأَ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا سُبْحَانَكَ.

فرمود: چون متاخر است، بعد از دنیا می آید؛ سالهایش وصف نمی شود و ایامش به شماره در نمی آید و ساکنانش نمی میرند.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۷۰

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ ضُرَيْسِ الْبَجَلِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ عَمَارَةُ السَّكُونِيُّ السَّرِيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَاصِمِ بَقْرَوَيْنَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَارُونَ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَلَامٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ قَالَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ سَلَامٍ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ص ... ۱

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الدُّنْيَا لِمَ سُمِّيَتِ الدُّنْيَا؟

قَالَ الدُّنْيَا دُنْيَةٌ خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْآخِرَةِ وَ لَوْ خُلِقَتْ مَعَ الْآخِرَةِ لَمْ يَفْنِ أَهْلُهَا كَمَا لَا يَفْنَى أَهْلُ الْآخِرَةِ.

قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقِيَامَةِ لِمَ سُمِّيَتِ الْقِيَامَةُ؟

قَالَ لِأَنَّ فِيهَا قِيَامَ الْخَلْقِ لِلْحِسَابِ.

قَالَ فَأَخْبِرْنِي لِمَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً؟

قَالَ لِأَنَّهَا مُتَأَخِّرَةٌ تَجِيءُ مِنْ بَعْدِ الدُّنْيَا لَا تُوصَفُ سِنِينَهَا [سِنِينَهَا] وَلَا تُحْصَى أَيَامُهَا وَلَا يَمُوتُ سُكَّانُهَا.

تدبر

۱) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

مقصود از «لا» در ابتدای «لا اقسام ...» چیست؟

الف. «لا» زائد (برای تاکید) است و معنایش این است که «سوگند می خورم به ...» (ابن عباس و سعید بن جبیر، به نقل

مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۲۹)

ب. «رد» بر کسانی است که منکر رستاخیز هستند؛ گویی ابتدا می فرماید: نه چنین است که گمان می کنید، و سپس سوگند

را شروع می کند؛ تا تفاوتی باشد بین سوگندی که ابتدا به ساکن انجام می شود با سوگندی که در مقابل کسانی که با مطلب

مخالف اند اقامه می گردد. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۵۹۷) و گفتن «لا» قبل از سوگند خوردن در عربی متداول است، مانند «لا

والله» [در فارسی هم تعبیر «نه به خدا» رایج است] (معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷)

۱. فَقَالَ لَهُ لِمَ سُمِّيَ الْفُرْقَانُ فُرْقَانًا قَالَ لِأَنَّهُ مُتَفَرِّقُ الْآيَاتِ وَالسُّورِ أُنزِلَتْ فِي غَيْرِ الْأَوَاحِ وَغَيْرِهِ مِنَ الصُّحُفِ وَالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ نَزَلَتْ كُلُّهَا جُمْلَةً فِي الْأَوَاحِ وَ الْوَرَقِ قَالَ فَمَا بِالِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ لَا يَسْتَوِيَانِ فِي الضَّوِّ وَ النُّورِ قَالَ لَمَّا خَلَقَهُمَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَطَاعَا وَ لَمْ يَعْصِيَا شَيْئًا فَأَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى جِبْرَائِيلَ عَ أَنْ يَمْحُوَ ضَوْءَ الْقَمَرِ فَمَحَاهُ فَأَثَرَ الْمَحْوِ فِي الْقَمَرِ خُطُوطًا سَوْدَاءَ وَ لَوْ أَنَّ الْقَمَرَ تَرَكَ عَلَى حَالِهِ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ وَ لَمْ يَمْحُ لَمَّا عُرِفَ اللَّيْلُ مِنَ النَّهَارِ وَ لَا النَّهَارُ مِنَ اللَّيْلِ وَ لَا عِلْمَ الصَّائِمِ كَمْ يَصُومُ وَ لَا عَرَفَ النَّاسُ عَدَدَ السِّنِينَ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لَتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لَتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابِ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَأَخْبِرْنِي لِمَ سُمِّيَ اللَّيْلُ لَيْلًا قَالَ لِأَنَّهُ يَلْبِئِلُ الرِّجَالَ مِنَ النَّسَاءِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلْفَةً وَ لَبَّاسًا وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَبَّاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَمَا بِالِ النُّجُومِ تَسْتَبِينُ صِغَارًا وَ كِبَارًا وَ مِقْدَارُهَا سَوَاءٌ قَالَ لِأَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بَحْرًا يَضْرِبُ الرِّيحُ أَمْوَاجَهَا فَلِذَلِكَ تَسْتَبِينُ صِغَارًا وَ كِبَارًا وَ مِقْدَارُ النُّجُومِ كُلُّهَا سَوَاءٌ

۲. این نظر با قرائت ابن کثیر که «لأقسام» خوانده نیز سازگار است «زاید» بودن به معنای این است که در اعراب و نحو جایگاهی ندارد، نه اینکه

(آن گونه که نویسنده بیان المعانی، ج ۱، ص ۲۳۷ گمان کرده) به معنای زیادی و بی فایده باشد که بودنش در کلام خدا مورد انکار قرار بگیرد.

۳ یا منکر سخنان پیامبر درباره معاد هستند و پیامبر را در اخبار از معاد دروغگو می شمردند. (التبيان في إعراب القرآن، ص ۳۸۱)

- ج. به معنای «سوگند نمی خورم» است و درباره چرایی این تعبیر هم دو نظر بیان شده است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۷):
- ج. ۱. چون مطلب با دلایل عقلی و نقلی بقدری واضح است که سوگند خوردن نیاز ندارد.
- ج. ۲. چون شما آن را باور ندارید و بدان اقرار نمی کنید.
- د. ...

(۲) «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

قبلا بارها بیان شد که وقتی در جایی سوگندی خورده می شود هم دلالت بر عظمت و اهمیت آن چیزی دارد که بدان سوگند خورده شده، و هم دلالت دارد بر اهمیت آن چیزی که به خاطر آن سوگند خورده شده (= جواب قسم). در اینجا جواب قسم محذوف است و عموم مفسران اتفاق نظر دارند که سیاق آیات دلالت دارد که آن محذوف، عبارت «لَتُبْعَثُنَّ: حتما مبعوث خواهید شد» می باشد؛ و علت حذف را این دانسته اند که با این حذف کردن و نامش را نبردن، به نحو کنایه ای بر عظمت و بزرگی آن تاکید می شود (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۴)

بدین ترتیب، معنای آیه چنین می شود:

«سوگند می خورم به روز قیامت که شما حتما برانگیخته خواهید شد»

اگر توجه کنیم که «قیامت» دلالت بر همان معنای رستاخیز و بپا خاستن دارد، آنگاه نکته جالب توجه این است که در اینجا، چیزی که بدان سوگند خورده شده، با چیزی که برای تاکید بر آن سوگند خورده شده، یکی است: سوگند به روز رستاخیز که شما رستاخیزی در پیش دارید.

اما چرا؟

الف. شاید می خواهد نشان دهد که مساله قیامت بقدری واضح و آشکار است، که با توجه دادن به آن، وجودش غیرقابل انکار خواهد بود. (قریب به مضمون «إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ ...؛ حج/۵») که می خواهد بفرماید برانگیخته شدن اصلا جای تردید ندارد. توضیح در جلسه ۳۱۰، تدبر ۷ (<http://yekave.ir/al-haji-22-5>)

ب. ...

(۳) «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»

گاه فضای انکار بقدری در میان ما آدمیان شدید است که:

خداوند رحمان و رحیم، اولاً برای اینکه ما باور کنیم مجبور می شود سوگند یاد کند؛

و ثانیاً قبل از اینکه سوگندش را هم بیان کند، مجبور است با تعبیر «لا» ابتدا با این انکار ما مخالفت کند و بفرماید چنین

نیست که شما گمان می کنید!

ترجمه

نه، سوگند به نفس ملامتگر؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لَا أُقْسِمُ»: ورود «لا» قبل از قسم در کلام عربی بسیار متداول بوده است و زجاج (از علمای معروف علم نحو) معتقد است که در اینکه این گونه تعبیر به همان معنای «أقسم: سوگند می‌خورم» است، اختلاف نظری نیست، اما در تفسیر آن (که چه تاثیری در معنا می‌گذارد) نظرات متعددی داده شده است. برخی آن را «زائده» دانسته‌اند (یعنی هیچ اثری در معنا نمی‌گذارد)، برخی آن را «صله» دانسته‌اند، یعنی فرق است بین جایی که شخصی ابتدا به ساکن قسم می‌خورد، و جایی که شخص در مقابل سخن دیگران (صله = وصل و اتصال) قسم می‌خورد، و اگرچه قبل از این آیات، کلامی نیست، اما این آیات در مقام رد بر کلام مفروض مخالفان است، یعنی: «این گونه که شما فکر کرده‌اید که قیامت نباشد و کسی خود را ملامت نکند، نیست، بلکه سوگند می‌خورم که...». و برخی هم آن را صرفاً برای تأکید بر قسم دانسته‌اند (به نقل از: تاج العروس ۲۰/۴۰۴). این احتمال هم مطرح است که «لا»ی نافیه (برای نفی) باشد اما از باب اجلال و عظمت مطلب، شبیه آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» گویی که با آمدن حرف «لا» معنی‌اش چنین می‌شود که «اینکه من با سوگند خوردنم بخواهم عظمت آن را نشان دهم، مانند این است که اصلاً عظمت او را نادیده گرفته‌ام چون اهمیت آن فوق این است» (الکشاف ۴/۶۵۸)

همچنین شاید بتوان گفت که این «لا»، جزء مواردی است که آمده تا نشان دهد که جواب قسم منفی است چنانکه گفته می‌شود «لَا وَ اللَّهُ لَا أَفْعَلُ» (نه، به خدا قسم، این کار را نمی‌کنم) (مجمع البحرین ۱/۳۷۰)؛ که نمونه واضح قرآنی آن، تعبیر «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» نه، به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند» (نساء/۶۵) است؛ [تطبیق آن بر آیه حاضر از این جهت می‌تواند باشد که در این آیات، جواب قسم به نحو استفهام انکاری آمده است. (نه، به ... قسم، آیا آنها گمان کرده‌اند که خدا آنها را مبعوث نمی‌کند؟)] و البته کسانی که این احتمال را مطرح کرده‌اند تذکر داده‌اند که این احتمال در تمامی آیاتی که با تعبیر «لا أقسم» شروع می‌شود، جاری نیست، زیرا در برخی از آنها جواب قسم، مثبت است، مثلاً: جواب «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»، «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ...» (بلد/۱-۴) بوده و یا جواب «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ»، «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقعه/۷۵-۷۷) بوده است (الکشاف ۴/۶۵۸)

در هر صورت، جواب این قسم، مطلبی است که با آیه «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» به نحو ضمنی بدان اشاره شده، یعنی اینکه «سوگند به ...، که حتماً مبعوث خواهید شد»

۱ مرحوم طبرسی، علاوه بر اقوال قبلی، برای «نافیه» بودن «لا» دو وجه دیگر را برشمرده است: و قيل معناه لا أقسم بيوم القيامة لظهورها بالدلائل

العقلية و السمعية و قيل معناه لا أقسم بيوم القيامة فإنكم لا تقرون بها (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص ۵۹۷)

«اللَّوَامَةُ» صیغه مبالغه از ماده «لوم» (به معنای ملامت کردن) است (کتاب العین ۸/ ۳۴۳) که اضافه شدن «ه» در انتهای آن نیز دلالت بر تاکید می‌کند، همانند «علامه» (کتاب العین ۲/ ۱۵۲).

حدیث

۱) در ضمن وصایایی که پیامبر اکرم ص به عبدالله بن مسعود داشتند، آمده است: ابن مسعود! تا می‌توانی در انجام کارهای صالح و نیکوکاری بکوش چرا که نیکوکار و بدکار هر دو پشیمان می‌شوند! نیکوکار می‌گوید ای کاش کارهای خوب بیشتری انجام می‌دادم، و بدکار می‌گوید ای کاش کوتاهی نمی‌کردم؛ و دلیل این مطلب، سخن خداوند است که فرمود: نه، سوگند به نفس ملامت‌گر.

مکارم الأخلاق، ص ۴۵۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ خَمْسَةٌ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص ... فَقَالَ ... يَا ابْنَ مَسْعُودٍ أَكْثَرَ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَالْبِرِّ فَإِنَّ الْمُحْسِنَ وَالْمُسِيءَ يَنْدَمَانِ يَقُولُ الْمُحْسِنُ يَا لَيْتَنِي أَزِدْتُ مِنَ الْحَسَنَاتِ وَ يَقُولُ الْمُسِيءُ قَصَّرْتُ وَ تَصَدِّقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»

۲) از امام صادق ع روایت شده است که پیامبر اکرم ص فرمود:

خوشا به حال کسی که در نامه عملش در روز قیامت، بعد از هر گناهی، استغفاری ثبت شده باشد.

محاسبة النفس (للسید بن الطاووس)، ص ۱۵

و رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ فَضْلِ الدُّعَاءِ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى الصَّادِقِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَةِ عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

کسی که کار نیکش او را خوشحال کند و کار بدش او را ناراحت کند، او مومن است.

[یعنی مومن ممکن است گناه کند، اما در باطن خود از گناهی که کرده ناراحت می‌شود]

الکافی، ج ۲، ص ۲۳۲

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.

۱. و درباره اینکه مقصود از آن چیست، گفته شده: مقصود هر انسان خوب یا بدی روز قیامت خود را ملامت می‌کند: اگر بد باشد، که واضح است؛ و اگر خوب است، که چرا بیشتر خوبی نکردم؛ و نیز گفته شده: مقصود نفس انسان مومن است که خود را هنگام ورود در گناهان ملامت می‌کند و بدین طریق خود را از گناه دور می‌دارد؛ و نیز گفته شده: که مقصود انسان کافر است که روز قیامت خود را به خاطر جهمی شدنش ملامت می‌کند (یونس/ ۵۴)؛ و هرکدام از اینها وجهی دارد (مجمع البیان ۱۰/ ۵۹۷؛ میزان ۲۰/ ۱۰۴) و لذا همگی می‌توانند درست باشند.

۱) «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»: شاید بهترین معادل برای نفس لوامه در اصطلاحات ما «وجدان» باشد و کاری که نفس لوامه می‌کند همان «عذاب وجدان» است. یکی از ویژگی‌های مهم قیامت، حسابرسی و مواخذه است؛ و خداوند این ویژگی را در همین دنیا در وجود ما قرار داده است؛ و شاید به همین جهت است که خداوند در این آیه و آیه قبل، قسم خوردن به قیامت را در کنار قسم خوردن به نفس لوامه قرار داده است. به تعبیر شهید مطهری:

قیامت روز رسیدگی است، روزی است که محکمه عدل تشکیل می‌شود، تنها محکمه عدلی که مربوط به همه جهان است. خدا در نفس انسان هم همان «میزان»ی را که در قیامت دارد خلق کرده است، چون وجدان در بشر همان کاری را می‌کند که «میزان» در قیامت می‌کند. می‌خواهد بگوید که ما یک چنین هادی ملامتگری به بشر داده‌ایم که دقیقاً حقیقت را رسیدگی می‌کند، حقیقت را می‌فهمد. (اسلام و مقتضیات زمان ۱/ ۳۹۷)

۲) وجود نفس لوامه یک ودیعه الهی برای انسان است که متوجه شود آیا در مسیر خدایی قرار دارد یا نه. انسان موجودی جایز الخطاست؛ و فقط انسان‌های بسیار نادری وجود دارند که هیچگاه گناه نمی‌کنند. این گونه نیست که هرکس گناه کند، بلافاصله از وادی ایمان خارج شده باشد. وجود نفس لوامه موجب می‌شود که این گناهان در وجود آدمی تثبیت نشود (حدیث ۲) و مادام که نفس لوامه در او فعال است؛ و او به این ملامت گوش می‌دهد و از کرده خود پشیمان می‌شود، وی هنوز در وادی ایمان است (حدیث ۳)

البته انسان می‌تواند به ندای وجدانش بی‌اعتنایی کند، که اگر بی‌اعتنایی کند، کم‌کم این ندا ضعیف می‌شود؛ اما ظاهراً هیچگاه خاموش شدنی نیست. به قول شهید مطهری، خلبانی که بمباران هیروشیما را انجام داد، سالها تربیت کرده‌اند که بتوانند چنین ظلمی انجام دهد و بعد هم به او مدال دادند، اما عاقبت دیوانه شد؛ زیرا وجدان بالاخره کار خود را می‌کند. (تعلیم و تربیت در اسلام/ ۱۵۹)

<http://www.lib.motahari.ir/Content/938/159>

۳) «... النَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» گاه انسان غمگین است به خاطر مصیبتی که برایش پیش آمده؛ اما احتمالاً برای همه ما اوقاتی پیش آمده که «دل‌مان گرفته است» بدون اینکه بدانیم چرا؟ اینکه گاه انسان دلش می‌گیرد، علامتی بر فعال بودن وجدان (نفس لوامه)، و ماورایی بودن حقیقت انسان است. ما وجدان داریم و برتر از این جهانیم؛ و وقتی زیاد در دنیا فرومی‌رویم، این وجدان اعتراض خود را به این صورت به ما نشان می‌دهد، حالمان را می‌گیرد به نحوی که دیگر دل و دماغ هیچ کاری را نداریم. از اشتباهات افراد این است که در این شرایط به جای اینکه به خود آیند، سعی می‌کنند خود با وسیله‌ای (مثلاً با یک فیلم سینمایی یا یک بازی سرگرم‌کننده) سرگرم کنند و به جای توجه به تذکرات وجدان، عامدانه خود را به وادی غفلت بیندازند. در حالی که چنین از عنایات ویژه خداست تا ما را به حقیقت عظیم خود، که در این حصار تنگ دنیا نمی‌گنجد، توجه دهد. این موقع است که باید توجه کنیم باب دل ما به سوی ملکوت باز شده، و چه بهتر که به جای اینکه به کاری که ما را از خود غافل کند بپردازیم، به مناجات با خدا، که رجوعی جدی به خود حقیقی ماست، روی آوریم.

اگر دچار چنین حالتی شدیم، خوب است در خلوت خود، سری به دعای ۲۱ صحیفه سجادیه بزنیم. عنوان دعا دقیقا همین است: «دَعَاؤُهُ إِذَا أَحْزَنَهُ أَمْرٌ» (دعای او، وقتی که دلش می‌گرفت). شروع این دعا چنین است:

اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ وَوَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ افْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ...

خدایا! ای که کفایت کننده‌ی تنهای ضعیف! و ای نگهدارنده از واقعه ترسناک! گناهانم مرا تنها و بی‌کس گذاشته که دیگر همنشینی ندارم ...

۴) «يَوْمَ الْقِيَامَةِ ... النَّفْسِ اللَّوَامَةِ» اگر نفس لوامه حسابرس و مواخذه کننده انسان در دنیا است و کاری که در قیامت قرار است انجام شود، در دنیا انجام می‌دهد، پس هرچه به نفس لوامه در وجود خود میدان دهیم، در حقیقت از مواقف حسابرسی روز قیامت گذر کرده‌ایم.

۵) امروزه شعار نقدپذیری از شعارهای رایج است، اما کاملا شبیه «عدالت» است که به تعبیر امیرالمومنین ع «وسیع‌ترین مجالها را در مقام بیان، و تنگ‌ترین مجالها را در مقام تن دادن» دارد (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶) اولین شرط نقدپذیری داشتن انصاف است که وقتی عیب انسان را به او تذکر دادند، خودش را ملامت کند نه تذکردهنده را. پس، نقدپذیری چیزی نیست جز میدان دادن به نفس لوامه؛ و باور نکنید که کسی وجدانش خفته باشد و واقعا نقدپذیر باشد. کسی که تحمل نقد شنیدن ندارد، به وجدان خود بی‌اعتنایی کرده است.

تذکره ۱: نیازی به توضیح ندارد که بحث بر سر نقد منصفانه و خیرخواهانه است؛ نه عیب‌جویی و نیش زبان. (تفاوت این دو را در لینک زیر توضیح داده‌ام)

<http://www.souzanchi.ir/%d9%82%d8%af%d8%b1%d8%aa-%d9%88-%d9%86%d9%82%d8%af-%d8%a2%d9%86-%d9%82%d8%b3%d9%85%d8%aa-%d8%b3%d9%88%d9%85>

تذکره ۲: اگرچه یکی از لوازم نقدپذیری، برخورد خوب با منتقد است، اما این گونه نیست که هرکس در ظاهر برخورد خوبی با منتقدان کرد، حتما نقدپذیر هم باشد. گاه شهرت اجتماعی موجب می‌شود که شخص در ظاهر با منتقدان خویش خوش‌برخورد باشد، اما معیار این است که در مقام عمل در برابر این نقدها چه می‌کند.

۶) «... النَّفْسِ اللَّوَامَةِ»: وجود وجدان در آدمی (که هرکس در درون خویش با قضاوت‌های او روبروست) دلیل خوبی بر برتری بُعد معنوی ما بر بُعد مادی ماست. زیرا انسان را به خاطر ظلم و گناهی که کرده، هرچند سود مادی هم به دست آورده باشد، مواخذه می‌کند.

توضیح مطلب:

از اشکالاتی که مادی‌گرایان می‌کنند این است که می‌گویند معنویت، صرفا خیال‌بافی است؛ و مادیت است که محسوس و ملموس است، و دین که دعوت به معنویت می‌کند صرفا افیون توده‌هاست.

وجدان پاسخ‌گوینده‌ای بر این مدعاست. زیرا وقتی مواخذه‌ای رخ می‌دهد، دو طرف وجود دارد: قاضی و محکوم. وقتی من حکمی علیه خود می‌دهم، در واقع یک بُعد از وجود من بُعد دیگر را محکوم می‌کند، و همواره آنکه حاکم است بر آنکه

۱. فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ

محکوم است، برتری دارد. همین که من وقتی گناه کردم، در عمق وجود خود، احساس شکست می‌کنم و وقتی کار خوبی کردم (که غالباً کارهای خوب با ضرر مادی همراه است: مثلاً انفاق به نیازمند) احساس پیروزی می‌کنم، معلوم می‌شود «من» اصل و حقیقی‌ام، آن است که احساس می‌کند شکست خورده و یا پیروز شده است. (مطهری، فلسفه اخلاق، ص ۱۷۱)

۳۶۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳ أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۱۳۹۶/۱/۸

ترجمه

آیا انسان چنین حساب می‌کند که هرگز استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يَحْسَبُ» از ماده «حَسَبَ» است که درباره این ماده و استعمالات قرآنی آن در جلسه ۹۶ (<http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/>) و جلسه ۱۸ (<http://yekaye.ir/39-33-al-ahzab/>) توضیحاتی ارائه شد.

«الْأَنْ نَجْمَعَنَّ» = أَنْ + لَنْ نَجْمَعُ

«عِظَامَ» به معنای «استخوان» می‌باشد که در جلسه ۱۶۹ (<http://yekaye.ir/ya-seen-036-78/>) درباره‌اش توضیحاتی ارائه شد.

توجه

مضمون این آیه و آیه بعد بسیار شبیه مضمون آیات «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؛ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس ۷۸-۷۹): برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟ بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای [یا: به هر گونه آفرینشی] داناست. است که در جلسات ۱۶۹-۱۷۰ مورد بررسی قرار گرفت. اغلب احادیث و تدبرهای آنجا در اینجا نیز صدق می‌کند که از تکرار آنها خودداری می‌شود:

<http://yekaye.ir/ya-seen-036-78/> /

<http://yekaye.ir/ya-seen-036-79/> /

شأن نزول

(۱) روایت شده است که عدی بن ربیع به پیامبر خدا ص گفت:

محمد! بگو بینم روز قیامت وضعیتش چگونه خواهد بود؟

حضرت برایش توضیحاتی داد. او گفت: اگر آن روز را هم بینم تو را تصدیق نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم؛ آیا خداوند

این استخوان‌ها را بعد از اینکه پوسید جمع می‌کند؟ و این آیه نازل شد.

و گفته‌اند در مورد ابوجهل نازل شد که مرتب می‌گفت: آیا محمد ص گمان می‌کند که خداوند این استخوانها را بعد از پوسیدن و پخش شدنشان دوباره در خلقتی جدید برمی‌گرداند؟

البحر المحيط فی التفسیر، ج ۱۰، ص ۳۴۵؛ أسباب نزول القرآن (الواحدی)، ص ۴۶۹

روی آن عدی بن ربیعہ قال لرسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم:

یا محمد، حدثنی عن یوم القیامۃ متى یكون أمره؟ فأخبره رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم، فقال: لو عاينت ذلك الیوم لم أصدقك و لم أومن به، أو یجمع اللہ هذه العظام بعد بلاها، فنزلت.

و قيل: نزلت فی ابي جهل، كان یقول: أ یزعم محمد صلی اللہ علیہ و سلم أن یجمع اللہ هذه العظام بعد بلاها و تفرقها فیعیدها خلقا جدیدا؟

حدیث

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده که فرموده‌اند:

تعجب می‌کنم که از کسی که در خدا شک دارد در حالی که آفرینش خدا را می‌بیند؛
و تعجب می‌کنم از کسی که مرگ را فراموش کرده در حالی که می‌بیند کسانی را که می‌میرند؛
و تعجب می‌کنم از کسی که منکر ایجاد آخرت است در حالی که ایجاد در دنیا را می‌بیند؛
و تعجب می‌کنم از کسی که مشغول آباد کردن سرای فانی است در حالی که آباد کردن باقی را رها کرده است.

نهج البلاغه؛ حکمت ۱۲۶

وَقَالَ ع:

عَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَ هُوَ يَرَى خُلُقَ اللَّهِ وَ عَجِبْتُ لِمَنْ نَسِيَ الْمَوْتَ وَ هُوَ يَرَى [مَنْ يَمُوتُ] الْمَوْتَى وَ عَجِبْتُ لِمَنْ
أَنْكَرَ النَّشْأَةَ الْآخِرَى وَ هُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَ عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَ تَارِكَ دَارَ الْبَقَاءِ. ۱

(۳) از امام صادق ع سوال شد که آیا مُرده، جسدش می‌پوسد؟

فرمود: بله، تا جایی که نه گوشتی از او می‌ماند و نه استخوانی؛ مگر آن طینتی که از آن آفریده شد، که آن نمی‌پوسد، در قبر در حالت دَوْران باقی می‌ماند، تا اینکه از آن آفریده شود همان گونه که اول بار آفریده شده بود.

الکافی، ج ۳، ص ۲۵۱

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
سُئِلَ عَنِ الْمَيِّتِ يَبْلَى جَسَدَهُ؟

۱ . البته شبیه این روایت، اما از امام سجاده ع در جلسه ۱۷۰، حدیث ۳ گذشت

قَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ إِلَّا طَيَّبْتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ مِنْهَا كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ مَرَّةٍ.^۱

تدبر

(۱) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

قبلا بیان شد که در قرآن کریم، تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل انسان به کار رفته، ناظر به نوعی اشتباه در «حساب و کتاب» های انسان هاست؛ به طوری که در همگی می توان کلمه «ظن» و «زعم» (گمان و پندار) با بار معنایی منفی را به کار برد. (جلسه ۹۶، تدبر ۱) <http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/>

این آیه استفهام انکاری است؛ در واقع، قرآن این مدل حساب و کتاب کردن «انسان» را به چالش می کشد؛ و در دو آیه بعدی، هم منشأ معرفتی آن را نقد می کند (آیه ۴: بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) و هم درباره منشأ احساساتی و انگیزشی آن هشدار می دهد (آیه ۵: بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ).

نکته تخصصی انسان شناسی

ظاهرا اشتباه در حساب و کتاب های «انسان» دو منشأ دارد؛ که برای مصون ماندن از این اشتباهات باید هر دو را جدی گرفت:

الف. منشأ معرفتی: ما در زندگی مان همواره بر اساس اطلاعاتی است که تاکنون داشته ایم، حساب و کتاب می کنیم؛ و هرچه اطلاعات ما بیشتر و یا عوض شود، حساب و کتاب هایمان تغییر می کند.

پس باید شناخت هایی که از عالم و آدم داریم را مرتب بازبینی کرده و در جایی که شناخت متعبری نداریم، نایستیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (إسراء/۳۶)

ب. منشأ احساساتی و انگیزشی: انسان چیزی را خوشش بیاید سعی می کند در حساب و کتاب هایش جدی بگیرد و به سمت آن حرکت کند «يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (کهف/۱۰۴)؛ و از چیزی که بدش بیاید، می کوشد در حساب و کتاب هایش، آن را نادیده گرفته «وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمَّوْا» (مائده/۷۱)، یا به سمت حذف آن از مقابل دیدگان خود اقدام کند «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» (قیامه/۵)؛ و در هر صورت، به نحوی حساب و کتاب کند که دلخواه خود را توجیه نماید:

در اینجا حتی شناخت صحیح هم گاه حریف انسان نمی شود؛ و اتفاقا «کفر» در جایی است که شناخت هست، اما احساسات و انگیزش ها آن را کنار می نهد.

۱. البته شبیه این روایت در جلسه ۱۶۹، حدیث ۲ گذشت.

۲ در جلسه مذکور بیان شد که این بار معنایی منفی، در وزن ثلاثی مجرد (حسب) و وزن «افتعال» (احتسب) چنین است. اکنون می افزاییم که در وزن «مفاعله» (حاسب) این کلمه دلالتی بر خطا ندارد؛ اما این وزن فقط در مورد اقدامی که خداوند و فرشتگان در مورد انسان انجام می دهند (محاسبه اعمال) به کار رفته و در هیچیک از موارد استعمال قرآنی این واژه، فاعل آن انسان نیست؛ لذاست که گفته شد (تمامی مواردی که ماده «حسب» به صورت فعل انسان به کار رفته).

راه علاج این دومی آن است که دائما دلخواه‌های خود را زیر نظر داشته، و مراقب دوست داشتن و ناخوشایند داشتن‌های خود باشیم؛ به قول حافظ شیرازی:

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh324/>

(۲) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

این آیه هشدار می‌دهد که یکی از حساب و کتاب‌های ناروای انسان:

یکی از اشتباهات انسان این است که آنچه را تاکنون تجربه نکرده، ناممکن می‌شمرد. تاکنون ندیده که کسی که مرد و استخوانهایش متلاشی شد، دوباره زنده شود، گمان می‌کند که چنین چیزی هرگز رخ نخواهد داد.

ثمره معرفت شناختی

راه شناخت واقعیت، به «آنچه به تجربه ما درآمده» منحصر نمی‌شود؛ و برای انکار یک واقعیت، اینکه تاکنون آن را تجربه نکرده‌ایم، دلیل موجهی نمی‌باشد.

همان طور که قبول یک واقعیت، نیازمند دلیل کافی است؛ رد هر چیزی هم باید مبتنی بر دلیل کافی باشد.

(۳) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

با اینکه واقعه‌ای که شأن نزول این آیه بوده، سخن یکی از کافران زمان پیامبر ص بوده است، اما فرمود: «آیا او حساب کرد که ...»؛ بلکه فرمود: «آیا انسان حساب می‌کند که ...».

چرا؟

الف. این یک رویه‌ای که مورد ابتلای «انسان» است؛ نه یک شخص خاص؛ در واقع، مساله‌ای است ناظر به انسان‌شناسی، و آفتی که گریبانگیر هر انسانی ممکن است بشود. (تدبر ۱)

ب. این یک رویه‌ای است که «همواره» رخ می‌دهد. یک واقعه‌ای نیست که یکبار رخ داده و تمام شود تا با فعل ماضی از آن یاد شود؛ بلکه هر زمان این اشتباه محاسباتی دوباره تکرار می‌شود.

ج. ...

(۴) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ»

کفار در اعتراض به معاد، عمدتاً بر این تاکید کرده‌اند که انسان چگونه از حالتی که به «استخوان» تبدیل شده (إسراء/۴۹ و ۹۸؛ مومنون/۲۳ و ۸۲؛ صافات/۱۶ و ۵۳؛ واقعه/۴۷) و یا استخوانش پوسیده (نازعات/۱۷)، دوباره زنده می‌شود (یس/۷۸)

و یا چگونه این استخوان‌ها جمع‌آوری می‌گردد (قیامت/۳)؟ و حتی در مورد زنده کردنی که به عَزَّوَجَلَّ نَبی نشان داده شد، بر پیوند و بازسازی استخوان‌ها تاکید رفت (بقره/۲۵۹).

چرا در مساله احیای مجدد انسان، در میان اعضای بدن، این اندازه بر مساله جمع و بازسازی مجدد استخوان‌ها تاکید شده است؟

الف. شاید از این جهت که در نگاه عادی، انسانها بارها متلاشی شدن و ترمیم مجدد پوست و گوشت را مشاهده می‌کرده‌اند، اما اگر استخوانی متلاشی می‌شد، دیگر ترمیمی برایش نمی‌دیده‌اند.

ب. شاید از این جهت که در نگاه عمومی، پیکره بدن انسان، بیش و پیش از هر چیز در گروی استخوان‌بندی اوست.

ج. ۱۰۰۰

۱۳۹۶/۱/۹

۳۶۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۴ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوًّا بَنَانُهُ

ترجمه

آری، [در حالی که] تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

حدیث

۱) از امام حسن عسکری ع روایت شده است:

نزد امام صادق ع صحبت از «جدل در دین» به میان آمد و عده‌ای گفتند پیامبر خدا ص و ائمه از آن نهی کرده‌اند. حضرت

ع فرمود:

آنها از هرگونه جدلی نهی نکردند، بلکه از جدلی که به نحو «احسن» (نیکو) نباشد نهی کرده‌اند ...

[بعد از توضیحاتی در مورد این «جدل غیراحسن»، فرمودند:]

اما جدلی که احسن باشد آن همان است که خداوند به پیامبرش امر کرد که به آن روش با کسی که منکر برانگیخته شدن بعد از مرگ و زنده شدن برای قیامت بود، بحث کند و خداوند از قول آن شخص فرمود: «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد! گفت: کیست که استخوان‌ها را زندگی می‌بخشد در حالی که پوسیده‌اند؟» و خداوند در پاسخ به او فرمود: «بگو»

۱. اما هر چه باشد، این نکته جالب است که اگر انسان توجه کند که همین انسان، در یک مرحله‌ای در مراحل تکوینش، بدون استخوان بود و بعداً به مرحله‌ای رسید که دارای استخوان شد (مومنون/۱۴)، براحتی می‌تواند دریابد که خداوند براحتی می‌تواند مجدداً در حالی که استخوانی در کار نیست، او را به عالم برگرداند. (پیشرفت‌های علم ژنتیک و مساله سلول‌های بنیادین، پذیرش این مساله را امروزه بسیار آسان کرده است) انشاء الله در جلسه بعد توضیح بیشتری خواهد آمد.

۲ درباره «سوی» در جلسه ۱۳۴ توضیح داده شد.

ای محمد! «همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد و او به هر آفریده‌ای داناست. همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد تا ناگهان شما از آن آتش افروزید.» (یس/۷۸-۸۰)

پس خداوند از پیامبرش خواست که با آن باطل‌گرایی که می‌گفت: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان‌ها را مبعوث کند در حالی که پوسیده است، جدل کند؛ و خداوند متعال فرمود: بگو همان کسی به آن زندگی می‌بخشد که اول بار آن را ایجاد کرد، آیا کسی که آن را ابتداء و نه از چیزی پدید آورد، ناتوان است از اینکه آن را بعد از اینکه پوسیده شد برگرداند؟ بلکه نزد شما ابتدایش سخت‌تر از برگرداندنش است.

سپس فرمود: «همان کسی که برای شما از درخت سبز آتشی قرار داد» یعنی وقتی که آتش سوزان را که در درخت سبز دارای رطوبت مخفی شده را بیرون آورد، به شما نشان داد که او بر اینکه شیء پوسیده شده را برگرداند نیز تواناست.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري ع، ص ۵۲۸؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۱
قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ ع: ذُكِرَ عِنْدَ الصَّادِقِ ع الْجِدَالُ فِي الدِّينِ، وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ الْأَئِمَّةَ ع قَدْ نَهَوْا عَنْهُ - فَقَالَ الصَّادِقُ ع: لَمْ يُنْهَ عَنْهُ مُطْلَقًا، وَ لَكِنَّهُ نُهِيَ عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ الْتِي هِيَ أَحْسَنُ ... وَ أَمَّا الْجِدَالُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ فَهُوَ مَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ أَنْ يُجَادِلَ بِهِ مَنْ جَحَدَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ إِحْيَاءَهُ لَهُ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى حَاكِيًا عَنْهُ:

«وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» فَقَالَ اللَّهُ فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ: «قُلْ» يَا مُحَمَّدُ «يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ؛ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ».

فَأَرَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُبْعَثَ هَذِهِ الْعِظَامُ وَ هِيَ رَمِيمٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَوْ يَعْجِزُ مَنْ ابْتَدَأَ بِهِ لَأِ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يُعِيدَهُ بَعْدَ أَنْ يَبْلَى بَلِ ابْتِدَاؤُهُ أَصْعَبُ عِنْدَكُمْ مِنْ إِعَادَتِهِ.

ثُمَّ قَالَ: الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا أَى إِذَا كَانَ قَدْ كَمِنَ النَّارُ الْحَارَّةُ فِي الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ الرُّطْبِ يَسْتَخْرِجُهَا، فَعَرَفْتُمْ أَنَّهُ عَلَى إِعَادَةِ مَا بَلَى أَقْدَرُ. ۱

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

آنگاه که موعد مقرر سر رسد، و اندازه‌های امور در رسد و آخر آفریدگان به آغاز آن پیوندند، و از اراده خدا آنچه بر ایجاد دوباره مخلوقات تعلق گرفته، فرا رسد؛

آسمان را بتکاند و بشکافد، و زمین را بجنباند و سخت بلرزاند؛

کوهها را از بن برکند و پراکنده کند، چنانکه از هیبت جلالش، و بیم سطوتش درهم کوبیده شوند؛

و هر آن که در زمین [مدفون] است بیرون آورد، و پس از پوسیدگی دوباره حیات بخشد، و پس از پراکندگی گرد هم

آورد، سپس از هم متمایزشان سازد تا مورد سوالشان قرار دهد از کردارهای پنهان و کارهای کرده در نهان؛

و آنان را دو گروه سازد: بر گروهی نعمت بخشد، و گروه دیگر را در عتاب کشد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ (با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۰۵-۱۰۶)

۱. این حدیث قبلا در جلسه ۱۷۱ حدیث ۱ آمده بود: <http://yekave.ir/ya-seen-036-80>

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَ الْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ وَ الْحَقُّ آخِرُ الْخَلْقِ بِأَوْلِهِ وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يُرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَادَ السَّمَاءِ وَ فَطَرَهَا وَ أَرَجَّ الْأَرْضَ وَ أَرْجَفَهَا وَ قَلَعَ جِبَالَهَا وَ نَسَفَهَا وَ دَكَّ بَعْضَهَا بَعْضًا مِنْ هَيْبَةِ جَلَالَتِهِ وَ مَخُوفِ سَطْوَتِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْ فِيهَا فَجَدَدَهُمْ بَعْدَ إِخْلَاقِهِمْ وَ جَمَعَهُمْ بَعْدَ تَفَرُّقِهِمْ ثُمَّ مَيَّزَهُمْ لِمَا يُرِيدُهُ مِنْ مَسْأَلَتِهِمْ عَنْ خَفَايَا الْأَعْمَالِ وَ خَبَايَا الْأَفْعَالِ وَ جَعَلَهُمْ فَرِيقَيْنِ أَنْعَمَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَ أَنْتَمَ مِنْ هَؤُلَاءِ... ۱

تدبر

(۱) «بلی قادرین علی ان نسوی بنانه»

در مقابل کسی که تردید دارد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است، فرمود که ما توانایم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

چرا از «تسویه بنان» سخن گفت؟

الف. استخوان انگشتها از کوچکترین استخوان‌هاست؛ وقتی خدا این را جمع می‌کند، قطعا جمع استخوان‌های بزرگ کاری ندارد. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۷)

ب. سرانگشتان دست و پا، آخرین نقطه‌های بدن انسان است؛ یعنی زمانی که آن را سامان می‌دهند، حتما قبلیش تمام اعضای بدن را سامان داده‌اند. (تفسیر کبیر (فخر رازی)، ج ۳۰، ص ۷۲۱)

ج. انگشتان یک انسان، با بهره‌مندی از توانایی‌های پیچیده در باز و بسته شدن و گرفتن و دادن، قابلیت انجام کارهای ظریف و دقیقی را دارد که انسان را بر خیلی از حیوانات برتری داده، به علاوه که در خود شکل و خطوط روی آن، اسرار

۱. این حدیث در جلسه ۲۶۳ حدیث ۱ گذشت: <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25>

همچنین این فراز از حدیثی هم که قبلا در جلسه ۸۵، حدیث ۱ آمده بود، <http://yekaye.ir/al-anam-006-094> قابل توجه است:

چون رشته کارها از هم گسست و روزگاران سپری شد و رستاخیز مردم فرا رسید، خداوند آنها را از درون گورها یا آشیانه‌های پرندگان یا کنام درندگان یا هر جای دیگر که مرگ بر زمینشان زده است، بیرون آورد، در حالی، که به سوی امر او شتابان‌اند و بیدرنگ به سوی بازگشتگاه او به می‌روند، و خاموش، صف در صف، در منظر الهی ایستاده. و ندا دهنده صدایش را به گوش همه می‌رساند...

نهج البلاغه، خطبه ۸۳

حَتَّىٰ إِذَا تَصَرَّمَتِ الْأُمُورُ وَ تَقَضَّتِ الدُّهُورُ وَ أَزَفَ النَّشُورُ أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ الْقُبُورِ وَ أَوْكَارِ الطُّيُورِ وَ أَوْجِرَةَ السَّبَّاحِ وَ مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعًا إِلَىٰ أَمْرِهِ مُهْطِعِينَ إِلَىٰ مَعَادِهِ رَعِيلًا صُمُوتًا قِيَامًا صُفُوفًا يَنْفِذُهُمُ الْبَصْرُ وَ يَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي.

و این حدیث از امام صادق ع که در جلسه ۳۱۱، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/al-haji-22-6> گذشت نیز به مشمون این آیه می‌توان مرتبط باشد:

هنگامی که خداوند عز و جل می‌خواهد که مخلوقات را برانگیزاند، آسمان را چهل صباح به بارش وامی‌دارد، پس اعضاء [بدن] گرد هم می‌آیند و گوشت می‌روید.

الأمالی (للصدوق)، ص ۱۷۷؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳

الْهُمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَبْعَثَ الْخَلْقَ أَمْطَرَ السَّمَاءَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا فَاجْتَمَعَتِ الْأَوْصَالُ وَ نَبَتَتِ اللَّحُومُ.

فراوانی نهفته است (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۴) از جمله اینکه امروزه کشف کرده‌اند خطوط سرانگشت هر انسانی منحصر به خود اوست (و برای همین سیستم‌های انگشت‌نگاری برای تشخیص هویت افراد راه‌اندازی شده) و در واقع، سر و سامان دادن مجدد سرانگشتان انسان، حکایتگر از این است که در حشر، هیچ چیزی از هیچ فردی، حتی ابعاد کاملاً شخصی و متمایز کننده‌اش، فروگذار نمی‌شود.

د. ...

(۲) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

دقت کنید افق دید هرکس تا کجاست و خداوند چگونه افق دید را - حتی در مواجهه با یک کافر - گسترش می‌دهد؟ کافران مهمترین شبهه‌شان این است که خداوند چگونه استخوانهای پوسیده را جمع می‌کند (توضیح در جلسه قبل، تدبیر ۴)؛ و جمع آوری استخوان‌های پراکنده را بعید می‌شمرند؛ در مقابل، خداوند بر سامان‌دهی کامل سر انگشتان (که حتی خطوطش هم در هر انسانی با انسان دیگر متفاوت است) تاکید می‌کند؛ یعنی کاری که خداوند قرار است انجام دهد، خیلی خیلی بالاتر از آن چیزی است که آنها انتظار داشته‌اند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

افق درک بسیاری از انسانها از افق محسوسات و دنیای پیرامونی خود بالاتر نمی‌رود و لذا بسیاری از آنچه در مورد بهشت و جهنم گفته می‌شود برایشان باورکردنی نیست.

از یک فرد کافر، که جهان را در محسوسات جلوی چشمش خلاصه کرده، سقوط در چنین افقی از فهم، بعید نیست؛ آنچه جای تعجب و بلکه تأسف دارد این است که بسیاری از کسانی که خود را مسلمان و باورمند به خدا و آخرت قلمداد می‌کنند، خود را از این افق بالاتر نمی‌آورند و بسیاری از حقایق مربوط به عوالم ماوراء و انسان‌هایی که در همین دنیا از آن عوالم گذر کرده‌اند (مانند پیامبر اکرم ص در سفر معراج) را صرفاً به خاطر اینکه در محاسبات دنیایی‌شان نمی‌گنجد انکار می‌کنند؛ و وقتی مقامات عظیم اولیای الهی و یا کثرت وصف‌ناشدنی نعمت‌های بهشتی یا عذابهای اخروی را می‌شنوند، باب تردید و انکار می‌گشایند.

(۳) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

کسی تردید کرد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است؟
خداوند پاسخ داد که ما تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

آیا ما هم اگر می‌خواستیم پاسخ دهیم، همین طور وارد می‌شدیم یا موضوع بحث را عوض می‌کردیم و به سراغ بحث «روح» می‌رفتیم؟

اینکه انسان موجودی است که علاوه بر بُعد جسمی، از یک حقیقت ماورایی به نام روح نیز برخوردار است، از مطالب مسلم قرآنی است که قبلاً درباره‌اش مکرر بحث شد (مثلاً جلسه ۲۶۸، تدبر ۱). اما قبول این بُعد ماورایی، نباید ما را به نادیده گرفتن همین بُعد جسمانی و اقتضائات آن سوق دهد.

این آیه از آیاتی است که بوضوح نشان می‌دهد که معاد، امری صرفاً مربوط به روح انسان نیست و حتماً بُعد جسمانی هم دارد؛ و بعد جسمانی‌اش هم صرفاً تابع روح نیست، بلکه مشخصه‌های کاملاً فیزیکی‌ای (مانند خطوط سرانگشتان) نیز در این معاد مورد توجه بوده است.

به همین ترتیب است که در مورد بهشت و جهنم، اگرچه لذت‌های معنوی و شکنجه‌های روحی (مانند لذت لقاء الله و غم فراق) مهم و برتر از لذایذ و آلام جسمانی است؛ اما این گونه نیست که بیان آن لذتها و رنجها، صرفاً برای عوام باشد و واقعیت نداشته باشد. اگر انسان واقعا مرکب از جسم و روح است، که هست؛ پس، در معاد، هر دوی این ابعاد وجودی انسان باید احضار گردد، و برتری منزلت روح نسبت به بدن، دلیل موجهی برای نادیده گرفتن شأن خود بدن نیست.^۲

۴) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»

استفاده از تعبیر «تسویه بنان» با توجه به سایر استعمالات قرآنی از کلمه «تسویه»، چه بسا بتواند مویدی بر نقش‌آفرینی روح در سر و سامان دادن جسم در قیامت باشد.

نکته تخصصی فلسفی

(توجه: این مطلب فقط به درد کسانی می‌خورد که در بحثهای فلسفی ورود دارند.)

ملاصدرا در بحث معاد جسمانی، ادله‌ای می‌آورد که نشان دهد که روح است که در مرتبه قیامت، جسم متناسب با خود را ایجاد می‌کند. اشکالی که بعدی‌ها بر او گرفته‌اند این است که معاد جسمانی را به تبع روح، و تنها در افق جسم مثالی توضیح می‌دهد؛ و بر همین اساس، آقاعلی مدرس زنوزی، تفسیر ملاصدرا از معاد جسمانی را کامل ندانسته و ظاهراً با الهام گرفتن از برخی احادیث^۳، کوشیده تبیینی ارائه دهد که نحوه پیوستن بدن عنصری به روح را هم شرح دهد.

۱. دقت شود در آنجا هم تعبیر «سوی» قبل از «نفخ روح» آمده است

۲. چنانکه در همین دنیا هم، وقتی جسم کاملاً خسته و آزرده باشد، تفکر (به عنوان یک عمل روحی - معنوی اصیل) هم عملاً تا حدود زیادی تعطیل می‌شود.

۳. ظاهراً الهام‌بخش وی، این عبارت امام صادق ع بوده که در پاسخ آن زندیقی که سوالات متعددی از امام ع پرسیده بود، آمده است:

مِنْ سُؤَالِ الزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ...

قال ع... فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرُ النُّشُورِ فَتَرَبُّو الْأَرْضَ ثُمَّ تَمْخَضُوا [تَمْخَضُوا] مَخْضَ السَّقَاءِ فَيَصِيرُ تَرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التَّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ - وَ الزُّبْدُ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مَخِضَ فَيَجْتَمِعُ تَرَابُ كُلِّ قَالِبٍ إِلَى قَالِبِهِ فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللَّهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحُ فَتَعُودُ الصُّورُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا وَ تَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكَرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً (الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۱)

شاید با توجه به کاربرد کلمه تسویه در آفرینش اولیه، و سپس استعمال همین واژه در این آیه برای حشر انسان، بتوان گفت که به نحوی هر دوی این بزرگواران، حق داشته‌اند. بدین بیان که در عین حال که همچون آفاعلی مدرس، نوعی استقلال برای بدن جسمانی و سیر او به سمت روح را قبول کنیم؛ در عین حال، نه ایجاد، بلکه سامان‌یابی نهایی این جسم را مربوط به حضور و تصرف روح در آن بدانیم.

توضیح مطلب در قالب چند مقدمه بدین بیان است:

الف. در مورد آفرینش انسان، هر بار از «نفخ روح» سخن گفته شده، قبل از آن، به اینکه انسان از گل آفریده و سپس «تسویه» شده، اشاره شده است؛ و ظاهراً «تسویه» در این موارد، همان سامان‌بخشیدن به جسم است که همراه با نفخ روح انجام می‌شود (جلسه ۱۶۶، تدبر ۲):

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ؛ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۸-۲۹)
(جلسه ۲۶۶ و ۲۶۸)

«بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ... ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...» (سجده/۷ و ۹)

«إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/۷۱-۷۲) (جلسه ۱۶۵-۱۶۶)

ب. در آیه کنونی، تسویه را مربوط به «سرانگشتان» دانست. (این تعبیر موید این است که «تسویه» نوعی تصرف در بُعد جسمانی انسان است.)

ج. وجود حیات در بدن انسان، ناشی از حضور روح است، و این آیه هم که سخن از «تسویه بنان» گفته، در مقام اشاره به احیای مجدد انسان است.

پس،

اینجا هم حضور روح مقارن و ملازم با این تسویه می‌باشد؛ یعنی این تسویه هم به خاطر این است که روح در بدن حاضر شده است. ۲.

۱. در جلسه ۲۶۸ چنین گمان شد که اگر «اعتدال و سامان یافتن وجود آدمی» را غیر از «نفخ روح» بدانیم معنایی متفاوت با معنای مذکور در جلسه ۱۶۶ گفته‌ایم؛ اما به نظر می‌رسد این دو معنا منافاتی با هم ندارند و براحتی می‌توان مطلب آن دو جلسه را با هم جمع کرد؛ بدین بیان که: «تسویه» اساساً ناظر به جسم است؛ اما این تسویه، کاری است که توسط روح و یا بواسطه حضور روح در جسم انجام می‌شود.

۲. شاید چون چنین تلازمی در کار است، گاه در قرآن کریم از خلقت بدن و سپس تسویه آن سخن گفته و همین مقدار را برای انسان شدن کافی دانسته و مجدداً از دمیدن روح سخن نگفته است، چرا که تسویه ملازم با دمیدن روح است؛ مثلاً:

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى؛ (قیامت/۳۸)؛

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (اعلی/۲)

الَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (کهف/۳۷)

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (انفطار/۷)

شاید این مطلب که: در جایی که قرار است یک فرشته به صورت جسمانی بر یک انسان متمثل شود، از تعبیر «روح» و «سوی» استفاده شده است: فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (مریم/۱۷) نیز بتواند در حد مویدی بر این مدعا اقامه شود.^۱

(۵) «بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَانَهُ»

کسی تردید کرد که آیا واقعا این استخوان‌های پراکنده شده، قابل جمع شدن است؟ خداوند پاسخ داد که ما تواناییم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم.

این پاسخ بوضوح، «معاد جسمانی» در نگاه اسلامی را اثبات می‌کند؛ به نظر می‌آید، با دقت در برخی از احادیث که از «باقی ماندن طینت هر شخص، علی‌رغم پوسیدن تمام گوشت و استخوانش» سخن گفته‌اند، (مثلا حدیث ۳ در جلسه قبل) و نیز بحث‌های ژنتیک و اکتشافات مربوط به سلول‌های بنیادین (مانند اینکه تمام مشخصات هر شخص در ژن‌های وی ثبت شده، و تنها با یک سلول، بلکه فقط با جزیی از یک سلول (یعنی DNA) امکان تشخیص هویت یک نفر و چه‌بسا بازسازی تمامی اندام‌های وی وجود دارد) بتوان دریچه‌هایی برای فهم عمیق‌تر معاد جسمانی گشود.

تذکر:

قبول معاد جسمانی به معنای نفی معاد روحانی نیست. در واقع، قبول معاد روحانی یکی از اموری است که تمام کسانی که وجود روح را پذیرفته‌اند بدان باور دارند؛ بلکه بحث «معاد جسمانی»، بحث بر سر این است که علاوه بر معاد روحانی، جسم هم بازمی‌گردد؛ و روح انسان همانند دنیا، همراه با بدن جسمانی در قیامت محشور می‌شود؛ و لذا لذتها و شکنجه‌های جسمانی اموری واقعی، و نه صرفاً تمثیلی، است.

۱. لازم به ذکر است که تعبیر «سوی» در مورد نفس هم کار رفته (و نَفْسٍ وَّ مَا سَوَّاهَا؛ شمس/۷) و چند مورد دیگر در قرآن کریم هست که ربطی

به حضور روح ندارد؛ در همان معنای اولیه «مساوی» دانستن و یا صاف و مساوی کردن است:

يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَا الرَّسُولِ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهُ حَدِيثًا (نساء/۴۲)

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (نازعات/۲۸)

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (شمس/۱۴)

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره/۲۹)

إِذْ نَسُوْبِكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (شعرا/۹۸)

ترجمه

بلکه انسان می خواهد که پیش رویش [پرده تقوی و دیانت] را بدرد. [جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند]

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«لِيَفْجُرَ» = «ل» + «أَنْ» + «يَفْجُرَ». يفجر فعل مضارع از ماده «فجر» است که مصدر آن «فجور» می شود که توضیح آن گذشت. (شمس ۸، جلسه ۱۳۵)

در اینجا فقط اضافه می شود که در تفاوت «فسق» و «فجور» گفته اند «فسق» به معنای خروج از طاعت خداوند بر اثر ارتکاب معصیت است، اما «فجور» حالت برانگیخته شدن در معصیت‌ها و گشاده کردن باب معاصی بر خویش است، مثلاً کلمه «فاجر» را، نه برای کسی که مقدار کمی شراب بخورد، بلکه برای کسی که چنان مست شود که چیزی جلودارش نباشد، به کار می برند. (الفروق فی اللغة، ص ۲۲۵) همچنین لازم به ذکر است که فجور در لغت، به طور خاص، به معنای «کذب» نیز به کار می رود به طوری که به شخص دروغگو، فاجر می گویند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۶)

«أمامه» «أمام» به معنای جلو (قدّام) و پیش رو، و نقطه مقابل «خلف: پشت سر» می باشد (از ریشه «أمم» است که به معنای قصد کردن می باشد و ظاهراً از این جهت است که انسان غالباً قصد هرکاری می کند رویش را متوجه آن می کند؛ و با کلمه «إمام» هم خانواده است). این کلمه ظرف مکان می باشد، که بسیاری بر این باورند در این آیه به نحو استعاره‌ای در معنای ظرف زمان به کار رفته است، بدین معنا که «انسان می خواهد دائماً جلویش باز باشد و به فجورش ادامه دهد» (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹) و بسیاری از مترجمان هم اساساً همین گونه ترجمه کرده اند که مثلاً: «انسان می خواهد هر چه (در عمر) پیش رود گناه کند» (مشکینی)

همچنین ضمیر «ه» در نگاه اول، به خود انسان برمی گردد چنانکه اغلب مترجمان و مفسران چنین در نظر گرفته اند؛ اما همچنین می توان مرجع آن را «خداوند» قرار داد، آن گونه که برخی چنین ترجمه کرده اند: «انسان می خواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند» (فولادوند)

حدیث

۱) پیامبر اکرم ص در فرازی از توصیه طولانی‌ای که به عبدالله بن مسعود داشت، (که فرازهای دیگری هم قبلاً گذشت) فرمود:

ابن مسعود! گناه را جلو نینداز و توبه را به تاخیر نینداز؛ بلکه توبه را جلو بینداز و گناه را به تاخیر بینداز [یعنی به جای اینکه با خود بگویی فعلاً گناه می کنم و بعداً فرصت هست که توبه کنم، بگو فعلاً توبه می کنم و بعداً فرصت هست که گناه کنم!] که خداوند متعال در کتابش می فرماید: «بلکه انسان می خواهد که پیش رویش را برای انجام گناهان باز کند»

مکارم الأخلاق، ص ۴۵۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تُقَدِّمِ الذَّنْبَ وَلَا تُؤَخِّرِ التَّوْبَةَ وَ لَكِنْ قَدِّمِ التَّوْبَةَ وَ أَخِّرِ الذَّنْبَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ.

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» یعنی «[بلکه انسان می خواهد که] او [= امامش] را تکذیب کند».

و از برخی از اصحاب ائمه ع از ایشان روایت شده است که منظور از این سخن خداوند عز و جل که «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» این است که [انسان] می خواهد در قبال امیرالمؤمنین ع فجوری مرتکب شود، یعنی کید و فریبی درباره او مرتکب گردد.

(لازم به ذکر است که فجور در لغت، به معنای «کذب» نیز به کار می رود به طوری که به شخص دروغگو، فاجر می گویند؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۶)

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۷۱۶

رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ خَلْفِ بْنِ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقْرَأُ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» أَيْ يُكَذِّبُهُ وَ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْهُمْ ع إِنَّ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» قَالَ يُرِيدُ أَنْ يَفْجُرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَعْنِي يَكِيدُهُ ۱

(۳) از امام صادق ع روایت شده است: خداوند دری از امور دنیا را برای بنده ای باز نکرد، مگر اینکه [دری] همانند آن از حرص هم برایش باز کرد.

الكافي، ج ۲، ص ۳۱۹

عَلَىُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ عَبْدٌ أَبَا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ الْجَرِّصِ مِثْلَهُ ۲.

۱. این روایت هم در همین راستا مساله را بیشتر باز کرده است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ الْفَضْلِ الْخِطَّاطُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَيَّ النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُ سَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ قَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ ثُمَّ نَزَلَتْ «يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ» مِمَّا لَمْ يَفْعَلْهُ لِمَا أَمَرَ بِهِ مِنَ السَّلَامِ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ.

اليقين باختصاص مولانا علی ع بأمره المؤمنين (لابن طاووس) ص ۴۰۷

۲. متناسب با آیه حاضر حدیث زیر هم تناسب دارد که البته قبلا در جلسه ۴۹ همین عبارت از نهج البلاغه به عنوان حدیث دوم ذکر شد:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَقِيلٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَتَيْنِ: اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ طُولَ الْأَمَلِ أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَإِنَّهُ يُصِدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.

الكافي، ج ۲، ص ۳۳۶

(۱) « بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ:»

قبل و بعد این آیه، سخن کسانی است که در آخرت تردید می‌افکنند. قرآن به ریشه مشکل اشاره می‌کند که گمان نکنید واقعا این برای آنها سوال است؛ «بلکه می‌خواهند راه دریدگی و هوسرانی را باز کنند.»
نکته تخصصی:

این آیه دقیقا روحیه اومانیستی و لیبرالیستی حاکم بر انسان مدرن را به چالش می‌کشد: انسان مدرن می‌خواهد هر کاری دلش خواست انجام دهد و هیچ مانعی در مقابل خواسته‌های وی نباشد. بیهوده نیست که تردید در آخرت و زندگی پس از مرگ در دوره مدرن این اندازه شدید شده است. این درست نقطه مقابل حال و هوای دینداری است که امروز در دعای عرفه بدان سمت می‌رفتیم. حال و هوای دینداری، این است که مرگ و آخرت را جدی بگیرد و خود را در مسیری که خداوند برایش معرفی کرده، نگهدارد؛ و البته به ضعف خویش هم واقف است و می‌داند که گاه می‌لغزد؛ اما اگر هم لغزید، بر اشتباه خود اصرار نمی‌ورزد، بلکه به لغزش خود اعتراف و از آن توبه می‌کند، و در عشق‌بازی با خدا به راه اصلی برمی‌گردد:

ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَعْفِرْهَا لِي

أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ

أَنَا الَّذِي أَعْطَلْتُ

أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ

أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ

أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ

أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ

أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ

أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ و أَنَا الَّذِي أَخْلَفْتُ

أَنَا الَّذِي نَكَّثْتُ

أَنَا الَّذِي أَفْرَرْتُ ...

فَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ يَا سَيِّدِي خَاضِعًا ذَلِيلًا حَصِيْرًا حَقِيْرًا

لَا ذُو بَرَاءَةٍ فَأَعْتَذِرُ

وَلَا ذُو قُوَّةٍ فَأَنْتَصِرُ

وَلَا حُجَّةَ لِي فَأُحْتَجُّ بِهَا

وَلَا قَائِلٌ لَمْ أَجْتَرِحْ و لَمْ أَعْمَلْ سُوءًا

وَمَا عَسَى الْجُحُودُ لَوْ جَحَدْتُ يَا مَوْلَايَ يَنْفَعَنِي؟ وَ كَيْفَ وَ أَنِّي ذَلِكُ؟ وَ جَوَارِحِي كُلُّهَا شَاهِدَةٌ عَلَيَّ بِمَا قَدْ عَمَلْتُ

خدایا این منم که به گناهم اعتراف می‌کنم تا مرا ببخشایی

منم که بد کردم

منم که خطا کردم

منم که تصمیم گرفتم

منم که نادانی کردم

منم که غفلت کردم

منم که سهل‌انگاری کردم

منم که [بیجا به خودم] اعتماد کردم

منم که تعمد ورزیدم

منم که وعده دادم و منم که خلف وعده کردم

منم که پیمان شکستم

منم که اقرار کردم ...

و آه اکنون که در پیش روی توام ای سرورم، خاضع و ذلیل، در تنگنا و حقیر،

نه امان‌نامه‌ای دارم که با آن عذر به درگاهت آورم،

و نه قدرتی دارم که یاریم کند،

و نه دلیلی دارم که بدان استناد کنم،

و نه می‌گویم که مرتکب نشده‌ام و کار بدی نکرده‌ام،

و اگر هم بخواهم انکار کنم، چه فایده‌ای دارد ای مولای من، چگونه و کجا [می‌تواند انکار مشکل مرا حل کند]؟ در حالی

که اعضای بدنم همگی بر عملی که انجام داده‌اند شاهدند ...

(۲) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»:

تعبیر «یفجر امامه» نشان می‌دهد مسیر معینی برای حرکت انسان نرده‌گذاری شده است؛ البته به او اختیار هم داده شده

(بیرید)، و او وقتی می‌خواهد مسیر اصلی را نرود؛ چاره‌ای ندارد مگر اینکه این نرده‌های مسیر را بشکند و از راه اصلی بیرون

رود؛ و برای این کار به توجیه کردن خود نیاز دارد. پس می‌کوشد با تردیدافکنی در برخی واقعیات، این مسیر معلوم را مشکوک

و قابل مناقشه کند تا القا کند که ممکن است راه اصلی در شکستن نرده‌های حاشیه مسیر و خروج از این مسیر اصلی باشد.

و این آیه، مقدمه مهمی برای یک نکته بسیار مهمی در حوزه انسان‌شناسی است که در اواخر همین سوره بدان نکته

تصریح می‌شود: اینکه انسان به حال خود رها شده نیست (قیامت/۳۶).

(۳) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»

یکی از عجایب وجود آدمی این است که از سویی بشدت تحت تاثیر دیگران است و از رفتارهای دیگران الگو می‌گیرد؛

و از سوی دیگر، وقتی همین مساله به صورت آگاهانه برایش مطرح شود، و الگوی صحیح و راه صحیح پیش روی او گذاشته

شود، نفس اماره‌اش آزادی خود را محدود می‌بیند و می‌کوشد آن را به چالش بکشد. شاید به همین مناسبت است که در برخی احادیث، چالش کشیدن پیش رو را به چالش کشیدن امام (که همواره جلوی انسان قرار دارد) تعبیر کرده‌اند (حدیث ۲).^۱

(۴) «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»:

نفس اماره انسان می‌خواهد که جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند و مسیر خودش را برود.

آنها که اولیاءالله‌اند که از این مشکلات ندارند. اما ما انسان‌های عادی که بدین وضعیت مبتلاییم، چه کنیم؟

پیامبر اکرم ص با اشاره‌ای به این آیه، به زیبایی تمام، راه علاج را برای ما انسان‌ها معمولی نشان می‌دهد (حدیث ۱):

نفست برای اینکه راه خودش را باز کند، تو را بازی می‌دهد. خوب، تو هم او را بازی بده! او می‌گوید وقت داری که بعدا

توبه کنی! تو هم بگو وقت داری که بعدا گناه کنی!

هر وقت خیلی دلت خواست کاری انجام دهی که گناه است، و حریف نفست نمی‌شوی، وعده‌اش بده. بگو:

باشد! حالا که ما هستیم، همه چیز هم مهیاست. فعلا بگذار فلان کارم را بکنم، بعدا می‌آیم این کار را که تو می‌گویی

انجام می‌دهم.

۱۳۹۵/۶/۲۲

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ

سوره قیامت (۷۵) آیه ۶

ترجمه

می‌پرسد که روز قیامت چه موقع است؟

تبریک عید قربان

عید سعید قربان، عید تمرین بندگی و گذشت و ایثار در راه خدا، و قربانی کردن عزیزترین خواسته‌های نفس در پیشگاه

برترین معشوق دل، که اینک با یاد و خاطره سوختگان کعبه عشق و شهدای مظلوم حادثه منا همراه شده، مبارک باد

نکات ترجمه

«أَيَّانَ» به معنای «أَيُّ حِينٍ» (کدام موقع) و برای سوال از «زمان» است همان گونه که «أَيْنَ» (= کجا) برای سوال از مکان

است. (لسان‌العرب، ج ۱۳، ص ۴۵۵) ۲

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

۱. البته برخی بر این باورند که این توضیح امام بر اساس قرائتی است که آیه را به صورت «إمامه» می‌خواند نه «امامه». رک: باورقی ص ۷۱۶

از کتاب تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة.

۲. مجمع‌البحرین، ج ۶، ص ۲۱۱

حضرت عیسی بن مریم ع به جبرئیل گفت: برپایی قیامت چه وقت است؟

جبرئیل تکان شدیدی خورد به نحوی که بیهوش شد. چون به هوش آمد گفت: روح الله! سوال شونده داناتر از سوال کننده نیست، هر آن که در آسمانها و زمین است از آن اوست، [آن لحظه] جز به صورت ناگهانی سراغتان نمی آید.

قصص الأنبياء عليهم السلام (للراوندي)، ص ۲۷۲

بِإِسْنَادِهِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ ع:

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَ لَجِبْرِئِيلَ عَ مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ فَانْتَفَضَ جِبْرِئِيلُ انْتِفَاضَةً أَعْمَى عَلَيْهِ مِنْهَا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ يَا رُوحَ اللَّهِ مَا الْمَسْئُولُ أَعْلَمُ بِهَا مِنَ السَّائِلِ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً.

۲) امام باقر ع فرمود: جابر! دنیا را برای خود همچون منزلی بدان که قرار است امروز از آن بروی و یا همچون چیز ارزشمندی بدان که در خواب به دست آورده ای و وقتی بیدار می شوی چیزی از آن در دست نیست؛ و هنگامی که در تشییع جنازه ای بودی، چنان باش که گویی تو را می برند و گویی که از پروردگارت، بازگشت به دنیا را خواسته ای، تا همچون کسی که زندگی می کند به عمل پردازی، که دنیا نزد عالمان همچون سایه است.

الزهد، ص ۵۰

حَمَادُ بْنُ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي جَابِرٌ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع:

يَا جَابِرُ أَنْزَلَ الدُّنْيَا مِنْكَ كَمَنْزِلِ نَزَلَتْهُ ثُمَّ أَرَدْتَ التَّحَرُّكَ مِنْهُ مِنْ يَوْمِكَ ذَلِكَ أَوْ كَمَالِ اكْتَسَبْتَهُ فِي مَنَامِكَ وَ اسْتَيْقَظْتَ فَلَيْسَ فِي يَدِكَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ إِذَا كُنْتَ فِي جِنَازَةٍ فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ وَ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجْعَةَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ عَمَلًا مِنْ عَاشٍ فَإِنَّ الدُّنْيَا عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مِثْلُ الظِّلِّ ۱

۳) ابو عبیده می گوید: به امام صادق ع عرض کردم: فدایت شوم! سخنی بفرمایید که از آن بهره مند شوم. فرمود

ابا عبیده! زیاد مرگ را یاد کن، که هیچ انسانی زیاد به یاد مرگ نبود مگر اینکه نسبت به دنیا زهد ورزید.

الزهد، ص ۷۸

ابنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَدَّثَنِي بِمَا أُنْتَفَعُ بِهِ فَقَالَ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ أَكْثَرَ

ذَكَرَ الْمَوْتِ فَمَا أَكْثَرَ ذَكَرَ الْمَوْتِ إِنْسَانٌ إِلَّا زَهَدَ فِي الدُّنْيَا.

تدبر

۱) «[يريد الإنسان ...] يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»:

۱. این روایت هم مشابه روایت فوق است به لحاظ مضمون:

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ سَعْدَانَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ عَجَلَانَ أَبِي صَالِحٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ يَا أَبَا صَالِحٍ إِذَا حَمَلْتَ جِنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ أَنْتَ الْمَحْمُولُ أَوْ كَأَنَّكَ سَأَلْتَ رَبَّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا لِتَعْمَلَ فَانظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَجَبًا لِقَوْمٍ حَبِسَ أَوْلَهُمْ عَلَى آخِرِهِمْ ثُمَّ نَادَى مُنَادٍ فِيهِمْ بِالرَّحِيلِ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ

الزهد، ص ۷۷

انسان «می خواهد» جلوی خود را برای انجام گناهان باز کند، «می پرسد» که روز قیامت چه موقع است؟ پس، این آیه در کنار آیه قبل نشان می دهد که همیشه این گونه نیست که سوال ریشه در حقیقت جویی داشته باشد، بلکه گاه پرسش های انسان ها ریشه در امور غیر معرفتی ای همچون هواپرستی دارد؛ و لذا جواب دادن به هر سوالی، آن هم آن گونه که سوال کننده بر آن اصرار می ورزد، ضرورتی ندارد (چنانکه موضع قرآن کریم در آیات بعد، این نکته را کاملاً تأیید می کند).

(۲) «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»:

این سوال، «سوال غلط» است؛ و منطقاً سوال نادرست را نمی توان پاسخ گفت؛ لذا است که آیات بعد، در مقام پاسخ به نحو متفاوتی اقدام کرده اند که ان شاء الله در بحث از آیات بعد، بیان می شود.

نکته تخصصی منطق

این گونه نیست که هر سوالی منطقاً امکان پاسخگویی داشته باشد. بلکه گاه سوال به نحوی طراحی شده که خود سوال اساساً نادرست است؛ و این نادرست بودنش علل متعددی می تواند داشته باشد. عمده ترین علت وقوع این گونه سوالات این است که سوال کننده، خواسته یا ناخواسته، مرتکب مغالطه «سوال مرکب» (جمع مسائل تحت مساله واحد) شده است. یعنی سوال وی تنها در صورتی امکان پذیر است که ابتدا سوال دیگری مطرح شود و پاسخ مثبت دریافت کند و آنگاه این سوال پرسیده شود. مانند جایی که «مُسند الیه» (محمول) هیچ نسبتی با «مُسند» (موضوع) نداشته باشد، ولی این نسبت فرض گرفته شود و از چرایی نسبت سوال شود. (مثلاً کسی بپرسد: «چرا این اتومبیل خسته شده است؟!») (۱)

در آیه فوق هم این سوال زمانی معنی دارد که قیامت، از وقایعی باشد که در بستر زمانی که ما می شناسیم (که با گردش زمین به دور خورشید محاسبه می شود) رخ دهد. اما اگر قیامت، واقعیتری فراتر از زمانی که ما می شناسیم - یا چه بسا، آن طور که برخی معتقدند، «اساساً فرازمانی» - باشد، سوال از اینکه در چه زمان رخ می دهد، سوال نادرستی است. و واضح است که قیامت، که در آن، خورشید و ماه و ستارگان، دچار تغییرات بنیادین می شوند و با نفخ صور، بساط آسمان ها و زمین هم برچیده می شود، وقوعش در بستر زمانی که بر اساس گردش زمین به دور خورشید محاسبه می شود، قابل بیان نیست.

(شاید به همین جهت است که در حدیث ۱، جبرئیل از سوال حضرت عیسی ع بیهوش شد، چون علی القاعده، حضرت عیسی ع به عنوان یک پیامبر این اندازه را می فهمیده و سوالش از قیامت، از جنس سوال از زمان طبیعی نبوده است، بلکه سوال از متن آن حقیقت عظیم بوده که حتی فوق درک شخصی جبرئیل است.)

(۳) «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»:

این سوال، یک آیه است؛ اما چگونه آیه و نشانه ای است؟ آیه و نشانه بر چیست؟

شاید بتوان گفت:

الف. از این جهت که سوالی است که ریشه در ابعاد غیر معرفتی انسان دارد (تدبر ۱)، نشانه ای است بر درهم تنیدگی ابعاد معرفتی و غیر معرفتی انسان؛ که در مقام هدایت انسان، نمی توان و نباید صرفاً دغدغه های معرفتی را تعقیب کرد و از تاثیر ابعاد غیر معرفتی بر وجود انسان و حتی بر خود همان ابعاد معرفتی انسان غافل شد.

ب. از این جهت که سوال غلط است (تدبر ۲)، نشانه‌ای است بر ظرفیت عظیم معرفتی انسان و قابلیت‌های پیچیده آن، که با اینکه این ظرفیت، در اصل برای رسیدن به حق و حقیقت قرار داده شده، اما می‌تواند این ظرفیت را حتی برای مخفی کردن حق در پیش بگیرد.

درواقع، چه بسا این آیه بدین‌سان آیتی بر خداست که پاسخ یک شبهه معروف را می‌دهد که: «اگر واقعا خدا هست و شناخت قطعی او ممکن است، چرا عده‌ای منکر اویند.»

پاسخی که از این آیه فهمیده می‌شود این است که اگر انکار انسانها تنها ریشه معرفتی داشت، حق با شما بود؛ اما ببینید که نه تنها انکار، بلکه حتی سوالات عده‌ای ریشه در ابعاد غیر معرفتی دارد و از اساس غلط طراحی شده است.

(۴) «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»:

چنانکه در ضمن آیه قبل اشاره شد، این سوال افراد دنیازده است (جلسه ۱۷۶، تدبر ۱).

در نقطه مقابل، کسی که دل‌بسته دنیا نشد و مرگ را جدی گرفت (حدیث ۲ و ۳) چنین سوالی نمی‌پرسد. چرا؟ چون کسی که مرگ را جدی بگیرد، به عظمت انسان پی می‌برد و می‌فهمد که انسان پوچ نیست و حتما بعد از مرگ، خبری هست و به قیامت باور پیدا می‌کند. و کسی که به قیامت باور پیدا کند، زندگی خود را بر اساس قیامت تنظیم می‌کند، نه بر اساس دنیا؛ و کسی که دل‌بسته دنیا نشد و خود را برای قیامت آماده کرد، حتی اگر درکش به حدی نرسد که «فرا تر از زمان طبیعی» بودن قیامت را بفهمد که اصلاً چنین سوال نپرسد، دست کم این گونه است که جلو و عقب افتادن وقوع قیامت برایش تفاوتی ندارد.

۱۷۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۷ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ ۱۳۹۵/۶/۲۳

ترجمه

پس، آن هنگام که دیده [از شدت ترس] خیره شد،

نکات ترجمه

«بَرِقَ» این کلمه را جزء کلمات «مُعَرَّب» دانسته‌اند (یعنی از زبان دیگری وارد زبان عربی شده است) ۱ که در زبان عربی در مورد هر چیزی به کار می‌رود که بدرخشد (تَلَأَلُو) (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۵۶) و برخی توضیح داده‌اند که پرتوافکنی (لمعان) است که با شدت و فشار همراه باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۵۶). این واژه وقتی در مورد دیدگان به کار رود، بیانگر حالتی است که شخص دچار اضطراب شود، و چشم درون حلقه به گردش افتد (مفردات ألفاظ

۱. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۵۶

القرآن، ص ۱۱۹) ویا مبهوت و خیره بماند، گویی از شدت توجه، برقی از آن به بیرون می‌جهد و برنمی‌گردد^۱ (کتاب العین، ج ۵، ص ۲۲۲)

[توضیح: برای دیدن، صرفاً باز بودن چشم کافی نیست، بلکه باید توجهی به بیرون بیندازیم. گذشتگان این توجه افکندن را به خروج نور از چشم تعبیر می‌کردند که انسان باید توجه بکند و بعد این نور در اثر برخورد با شیء خارجی به شخص برگردد تا دیدن میسر شود؛ و ظاهراً «برق البصر» یعنی این نور چنان بیرون بزند که چشم بدرخشد و گویی برقی از دیده ساطع شد که دیگر برنمی‌گردد]^۲

حدیث

۱) امیرالمومنین در فرازی از خطبه ۱۹۵ نهج البلاغه فرموده‌اند:

بندگان خدا شما را سفارش می‌کنم به تقوای الهی، که مهارکننده است و مایه استواری. پس به ریسمان‌های آن درآویزید و به حقایق آن پناه برید، تا شما را به زندگی خوشی که نهان است، و اقامتگاه‌های فراخ، و پناهگاه‌های استوار، و منزلگاه‌های پر عزت و اعتبار رساند، در روزی که دیده‌ها خیره گردد و همه جا تار، و رمه‌های اشتران بی‌نگاهداری؛ و «در صور دمیده شود»، پس هر جانی برآید از تن، و هر زبانی لال شود از گفتن. و کوه‌های سرکشیده، و سنگ‌های سخت و استوار خوار شود؛ چنانکه سنگ سخت، سرابی شود لرزان، و سنگستانها زمینی شوند هموار، بی‌هیچ پستی و بلندی‌ای در آن. پس نه میانجی‌ای که در کنار آید، و نه دوستی که به کار آید، و نه پوششی که بلا بگرداند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵

... أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا الزَّمَامُ وَالْقَوَامُ فَتَمَسَّكُوا بِوَتَائِقِهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا تَوَلُّ بِكُمْ إِلَى أَكْنَانِ الدَّعَى وَ أَوْطَانِ السَّعَى وَ مَعَاقِلِ الْحَرِزِ وَ مَنَازِلِ الْعِزِّ فِي يَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ وَ تُظَلِّمُ لَهُ الْأَقْطَارُ وَ تُعْطَلُ فِيهِ صُرُومُ الْعِشَارِ وَ «يَنْفَخُ فِي الصُّورِ» فَتَرْهَقُ كُلُّ مَهْجَةٍ وَ تَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَدُلُّ الشُّمُّ الشُّوَامِخَ وَ الصَّمُّ الرَّوَّاسِخَ فَيَصِيرُ صَلْدُهَا سَرَاباً رَقْرَقاً وَ مَعْهَدُهَا قَاعاً سَمَلَقاً فَلَا شَفِيعٌ يَشْفَعُ وَ لَا حَمِيمٌ يَنْفَعُ وَ لَا مَعْدِرَةٌ تَدْفَعُ.

۲) امیرالمومنین ع روزی خطبه می‌خواند و اصحابش را موعظه می‌کرد و در فرازی از آن فرمود:

ای کم حیاء! ای که اهل غفلت و رویگردانی هستی، بشنو از کسی که اهل وعظ و شناساندن است:

روز حشر را روز عرضه کردن و سوال، و بخشش و انتقام، قرار داد،

روزی که اعمال جمیع خلاق بدن برمی‌گردد، و همه گناهان در آن بازشماری می‌شود،

روزی که حدقه چشم‌ها آب می‌شود، و زنان حامله آنچه در شکمشان است می‌اندازند، و بین هرکس و محبوبش فاصله

می‌افتد، و هول و هراسش عقل هر عاقلی را حیران سازد،

۱. هنگام دیدن باید توجهی به بیرون بیندازیم انرژی از آن فقط بیرون می‌رود و برنمی‌گردد

۲. برخی گفته‌اند وقتی است که از شدت ترس رنگ عوض کند زیرا «الْبُرْقَةُ» به زمینی که سنگهای رنگارنگ داشته باشد، و «البارق» به کوهی که

رگه‌های سیاه و سفید داشته باشد گفته می‌شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۱۹)

هنگامی که زمین بعد از اینکه خوب آباد شده بود، به تغییر و بدحالی افتد، و بعد از شکفتن شگفتی آورش به جانب پوسیدگی و اضمحلال رود [یا: بعد از روی خوش نشان دادن به خلائق، موضع خود را در قبال آنها عوض می کند]، از معادن غیب، بارهای سنگینش را بیرون می آورد و آنچه بر خود حمل می کرده را به جانب خدا می راند؛

روزی که دیگر هیچ کوششی سودی نمی دهد وقتی که با آن هول و هراس شدید مواجه می شوند و به زانو درمی آیند، و مجرمان از سیمایشان شناخته می شوند و جرمشان آشکار می شود، و قبرها بعد از مدت‌ها بر جای خود بودن، شکافته می شوند، و همگان خلع سلاح شده، تسلیم خداوند می شوند، و از آخرت پرده‌اش کنار می رود، و برای خلق، خبرهایش آشکار می گردد، پس «زمین تکان می خورد چه تکانی» (فجر/۲۱)،

و برای آن امری که از آن خواسته شده امتداد می یابد چه امتدادیافتنی، و همگان با به سوی خدا سوق داده می شوند با چه شدت و حدتی، و خلائق به جانب محشر یورش می برد چه یورش بردنی، و مجرمان به پشت سر خود رانده می شوند چه رانده شدنی،

وای بر تو ای انسان، کار جدی و دشوار می شود با چه جدیتی و چه جدیتی، و به حساب نزدیک می شوند یکی یکی، و [امر] پروردگارت و ملائکه می آیند صف به صف، و از آنچه انجام داده‌اند سوال می شود حرف به حرف، پس می آورندشان در حالی که بدن‌ها عریان است، دیده‌ها ترسان است،

پیش رویشان حساب است و پشت سرشان جهنم، نعره‌هایش را می شنوند و شعله‌هایش را می بینند،

نه یاری می یابند و نه ولی‌ای که آنها را از ذلت برهاند،

پس شتابان به سوی مواقف حشر می روند،

و سوق داده می شوند چه سوق داده شدنی،

پس «آسمانها به دست او درهم پیچیده شده» (زمر/۶۷) «همانند طوماری درهم پیچیده» (انبیاء/۱۰۴)،

و بندگان بر روی صراطند، در حالی که دل‌هایشان لرزان است، گمان می کنند که جان سالم به در نمی‌برند، «و به آنها اجازه

داده نمی‌شود که سخن بگویند» (مرسلات/۳۶) و از آنها قبول نمی‌شود که عذری بیاورند،

بر دهان‌هایشان مهر زده شده، و دست‌ها و پاهایشان بدانچه انجام دادند به سخن درمی‌آیند.

وای از آن لحظه - که دشواری‌اش بر دل، همچون خاری در گلوست - آن هنگامی که بین دو گروه جدایی می‌افکنند

«گروهی در بهشت و گروهی در شعله‌های آتش» (شوری/۷)،

از چنین چیزی باید که فرار کنند فرارکنندگان، و وقتی که سرای آخرت هست باید که برای آن کار کنند کارگزاران.

الأمالی (للطوسی)، ص ۶۵۴

أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى الرَّقِّيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبَانَ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ، عَنْ شُرَيْحِ الْقَاضِي، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) لِأَصْحَابِهِ يَوْمًا وَهُوَ يَعِظُهُمْ: ...

يَا قَلِيلَ الْحَيَاءِ، اسْمَعْ يَا ذَا الْعُقْلَةَ وَالتَّصْرِيفِ، مِنْ ذِي الْوَعْظِ وَالتَّعْرِيفِ،
جَعَلَ يَوْمَ الْحَشْرِ يَوْمَ الْعَرْضِ وَ السُّؤَالِ، وَ الْحَبَاءِ وَ النَّكَالِ،
يَوْمَ تُقْلَبُ إِلَيْهِ أَعْمَالُ الْآثَامِ، وَ تُحْصَى فِيهِ جَمِيعُ الْآثَامِ،
يَوْمَ تَذُوبُ مِنَ النُّفُوسِ أَحْدَاقُ عِيُونِهَا، وَ تَضَعُ الْحَوَامِلُ مَا فِي بُطُونِهَا، وَ يُفْرَقُ بَيْنَ كُلِّ نَفْسٍ وَ حَبِيبِهَا، وَ يَحَارُ فِي تِلْكَ
الْأَهْوَالِ عَقْلُ لَبِيبِهَا،

إِذْ تَنَكَّرَتِ الْأَرْضُ بَعْدَ حُسْنِ عِمَارَتِهَا، وَ تَبَدَّلَتْ بِالْخَلْقِ بَعْدَ أَنْبِقِ زَهْرَتِهَا، أُخْرِجَتْ مِنْ مَعَادِنِ الْغَيْبِ أَثْقَالُهَا، وَ نُفِضَتْ إِلَى
اللَّهِ أَحْمَالُهَا،

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الْجَدُّ إِذْ عَايَنُوا الْهَوْلَ الشَّدِيدَ فَاسْتَكَانُوا، وَ عَرَفَ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ فَاسْتَبَانُوا،
فَانشَقَّتِ الْقُبُورُ بَعْدَ طُولِ انْطِبَاقِهَا، وَ اسْتَسَلَمَتِ النُّفُوسُ إِلَى اللَّهِ بِأَسْبَابِهَا، كُشِفَ عَنِ الْآخِرَةِ غَطَاؤُهَا، وَ ظَهَرَ لِلْخَلْقِ أَنْبَاؤُهَا،
ف«دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا»،

وَ مَدَّتْ لِأَمْرِ يَرَادُ بِهَا مَدًّا مَدًّا،
وَ اشْتَدَّ الْمُتَارُونَ إِلَى اللَّهِ شَدًّا شَدًّا،
وَ تَرَاحَفَتِ الْخَلَائِقُ إِلَى الْمَحْشَرِ زَحْفًا زَحْفًا،
وَ رَدَّ الْمُجْرِمُونَ عَلَى الْأَعْقَابِ رَدًّا رَدًّا،
وَ جَدَّ الْأَمْرُ - وَيَحْكُ يَا إِنْسَانُ - جَدًّا جَدًّا،
وَ قُرْبُوا لِلْحِسَابِ فَرْدًا فَرْدًا،
«وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا»،

يَسْأَلُهُمْ عَمَّا عَمَلُوا حَرْفًا حَرْفًا،
فَجِيءَ بِهِمْ عُرَاهُ الْأَبْدَانِ، خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ،
أَمَامَهُمُ الْحِسَابُ، وَ مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ،
يَسْمَعُونَ زَفِيرَهَا، وَ يَرَوْنَ سَعِيرَهَا،
فَلَمْ يَجِدُوا نَاصِرًا وَ لَا وَلِيًّا يُجِيرُهُمْ مِنَ الذُّلِّ،
فَهُمْ يَعْدُونَ سِرَاعًا إِلَى مَوَاقِفِ الْحَشْرِ، يُسَاقُونَ سَوْقًا،
ف«السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» «كَطَى السَّجِلَ لِلْكِتَابِ»،

وَ الْعِبَادُ عَلَى الصِّرَاطِ وَجَلَتْ قُلُوبُهُمْ، يَطُّنُونَ أَنَّهُمْ لَا يَسْلَمُونَ، «وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَتَكَلَّمُونَ»، وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ، قَدْ خُتِمَ
عَلَى أَفْوَاهِهِمْ، وَ اسْتَنْطَقَتْ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

يَا لَهَا مِنْ سَاعَةٍ مَا أَشْجَى مَوَاقِعَهَا مِنَ الْقُلُوبِ حِينَ مِيزَ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ! «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ»،
مِنْ مِثْلِ هَذَا فَلْيَهْرَبِ الْهَارِبُونَ، إِذَا كَانَتْ الدَّارُ الْآخِرَةُ لَهَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ.

تدبر

(۱) «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ»:

«می پرسد که روز قیامت چه موقع است؟» و پاسخ داده می شود: «پس، آن هنگام که دیده خیره شد.»

وقتی خاستگاه سوال، نه حقیقت جویی، بلکه اموری همچون هواپرستی باشد (جلسه ۱۷۷، تدبر ۱) و یا اساسا سوال نادرست باشد (جلسه ۱۷۷، تدبر ۲)، لازم نیست که درصدد پاسخ همان سوال باشیم، بلکه باید پاسخی داده شود، که واقعا مورد نیاز بوده است. درباره آخرت، مهم نیست که در چه روزی رخ می دهد، مهم این است که حتما واقع می شود، و وقتی واقع شد، همه غافلگیر و مبهوت می شوند و دیگر کاری از دست کسی ساخته نیست. (حدیث ۲)

(۲) «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ»:

چرا به عنوان اولین توضیح درباره قیامت، به این نکته اشاره کرد؟

الف. چشم برق می زند یعنی تمام توجهش معطوف می شود و خیره می ماند. این شدت غیرمنتظره بودن است که اولین چیزی است که در رخسار شخص کاملا آشکار می شود.

ب. قیامت عرصه زیر و رو شدن واقعیات، و بلکه درک ما از واقعیات است: بسیاری از آنچه واقعی می دانستیم سراب می شود (نبا/۲۰)، کوه هایی که مظهر استواری و ثبات بودند، همچون پشم حلاجی شده (قارعه/۵) و متحرک (کهف/۴۷) درمی آیند، خورشید که مظهر روشنایی و روشنی بخشی است تاریک می شود (تکویر/۱) و بسیاری از چیزهایی که بدانها بی اعتنا بودیم جدی می شود (ق/۲۲). امور پایین بالا می آید و امور بالا پایین می رود (واقعه/۱). درک انسان از واقعیت، در گام اول، تابع مشاهده اش است؛ پس، ابتدا نظام مشاهده اش به هم می ریزد.

ج. مساله اصلی قیامت، مساله انسان است، پس تغییری که در انسان رخ می دهد از تغییری که در زمین و آسمان رخ می دهد مهمتر است.

د. سوال کننده، منکر قیامت است؛ و با توجه به آیات قبل (بویژه ۳-۴) مادیگرا و حس گرا است و حس را مبنای معرفت می داند. پس ابتدا سراغ حواس، و آن هم: دیدن، رفت.

... ه.

۱۳۹۵/۶/۲۴

وَ خَسَفَ الْقَمَرُ

سوره قیامت (۷۵) آیه ۸

ترجمه

و ماه در خسوف افتاد،

«خَسَفَ» اگرچه اصطلاح «خسوف» برای ماه‌گرفتگی شایع شده، اما اصل این کلمه دلالت بر درهم پیچیدن (غموض) و فرو رفتن (غور) می‌کند و غالباً در مورد زمین به کار می‌رود وقتی که چیزی را چنان در خود فرو برد که اثری از شیء باقی نماند، چنانکه چاه «خسیف» هم چاهی است که آبش فرو رود که دیگر نتوان از آن آب برداشت (کتاب العین، ج ۴، ص ۲۰۱؛ معجم مقاییس اللغة، ج ۲، ص ۱۸۰) و در قرآن کریم هم این کلمه در این معنای فرو رفتن در زمین (از باب عذاب الهی) مکرر به کار رفته است (نحل/۴۵؛ اسراء/۶۸؛ قصص/۸۱-۸۲؛ عنکبوت/۴۰؛ سبأ/۹؛ ملک/۱۶).

همچنین در اصطلاحات رایج، «خسوف» را برای ماه‌گرفتگی و «کسوف» را برای خورشیدگرفتگی به کار می‌برند، اما ظاهراً در لغت عرب، هر دو برای هر دو به کار رفته و برخی توضیح داده‌اند که «خسوف» در جایی بوده که به طور کامل پوشیده شود، اما کسوف در جایی بوده که قسمتی از آن پوشیده شود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۲۸۲؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۶۹) بر این اساس، برخی توضیح داده‌اند که اصل این واژه به معنای داخل شدن و فرو رفتن و غور کردنی است که اثری از شیء باقی نماند و تفاوتش با «غور کردن» این است که «غور» در مورد نفوذ و وارد شدنی است که با دقت و لطافت همراه باشد، اما خسف با شدت و صلابت؛ و با این توضیحات نتیجه گرفته‌اند که خسوف در این آیه، نه صرفاً از بین رفتن نور ماه، بلکه فرو رفتن آن در خورشید و منحل شدن ماه در خورشید است و به معنای درهم ریختن نظام مادی دنیوی است [که شاید تعبیری را که در آیه بعد آمده (جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) بتوان مؤید این دیدگاه دانست] (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۵۷-۵۸)

حدیث

۱) از امام صادق ع در مجلس سوم در حدیث معروف به توحید مفضل روایت شده است: به ماه [بر توحید] استدلال کن که در آن دلالتی گرانقدر است و مردم از آن در شناخت «ماه»‌ها استفاده می‌کنند؛ و حساب سال بر آن متنی نمی‌شود زیرا گردش آن، زمانهای [= فصول] چهارگانه و زمان کاشت و برداشت محصول را نشان نمی‌دهد و بدین جهت است که ماههای قمری و سالهای با ماههای شمسی و سالهای متفاوت است و ماههای قمری زمانش جابجا می‌شود و گاهی در زمستان است و گاه در تابستان.

در نوردهی‌اش در ظلمات شب و نیاز به آن بیندیش، که علی‌رغم نیاز به تاریکی برای آرامش جانوران و خنکی هوا برای گیاهان، صلاح نبود که شب، تاریکی محض باشد که نوری در آن نباشد و هیچ کاری در آن نتوان انجام داد، چرا که گاه مردم

۱ چنانکه این نکته در برخی روایات مشاهده می‌شود مثلاً تعبیر «وَفِي الْيَوْمِ الَّذِي تَنْكَسِفُ فِيهِ الشَّمْسُ وَفِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يَنْكَسِفُ فِيهَا الْقَمَرُ»

(المحاسن، ج ۲، ص ۳۱۱؛ کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱۱، ص ۱۳۹)

و یا در برخی اشعار:

من موته شاب الشعر

ابک ابن فاطمة الذی

و لقتله كسف القمر (شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۶۸)

و لقتله زلزلتم

به خاطر کمبود وقت برخی کارهای روزانه‌شان و یا به خاطر شدت حرارت و تندی آن، به انجام کار در شب نیازمند می‌شوند پس در نور ماه کارهای گوناگونی مانند شخم زمین و زدن ماست و شکستن هیزم و مانند آن را انجام می‌دهند، پس نور ماه کمک‌کار آنها برای معیشت‌شان می‌شود وقتی که بدان نیاز دارند، و نیز مایه انس و آرامش کسانی می‌شود که شبانه در سفرند؛ و طلوع آن را در برخی شبها، و نه هر شب، قرار داد و در عین حال نور و روشناییش را کمتر از خورشید گرداند تا مردم در آن مانند روز به کار مشغول نشوند که مانع آرامش و قرار آنها شود و به هلاکت آنها بیانجامد؛ و تغییرات خاص آن مانند «هلال» و «محاق»، زیاد و کم شدن، و ماه‌گرفتنی را عاملی قرار داد برای توجه به قدرت خداوند متعال که خالق اوست و او را آن گونه که به صلاح جهان است (آن گونه که اهل فن می‌دانند) تغییر می‌دهد.

توحید المفضل، ص ۱۳۲

اسْتَدِلَّ بِالْقَمَرِ فِيهِ دَلَالَةٌ جَلِيلَةٌ تَسْتَعْمَلُهَا الْعَامَّةُ فِي مَعْرِفَةِ الشُّهُورِ وَ لَا يَقُومُ عَلَيْهِ حِسَابُ السَّنَةِ لِأَنَّ دَوْرَهُ لَا يَسْتَوْفِي الْأَزْمِنَةَ الْأَرْبَعَةَ وَ نُشُورَ النَّوْمِ وَ تَصَرُّمَهَا وَ لِذَلِكَ صَارَتْ شُهُورُ الْقَمَرِ وَ سَنُوهُ تَتَخَلَّفُ عَنْ شُهُورِ الشَّمْسِ وَ سَنِيهَا وَ صَارَ الشَّهْرُ مِنْ شُهُورِ الْقَمَرِ يَنْتَقِلُ فَيَكُونُ مَرَّةً بِالشَّتَاءِ وَ مَرَّةً بِالصَّيْفِ

فَكَرَّ فِي إِبَارَتِهِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ وَ الْإِرْبِ فِي ذَلِكَ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَى الظُّلْمَةِ لِهُدُوءِ الْحَيَوَانَ وَ بَرْدِ الْهَوَاءِ عَلَى النَّبَاتِ لَمْ يَكُنْ صَلَاحٌ فِي أَنْ يَكُونَ اللَّيْلُ ظُلْمَةً دَاجِيَةً لَا ضِيَاءَ فِيهَا فَلَا يُمَكِّنُ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْعَمَلِ لِأَنَّهُ رَبَّمَا احتَاجَ النَّاسُ إِلَى الْعَمَلِ بِاللَّيْلِ لِضَيْقِ الْوَقْتِ عَلَيْهِمْ فِي بَعْضِ الْأَعْمَالِ فِي النَّهَارِ وَ لِشِدَّةِ الْحَرِّ وَ إِفْرَاطِهِ فَيَعْمَلُ فِي ضَوْءِ الْقَمَرِ أَعْمَالًا شَتَّى كَحَرْثِ الْأَرْضِ وَ ضَرْبِ اللَّبَنِ وَ قَطْعِ الخَشَبِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ فَجَعَلَ ضَوْءُ الْقَمَرِ مَعُونَةً لِلنَّاسِ عَلَى مَعَايِشِهِمْ إِذَا احتَاجُوا إِلَى ذَلِكَ وَ أَنْسَأَ لِلسَّائِرِينَ وَ جَعَلَ طُلُوعَهُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ دُونَ بَعْضٍ وَ نَقَصَ مَعَ ذَلِكَ عَنْ نُورِ الشَّمْسِ وَ ضِيَائِهَا لِكَيْلَا يَنْبَسِطَ النَّاسُ فِي الْعَمَلِ أَنْبَسَاطَهُمْ بِالنَّهَارِ وَ يَمْتَنِعُوا مِنَ الْهُدُوءِ وَ الْفَرَارِ فِيهِلِكُهُمْ ذَلِكَ وَ فِي تَصَرُّفِ الْقَمَرِ خَاصَّةً فِي مُهَلِّهِ وَ مُحَاقِهِ وَ زِيَادَتِهِ وَ نُقْصَانِهِ وَ كُسُوفِهِ مِنَ التَّنْبِيهِ عَلَى قُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى خَالِفِهِ [خَالِقِهِ] الْمُصَرِّفِ لَهُ هَذَا التَّصْرِيفَ لِصَلَاحِ الْعَالَمِ مَا يَعْتَبَرُ بِهِ الْمُعْتَبِرُونَ

تدبر

۱) «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ»: در پاسخ به اینکه که «روز قیامت چه موقع است؟» بعد از اشاره به یک امر مربوط به خود انسان «خیره شدن و یا از دست دادن فروغ دیده»، به «خسف (تار و محو شدن) ماه» اشاره کرد. چرا در میان امور خارج از انسان، ابتدا سراغ ماه رفت؟ با توجه به حدیث ۱، شاید بتوان گفت:

الف. در حالت طبیعی (یعنی بدون ابزارهایی مانند ساعت) ماه یکی از بارزترین راههای محاسبه زمان است. وقتی دیگر ماهی نباشد، به خوبی معلوم می‌شود که نظام طبیعی زمان به هم ریخته است و قیامت در موقفی از یک زمان طبیعی نیست که سوال «قیامت چه موقع است» پاسخ داشته باشد.

ب. نور ماه امری حداقلی است که در تاریکی و ظلمات شب، موقعیت پیرامونی انسان را روشن می‌کند تا برخی از امور خود را انجام دهد. در آن معرکه ظلمانی انسان دنبال نوری می‌گردد، اما حتی ماه هم محو شده و نورش را از دست داده است. در آنجا نه امور مادی دنیوی بلکه نور ایمان (حدید/۱۲) و نور پروردگار (زمر/۶۹) است که روشنایی دارد، و نه تنها نور

خورشید (تکویر/۱)، که حتی نورهای کم‌سویی مثل ماه هم در کار نیست. هم از این سو برق چشم رفته، و هم از آن سو نوری از بیرون در کار نیست.

ج. ...

۱۳۹۵/۶/۲۵

وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ

۱۸۰ (سوره قیامت (۷۵) آیه ۹

ترجمه

و خورشید و ماه جمع شدند،

نکات نحوی ۱

حدیث

۱) از امیرالمومنین ع درباره این آیه روایت شده است: آن دو را در نور حجاب قرار می دهند.

[تفسیر] بحر العلوم (للسمرقندی، قرن ۴)، ج ۳، ص ۵۲۲؛ البحر المحیط، ج ۱۰، ص ۳۴۶

روی علی بن ابی طالب، - رضی الله عنه - أنه قال: يجعلان فی نور الحجاب.

۲) از امام صادق ع در مورد بهشت حضرت آدم ع سوال شد.

فرمودند: بهشتی بود از بهشت‌های دنیا که خورشید و ماه در آن طلوع می کند، و اگر از بهشت‌های آخرت بود هیچگاه تا ابد از آن خارج نمی شد.

۱. با اینکه کلمه «شمس» مؤنث است چرا فعل «جُمِعَ» مذکر آمده است؟

نحاس چنین می گوید:

يقال: الشَّمْسُ مؤنثة بلا اختلاف فكيف لم يقل، وجمعت ففي هذا أجوبة منها أن التقدير وجمع بين الشمس والقمر فحمل التذكير على بين، وقيل: لما كان وجمع الشمس لا يتم به الكلام حتى يقال: والقمر وكان القمر مذكراً كان المعنى جمعا فوجب أن يذكر فعلهما في التقديم كما يكون في التأخير. وأولى ما قيل فيه قول الكسائي، قال: المعنى: وجمع النوران أي الضياء ان وفي موضع آخر: فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي [الأُنعام: ۷۸] وأما محمد بن يزيد فيقول: هذا كله تأنيث غير حقيقي لأنه لم يؤنث للفرق بين شيء وشيء فلک تذکیره لأنه بمعنى شخص وشيء. (إعراب القرآن، ج ۵، ص ۵۳)

و ابن شهر آشوب چنین می گوید:

قوله سبحانه - وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ إِنَّمَا ذَكَرَ جَمْعَ لَأَنَّ كُلَّ اسْمٍ لَا يَكُونُ فِيهِ عِلْمُ التَّأْنِيثِ يَجُوزُ تَأْنِيثُهُ عَلَى مَعْنَى اللَّفْظِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا عَنَى

بالتذكير الضوء. (متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۲۴۱)

سمرقندی می گوید:

إنما قال: وجمع الشمس والقمر، ولم يقل وجمعت، لأن المؤنث والمذكر إذا اجتمعا، فالغلبة للمذكر [تفسیر] بحر العلوم، ج ۳، ص ۵۲۲)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ مُسِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ جَنَّةِ آدَمَ ع فَقَالَ جَنَّةٌ مِنْ جَنَّاتِ الدُّنْيَا تَطَّلِعُ فِيهَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَلَوْ كَانَتْ مِنْ جَنَّاتِ الْآخِرَةِ مَا خَرَجَ مِنْهَا أَبَدًا. ۱

تدبر

(۱) «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»:

یکی از علائم قیامت این است که «و خورشید و ماه جمع می شوند». جمع شدن آنها به چه معناست؟ مفسران نظراتی داده‌اند مانند اینکه به هم دیگر برخورد می کنند و متلاشی می شوند؛ اینکه هر دو مانند هم بی نور می شوند؛ و ... اما آنچه مسلم است این است که دیگر نظام عادی طبیعی که مبنای محاسبات ما بود کاملاً به هم خورده، و دیگر ماه و خورشیدی که بخواد از خود نوری دهد در کار نخواهد بود؛ چنانکه در حدیث ۱ از این وضعیت، به قرار گرفتن آن دو در نور حجاب تعبیر شده؛ و در حدیث ۲ نیز، طلوع ماه و خورشید در بهشت آدم را، علامتی بر اینکه آن بهشت از جنس بهشت‌های اخروی نیست، دانسته است.

(۲) «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»:

این آیه از آیاتی است که به بهترین وجه، برجسته شدن نظام زمانی و برنامه‌ریزی دنیوی را نشان می‌دهد. چون محاسبات زمانی ما عموماً به نحوی به ماه و خورشید و جدایی این دو از هم برمی‌گردد.

توضیح تخصصی

به نظر می‌رسد حرکت زمین و نسبتی که با ماه و خورشید برقرار می‌کند، مهمترین مبنای محاسبات زمانی ماست (روز، ماه، سال، و حتی ساعات شبانه‌روز)؛ و می‌دانیم ماه به دور زمین می‌گردد و زمین به دور خورشید؛ اکنون وقتی این دو (که یکی زمین به دورش می‌گردد و دیگری او به دور زمین می‌گردد) با هم جمع شوند، یعنی آن چیزی که به دور زمین می‌گردید، در همان حال قرار است که زمین به دورش بگردد؛ و این به هم ریختن کامل نظام زمانی ما را نشان می‌دهد. پس این بیان، بیانی بسیار دقیق در پاسخ به سوال آن کسی است که «می‌پرسد روز قیامت چه موقع است» زیرا او در این نظام زمانی سوال

۱ در برخی روایات، جمع شمس و قمر را مربوط به ظهور دانسته‌اند که البته در همان روایت هم معلوم است که ظهور به عنوان مقدمه حشر مد نظر

بوده است مثلاً در دیدار علی بن ابراهیم مهزیار با امام زمان (که ظاهراً در غیبت صغری بوده): الغيبة (للطوسی)، ص ۲۶۶

وَ أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنِ التَّلَعُكْبَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الرَّازِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ رَجُلٍ ذَكَرَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ قَرْوَيْنَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَهُ عَنْ حَبِيبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ بْنِ شَاذَانَ الصَّنَعَانِيَّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ آلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ع فَقَالَ...

فَقُلْتُ سَيِّدِي لَقَدْ بَدَأَ الْوَطْنَ وَ طَالَ الْمَطْلَبُ فَقَالَ يَا ابْنَ الْمَازِيَارِ أَبِي أَبُو مُحَمَّدٍ عَهْدِي إِلَيَّ أَنْ لَا أَجَاوِرَ قَوْمًا «غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ» وَ لَهُمُ الْخِزْيُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابُ الْبَيْمِ وَ أَمْرُنِي أَنْ لَا أُسْكِنَ مِنَ الْجِبَالِ إِلَّا وَعْرَهَا وَ مِنَ الْبِلَادِ إِلَّا عَفْرَهَا وَ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ أَظْهَرَ التَّقِيَّةَ فَوَكَّلَهَا بِي فَأَنَا فِي التَّقِيَّةِ إِلَى يَوْمٍ يُؤَدُّنِي لِي فَأَخْرَجْتُ قُلْتُ يَا سَيِّدِي مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ وَ اجْتَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَ اسْتَدَارَ بِهِمَا الْكَوَاكِبُ وَ النُّجُومُ فَقُلْتُ مَتَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لِي فِي سَنَةِ كَذَا وَ كَذَا تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ [مِنْ] بَيْنِ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ مَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ يَسُوقُ النَّاسَ إِلَى

الْمَحْشَرِ

خود را مطرح می‌کند و این آیه بخوبی نشان می‌دهد که این نظام زمانی کاملاً به هم می‌خورد و لذا سوال او سوال بی‌معنایی است.

۳) «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ» در تدبر ۲ تبیین شد که این آیه از آیاتی است که به بهترین وجه، برجسته شدن نظام زمانی و برنامه‌ریزی دنیوی را نشان می‌دهد.

اکنون اگر متوجه نقش زمان در فهم ما از خود و پیرامون خود باشیم، شاید تا حدودی به یکی از زوایای این مساله که چرا انسان در قیامت این اندازه همه معرفت‌هایش و نظام‌های محاسباتیش به هم می‌ریزد، پی ببریم.

۴) «وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

در برخی روایات، شمس و قمر به ترتیب به پیامبر ص و امیرالمومنین ع تأویل شده است. (چنانکه شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار ص ۱۱۴-۱۱۵ بابتی با عنوان «معرفت شمس و قمر» باز کرده و روایاتی با همین معنا آورده است)۱

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ الْكَرْخِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ الصَّنَاعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ص صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالْقَمَرِ وَمَنْ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالزُّهْرَةِ فَمَنْ افْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالْفَرْقَدِينَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا الشَّمْسُ وَعَلِيٌّ الْقَمَرُ وَفَاطِمَةُ الزُّهْرَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَكِتَابُ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ.

2- حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ نَصْرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّفَّارُ النَّهَوَنْدِيُّ بِهَا قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خُوَزَيْ السَّامِرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الْقَاسِمُ بْنُ إِبرَاهِيمَ التَّنَطْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ خَالِدِ الْحَلْوَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ الْعَسْقَلَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص اقْتَدُوا بِالشَّمْسِ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ فَاقْتَدُوا بِالْقَمَرِ فَإِذَا غَابَ الْقَمَرُ فَاقْتَدُوا بِالزُّهْرَةِ فَإِذَا غَابَتِ الزُّهْرَةُ فَاقْتَدُوا بِالْفَرْقَدِينَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا الشَّمْسُ وَمَا الْقَمَرُ وَمَا الزُّهْرَةُ وَمَا الْفَرْقَدَانِ فَقَالَ أَنَا الشَّمْسُ وَعَلِيٌّ الْقَمَرُ وَ الزُّهْرَةُ فَاطِمَةُ وَالْفَرْقَدَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ

- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَقْرِي قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ بْنُ حَيْسُونَ [حَيْوَن] قَالَ حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ إِبرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ خَالِدِ الْوَاسِطِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ السَّرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ: اقْتَدُوا بِالشَّمْسِ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ مِثْلَهُ سِوَاهُ.

3- حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي جَعْفَرِ الْبَيْهَقِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرِ الْمَدِينِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرِ الْمُحَارِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا ظَهْرُ بْنُ صَالِحِ الْعَمْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ تَمِيمٍ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَزِيدِ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ص صَلَاةَ الْفَجْرِ فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ مَنْ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالْقَمَرِ وَمَنْ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالزُّهْرَةِ وَمَنْ افْتَقَدَ الزُّهْرَةَ فَلَيْسَتْ مَسْكُ بِالْفَرْقَدِينَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالزُّهْرَةُ وَالْفَرْقَدَانِ قَالَ أَنَا الشَّمْسُ وَعَلِيٌّ الْقَمَرُ وَ فَاطِمَةُ الزُّهْرَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الْفَرْقَدَانِ وَكِتَابُ اللَّهِ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ

شاید یکی از تأویلات این آیه همان مضمونی باشد که در حدیث ثقلین و احادیث دیگر آمده که امیرالمومنین ع در قیامت در کنار حوض کوثر به پیامبر ملحق می‌شود؛ و با توجه به اینکه آخرت، باطن دنیاست، معلوم می‌شود که این شمس و قمری که در دنیا عده‌ای آنها را جدا می‌دانستند و به یکی ایمان آورده و دیگری را انکار می‌کرده‌اند واقعا از هم جدا نیستند.^۱

مورد زیر را در کانال نگذاشتم

(۵) «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ»

قیامت مظهر قهاریت خداوند است که دیگر هیچ‌کس هیچ‌کاره‌ای نیست و هیچ چیز از خود هیچ ندارد و همه ذاتیات و روابطی که ما در دنیا برای اشیاء معتقد بوده‌ایم، همگی به اذن و عنایت خداوند بوده است. شاید به همین جهت است که در اوصاف قیامت، همواره هر صفت و رابطه‌ای که ما درباره خود اشیاء معتقد بوده‌ایم کاملاً برعکس معرفی می‌شود. (جلسه ۱۷۸، [تدبر ۲](#)) ما نظام دنیای خود را بر اساس جدایی ماه و خورشید می‌دانیم، اما در وصف قیامت گفته می‌شود که این دو با هم جمع می‌شوند.

۱۳۹۶/۱/۱۰

۳۶۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۰ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُ

ترجمه

انسان گوید آن روز کجاست [جای] فرار؟

میلاذ امام باقر ع و حلول ماه رجب مبارک باد

نکات ترجمه

«الْمَفْرُ» از ماده «فر» گرفته شده است که کلمه «فرار» به معنای «گریختن و خود را از دام خطر رهانیدن» است (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۵۴) و گفته‌اند کلمه «مفر» هم به معنای «محل فرار، گریزگاه» به کار می‌رود، هم به معنای «وقت فرار»، و هم به معنای مصدری (خود فرار کردن)؛ و در این آیه هر سه معنا محتمل است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۲۸)

۱. البته در روایات این دو کلمه شمس و قمر گاه به مخالفان اهل بیت هم اطلاق شده است که جمع آمدن آنها هم در آنجا کاملاً واضح است. مثلاً: عن أبو الحسن فی قوله وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ الشَّمْسُ الْأُولَى وَالْقَمَرُ الثَّانِي وَ قَالَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ أَي هُمَا يَعْبُدَانِ (الصراط المستقیم إلی مستحقّی التقدیم، ج ۳، ص ۴۰)

۲. اصل این ماده را «انکشاف و پرده‌برداری از روی چیزی» دانسته‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۴، ص: ۴۳۹) و برخی توضیح داده‌اند که فرار عبارت است از حرکت سریعی به منظور انکشاف و رهایی از بلا و ابتلا (هو الحركة السریعة مدبراً للتخلّص عن ابتلاء أو لانکشاف إبتلاء. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۵۴)

اگرچه قرائت این کلمه به صورت «مَفْرًا» رایجتر است، اما در قرائات شاذه به صورت «مَفِرًا» و حتی «مَفِرًا» هم قرائت شده است (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵). ۲.

حدیث

۱) روایت شده است که حضرت یحیی ع در طول شب دائماً در فکر بهشت و جهنم بود تا اینکه شبش صبح می شد و خوابش نمی برد؛ و سپس هنگام صبح می گفت:

خدایا! کجاست [جای] فرار؟ و کجاست محل قرار؟ خدایا [جای] فراری جز به سوی تو نیست.

مصباح الشریعه، ص ۸۶

رَوَى عَنْ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا ع أَنَّهُ كَانَ يُفَكِّرُ فِي طُولِ اللَّيْلِ فِي أَمْرِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَسْهَرُ لَيْلَتَهُ وَ لَا يَأْخُذُهُ النَّوْمُ ثُمَّ يَقُولُ عِنْدَ الصَّبَاحِ اللَّهُمَّ أَيْنَ الْمَفْرُ و أَيْنَ الْمَسْتَقَرُّ اللَّهُمَّ لَا مَفْرَ إِلَّا إِلَيْكَ. ۳.

۲) از امام کاظم ع از پدرانشان روایت شده است که امام حسین ع فرمود:

یکبار در مسجد نشسته بودیم که موذن از مناره بالا رفت و گفت: الله اکبر الله اکبر. بناگاه اشک از دیدگان امیرالمومنین ع سرازیر شد چنانکه از گریه اش ما هم به گریه افتادیم.

چون موذن تمام کرد حضرت فرمود: آیا می دانید که موذن چه می گوید؟

گفتیم خداوند و رسولش و وصی او بهتر می دانند.

[سپس حضرت علی ع شروع به توضیح فقرات اذان کردند تا بدینجا که:]

اما اینکه گفت «شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست» اعلام است به اینکه شهادت دادنی جایز نیست مگر با شناخت قلبی، گویی که می گوید: بدان که همانا هیچ معبودی جز خداوند عز و جل نیست و هر معبودی جز خداوند عز و جل باطل است، و با زبانم اقرار می کنم بدانچه در قلبم هست از علم به اینکه خدایی جز الله نیست و شهادت می دهم که هیچ پناهگاهی از خدا جز به خودش نیست و از شر هیچ شرور و فتنه هیچ فتنه گری جز به خداوند نمی توان پناه برد ...

التوحيد (للصدوق)، ص ۲۳۹-۲۳۸

۱. فی الشواذ قراءه ابن عباس و عکرمة و آیوب السختیانی و الحسن المَفر بفتح المیم و کسر الفاء و قراءه الزهری المَفر بکسر المیم و فتح الفاء

(مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۵)

۲. برخی بر این باورند که اگر به صورت «مَفْرًا» خوانده شود مصدر میمی است (به معنای خود فرار کردن) و اگر به صورت «مَفِرًا» خوانده شود، اسم مکان است (إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۸: المَفر مصدر میمی بمعنی الفرار او اسم مکان للفرار و الأول مفتوح الفاء و الثانی مکسورها و قد قرئ بهما) در حالی که سخن قابل دفاعی نیست، زیرا اسم مکان در وزن «مَفْعَل» هم رایج است مانند مطبخ و مشهد.

۳. در دعاهای متعددی که از معصومین ع روایت شده است، بر این مطلب که مفری از خدا وجود ندارد، تاکید شده است که برخی از آنها در جلسات

بعد خواهد آمد؛ ان شاء الله

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَرْوَزِيُّ الْحَاكِمُ الْمُقْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُقْرِيِّ الْجُرْجَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيُّ بِيَعْدَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَاصِمِ الطَّرِيفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ عِيَّاشُ بْنُ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْكَحَّالُ مَوْلَى زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي يَزِيدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَسْجِدِ إِذَا صَعَدَ الْمُؤَذِّنُ الْمَنَارَةَ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَبَكَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ وَبَكَينَا بِبُكَائِهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْمُؤَذِّنُ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَوَصِيَّهُ أَعْلَمَ فَقَالَ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا وَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا... ١...
وَأَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِعْلَامٌ بِأَنَّ الشَّهَادَةَ لَا تَجُوزُ إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ مِنَ الْقَلْبِ كَأَنَّهُ يَقُولُ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَعْبُودَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَنْ كُلَّ مَعْبُودٍ بَاطِلٌ سِوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَقْرُبُ بِلِسَانِي بِمَا فِي قَلْبِي مِنَ الْعِلْمِ بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ وَ لَا مَنجَى مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَ فَتْنَهُ كُلِّ ذِي فَتْنَةٍ إِلَّا بِاللَّهِ ... ٢...

١ . فَلِقَوْلِهِ اللَّهُ أَكْبَرُ مَعَانٍ كَثِيرَةٌ مِنْهَا أَنْ قَوْلَ الْمُؤَذِّنِ اللَّهُ أَكْبَرُ يَقَعُ عَلَى قَدَمِهِ وَ أَرْيَتِهِ وَ أَبْدِيَّتِهِ وَ عِلْمِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ وَ جُودِهِ وَ عَطَاةِ وَ كِبْرِيَاةِ فَإِذَا قَالَ الْمُؤَذِّنُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ الَّذِي لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ بِمَشِيئَتِهِ كَانَ الْخَلْقُ وَ مِنْهُ كَانَ كُلُّ شَيْءٍ لِلْخَلْقِ وَ إِلَيْهِ يَرْجِعُ الْخَلْقُ وَ هُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَمْ يَزَلْ وَ الْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَزَالُ وَ الظَّاهِرُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَدْرُكُ وَ الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُحَدُّ فَهُوَ الْبَاقِي وَ كُلُّ شَيْءٍ دُونَهُ فَانِ وَ الْمَعْنَى الثَّانِي اللَّهُ أَكْبَرُ أَيِ الْعَلِيمِ الْخَبِيرِ عِلْمٌ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ وَ الثَّلَاثُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَيِ الْقَادِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ يَقْدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ الْقَوِيُّ لِقُدْرَتِهِ الْمُقْتَدِرُ عَلَى خَلْقِهِ الْقَوِيُّ لِذَاتِهِ قُدْرَتُهُ قَائِمَةٌ عَلَى الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا- إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَ الرَّابِعُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَعْنَى حِلْمِهِ وَ كَرَمِهِ يَحْلُمُ كَأَنَّهُ لَا يَعْلَمُ وَ يَصْفَحُ كَأَنَّهُ لَا يَرَى وَ يَسْتُرُ كَأَنَّهُ لَا يُعْصَى لَا يُعْجَلُ بِالْعُقُوبَةِ كَرَمًا وَ صَفْحًا وَ حِلْمًا وَ الْوَجْهَ الْآخِرُ فِي مَعْنَى اللَّهُ أَكْبَرُ أَيِ الْجَوَادِ جَزِيلِ الْعَطَاءِ كَرِيمِ الْفِعَالِ وَ الْوَجْهَ الْآخِرُ اللَّهُ أَكْبَرُ فِيهِ نَفَى كَيْفِيَّتِهِ كَأَنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَجَلٌ مِنْ أَنْ يَدْرِكَ الْوَاصِفُونَ قَدْرَ صِفَتِهِ الَّتِي هُوَ مَوْصُوفٌ بِهَا وَ إِنَّمَا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ عَلَى قَدْرِهِمْ لَا عَلَى قَدْرِ عَظَمَتِهِ وَ جَلَالِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَنْ أَنْ يَدْرِكَ الْوَاصِفُونَ صِفَتَهُ عُلُوًّا كَبِيرًا وَ الْوَجْهَ الْآخِرُ اللَّهُ أَكْبَرُ كَأَنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَى أَعْمَالِ خَلْقِهِ-

٢ . وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا هَادِيَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا دَلِيلَ لِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ اللَّهُ بَأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ سُكَّانَ السَّمَاوَاتِ وَ سُكَّانَ الْأَرْضِينَ وَ مَا فِيهِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ مَا فِيهِنَّ مِنَ الْجِبَالِ وَ الْأَشْجَارِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْوُحُوشِ وَ كُلِّ رَطْبٍ وَ يَابِسٍ بَأَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا رَازِقَ وَ لَا مَعْبُودَ وَ لَا ضَارَّ وَ لَا نَافِعَ وَ لَا قَابِضَ وَ لَا بَاسِطَ وَ لَا مُعْطَى وَ لَا مَانِعَ وَ لَا دَافِعَ وَ لَا نَاصِحَ وَ لَا كَافِيَ وَ لَا شَافِيَ وَ لَا مُقَدِّمَ وَ لَا مُؤَخِّرَ إِلَّا اللَّهَ- لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ بِيَدِهِ الْخَيْرُ كُلُّهُ- تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ- وَ أَمَّا قَوْلُهُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَشْهَدُ اللَّهُ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هُوَ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ نَبِيُّهُ وَ صَفِيَّهُ وَ نَجِيُّهُ أَرْسَلَهُ إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لِيُكَرِّهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَشْهَدُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةَ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ يَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا حَاجَةَ لِأَحَدٍ إِلَيَّ أَحَدٍ إِلَّا إِلَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مُفْتَقِرَةً إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ «١» وَ أَنَّهُ الْغَنِيُّ عَنْ عِبَادِهِ وَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ أَنَّهُ أَرْسَلَ مُحَمَّدًا إِلَى النَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا- وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَاجًا مُنِيرًا فَمَنْ أَنْكَرَهُ وَ جَحَدَهُ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا لَا يَنْفِكُ عَنْهَا أَبَدًا وَ أَمَّا قَوْلُهُ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَيِ هَلُمُّوا إِلَى خَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَ دَعْوَةَ رَبِّكُمْ- وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِطْفِئُوا نَارَكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا عَلَى ظُهُورِكُمْ وَ فَكَاكِ رِقَابِكُمْ الَّتِي رَهَنْتُمُوهَا بِذُنُوبِكُمْ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرَ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يَبْدِلَ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ فَإِنَّهُ مَلِكٌ كَرِيمٌ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ قَدْ أَدْنَى لَنَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْدُخُولِ فِي خِدْمَتِهِ وَ التَّقَدُّمِ إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ أَيِ قُومُوا إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَ عَرْضِ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَ تَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلِمَاتِهِ وَ تَشَفَّعُوا بِهِ وَ أَكْثَرُوا الذِّكْرَ وَ الْقُنُوتَ وَ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ وَ الْخُضُوعَ وَ الْخُشُوعَ وَ ارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ فَقَدْ أَدْنَى لَنَا فِي ذَلِكَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ فَإِنَّهُ يَقُولُ أَقْبِلُوا إِلَى بَقَاءِ لَا فَنَاءَ مَعَهُ وَ نَجَاةٍ لَا هَلَاكَ مَعَهَا وَ تَعَالَوْا إِلَى حَيَاةٍ لَا مَوْتَ مَعَهَا وَ إِلَى نَعِيمٍ لَا نَفَادَ لَهُ وَ إِلَى مُلْكٍ لَا

۲) روزی جماعتی از شیعیان در محضر امام باقر ع بودند. حضرت آنها را موعظه کرد و هشدار داد؛ اما آنها چندان جدی نگرفتند. ایشان ناراحت شدند. دقایقی سر به زیر انداختند و سپس سر بلند کرده و سخنانی آتشین در مواخذه آنها بر زبان راندند و در پایان فرمودند:

ای فرزند سه روز! روزی که در آن زاده شدی، و روزی که تو را در قبرت می گذارند، و روزی که از قبرت به جانب پروردگارت رهسپار خواهی شد! که چه روز عظیمی است آن روز! وای از هیبت شگفتی آورش و شترهایی که آب را بر آنها بسته اند [کنایه از شدت وخامت اوضاع]!

چه شده که بدن هایتان را آباد و دل هایتان را ویران می بینم؟!

به خدا سوگند اگر آنچه را ملاقات خواهید کرد و به سوی او رهسپارید می دیدید، می گفتید: «ای کاش بازگردانده می شدیم و دیگر آیات پروردگاران را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم» (انعام/۲۷) و گوینده ای که جلیل است فرمود: «بلکه برای آنها آنچه پیش از آن پنهان می کردند آشکار شده، و اگر (به دنیا) بازگردانده شوند حتما به آنچه از آن نهی شده اند برمی گردند، و بی شک آنان دروغگویند.» (انعام/۲۸)

تحف العقول، ص ۲۹۲

وَ حَضْرَهُ [الإمام الباقر أبي جعفر محمد بن علي ع] ذات يوم جماعة من الشيعة فوعظهم و حذرهم و هم ساهون لاهون فأعاظه ذلك فأطرق ملياً ثم رفع رأسه إليهم فقال:

... يَا ابْنَ الْأَيَّامِ الثَّلَاثِ يَوْمِكَ الَّذِي وُلِدْتَ فِيهِ وَ يَوْمِكَ الَّذِي تَخْرُجُ فِيهِ إِلَى رَبِّكَ فَيَا لَهُ مِنْ يَوْمٍ عَظِيمٍ يَا ذُو الْهَيْئَةِ الْمُعْجَبَةِ وَ الْهِيمِ الْمُعْطَنَةِ مَا لِي أَرَى أَجْسَامَكُمْ عَامِرَةً وَ قُلُوبَكُمْ دَامِرَةً أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ عَايَنْتُمْ مَا أَنْتُمْ مُلَاقُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ لَقُلْتُمْ «يَا لَيْتَنَا تُرِدُّ وَ لَا نُكْذِبُ بآيَاتِ رَبَّنَا وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ «بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلِ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».

زَوَالَ عَنْهُ وَ إِلَى سُورٍ لَا حُزْنَ مَعَهُ وَ إِلَى أَنْسٍ لَا وَحْشَةَ مَعَهُ وَ إِلَى نُورٍ لَا ظُلْمَةَ مَعَهُ «۱» وَ إِلَى سَعَةٍ لَا ضِيقَ مَعَهَا وَ إِلَى بَهْجَةٍ لَا انْقِطَاعَ لَهَا وَ إِلَى غِنَى لَا فَاقَةَ مَعَهُ وَ إِلَى صِحَّةٍ لَا سَقَمَ مَعَهَا وَ إِلَى عِزٍّ لَا ذُلَّ مَعَهُ وَ إِلَى قُوَّةٍ لَا ضَعْفَ مَعَهَا وَ إِلَى كِرَامَةٍ يَا لَهَا مِنْ كِرَامَةٍ وَ عَجَلُوا إِلَى سُورٍ الدُّنْيَا وَ الْعُقْبَى وَ نَجَاءِ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ حَى عَلَى الْفَلَّاحِ فَإِنَّهُ يَقُولُ سَابِقُوا إِلَى مَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِلَى جَزِيلِ الْكِرَامَةِ وَ عَظِيمِ الْمَنَّةِ وَ سِنَى النِّعْمَةِ وَ الْفَوْزِ الْعَظِيمِ وَ نَعِيمِ الْأَبَدِ فِي جَوَارِ مُحَمَّدٍ ص فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكَ مُقْتَدِرٍ وَ أَمَا قَوْلُهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِهِ مَا عِنْدَهُ مِنَ الْكِرَامَةِ لِعَبْدٍ أَجَابَهُ وَ أَطَاعَهُ وَ أَطَاعَ وُلَاةَ أَمْرِهِ وَ عَرَفَهُ وَ عِبَدَهُ وَ اشْتَغَلَ بِهِ وَ بَذَكَرَهُ وَ أَحَبَّهُ وَ أَنْسَ بِهِ وَ أَطْمَأَنَّ إِلَيْهِ وَ وَثِقَ بِهِ وَ خَافَهُ وَ رَجَاهُ وَ اشْتَأَقَ إِلَيْهِ وَ وَافَقَهُ فِي حُكْمِهِ وَ قَضَائِهِ وَ رَضِيَ بِهِ وَ فِي الْمَرَّةِ الثَّانِيَةِ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَعْلَمَ أَحَدٌ مَبْلَغَ كِرَامَتِهِ لِأَوْلِيَائِهِ وَ عَقُوبَتِهِ لِأَعْدَائِهِ وَ مَبْلَغَ عَفْوِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ نِعْمَتِهِ لِمَنْ أَجَابَهُ وَ أَجَابَ رَسُولَهُ وَ مَبْلَغَ عَذَابِهِ وَ نِكَالِهِ وَ هَوَانِهِ لِمَنْ أَنْكَرَهُ وَ جَحَدَهُ وَ أَمَا قَوْلُهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَعْنَاهُ اللَّهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَيْهِمُ بِالرُّسُلِ وَ الرِّسَالَةِ وَ الْبَيَانِ وَ الدَّعْوَةِ وَ هُوَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَيْهِ حُجَّةٌ فَمَنْ أَجَابَهُ فَلَهُ النُّورُ وَ الْكِرَامَةُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ فَإِنَّ اللَّهَ غَنَى عَنِ الْعَالَمِينَ - وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ وَ مَعْنَى قَدِ قَامَتِ الصَّلَاةُ فِي الْإِقَامَةِ أَى حَانَ وَقْتُ الزِّيَارَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ وَ قَضَاءِ الْحَوَائِجِ وَ دَرَكِ الْمُنَى وَ الْوُصُولِ إِلَى اللَّهِ عِزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى كِرَامَتِهِ وَ غُفْرَانِهِ وَ عَفْوِهِ وَ رِضْوَانِهِ.

قال مصنف هذا الكتاب إنما ترك الراوى لهذا الحديث ذكر حى على خير العمل للتقية

(۱) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ»

این انسانی که امروز در مورد زنده شدن در قیامت تردید می‌کند (قیامت/۳) و می‌گوید قیامت کی و کجاست (قیامت/۶) در روز قیامت دنبال راه فراری می‌گردد؛ اما دیگر دیر شده است. (حدیث/۳)

(۲) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ»

راه فرار در قیامت کجاست؟

اگر قیامت محل ظهور همه‌کاره بودن خداوند است، پس تنها جایی که مَفَرَّ است، خود اوست (احادیث ۱ و ۲)؛ و کسی در آنجا به او پناه می‌برد، که در دنیا به او پناه برده باشد؛

اما کسی که از او رویگردان بوده، آنجا که بطلان هر امر غیرخدایی آشکار می‌گردد، کجا می‌خواهد برود؟

(۳) «يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ»

انسانی که ایمان نداشت و آن را نامعقول جلوه می‌داد و برای اینکه جلوی خود را باز کند [که هر گناهی دلش می‌خواهد انجام دهد]، درباره آن چون و چرا می‌کرد (قیامت/۳-۶)، در قیامت دنبال راه فرار می‌گردد.

اگر هر آنچه در آخرت رخ می‌دهد، باطن عمل خود شخص در دنیا بوده، این «دنبال راه فرار گشتن» مربوط به چیست؟ الف. این ظهور ملکات دنیوی اوست که وقتی در سختی‌ها می‌افتاد دنبال راه نجات می‌گشت؛ و اینک هنگام مواجهه با حقیقت، روال سابقش [که نسبت به جدی بودن قیامت بی‌اعتنا بود] را کاملاً انکار می‌کند، آن گونه در آیات دیگر حکایت شده (انعام/۲۳؛ مجادله/۱۸) که در عرصه قیامت، مشرکان هم شرک‌ورزیدنشان را انکار می‌کنند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۵)

ب. چه بسا بتوان گفت همین بی‌پناهی و درماندگی و دنبال راه فرار گشتن نیز بازتاب حقیقت زندگی دنیوی خود اوست!

نکته تخصصی انسان‌شناسی

اگر توجه کنیم که قیامت باطن دنیاست، آنگاه این انسانی که در قیامت دنبال راه فرار است، در همین دنیایش هم حقیقتاً مضطرب و بی‌پناه بوده است؛ و سعی می‌کرده با سرگرم کردن خویش، این درماندگی و بیچارگی خود را نادیده بگیرد. با این توضیح، چه بسا بتوان این آیه را روی دیگر آیه‌ای دانست که می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ کسانی که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا آرامش می‌یابد؛ بدانید که دل‌ها تنها با یاد خدا آرامش می‌یابد» (رعد/۲۸).

ج. انسان موجودی است که نیازمند و محتاج آفریده شده است؛ و تنها رجوع به خداست که نیاز واقعی وی را رفع می‌کند. اگر کسی در دنیا احساس بی‌نیازی کرد و سر به طغیان برداشت (علق/۶-۷)، نیاز خود به خدا را انکار کرد، این گونه نیست که واقعا از هر پناهگاه و تکیه‌گاهی بی‌نیاز شده باشد؛ و در قیامت است که معلوم می‌شود چه کسی بی‌پشتوانه مانده است.

﴿ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُوءُ ﴾

عموم مفسران و علمای نحو، «یومئذ» را ظرف متعلق به «يقول» دانسته‌اند (در آن روز چنین می‌گوید که...) و لذا آن را بر انسان منحرفی که منکر قیامت بود تطبیق داده‌اند. در عین اینکه این معنا صحیح است، اما گزینه دیگر این است که «یومئذ» را به لحاظ نحوی مقول قول (= گفته و سخن) این انسان قلمداد کنیم و آنگاه مراد از آیه چنین می‌شود: «انسان می‌گوید: آن روز جای فرار کجاست.»

آنگاه این آیه در قبال آیات قبل، مقایسه بین دو انسان خواهد بود: انسانی که در آخرت تردید می‌اندازد و می‌گوید آخرت کی و کجاست؟ و انسانی که از حالا دلنگران آخرت خویش است و می‌گوید برای رهایی و فرار از عذاب آخرت چه تدبیری بیندیشم؟

توجه: با توجه به قاعده «امکان استفاده یک لفظ در چند معنا»، صحیح بودن یک معنا، دلیل بر غلط بودن معنای دیگر نمی‌شود؛ و لذا هر دو معنا با دو لحاظ جداگانه می‌تواند مورد نظر بوده باشد.

۱۳۹۶/۱/۱۱

۳۷۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۱ كَلَّا لَا وَزَرَ

ترجمه

حاشا! [که] پناهگاهی نیست.

نکات ترجمه

«وَزَرَ»:

درباره ماده «وزر» گفته‌اند که بر دو معنا دلالت می‌کند: یکی «کوهی که بدان پناه می‌برند» (یا «پناهگاه») و دیگری «سنگینی در چیزی» (کتاب العین، ج ۷، ص ۳۸۲؛ معجم المقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۰۸) هرچند در اینکه کدام یک از این دو معنا اصلی بوده و دیگری از آن گرفته شده اختلاف است:

برخی (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۶۷) می‌گویند اصل آن، کلمه «وَزَرَ» است در معنای «پناهگاهی در کوه که بدان پناه می‌برده‌اند»؛ و کلمه «وزر» به معنای «سنگینی» از باب شباهت آن با کوه ساخته شده؛

و در مقابل، اغلب (الفروق فی اللغة، ص ۲۲۸؛ التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص ۹۴؛ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۵۵) بر این باورند که اصل این ماده همان «وزر» (جمع آن: «أوزار») و به معنای مطلق «سنگینی» (ثقل) و یا «سنگینی‌ای که بر چیزی حمل شود» بوده؛ و از این جهت به «کوه» «وَزَرَ» گفته‌اند که بر روی زمین حمل می‌شده، و یا به گناه، «وزر» می‌گویند چون بار سنگینی است که انسان آن را بر دوش می‌کشد (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى، انعام/۱۶۴؛ وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ، انعام/۳۱). همچنین به سلاح سنگینی که در جنگ با خود حمل می‌کنند «وزر» (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ

أَوْزَارَهَا؛ محمد/۴) و به کسی که بار مشورت دادن و کمک کردن در اداره امور را بر دوش می‌کشد «وزیر» گویند (وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي؛ طه/۲۰)

این ماده جمعا ۲۷ بار در قرآن کریم به کار رفته، که غیر از همین یک مورد که به نحوی با معنای «کوه» و «پناهگاه» ارتباط دارد، در بقیه موارد در همان معنای بار سنگین (اعم از بار مادی، مانند سلاح؛ یا معنوی، مانند گناه و بار مسئولیت) به کار رفته است.

درباره «کَلَّا» در جلسه ۳۵۳ (<http://yekave.ir/al-alaq-96-6>) توضیح داده شد که حرفی است که در مقام برحذر داشتن و نفی کردن و رد کردن دیدگاه شخص مقابل به کار می‌رود.

حدیث

۱) زراقه، از محافظان متوکل عباسی، مخفیانه شیعه بوده است. وی می‌گوید یکبار متوکل جسارتی در حق امام هادی ع انجام داد که خیلی ناراحت شدم. امام مخفیانه به من فرمود به خدا سوگند آبروی من نزد خدا از شتر صالح کمتر نیست. وقتی منزل رفتم، این واقعه را برای فرزندم «مودب» که از اهل علم بود تعریف کردم. گفت: متوکل بیش از سه روز زنده نمی‌ماند. گفتم چرا؟ گفت مگر داستان صالح را در قرآن کریم نخوانده‌ای که خداوند نهایتاً به آنها فرمود: «تنها سه روز در دیارتان به زندگی ادامه دهید و این وعده‌ای است که دروغ‌بردار نیست.» (هود/۶۵). بیش از سه روز نگذشته بود که ترکان دربار علیه وی شوریدند و وی را به قتل رساندند. مطلب را بعداً خدمت امام عرض کردم. فرمود: بله، حق با اوست. وقتی متوکل چنان کرد، من با دعایی که از گنج‌هایی است که به ما رسیده، و دعای مظلوم علیه ظالم است، به درگاه خداوند دعا کردم و چنین شد. گفتم آیا آن را به من یاد می‌دهی؟ فرمود: بله.

[متن این دعا که در کتب دعا، به دعای «سیف» و دعای «یمانی» معروف شده، با این عبارات شروع می‌شود:]

خداوندا! من و فلانی دو بنده از بندگان تویم؛ ناصیه [= پیشانی، زمام] هر دو ما به دست توست؛ قرارگاه و محل کوچ کردن ما و سر و آشکار ما را می‌دانی و بر نیات ما آگاهی و بر ضمائر ما احاطه داری. علم تو بدانچه آشکار می‌کنیم همان علم تست بدانچه مخفی می‌داریم؛ و شناختت از آنچه در باطن انجام می‌دهیم همانند شناخت توست از آنچه اظهار می‌داریم؛ و چیزی از امور ما بر تو پیچیده و مبهم نشود و حالی از احوال ما بر تو پوشیده نماند؛ و نه ما در برابر تو دژی داریم که ما مصون بدارد؛ و نه پناهگاهی داریم که ما را حفظ کند و نه گریزگاهی داریم که ما را از دست تو برهاند؛ و نه هیچ ظالمی با سلطنتش می‌تواند جلوی تو را بگیرد و یا با سربازانش به جنگ تو برخیزد و ...

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۶۷؛ المصباح للكفعمی، ص ۲۱۰؛ البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۳۴۰

حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُحَسِّنِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الرِّضَا أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِخَمْسِ بَقِينٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ أَرْبَعِمَائَةٍ بِمَشْهَدِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَدَقَةَ يَوْمَ السَّبْتِ لثَلَاثِ بَقِينٍ مِنْ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَ سِتِّينَ وَ ثَلَاثِمَائَةٍ بِمَشْهَدِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ مِنْ حَفْظِهِ قَالَ أَخْبَرَنَا سَلَامَةُ مُحَمَّدُ الْأَزْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَقِيلِيُّ وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ تَرِيكِ [بُرَيْكٍ] الرَّهَّائِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدُ الْوَاحِدِ الْمُوَصِّلِيُّ إِجَازَةً قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ مُحَمَّدِ

بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي أَبُو رَوْحِ النَّسَائِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع أَنَّهُ دَعَا عَلِيَّ الْمُتَوَكَّلَ فَقَالَ بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ:

اللَّهُمَّ إِنِّي وَ فُلَانًا عَبْدَانِ مِنْ عِبِيدِكَ إِلَى آخِرِ الدُّعَاءِ الَّذِي يَأْتِي ذِكْرُهُ

وَ وَجَدْتُ هَذَا الدُّعَاءَ مَذْكُورًا بِطَرِيقٍ أُخْرَى هَذَا لَفْظُهُ ذُكِرَ بِإِسْنَادِنَا عَنْ زُرَّافَةَ [زُرَّافَةَ] حَاجِبِ الْمُتَوَكَّلِ وَ كَانَ شَيْعِيًّا أَنَّهُ قَالَ: كَانَ الْمُتَوَكَّلُ يُحْطِي الْفَتْحَ بْنَ خَاقَانَ عِنْدَهُ وَ قَرِيبَهُ مِنْهُ دُونَ النَّاسِ جَمِيعًا وَ دُونَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ أَرَادَ أَنْ يَبِينَنَّ مَوْضِعَهُ عِنْدَهُمْ فَأَمَرَ جَمِيعَ مَمْلَكَتِهِ مِنَ الْأَشْرَافِ مِنْ أَهْلِهِ وَ غَيْرِهِمْ وَ الْوُزَرَءِ وَ الْأَمْرَاءِ وَ الْقَوَادِ وَ سَائِرِ الْعَسَاكِرِ وَ وَجُوهُ النَّاسِ أَنْ يَزِينُوا بِأَحْسَنِ التَّزْيِينِ وَ يَظْهَرُوا فِي أَفْخَرِ عَدَدِهِمْ وَ ذَخَائِرِهِمْ وَ يَخْرُجُوا مِشَاءً بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْ لَا يَرْكَبَ أَحَدٌ إِلَّا هُوَ وَ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ خَاصَّةً بِسَرٍّ مَنْ رَأَى وَ مَشَى النَّاسُ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا عَلَى مَرَاتِبِهِمْ رَجَالَهُ وَ كَانَ يَوْمًا قَانِظًا شَدِيدَ الْحَرِّ وَ أَخْرَجُوا فِي جُمْلَتِهَا الْأَشْرَافَ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ ع وَ شَقَّ عَلَيْهِ مَا لَقِيَهُ مِنَ الْحَرِّ وَ الرَّحْمَةَ قَالَ زُرَّافَةُ فَأَقْبَلْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي يَعِزُّ وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا تَلَقَى مِنْ هَذِهِ الطَّعَاةِ وَ مَا قَدْ تَكَلَّفْتَهُ مِنَ الْمَشَقَّةِ وَ أَخَذْتُ بِيَدِهِ فَتَوَكَّأَ عَلَيَّ وَ قَالَ يَا زُرَّافَةُ مَا نَاقَهُ صَالِحٌ عِنْدَ اللَّهِ بِأَكْرَمِ مَنِي أَوْ قَالَ بِأَعْظَمِ قَدْرًا مِنِّي وَ لَمْ أَزَلْ أَسْأَلُهُ وَ أَسْتَفِيدُ مِنْهُ وَ أَحَادِثُهُ إِلَى أَنْ نَزَلَ الْمُتَوَكَّلُ مِنَ الرُّكُوبِ وَ أَمَرَ النَّاسَ بِالْانْصِرَافِ فَقَدِمْتُ إِلَيْهِمْ دَوَابَّهُمْ فَرَكِبُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ قَدِمْتُ بَغْلَةً لَهُ فَرَكِبَهَا فَرَكِبْتُ مَعَهُ إِلَى دَارِهِ فَنَزَلَ وَ وَدَعْتُهُ وَ انْصَرَفْتُ إِلَى دَارِي وَ لَوْلَدِي مُؤَدَّبٌ يَتَشَبَّعُ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الْفَضْلِ وَ كَانَتْ لِي عَادَةٌ بِإِحْضَارِهِ عِنْدَ الطَّعَامِ فَحَضَرَ عِنْدَ ذَلِكَ وَ تَجَارَيْنَا الْحَدِيثَ وَ مَا جَرَى مِنْ رُكُوبِ الْمُتَوَكَّلِ وَ الْفَتْحِ وَ مَشَى الْأَشْرَافَ وَ ذَوِي الْاِئْتِدَارِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا وَ ذَكَرْتُ لَهُ مَا شَاهَدْتُهُ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ع وَ مَا سَمِعْتُهُ عَنْ قَوْلِهِ مَا نَاقَهُ صَالِحٌ عِنْدِي بِأَعْظَمِ قَدْرًا مِنِّي وَ كَانَ الْمُؤَدَّبُ يَأْكُلُ مَعِيَ فَرَفَعَ يَدَهُ وَ قَالَ بِاللَّهِ إِنَّكَ سَمِعْتَ هَذَا اللَّفْظَ مِنْهُ؟ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهُ سَمِعْتُهُ يَقُولُ فَقَالَ لِي أَعْلَمُ أَنَّ الْمُتَوَكَّلَ لَا يَبْقَى فِي مَمْلَكَتِهِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ يَهْلِكُ فَنَظُرُ فِي أَمْرِكَ وَ أَحْرَزُ مَا تُرِيدُ إِحْرَازَهُ وَ تَأْتِبُ لِأَمْرِكَ كَيْ لَا يَفْجَأَكُمْ هَلَاكُ هَذَا الرَّجُلِ فَتَهْلِكُ أَمْوَالُكُمْ بِحَادِثَتِهِ تَحْدُثُ أَوْ سَبَبٌ يَجْرِي فَقُلْتُ لَهُ مِنْ أَيْنَ لَكَ فَقَالَ أَمَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فِي قِصَّةِ صَالِحِ ع وَ النَّاقَةِ وَ قَوْلِهِ تَعَالَى تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدَّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُبْطَلَ قَوْلُ الْإِمَامِ قَالَ زُرَّافَةُ فَوَ اللَّهُ مَا جَاءَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ حَتَّى هَجَمَ الْمُتَنَصِّرُ وَ مَعَهُ بَغَا وَ وَصِيفٌ وَ الْأَتْرَاكُ عَلَى الْمُتَوَكَّلِ فَقَتَلُوهُ وَ قَطَعُوهُ وَ الْفَتْحُ بْنُ خَاقَانَ جَمِيعًا قَطْعًا حَتَّى لَمْ يُعْرِفْ أَحَدُهُمَا مِنَ الْآخِرِ وَ أَزَالَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ وَ مَمْلَكَتَهُ فَلَقِيْتُ الْإِمَامَ أَبَا الْحَسَنِ ع بَعْدَ ذَلِكَ وَ عَرَفْتُهُ مَا جَرَى مَعَ الْمُؤَدَّبِ وَ مَا قَالَهُ فَقَالَ صَدَقَ إِنَّهُ لَمَّا بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ رَجَعْتُ إِلَى كُنُوزِ نَتَوَارِثِهَا مِنْ آبَائِنَا هِيَ أَعَزُّ مِنَ الْحُصُونِ وَ السَّلَاحِ وَ الْجُنَنِ وَ هُوَ دُعَاءُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ فَدَعَوْتُ بِهِ عَلَيْهِ فَأَهْلَكَهُ اللَّهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعَلِّمَنِيهِ فَعَلِّمْنِيهِ وَ هُوَ:

اللَّهُمَّ إِنِّي وَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ عَبْدَانِ مِنْ عِبِيدِكَ نَوَاصِينَا بِيَدِكَ تَعَلَّمْ مُسْتَقْرَرًا وَ مُسْتَوْدَعَنَا وَ تَعَلَّمْ مُنْقَلَبَنَا وَ مَثْوَانَا وَ سِرَّنَا وَ عَلَانِيَتَنَا وَ تَطَّلِعْ عَلَيَّ نِيَاتِنَا وَ تُحِيطْ بِضَمَائِرِنَا عِلْمُكَ بِمَا نُبْدِيهِ كَعِلْمِكَ بِمَا نُخْفِيهِ وَ مَعْرِفَتُكَ بِمَا نُبْطِنُهُ كَمَعْرِفَتِكَ بِمَا نُظْهِرُهُ وَ لَا يَنْطَوِي

عَنْكَ شَيْءٌ مِنْ أُمُورِنَا وَ لَا يَسْتَتِرُ دُونَكَ حَالٌ مِنْ أحوَالِنَا وَ لَا لَنَا مِنْكَ مَعْقِلٌ يُحَصِّنُنَا وَ لَا حِرْزٌ [وَزْر] يَحْرِزُنَا وَ لَا هَارِبٌ يَفُوتُكَ
مِنَّا وَ لَا يَمْتَنِعُ الظَّالِمُ مِنْكَ بِسُلْطَانِهِ وَ لَا يُجَاهِدُكَ عَنْهُ جُنُودُهُ^٢

١ در المصباح للكعفی، ص ٢١٠ که از مهج الدعوات نقل کرده صریحا عبارت «وزر» نوشته شده است و در البلد الامین و الدرر الحصین، ص ٣٤٠

به عنوان نسخه بدل کلمه «وزر» نوشته، و احتمال دارد متنی که الان از مهج در اختیار ماست و کلمه «حرز» نوشته، تصحیف نساخ باشد.

٢. ادامه متن دعا چنین است:

وَ لَا يَغَالِبُكَ مَغَالِبٌ بِمَنْعَةٍ وَ لَا يُعَاذُكَ مُتَعَزِّزٌ بِكَثْرَةِ أَنْتَ مُدْرِكُهُ أَيْنَ مَا سَلَكَ وَ قَادِرٌ عَلَيْهِ أَيْنَ لَجَأَ فَمَعَاذُ الْمَظْلُومِ مِنَّا بِكَ وَ تَوَكَّلْ الْمُقْهَرِ مِنَّا عَلَيْكَ وَ
رُجُوعُهُ إِلَيْكَ وَ يَسْتَعِينُ بِكَ إِذَا خَذَلَهُ الْمَغِيثُ وَ يَسْتَصْرِخُكَ إِذَا قَعَدَ عَنْهُ النَّصِيرُ وَ يَلُودُ بِكَ إِذَا نَفَثَهُ الْأَفْنِيَّةُ وَ يَطْرُقُ بِأَبْكَ إِذَا أَغْلَقَتْ دُونَهُ الْأَبْوَابُ الْمُرْتَجَّةُ
وَ يَصِلُ إِلَيْكَ إِذَا احْتَجَبَتْ عَنْهُ الْمُلُوكُ الْغَافِلَةُ تَعْلَمُ مَا حَلَّ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَشْكُوهُ إِلَيْكَ وَ تَعْرِفُ مَا يَصْلِحُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُوكَ لَهُ فَلِكِ الْحَمْدِ سَمِيعًا بِصِيرًا لَطِيفًا
اللَّهُمَّ إِنَّهُ قَدْ كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ وَ مُحْكَمِ قَضَائِكَ وَ جَارِي قَدْرِكَ وَ مَاضِي حُكْمِكَ وَ نَافِذِ مَشِيئَتِكَ فِي خَلْقِكَ أَجْمَعِينَ سَعِيدِهِمْ وَ شَقِيهِمْ وَ بَرِّهِمْ وَ
فَاجِرِهِمْ أَنْ جَعَلْتَ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ عَلَى قُدْرَةٍ فَظَلَمْتَنِي بِهَا وَ بَغَى عَلَيَّ لِمَكَانِهَا وَ تَعَزَّزَ عَلَيَّ بِسُلْطَانِهِ الَّذِي خَوَّلْتَهُ إِيَّاهُ وَ تَجَبَّرَ عَلَيَّ بِعُلُوِّ حَالِهِ الَّتِي جَعَلْتَهَا لَهُ وَ
غَرَّهُ إِمْلَاؤُكَ لَهُ وَ أَطْعَاهُ حِلْمَكَ عَنْهُ فَفَضَدْنِي بِمَكْرُوهِ عَجَزْتُ عَنِ الصَّبْرِ عَلَيْهِ وَ تَغَمَّدَنِي بِشَرِّ ضَعْفَتٍ عَنْ أَحْتِمَالِهِ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِنْتِصَارِ مِنْهُ لَضَعْفِي وَ
الْإِنْتِصَافِ مِنْهُ لِدَلِّي فَوْكَلْتَهُ إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي أَمْرِهِ عَلَيْكَ وَ تَوَعَّدْتَهُ بِعُقُوبَتِكَ وَ حُدْرَتِهِ سَطْوَتِكَ وَ خَوْفَتَهُ تَقَمَّتْكَ فَظَنَّ أَنَّ حِلْمَكَ عَنْهُ مِنْ ضَعْفٍ وَ حَسَبَ
أَنَّ إِمْلَاءَكَ لَهُ مِنْ عَجْزٍ وَ لَمْ تَنْهَهُ وَاحِدَةً عَنْ أُخْرَى وَ لَا أَنْزَجِرَ عَنْ ثَانِيَةٍ بِأُولَى وَ لَكِنَّهُ تَمَادَى فِي غِيِّهِ وَ تَتَابَعَ فِي ظُلْمِهِ وَ لَجَّ فِي عُدُوَانِهِ وَ اسْتَشْرَى فِي
طُغْيَانِهِ جُرْأَةً عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَ تَعَرَّضًا لِسَخَطِكَ الَّذِي لَا تُرَدُّهُ عَنِ الظَّالِمِينَ وَ قَلَّةُ أَكْثَرَاتِ بِيَأْسِكَ الَّذِي لَا تَحْسِبُهُ عَنِ الْبَاغِينَ فَهَا أَنَا ذَا يَا سَيِّدِي مُسْتَضْعَفٌ
فِي يَدَيْهِ مُسْتَضْمًا تَحْتَ سُلْطَانِهِ مُسْتَدَلٌّ بِعِنَانِهِ مَغْلُوبٌ مَبْعِيُّ عَلَى مَغْضُوبٍ وَجَلَّ خَائِفٌ مُرَوِّعٌ مَقْهُورٌ قَدْ قَلَّ صَبْرِي وَ ضَاقَتْ حِيلَتِي وَ انْفَلَقَتْ عَلَيَّ الْمَذَاهِبُ
إِلَّا إِلَيْكَ وَ انْسَدَّتْ عَلَيَّ الْجِهَاتُ إِلَّا جِهَتَكَ وَ التَّبَسَّتْ عَلَيَّ أُمُورِي فِي دَفْعِ مَكْرُوهِهِ عَنِّي وَ اسْتَبْهَتْ عَلَيَّ الْأَرَاءُ فِي إِزَالَةِ ظُلْمِهِ وَ خَذَلْنِي مِنْ اسْتَنْصَرْتَهُ مِنْ
عِبَادِكَ وَ أَسْلَمْتَنِي مِنْ تَعَلُّقِي بِهِ مِنْ خَلْقِكَ طُرًّا وَ اسْتَشْرَتْ نَصِيحِي فَأَشَارَ إِلَيَّ بِالرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ اسْتَرَشَدْتُ دَلِيلِي فَلَمْ يَدُلْنِي إِلَّا عَلَيْكَ فَرَجَعْتُ إِلَيْكَ يَا
مَوْلَايَ صَاحِرًا رَاغِمًا مُسْتَكِينًا عَالِمًا أَنَّهُ لَا فِرَاجَ إِلَّا عِنْدَكَ وَ لَا خَلَاصَ لِي إِلَّا بِكَ أَنْتَجَزْ وَعْدَكَ فِي نُصْرَتِي وَ إِجَابَةِ دَعَائِي فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ الَّذِي لَا
يُرَدُّ وَ لَا يَبْدَلُ - وَ مِنْ عَاقِبِ بَمَثَلِ مَا عَاقَبَ بِهِ ثُمَّ بَغَى عَلَيْهِ لِيَنْصُرْتَهُ اللَّهُ وَ قُلْتَ جَلَّ جَلَالُكَ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ - ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ وَ أَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرْتَنِي
بِهِ لَا مِنَّا عَلَيْكَ وَ كَيْفَ أَمْنٌ بِهِ وَ أَنْتَ عَلَيْهِ دَلَّلْتَنِي - فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَاسْتَجِبْ لِي كَمَا وَعَدْتَنِي يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ يَا سَيِّدِي أَنَّ
لَكَ يَوْمًا تَنْتَقِمُ فِيهِ مِنَ الظَّالِمِ لِلْمَظْلُومِ وَ اتَّقِنْ لَكَ وَقْتًا تَأْخُذُ فِيهِ مِنَ الْغَاصِبِ لِلْمَغْضُوبِ لَأَنَّكَ لَا يَسْبِقُكَ مُعَاذٌ وَ لَا يَخْرُجُ عَنْ قَبْضَتِكَ مُنَابِذٌ وَ لَا تَخَافُ
فَوْتَ فَائِتٍ وَ لَكِنْ جَزَعِي وَ هَلَعِي لَا يَبْلُغَانِ بِي الصَّبْرَ عَلَيَّ أَنَاتِكَ وَ انْتَظَارِ حِلْمِكَ فَقَدَّرْتَنِي عَلَيَّ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَوْقَ كُلِّ قُدْرَةٍ وَ سُلْطَانِكَ غَالِبٌ عَلَيَّ
كُلِّ سُلْطَانٍ وَ مُعَاذُ كُلِّ أَحَدٍ إِلَيْكَ وَ إِنْ أَمَهَلْتَهُ - وَ رُجُوعُ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَيْكَ وَ إِنْ أَنْظَرْتَهُ وَ قَدْ أَضْرَنْتِي يَا رَبِّ حِلْمَكَ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ وَ طُولُ أَنَاتِكَ لَهُ وَ
إِمْهَالِكَ إِيَّاهُ وَ كَادَ الْفِتْوَى يَسْتَوْلِي عَلَيَّ لَوْ لَا النُّقَّةُ بِكَ وَ الْيَقِينُ بِوَعْدِكَ فَإِنْ كَانَ فِي قَضَائِكَ النَّافِذِ وَ قُدْرَتِكَ الْمَاضِيَةِ أَنْ يَنْبِيأَ أَوْ يَنْتَوِبَ أَوْ يَرْجِعَ عَنِ ظُلْمِي
أَوْ يَكْفُ مَكْرُوهِهِ عَنِّي وَ يَنْتَقِلَ عَنِ عَظِيمِ مَا رَكِبَ مِنِّي فَصَلِّ اللَّهُمَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْقِعْ ذَلِكَ فِي قَلْبِهِ السَّاعَةَ السَّاعَةَ قَبْلَ إِزَالَةِ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ
بِهَا عَلَيَّ وَ تَكْدِيرِهِ مَعْرُوفِكَ الَّذِي صَنَعْتَهُ عِنْدِي وَ إِنْ كَانَ فِي عِلْمِكَ بِهِ غَيْرُ ذَلِكَ مِنْ مُقَامٍ عَلَيَّ ظُلْمِي فَاسْأَلْكَ يَا نَاصِرَ الْمَظْلُومِ الْمَبْعِيُّ عَلَيْهِ إِجَابَةَ دَعْوَتِي
فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ خُذْهُ مِنْ مَأْمَنِهِ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ وَ أَفْجَاهُ فِي غَفْلَتِهِ مَفْاجِئَةً مَلِيكَ مُنْتَصِرٍ وَ اسْأَلْهُ نِعْمَتَهُ وَ سُلْطَانَهُ وَ أَفْضُضْ عَنْهُ [وَقُلْ]
جُمُوعَهُ وَ أَعْوَانَهُ وَ مَزِقْ مَلِكُهُ كُلَّ مَزْمَقٍ وَ فَرِّقْ أَنْصَارَهُ كُلَّ مَفْرَقٍ وَ أَعْرِهُ مِنْ نِعْمَتِكَ الَّتِي لَمْ يُقَابِلْهَا بِالشُّكْرِ وَ أَنْزِعْ عَنْهُ سِرْبَالَ عِزِّكَ الَّذِي لَمْ يُجَازِهِ بِالْإِحْسَانِ.
وَ أَقْصِمْهُ يَا قَاصِمَ الْجَبَابِرَةِ وَ أَهْلِكْهُ يَا مَهْلِكَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ وَ أَبْرِهِ يَا مُبِيرَ الْأُمَمِ الظَّالِمَةِ وَ أَخْذَلْهُ يَا خَاذِلَ الْفِتَانِ الْبَاغِيَةِ وَ ابْتَرِ عَمْرَهُ وَ ابْتَرِ مَلِكُهُ وَ عَفَّ آثَرَهُ
وَ أَطْفِئْ نَارَهُ وَ أَظْلِمْ نَهَارَهُ وَ كَوِّرْ شَمْسَهُ وَ أَزْهِقْ نَفْسَهُ وَ أَهْشِمْ شِدَّتَهُ وَ جَبِّ سَنَاْمَهُ وَ أَرْغَمِ أَنْفَهُ وَ عَجِّلْ حَنْفَهُ وَ لَا تَدَعْ لَهُ جَنَّةً إِلَّا هَتَكْتَهَا وَ لَا
دَعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا كَلِمَةً مُجْتَمِعَةً إِلَّا فَرَقْتَهَا وَ لَا قَائِمَةً عَلُوًّا إِلَّا وَضَعْتَهَا - وَ لَا رُكْنًا إِلَّا وَهَنْتَهُ وَ لَا سَبَبًا إِلَّا قَطَعْتَهُ وَ أَرْنَا أَنْصَارَهُ وَ جُنْدَهُ وَ أَحِبَاءَهُ وَ أَرْحَامَهُ
عِبَادِيذَ بَعْدَ الْآلِفَةِ وَ شَتَّى بَعْدَ اجْتِمَاعِ الْكَلِمَةِ وَ مَقْنَعِي الرُّعُوسِ بَعْدَ الظُّهُورِ عَلَيَّ الْأُمَّةِ وَ أَشْفَ بَزْوَالِ أَمْرِهِ الْقُلُوبِ الْمُتَقَلِّبَةِ الْوَجَلَةَ وَ الْآفِئِدَةَ اللَّهْفَةَ وَ الْأُمَّةَ الْمُتَحِيرَةَ
وَ الْبَرِيَّةَ الضَّاعَةَ وَ أَدَلَّ بِيَوَارِهِ الْحُدُودَ الْمُعْطَلَةَ وَ الْأَحْكَامَ الْمُهْمَلَةَ وَ السُّنَنَ الدَّائِرَةَ وَ الْمَعَالِمَ الْمُغَيَّرَةَ وَ التَّلَاوَاتِ الْمُتَغَيَّرَةَ وَ الْآيَاتِ الْمُحَرَّفَةَ وَ الْمَدَارِسَ الْمُهْجُورَةَ

۲) امیرالمومنین ع در ضمن خطبه‌ای فرمودند:

... ایام سلامتی را قبل از مریضی و جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمارید؛ و قبل از پشیمانی [ای که سودی ندارد] به توبه اقدام کنید؛ و مهلتی که داده‌اند شما را به غفلتی طولانی نیندازد، چرا که اجل، آرزو را ویران نماید و گذر روزگار موکل شده که از مدت [عمر] بکاهد و دوستان را بپراکند.

خداوند رحمتتان کند، به توبه اقدام کنید قبل از اینکه مرگ در رسد، شما را در معرض امری مخفی‌ای قرار دهد که دیگر با وجود آن برگشتی در کار نخواهد بود؛

و با ترس [و زاری به درگاه خدا] بر دور و دراز بودن سفر غلبه کنید، که چه بسیار غافلانی که به غفلت خود دلخوش داشت، و در مهلتی که به او داده بودند تعلل ورزید، آرزوهای دراز در سر پروراند و ساختمانهای چشم‌نواز برافراشت و با بلندی آرزویش، نزدیکی اجلس را کوتاهتر کرد؛ پس مرگ با ناکام گذاشتن آرزوهایش جوابش را داد، و بعد از عزت و شرافت و جایگاهی رفیع [که در دنیا برای خود درست کرده بود] در گروهی اعمال هلاک کننده‌اش ماند؛ غایب شد و دیگر برنمی‌گردد؛ و پشیمان شد و سودی نمی‌دهد؛

با آنچه گرد آورد امروز به شقاوت افتاد و با همان‌ها، دیگری‌ای را فردا به سعادت رساند، و خودش در گروهی آنچه به دست خویش کسب کرده بود ماند، در حالی که از زن و فرزندانش جدا می‌شد؛ آنچه در دنیا رها کرد، به اندازه نخعی او را بی‌نیاز نکرد و راهی به رهایی نیافت؛

پس، ای بندگان خدا، دنبال چه کاری هستید و به کدام پناهگاه و گریزگاه می‌روید، در حالی که این مرگ است که در پی شماست، یکی را پس از دیگری از پا درمی‌آورد؛ نه رحمی بر ضعیف می‌آرد و نه حرمت شریف را می‌دارد؛ و روز و شب، اجل را دائما تشویق می‌کنند و او را با تشویق خود به پیش می‌رانند.

و هر چه که خواهد آمد، نزدیک است؛ و ورای آن عجب اندر عجب است؛ پس جوابی آماده کنید برای روز حساب، و توشه افزون سازید برای روز معاد.

خداوند ما و شما را با طاعت خویش حفظ کند و ما و شما را بر آنچه بدو نزدیک می‌سازد و مقرب درگاهش می‌گرداند یاری دهد که ما تنها به او و برای او ایم...

وَالْمَحَارِبِ الْمَجْفُورَةِ وَالْمَسَاجِدِ الْمَهْدُومَةِ وَ أَرِحْ بِهِ الْأَقْدَامَ الْمُتَعَبَةَ وَ أَشْبِعْ بِهِ الْخِمَاصَ السَّاعِبَةَ وَ أَرُوْ بِهِ اللَّهَوَاتِ اللَّاعِبَةَ وَ الْأَكْبَادَ الظَّامِتَةَ وَ أَرِحْ بِهِ الْأَقْدَامَ الْمُتَعَبَةَ وَ أَطْرِقْ بِهِ بَلِيلَةَ لَا أُخْتُ لَهَا وَ سَاعَةَ لَا شِفَاءَ مِنْهَا وَ بِنَكْبَةَ لَا انْتِعَاشَ مَعَهَا وَ بَعْتَرَةَ لَا إِقَالَةَ مِنْهَا وَ أَبْحِ حَرِيمَةَ وَ نَعَّصْ نَعِيمَهُ - وَ أَرِهْ بَطْشَتَكَ الْكُبْرَى وَ تَقَمَّتِكَ الْمُثَلَى وَ قُدْرَتِكَ الَّتِي هِيَ فَوْقَ كُلِّ قُدْرَةٍ وَ سُلْطَانِكَ الَّذِي هُوَ أَعَزُّ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ أَغْلِبْ لِي بِقُوَّتِكَ الْقَوِيَّةَ وَ مَحَالِكَ الشَّدِيدَ وَ أَمْنَعْنِي مِنْهُ بِمَنْعَتِكَ الَّتِي كُلُّ خَلْقٍ فِيهَا ذَلِيلٌ وَ ابْتَلِهْ بِفَقْرٍ لَا تَجْبِرُهُ وَ بِسُوءٍ لَا تَسْتُرُهُ وَ كَلِّهِ إِلَى نَفْسِهِ فِيمَا يُرِيدُ إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ وَ أَبْرِئْهُ مِنْ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ أَحْوجْهُ إِلَى حَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ أَذِلْ مَكْرَهُ بِمَكْرِكَ وَ ادْفَعْ مَشِيئَتَهُ بِمَشِيئَتِكَ وَ اسْقِمْ جَسَدَهُ وَ أَيِّتْهُ وَ لَدَّهُ وَ انْقِصْ أَجَلَهُ وَ خَيِّبْ أَمَلَهُ وَ أزلْ دَوْلَتَهُ وَ أَطِلْ عَوْلَتَهُ وَ اجْعَلْ شُغْلَهُ فِي بَدَنِهِ وَ لَا تَفَكَّهُ مِنْ حُزْنِهِ وَ صَيِّرْ كَيْدَهُ فِي ضَلَالٍ وَ أَمْرِهِ إِلَى زَوَالٍ وَ نِعْمَتَهُ إِلَى انْتِقَالٍ وَ جَدِّهِ فِي سَفَالٍ وَ سُلْطَانَتَهُ فِي اضمِحلالٍ وَ عَاقِبَتَهُ إِلَى شَرِّ مَالٍ وَ أُمَّتَهُ بِغِيْظِهِ إِذَا أُمَّتَهُ وَ أَبْقِهْ لِحُزْنِهِ إِنْ أَبْقَيْتَهُ وَ قِنِي شَرَّهُ وَ هَمْزَهُ وَ لَمْزَهُ وَ سَطْوَتَهُ وَ عِدَاوَتَهُ وَ الْمُحَةَ لِمُحَةٍ تَدْمُرُ بِهَا عَلَيْهِ فَإِنَّكَ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنْكِيلًا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

... اغْتَنِمُوا أَيَّامَ الصَّحَّةِ قَبْلَ السَّقَمِ وَ الشَّيْبَةَ قَبْلَ الْهَرَمِ وَ بَادِرُوا التَّوْبَةَ قَبْلَ النَّدَمِ وَ لَا يَحْمِلَنَّكُمْ الْمَهْلَةُ عَلَى طُولِ الْغَفْلَةِ فَإِنَّ الْأَجَلَ يَهْدُمُ الْأَمَلَ وَ الْأَيَّامُ مُوَكَّلَةٌ بِنَقْصِ الْمُدَّةِ وَ تَفْرِيقِ الْأَحْبَةِ فَبَادِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِالتَّوْبَةِ قَبْلَ حُضُورِ النَّوْبَةِ وَ بَرِّزُوا لِلْغَيْبَةِ الَّتِي لَا يَنْتَظِرُ مَعَهَا الْأَوْبَةَ وَ اسْتَعِينُوا عَلَى بُعْدِ الْمَسَافَةِ بِطُولِ الْمَخَافَةِ فَكَمْ مِنْ غَافِلٍ وَتَقَّ لَغْفَلَتِهِ وَ تَعَلَّلَ بِمُهْلَتِهِ فَأَمَّلَ بَعِيداً وَ بَنَى مَشِيداً فَتَقْصِرْ بِقُرْبِ أَجَلِهِ بَعْدَ أَمَلِهِ فَاجِئْتَهُ مِنْتَهُ بِانْقِطَاعِ أَمْنِيَّتِهِ فَصَارَ بَعْدَ الْعَزِّ وَ الْمَنَعَةِ وَ الشَّرْفِ وَ الرِّفْعَةِ مُرْتَهَناً بِمُوبِقَاتِ عَمَلِهِ قَدْ غَابَ فَمَا يَرْجِعُ وَ نَدِمَ فَمَا انْتَفَعَ وَ شَقِيَ بِمَا جَمَعَ فِي يَوْمِهِ وَ سَعَدَ بِهِ غَيْرُهُ فِي غَدِهِ وَ بَقِيَ مُرْتَهَناً بِكَسْبِ يَدِهِ ذَاهِلاً عَنِ أَهْلِهِ وَ وَكْدَهُ لَا يُغْنِي عَنْهُ مَا تَرَكَ فَتَيْلِماً وَ لَا يَجِدُ إِلَى مَنَاصِ سَبِيلِهَا فَعَلَّامَ عِبَادِ اللَّهِ التَّعَرُّجُ وَ الدَّلْجُ وَ إِلَى أَيْنِ الْمَفْرُ وَ الْمَهْرَبُ وَ هَذَا الْمَوْتُ فِي الطَّلَبِ يَخْتَرِمُ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلُ لَا يَتَحَنَّنُ عَلَى ضَعِيفٍ وَ لَا يُعْرِجُ عَلَى شَرِيفٍ وَ الْجَدِيدَانِ يَحْتَنَانِ الْأَجَلَ تَحْتِثِئاً وَ يَسُوقَانِهِ سَوْقاً حَثِثِئاً وَ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ فَقَرِيبٌ وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ الْعَجَبُ الْعَجَبُ فَأَعْدُوا الْجَوَابَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ وَ اكْتَرُوا الزَّادَ لِيَوْمِ الْمَعَادِ عَصَمْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَ أَعَانَنَا وَ إِيَّاكُمْ عَلَى مَا يُقَرَّبُ إِلَيْهِ وَ يَزْلَفُ لَدَيْهِ فَإِنَّمَا نَحْنُ بِهِ وَ لَهُ...

۳) در فرازی از یکی از مناجات‌های منسوب به امام سجاده آمده است:

و من خجالت می‌کشم از اینکه تو را بخوانم در حالی که بر گناهانم اصرار می‌ورزیده‌ام؛ اما چگونه خواهد بود حال بنده‌ای که آفایش را نخواند؟ و کجا گریزگاه و پناهگاه خواهد داشت اگر او طردش کند؟
خدایا! چه کسی به فریادم می‌رسد اگر لغزشم را نادیده نگیری؟ و چه کسی بر من رحم آورد اگر تو بر من رحم نیاری؟
و چه کسی درکم کند اگر تو درکم نکنی [یا: چه کسی خطایم را جبران کند اگر تو خطایم را جبران نکنی]؟ و کجا فرار توأم کرد اگر امیدم نزد تو روا نشود؟ ...

خدایا! دشمنی برایم قرار داده‌ای که در دلم وارد می‌شود و در جایگاه نظر و فکرم جای خوش می‌کند! به کجا فرار کنم اگر از جانب تو در برابر او یاری نشوم؟ ...

بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۳۹-۱۴۱

وَجَدْتُ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ هَذَا الدُّعَاءَ مَنْسُوباً إِلَى سَيِّدِ السَّاجِدِينَ ع وَ هُوَ فِي الْمُنَاجَاةِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ
... ۱ وَاَنَا اسْتَحْيِي أَنْ أَدْعُوكَ وَ أَنَا مُصِرٌّ عَلَى الذُّنُوبِ وَ كَيْفَ بَعْدَ لَا يَدْعُو سَيِّدَهُ وَ أَيْنَ مَفْرَهُ وَ مَلْجُوهُ أَنْ يَطْرُدَهُ

۱. جملات قبلی این دعا چنین است:

إِلَهِي أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْصِمَنِي حَتَّى لَا أَعْصِيكَ فَإِنِّي قَدْ بَهْتُ وَ تَحَيَّرْتُ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ مَعَ الْعَصِيَانِ وَ مِنْ كَثْرَةِ كَرَمِكَ مَعَ الْإِحْسَانِ وَ قَدْ كَلَّتْ لِسَانِي كَثْرَةَ ذُنُوبِي وَ أَذْهَبَتْ عَنِّي مَاءُ وَجْهِ فَبِأَيِّ وَجْهِ الْفَاقِ وَ قَدْ أَخْلَقَ الذُّنُوبُ وَجْهِي وَ بِأَيِّ لِسَانٍ أَدْعُوكَ وَ قَدْ أَخْرَسَ الْمَعَاصِي لِسَانِي وَ كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ وَ كَيْفَ أَفْرَحُ وَ أَنَا الْعَاصِي وَ كَيْفَ أَحْزَنُ وَ أَنْتَ الْكَرِيمُ وَ كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا أَنَا وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَ أَنْتَ أَنْتَ وَ كَيْفَ أَفْرَحُ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ وَ كَيْفَ أَحْزَنُ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ؛

إِلَهِي بَمَنْ أَسْتَعِيثُ إِنْ لَمْ تُقَلِّبْ عَثْرَتِي وَمَنْ يَرْحَمْنِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَمَنْ يُدْرِكُنِي إِنْ لَمْ تُدْرِكْنِي وَإَيْنَ الْفِرَارُ إِذَا ضَاكَتْ
لَدَيْكَ أَمْنِي... ١

إِلَهِي جَعَلْتَ لِي عَدُوًّا يَدْخُلُ قَلْبِي وَيَحُلُّ مَحَلَّ الرَّأْيِ وَالْفِكْرَةَ مِنِّي وَإَيْنَ الْفِرَارُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْكَ عَوْنٌ عَلَيْهِ... ٢

١ . إِلَهِي بَقَيْتَ بَيْنَ خَوْفٍ وَرَجَاءٍ خَوْفِكَ يَمِينِي وَرَجَاؤُكَ يُحْيِيَنِي إِلَهِي الذُّنُوبُ صِفَاتُنَا وَالْعَفْوُ صِفَاتُكَ إِلَهِي الشَّيْبَةُ نُورٌ مِنْ أَنْوَارِكَ فَمَحَالٌ أَنْ تُحْرِقَ
نُورَكَ بِنَارِكَ إِلَهِي الْجَنَّةُ دَارُ الْأَبْرَارِ وَلَكِنْ مَمَرُهَا عَلَى النَّارِ فَيَا لَيْتَهَا إِذْ حُرِّمَتْ الْجَنَّةُ لَمْ أَدْخُلِ النَّارَ إِلَهِي وَكَيْفَ أَدْعُوكَ وَاتَّمَنَى الْجَنَّةَ مَعَ أَفْعَالِي الْقَبِيحَةِ وَ
كَيْفَ لَمْ أَدْعُوكَ وَاتَّمَنَى الْجَنَّةَ مَعَ أَفْعَالِكَ الْحَسَنَةِ الْجَمِيلَةِ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَدْعُوكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ وَ لَمْ يَنْسَى قَلْبِي ذَكَرَكَ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَرْجُوكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ
وَ لَمْ يَنْقَطِعْ رَجَائِي بِكَرْهٍ عَفْوِكَ يَا مَوْلَايَ إِلَهِي ذُنُوبِي عَظِيمَةٌ وَلَكِنْ عَفْوُكَ أَعْظَمُ مِنْ ذُنُوبِي إِلَهِي بِعَفْوِكَ الْعَظِيمِ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي الْعَظِيمَةَ فَإِنَّهُ لَمْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ
الْعَظِيمَةَ إِلَّا الرَّبُّ الْعَظِيمُ إِلَهِي أَنَا الَّذِي أَحَاهِدُكَ فَاتَّقِضْ عَهْدِي وَأَتْرُكْ عَزْمِي حِينَ يَعْزُضُ شَهْوَتِي فَأَصْبِحْ بَطَالًا وَأَمْسِي لَاهِيًا وَ تَكْتَبْ مَا قَدَّمْتُ يَوْمِي وَ
لَيْتَنِي إِلَهِي ذُنُوبِي لَمْ تَضُرْكَ وَ عَفْوُكَ إِيَّايَ لَمْ يَنْقُصْكَ فَاعْفِرْ لِي مَا لَمْ يَضُرْكَ وَ اعْطِنِي مَا لَمْ يَنْقُصْكَ إِلَهِي إِنْ أَحْرَقْتَنِي لَمْ يَنْفَعْكَ وَإِنْ غَفَرْتَ لِي لَمْ يَضُرْكَ
فَأَفْعَلْ بِي مَا لَمْ يَضُرْكَ وَ لَمْ تَفْعَلْ بِي مَا لَمْ يَضُرْكَ إِلَهِي لَوْ لَمْ أَنْ الْعَفْوَ مِنْ صِفَاتِكَ لَمَا عَصَاكَ أَهْلُ مَعْرِفَتِكَ إِلَهِي لَوْ لَمْ أَنْكَ بِالْعَفْوِ تَجُودٌ لَمَا عَصَيْتُكَ وَ إِلَى
الذَّنْبِ أَعُودُ إِلَهِي لَوْ لَمْ أَنْ الْعَفْوَ أَحَبُّ الْأَشْيَاءِ لَدَيْكَ لَمَا عَصَاكَ أَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ إِلَهِي رَجَائِي مِنْكَ غُفْرَانٌ وَ طَنِّي فِيكَ إِحْسَانٌ أَقْلَنِي عَثْرَتِي رَبِّي فَقَدْ كَانَ
الَّذِي كَانَ فَيَا مَنْ لَهُ رَفِيقٌ مِنْ يَمِينِهِ كَيْفَ بِنِيَّتِهِ يَتَوَلَّاهُ وَ يَنَاجِيهِ وَ يَا مَنْ كَلَّمَا نُودَى أَجَابَ وَ يَا مَنْ بَجَلَّاهُ يَنْشِئُ السَّحَابَ أَنْتَ الَّذِي قُلْتَ مِنَ الَّذِي دَعَانِي
فَلَمْ أَلِهْهُ وَ مِنَ الَّذِي سَأَلَنِي فَلَمْ أَعْطِهِ وَ مِنَ الَّذِي أَقَامَ بِيَابِي فَلَمْ أُجِبْهُ وَ أَنْتَ الَّذِي قُلْتَ أَنَا الْجَوَادُ وَ مِنَ الْجُودِ وَ أَنَا الْكَرِيمُ وَ مِنَ الْكِرْمِ وَ مِنَ كَرَمِي فِي
الْعَاصِينَ أَنْ أَكَلَاهُمْ فِي مَضَاجِعِهِمْ كَانَهُمْ لَمْ يَعْصُونِي وَ اتَوَلَّى حَفْظَهُمْ كَانَهُمْ لَمْ يُذْنِبُونِي إِلَهِي مِنَ الَّذِي يَفْعَلُ الذُّنُوبَ وَ مِنَ الَّذِي يَغْفِرُ الذُّنُوبَ فَمَا فَعَلَ الذُّنُوبَ
وَ أَنْتَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ إِلَهِي بِسْمَا فَعَلْتُ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ وَ الْعِصْيَانِ وَ نَعَمْ مَا فَعَلْتُ مِنَ الْكِرْمِ وَ الْإِحْسَانِ إِلَهِي أَنْتَ أَغْرَقْتَنِي بِالْجُودِ وَ الْكِرْمِ وَ الْعَطَايَا وَ أَنَا
الَّذِي أَغْرَقْتُ نَفْسِي بِالذُّنُوبِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْخَطَايَا وَ أَنْتَ مَشْهُورٌ بِالْإِحْسَانِ وَ أَنَا مَشْهُورٌ بِالْعِصْيَانِ إِلَهِي ضَاقَ صَدْرِي وَ لَسْتُ أُدْرِي بِأَيِّ عِلَاجٍ أُدَاوِي ذَنْبِي
فَكَمْ أَتُوبُ مِنْهَا وَ كَمْ أَعُودُ إِلَيْهَا وَ كَمْ أَنْوَحُ عَلَيْهَا لَيْلِي وَ نَهَارِي فَحَتَّى مَتَى يَكُونُ وَ قَدْ أَفْنَيْتَ بِهَا عَمْرِي إِلَهِي طَالَ حُزْنِي وَ رَقَّ عَظْمِي وَ بَلَى جِسْمِي وَ بَقِيَتْ
الذُّنُوبُ عَلَى ظَهْرِي فَالْيَا لَيْتَكَ أَشْكُو سَيِّدِي فَقْرِي وَ فَاقْتِي وَ ضَعْفِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي إِلَهِي يَنَامُ كُلُّ ذِي عَيْنٍ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى وَطْنِهِ وَ أَنَا وَجِلُّ الْقَلْبِ وَ عَيْنَايَ تَنْتَظِرَانِ
رَحْمَةَ رَبِّي فَادْعُوكَ يَا رَبِّ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ اقْضِ حَاجَتِي وَ أَسْرِعْ بِإِجَابَتِي إِلَهِي أَنْتَظِرُ عَفْوَكَ كَمَا يَنْتَظِرُهُ الْمُذْنِبُونَ وَ لَسْتُ أَبَاسُ مِنْ رَحْمَتِكَ الَّتِي يَتَوَقَّعُهَا
الْمُحْسِنُونَ إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ وَجْهِي وَ كَانَ لَكَ مُصْلِيًّا إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ عَيْنِي وَ كَانَتْ مِنْ خَوْفِكَ بَاكِيَةً إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ لِسَانِي وَ كَانَ لِلْقُرْآنِ تَالِيًّا
إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ قَلْبِي وَ كَانَ لَكَ مُحِبًّا إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ جِسْمِي وَ كَانَ لَكَ خَاشِعًا إِلَهِي أَوْ تَحْرِقُ بِالنَّارِ أَرْكَانِي وَ كَانَتْ لَكَ رُكْعًا سَجْدًا إِلَهِي أَمَرْتُ
بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنَ الْمَأْمُورِينَ وَ أَمَرْتُ بِصَلَةِ السُّوَالِ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمَسْئُولِينَ إِلَهِي إِنْ عَذَّبْتَنِي فَعَبْدُ خَلْقَتَهُ لِمَا أَرَدْتَهُ فَعَذَّبْتَهُ وَ إِنْ أَنْجَيْتَنِي فَعَبْدُ وَجَدْتَهُ
مُسِينًا فَانْجِيْتَهُ إِلَهِي لَمْ يَسْبِلْ لِي إِلَى الْإِحْتِرَاسِ مِنَ الذَّنْبِ إِلَّا بِعِصْمَتِكَ وَ لَمْ يَصُولْ لِي إِلَى عَمَلِ الْخَيْرِ إِلَّا بِمَشِيئَتِكَ فَكَيْفَ لِي بِالْإِحْتِرَاسِ مَا لَمْ تُدْرِكْنِي فِيهِ
عِصْمَتِكَ إِلَهِي سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا ذُنُوبًا وَ لَمْ تَظْهَرْهَا فَلَا تَفْضَحْنِي بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُءُوسِ الْعَالَمِينَ إِلَهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ شُكْرُكَ قَبْلَ عَمَلِي فَسَرَّنِي
بِلِقَائِكَ عِنْدَ اقْتِرَابِ أَجَلِي إِلَهِي إِذَا شَهِدَ لِي الْإِيمَانُ بِتَوْحِيدِكَ وَ نَطَقَ لِسَانِي بِتَحْمِيدِكَ وَ دَلَّنِي الْقُرْآنُ عَلَى فَوَاضِلِ جُودِكَ فَكَيْفَ يَنْقَطِعُ رَجَائِي بِمَوْعُودِكَ
إِلَهِي أَنَا الَّذِي قَتَلْتُ نَفْسِي بِسَيْفِ الْعِصْيَانِ حَتَّى اسْتَوْجِبْتَ مِنْكَ الْقَطِيعَةَ وَ الْحَرَمَانَ فَالْأَمَانُ الْأَمَانُ هَلْ بَقِيَ لِي عِنْدَكَ وَجْهٌ الْإِحْسَانِ إِلَهِي عَصَاكَ أَدَمُ فَعَفَرْتَهُ
وَ عَصَاكَ خَلَقَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ فَيَا مَنْ عَفَا عَنِ الْوَالِدِ مَعْصِيَتَهُ اعْفُ عَنِ الْوَالِدِ الْعِصَاةَ لَكَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِلَهِي خَلَقْتَ جَنَّتَكَ لِمَنْ أَطَاعَكَ وَ وَعَدْتَ فِيهَا مَا لَمْ يَخْطُرُ
بِالْقُلُوبِ وَ نَظَرْتَ إِلَى عَمَلِي فَرَأَيْتَهُ ضَعِيفًا يَا مَوْلَايَ وَ حَاسَبْتَ نَفْسِي فَلَمْ أَجِدْ أَنْ أَقُومَ بِشُكْرٍ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ خَلَقْتَ نَارًا لِمَنْ عَصَاكَ وَ وَعَدْتَ فِيهَا أَنْكَالًا
وَ جَحِيمًا وَ عَذَابًا وَ قَدْ خَفْتُ يَا مَوْلَايَ أَنْ أَكُونَ مُسْتَوْجِبًا لَهَا لِكَبِيرِ جُرَاتِي وَ عَظِيمِ جُرْمِي وَ قَدِيمِ إِسَاءَتِي فَلَا يَتَعَاطَمُكَ ذَنْبٌ تَغْفِرُهُ لِي وَ لَمْ يَنْ هُوَ أَعْظَمُ
جُرْمًا مِنِّي لِصَغَرِ خَطَرِي فِي مُلْكِكَ مَعَ يَقِينِي بِكَ وَ تَوَكُّلِي وَ رَجَائِي لَدَيْكَ.

٢ . این گونه مضامین که پناهگاه و مفری جز خدا نداریم در بسیاری از ادعیه آمده است که در جلسه قبل مواردی گذشت و در جلسه بعد ان شاء

الله مواردی دیگر خواهد آمد.

(۱) «يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفْرُؤُ؟ كَلَّا لَا وَزَرَ»

در جلسه ۳۵۳ (<http://yekave.ir/al-alaq-96-6>) بیان شد که «کلا» حرفی است که در مقام رد کردن دیدگاه شخص مقابل به کار می‌رود.

انسان می‌گوید که در این روز به کجا فرار کنم؛ و خداوند پاسخ می‌دهد که: زهی خیال باطل! چون پناهگاهی وجود ندارد. یعنی حتی اگر فرار هم بتواند بکند سودی ندارد.

زیرا هر کس که فرار می‌کند، باید ابتدا پناهگاهی باشد که وقتی فرار کرد بدان پناهگاه پناه ببرد.

اما وقتی جایی برای پناهنده شدن نیست، فرار کردن، جز به این سو و آن سو دویدنی بی‌حاصل چه حاصلی دارد؟ شاید به همین جهت است که وضعیت مردم در آنجا به ملخ‌های پراکنده تشبیه شده «يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ» (قارعه/۴) که شخص در حال فرار از همه اطرافیان و نزدیکانش است: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ: رُوِيَ أَنَّ شَخْصًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ هَارَى بِمَدِينَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَجَاءَهُمْ بِمَدِينَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَجَاءَهُمْ بِمَدِينَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَجَاءَهُمْ بِمَدِينَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (عبس/۳۴-۳۶).

(۲) «كَلَّا لَا وَزَرَ»

قرآن کریم، در حالی که در مورد کسی که آخرت را جدی نگرفته، می‌فرماید «در قیامت هیچ ملجایی نیست»، در مورد متقین فرموده است که در جایگاه صدق نزد سلطانی مقتدر جای دارند: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/۵۵) از مقایسه این دو آیه به نتیجه جالبی می‌توان رسید: آخرت جایگاه بروز حقیقت است. کسی در آنجا جایی دارد که در نزد خداوند در جایگاه راستی و درستی نشسته باشد. کسی که در موضع تردید و انکار است، هیچ جایگاه و پناهگاهی نخواهد داشت.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و سیاسی

اگر سیاست را علم دست‌یابی و مهارت قدرت بدانیم، بسیاری از انسانها گمان می‌کنند راه رسیدن به قدرت، دروغ و حقه‌بازی و زیر بار حقیقت نرفتن است؛ و لذا در منظر آنها پیوند سیاست و دروغ جداشدنی نیست و «قدرت همواره فساد می‌آورد». این سخن در مورد کسانی که قدرت را تنها در افق دنیا تعقیب می‌کند، صادق است. اما برای یک دیندار واقعی چطور؟ این دو آیه در کنار هم نشان می‌دهد که کسی که زیر بار حقیقت نرفته، در جایی که باطن این زندگی ما آشکار می‌شود، نه تنها هیچ قدرت، و بلکه هیچ راه فرار و پناهگاهی نداشته است؛ و در مقابل، کسی که راه صدق و راستی را در پیش گرفته، در کنار صاحب قدرت حقیقی عالم جای داشته است.

بر این اساس است که در تفکر دینی، ممکن است کسی در اوج قدرت باشد و در عین حال، مظلوم‌تر از او در عالم وجود نداشته باشد؛ و مگر امیرالمومنین ع جز این بود.

آری، برای یک انسان واقعا متقی، قدرت لزوما فساد نمی‌آورد و اگر دین حضورش در عرصه زندگی جدی شود، می‌توان از «مقتدر مظلوم» سخن گفت.

قبلا در این باره در یادداشتی به تفصیل سخن گفته‌ام.

<http://www.souzanchi.ir/%d9%82%d8%af%d8%b1%d8%aa-%d9%88-%d9%86%d9%82%d8%af-%d8%a2%d9%86-%d9%82%d8%b3%d9%85%d8%aa-%d8%a7%d9%88%d9%84>

این نکته را در کانال گذاشتم

(۳) «كَأَلَّا لَا وَزَرَ»

انسان موجودی محتاج است که حتما نیازمند تکیه‌گاه و پناهگاه است. نمی‌تواند به خود نهاده شود و حتما پناهگاه می‌خواهد.

۱۳۹۶/۱/۱۲

(۳۷۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۲ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ

ترجمه

سوی پروردگار توست در آن روز جای قرار.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«إِلَى رَبِّكَ ... الْمُسْتَقَرُّ»

«الی ربک» جار و مجرور و در مقام خبر است که در روال عادی باید بعد از مبتدا (المستقر) بیاید؛ چون قبلش آمده، دلالت بر حصر می‌کند؛ یعنی: مستقری [= قرارگاهی] جز به سوی پروردگار نیست. (المیزان، ج ۱۰، ص ۱۰۵) «الْمُسْتَقَرُّ»

از ماده «قر» و بر وزن اسم مفعول است که برخی آن را اسم مکان (محل استقرار) (مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۶) و برخی آن را در معنای مصدری (قرار و استقرار) (لسان العرب، ج ۵، ص ۸۴) دانسته‌اند. قبلا درباره این ماده توضیحاتی داده شد. (جلسه ۲۲۶ <http://yekaye.ir/al-baqarah-002-036>)

حدیث

(۱) امام سجاده دعای ۲۱ صحیفه سجادیه را با این عبارات شروع می‌کنند.

خدایا! ای کفایت کننده فرد ناتوان! و نگهدارنده از امر ترسناک! گناهانم مرا تنها ساخته و همدمی برایم نمانده، و در مقابل خشم تو ناتوان گشته‌ام و یآوری ندارم، و بر ترس از دیدار تو مشرف گشته‌ام و آرام‌بخشی برای وحشتم نیست؛ اگر تو مرا به ترس انداخته باشی، چه کسی [می‌تواند] مرا از تو ایمنی بخشد؟ و اگر تو بی‌کس و تنه‌ایم کنی، چه کسی [می‌تواند] یاریم کند؟ و اگر تو مرا به ناتوانی کشانده باشی، چه کسی [می‌تواند] مرا توانایی بخشد؟

خدایا! جز پروردگار پرورده را کس پناه ندهد؛ و جز چیره، چیره‌شده را ایمنی نبخشد و جز جوینده، گریخته را یاری

نرساند؛

و، خدایا! تمام این اسباب به دست توست، و راه فرار و گریزگاه هم تنها به سوی توست؛ پس بر حضرت محمد و آل او درود فرست و فرار مرا پناهی ده و خواسته مرا برآور!

الصحیفه السجادیه، دعاء ۲۱

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَ أَهَمَّتَهُ الْخَطَايَا:

اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَ آقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أُرْدَتْنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفٍ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ لِرَوْعَتِي وَ مَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخَفْتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أُرْدَتْنِي، وَ مَنْ يُقْوِينِي وَ أَنْتَ أَضَعَفْتَنِي لَا يُجِيرُ، يَا إِلَهِي، إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ، وَ لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَى مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَى مَطْلُوبٍ. وَ بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَقَرُّ وَ الْمَهْرَبُ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي.

نکته

با توجه به عنوان دعا (دعای ایشان هنگامی که امری غمگینش می کرد و گناهان دلمشغولش می داشت) شاید مناسب باشد وقت هایی که انسان «دلش می گیرد» به این دعا پناه ببرد.۱

۲) در فرازی از دعای امیرالمومنین ع که به «دعای کمیل» مشهور شده، آمده است:

خدایا از تو می خواهم خواستن کسی که نیازمندیش شدت یافته و در هنگام سختی ها حاجتش را به تو عرضه می دارد و بدانچه نزد توست رغبت دارد؛

خدایا سلطنت تو عظیم است، و مکانت رفیع، و مکرر مخفی، و امرت آشکار، و خشمت چیره، و قدرتت جاری، و فرار از حکومت تو ممکن نیست...

مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۵

رَوَى أَنَّ كَمِيلَ بْنَ زِيَادِ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ سَاجِدًا يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ فِي لَيْلَةِ النَّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظَّمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتَهُ، اللَّهُمَّ عَظَّمَ سُلْطَانَكَ وَ عَلَا مَكَانَكَ وَ خَفِيَ مَكْرُوكٌ وَ ظَهَرَ أَمْرُكَ وَ غَلَبَ قَهْرُكَ وَ جَرَتْ قُدْرَتُكَ وَ لَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ. ۲

۱. این فراز از دعای دیگری از امام سجاده هم به این آیات می تواند مرتبط باشد:

وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي النَّضْرَعِ وَ الْأَسْتِكَانَةِ: يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكَ نِيرَ الْمَذَلَّةِ عَلَى أَعْنَاقِهَا، فَهَمُّ مِنْ سَطَوَاتِهِ خَائِفُونَ، وَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى، وَ يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْفُو عَنِّي، وَ تَغْفِرَ لِي فَلَسْتُ بِرِيئًا فَاعْتَدِرْ، وَ لَا بَدِي قُوَّةً فَانْتَصِرْ، وَ لَا مَفْرَأَ لِي فَافِرٌ. (الصحیفه السجادیه، دعاء ۵۱)

۲. این روایت از امام صادق ع نیز چه بسا مناسب باشد با مضمون آیه حاضر:

۳) علی، برادر دعبیل خزاعی (شاعر معروف اهل بیت) وقتی در طوس خدمت امام رضا ع رسید، احادیثی را از زبان مبارک ایشان شنیده و نقل کرده است. از جمله اینکه امام رضا ع از پدرانشان از امام سجاده روایت کرده‌اند که:

وقتی ابن ملجم بر فرق مبارک امیرالمومنین ع ضربه‌ای وارد کرد و امام را به خانه‌شان بردند، لبابه در کنار سر و ام‌کلثوم در کنار پای ایشان نشستند. چون ایشان چشم گشودند و نگاهشان به آن دو افتاد، فرمودند:

«رفیق اعلی» بهترین جایگاه و نیکوترین استراحتگاه است؛

در مقابل یک ضربه، فقط یک ضربه بزنید و یا اگر خواستید عفو کنید!

سپس از هوش رفتند و دوباره که به هوش آمده، فرمودند: پیامبر خدا ص را دیدم که سه بار به من دستور داد آخر شب

به خدمتشان بشتابم.

الأمالی (للطوسی)، ص ۳۶۵

أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَتْحِ هَلَالُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَفَّارِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الدَّعْبَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَلِيِّ بْنِ رَزِينَ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُدَيْلِ بْنِ وَرْقَاءَ أَخُو دَعْبِلِ بْنِ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيِّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) بَبْغَدَادَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَيِّدِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا بِطُوسَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ تِسْعِينَ وَ مِائَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ:

لَمَّا ضَرَبَ ابْنَ مُلْجَمٍ (لَعَنَهُ اللَّهُ) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ كَانَ مَعَهُ آخِرُ فَوْقَعَتِ ضَرْبَتُهُ عَلَى الْحَائِطِ، وَ أَمَا ابْنُ مُلْجَمٍ فَضَرْبُهُ فَوْقَعَتِ الضَّرْبَةَ وَ هُوَ سَاجِدٌ عَلَى رَأْسِهِ عَلَى الضَّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ، فَخَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) وَ أَخَذَا ابْنَ مُلْجَمٍ وَ أوثَقَاهُ، وَ احْتَمَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَادْخَلَ دَارَهُ، فَفَعَدَتْ لِبَابِهِ عِنْدَ رَأْسِهِ، وَ جَلَسَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ عِنْدَ رِجْلَيْهِ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيْهِمَا، فَقَالَ:

الرَّفِيقُ الْأَعْلَى خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِيلًا، ضَرْبَةُ بِضَرْبِهِ أَوْ الْعَفْوُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ.

ثُمَّ عَرِقَ ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَأْمُرُنِي بِالرَّوَّاحِ إِلَيْهِ عِشَاءً، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

قَالَ الصَّادِقُ ع ... مَنْ عَبَدَ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مِيزَانِ الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ لَا يَضِلُّ وَ يَصِلُ إِلَى مَأْمُولِهِ وَ كَيْفَ لَا يَخَافُ الْعَبْدُ وَ هُوَ غَيْرُ عَالِمٍ بِمَا يُخْتَمُ صَحِيفَتُهُ وَ لَا لَهُ عَمَلٌ يَتَوَسَّلُ بِهِ اسْتِحْقَاقًا وَ لَا قُدْرَةٌ لَهُ عَلَى شَيْءٍ وَ لَا مَفْرَ وَ كَيْفَ لَا يَرْجُو وَ هُوَ يَعْرِفُ نَفْسَهُ بِالْعَجْزِ وَ هُوَ غَرِيقٌ فِي بَحْرِ آلَاءِ اللَّهِ وَ نِعْمَائِهِ مِنْ حَيْثُ لَا تُحْصَى وَ لَا تُعَدُّ... (مصباح الشريعة، ص ۱۸۱)

ترجمه: کسی که خداوند را بر اساس میزان خوف و رجا عبادت کند گمراه نشود و به آرزویش برسد؛

و چگونه عبد خوف نداشته باشد در حالی که از آنچه نامه عملش بدان ختم می‌شود بی‌خبر است؛ و عملی ندارد که با توسل بدان استحقاقی پیدا

کند و قدرت بر کاری ندارد و جای فراری هم برایش نیست!؛

و چگونه امید نبندد در حالی که خویش را به عاجز بودن می‌شناسد و غرق در دریای نعمت‌ها و الطاف بی حد و حصر خداوند است؟ ...

توجه: «رفیق اعلی» اشاره به محضر ربوبی است؛ ظاهراً از این جهت که خداوند از شدت رفق و مدارایش در حق بندگان، رفیق اعلی خوانده می‌شود و روایتی هم شیعه و سنی از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند که هنگام مرگ ایشان بین رفتن و ماندن مخیر شد، و فرمود: «بل الرفیق الاعلی» (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۶۳؛ النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۲، ص ۲۴۶)

تدبر

(۱) «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ»

در قیامت معلوم می‌شود که «مستقر» تنها به سوی پروردگار است.

منظور از «مستقر» چیست؟

الف. مستقر (قرارگاه) به معنای «منتهی» (نهایت کار) است؛ یعنی نهایت کار همگان به خدا برمی‌گردد و تنها حکم خدا در مورد همه روا خواهد بود. (قتاده، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۸)؛ و بدین‌سان، مفاد این آیه، مشابه مضمون آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص ۸۸) می‌باشد. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۶)

ب. مستقر به معنای مکانی است که مومن و کافر در آن قرار می‌گیرند؛ و این به خدا مربوط می‌شود نه به بندگان. (به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۸) به تعبیر دیگر، آنچه اقتضای سعادت و شقاوت نهایی انسان است تا در بهشت یا جهنم مستقر شود، تعیین‌اش برعهده خداست؛ شبیه مضمون آیه «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ» (مائده/۴۰)، و خداست که خوبان را به بهشت و مجرمان را به جهنم می‌فرستد. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۶)

ج. «مستقر» به معنای مرجع (بازگشتگاه) و آخرین موقف حرکت وجودی انسان است (ابن‌مسعود، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۸)

توضیح مطلب این است که انسان طبق آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق/۶) و «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» (علق/۸) و «وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبَعِي» (نجم/۴۲) در حال سیر به سوی خداوند متعال است و او را ملاقات می‌کند و کارش به او ختم می‌شود و هیچ چیزی مانع و حاجب بین او و خدایش نخواهد بود و آنچه هم که در برخی آیات اشاره شده که «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (مطففین/۱۵) مراد، حجاب محرومیت از کرامت الهی است، نه حجاب جهل یا غایب بودن از خدا. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۶)

... د.

(۲) «كَلَّا لَا وَزَرَ؛ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ»

۱. رَوَىٰ عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيَانَ الْأَحْمَرِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَحْيَىٰ بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَقَالَ لَا قَدْ بَلَغَتْ رِسَالَاتِ رَبِّي فَأَعَادَهَا عَلَيْهِ فَقَالَ لَا بَلِ الرَّفِيقُ الْأَعْلَى.

۲. حدیث عائشه «سمعتہ یقول عند موتہ: بل الرفیق الاعلی» و ذلك أنه خیر بین البقاء فی الدنیا و بین ما عند الله، فاختر ما عند الله.

روز قیامت که روز آشکار شدن حقایق است معلوم می‌شود هیچ راه فرار و پناهگاهی نیست و همه تنها با خداست که قرار می‌یابند. (جلسه ۳۶۹، حدیث ۱)

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان موجودی محتاج است که حتما نیازمند تکیه‌گاه و پناهگاه است. نمی‌تواند به خود نهاده شود و حتما پناهگاه می‌خواهد. کسی که به خدا قرار گرفت، محل استقرار و جایگاه مناسب خود را پیدا کرده، و کسی که به خدا تکیه نکرد، هیچ پناهگاهی نخواهد داشت.

۳) «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ»

کسی که عمری موحدانه زندگی کرده و همواره توجه داشته که از خدا نمی‌توان فرار کرد (حدیث ۱ و ۲)، از مرگ نمی‌ترسد، و در لحظه مرگ هم از زندگی‌ای که داشته پشیمان نیست، چرا که می‌داند که به بهترین قرارگاه خواهد رفت. (حدیث ۳)

۴) «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ»

با اینکه می‌توانست بفرماید «الی الله»، اما فرمود «الی ربک». چرا؟

الف. «ک» (= تو) می‌تواند خطاب به هر انسانی باشد؛ یعنی به هر کسی می‌گوید قرارگاه نهایی تو، به سمت کسی است که ربوبیت تو را عهده‌دار بوده است.

ب. خطاب «ک» (= تو) در درجه اول ناظر به شخص پیامبر ص است و با توجه به اینکه کلمه رب، به معنای ربوبیت است، این مستقر (قرارگاه) نهایی، مقام ربوبیت پیامبر خاتم ص معرفی شده است؛ یعنی شاید اشاره به این است که مقامی که پیامبر ص بدان می‌رسد نهایی‌ترین مرتبه‌ای است که موجودی می‌تواند بدان برسد؛ و لذا ربوبیت تو، قرارگاه نهایی است.

(جلسه ۳۵۵، تدبر ۵) <http://yekaye.ir/al-alaq-96-8>

ج ...

۱۳۹۵/۷/۲

يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَاخَّرَ

۱۸۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۳

ترجمه

انسان در آن روز بدانچه [از] پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می‌شود.

«يُنْبِئُوا» از ماده «نبا» است که این ماده در اصل به معنای «انتقال چیزی از جایی به جای دیگر» می‌باشد که بر همین اساس در مورد «خبر» دادن هم به کار رفته است (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۸۵) و البته نه در مورد هر خبری، بلکه خبری که فایده جدی داشته باشد و انسان آن را جدی بگیرد و بخواهد اثری بر آن مترتب کند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۸۹) و در تفاوت «نبا» و «خبر»، علاوه بر این نکته، گفته‌اند که خبر را می‌توان در جایی که مخاطب درباره مطلب اطلاع دارد به کار برد (مثلاً: درباره من چه خبری داری؟)، اما نبأ حتماً در جایی است که انسان علم ندارد، و «نبأ» حتماً درباره خبر بسیار مهم است و به همین جهت است که به پیامبر «نبی» گویند (الفروق فی اللغة، ص ۲۸۴) ۲

«قَدَّمَ وَ آخَرَ»: دو کلمه تقدم و تأخر، و نیز تقديم و تأخیر را نقیض (یا به تعبیر دقیق‌تر: در مقابل و برخلاف) هم دانسته‌اند. (کتاب العین، ج ۴، ص ۳۰۳؛ معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۱؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۹) تقدم جلو افتادن و سبقت گرفتن است و تأخر، عقب ماندن؛ به همین ترتیب، تقديم، چیزی را جلو انداختن و مقدم کردن است و تأخیر، چیزی را به عقب انداختن و مؤخر کردن.

درباره اینکه منظور از «آنچه مقدم و موخر شده، که روز قیامت به انسان از آن خبر می‌دهند»، دیدگاه‌های بسیار متنوعی مطرح شده که اگرچه عده‌ای برخی از آنها بعید دانسته‌اند، اما با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنی» همگی می‌تواند درست باشد. برخی از این دیدگاه‌ها بدین قرارند:

مقدم/موخر: اول و آخر اعمالی که انجام داده؛ اعمالی که در دنیا انجام داده/ باقیات صالحاتی که بعد از مرگ برایش رسیده؛ اعمالی که انجام داده/ سنت‌های خوب و بدی که بعد از مرگش از او برجا مانده است و در مردم رواج یافته؛ اموالی که برای آخرت فرستاده/ اموالی که از او برای وراثت مانده؛ اعمال خوب و بدی که انجام داده/ اعمال خوب و بدی که می‌توانسته انجام بدهد اما رها کرده؛ واجباتی که در موقعش انجام داده/ واجباتی که در موقعش انجام نداده تا تضييع شده؛ گناهایی که جلو انداخت/ واجباتی که تاخیر انداخت و انجام نداد (المیزان، ج ۲، ص ۱۰۶؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۸)

حدیث

۱) از امام باقرع درباره این سخن خداوند «انسان در آن روز بدانچه پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می‌شود» روایت شده است: یعنی [آگاه می‌شود] بدانچه از خیر و شر که پیش فرستاد، و آن سنت‌هایی که برای اینکه بعدیها بدان اقتدا کنند بعداً فرستاد که اگر شر بود برای او هم مانند وزر و وبال آنها خواهد بود بدون آن که از وزر آنها کاسته شود؛ و اگر خیر بود برای او همانند اجر و پاداش آنها خواهد بود بدون آنکه از پاداش آنها کم شود.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۸

۱. ظاهراً این نکته هم به خاطر معنای اصلی ماده آن است که در آن انتقال از جایی به جای دیگر نهفته است.

۲. «يُنْبِئُوا» فعل مجهول در باب افعال است و چون صیغه مفرد است، در کتابت رایج عربی نیازی به «ا» ندارد اما در رسم الخط قرآن (مصحف عثمانی) با الف ثبت شده است. (ینبؤا)

وَفِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ - وَمَا أَخَّرَ مِمَّا سَنَّ مِنْ سُنَّةٍ لَيْسَتْ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ فَإِنْ كَانَ شَرًّا كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِهِمْ - وَلَا يُنْقِصُ مِنْ وَزْرِهِمْ شَيْءٌ، وَإِنْ كَانَ خَيْرًا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجُورِهِمْ - وَلَا يُنْقِصُ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ.

۲) پیامبر اکرم ص در فرازی از توصیه طولانی‌ای که به عبدالله بن مسعود داشت، (که فرازهای دیگری هم قبلاً گذشت) فرمود:

ابن مسعود! مبدا که سنتی بدعت‌گونه از خود برجای گذاری که بنده هرگاه سنت بدی را برجای گذارد وزر و وبال آن و وزر و وبال هرکس که بدان عمل کند بر عهده‌اش خواهد بود که خداوند متعال می‌فرماید: «و آنچه از پیش فرستادند و آثار آنها را ثبت کردیم» (یس/۱۲) و می‌فرماید: «انسان در آن روز بدانچه [از] پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می‌شود.»

مکارم الأخلاق، ص ۴۵۴

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ إِيَّاكَ أَنْ تَسَنَّ سُنَّةً بَدَعَهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً لِحَقِّهِ وَزُرُّهَا وَوَزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَنَكْتَبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَقَالَ سُبْحَانَهُ يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ. ۲

تدبر

۱) «يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ»:

نه تنها کارهایی که تا زنده‌ایم انجام می‌دهیم، بلکه بسیاری از امور هست که بعد از مرگ ما در حساب عمل‌مان وارد می‌شود. اگر کسی این نکته را جدی بگیرد، در کارها و اقداماتش خیلی دقت خواهد کرد.

از آیت الله بهجت رحمه الله علیه نقل شده که می‌فرمودند:

«خدا نکند انسان معصیت کند؛ و اگر کرد، خدا نکند معصیت اجتماعی بکند؛ و اگر کرد، خدا رحم بکند که اضلال مردم

در آن باشد.»

۲) «يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ...»

«نبأ» در مورد خبر مهمی است که شخص نمی‌داند. (توضیح در: نکات ترجمه)

۱. جلسه ۶۸، حدیث ۱؛ جلسه ۷۷، حدیث ۲؛ جلسه ۱۳۶، حدیث ۱؛ جلسه ۱۵۸، حدیث ۱؛ جلسه ۱۶۲، حدیث ۲؛ جلسه ۱۷۶، حدیث ۱

۲. در پاورقی جلسه ۱۷۶ این روایت هم اشاره شد:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ الْفَضْلِ الْخِطَّاطُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ ابْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ» دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ لَهُ سَلِّمْ عَلَيَّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ قَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ؟ فَقَالَ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ فَقَالَ ثُمَّ نَزَلَتْ «يُنَبِّؤُا الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ» مِمَّا لَمْ يَفْعَلْهُ لَمَّا أُمِرَ بِهِ مِنَ السَّلَامِ عَلَيَّ يَا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ.

اليقين مولانا علی ع یا مِرَّةَ الْمُؤْمِنِينَ (لابن طاووس) ص ۴۰۷

پس اگر کسی در اینجا از خود حساب بکشد و مراقب کارهای خود باشد، «خبر مهمی درباره کارهای خودش، که از آن بی‌خبر باشد»، نمی‌ماند و در آن عرصه غافلگیر نخواهد شد.

شاید به همین جهت است که تعبیر «موتوا قبل ان تموتوا» (بمیرید پیش از آنکه بمیرانددتان) را معادل «حاسبوا قبل ان تحاسبوا»^۲ (به حساب خود برسید قبل از اینکه به حسابتان برسند) دانسته‌اند.

بهر این گفت آن رسول خوش‌پیام

رمز موتوا قبل موت یا کرام

هم‌چنانک مرده‌ام من قبل موت

زان طرف آورده‌ام این صیت و صوت

پس قیامت شو قیامت را ببین

دیدن هر چیز را شرط است این

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar6/sh22/>

۱۳۹۶/۱/۱۳

۳۷۲) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۴ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

ترجمه

بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

این جمله را برخی از علمای نحو از مواردی که به لحاظ تحلیل نحوی و معنایی دشوار است، دانسته‌اند! (إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴) و ریشه‌اش این بوده که چند حالت برای اعراب آن متصور است که معنای هر یک می‌تواند صحیح باشد، که با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» دشواری‌ای در کار نیست؛ زیرا همگی ممکن است مد نظر بوده باشد.

در همه حالت‌ها «انسان» مبتداست؛ اما در ادامه جمله، می‌توان «بصیره» را خبر گرفت و می‌توان کل عبارت «عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» را یک جمله مستقل دانست که در مقام خبر برای «انسان» قرار گرفته است؛ که در هر حالت، تحلیل‌های زیر از جانب علمای نحو و تفسیر ارائه شده است:

الف. «بصیره» خبر است؛ و «عَلَىٰ نَفْسِهِ» جار و مجرور است متعلق به «بصیره»:

۱. حسن‌زاده آملی، شرح عیون مسایل نفس، ج ۲، ص ۳۶۲

۲. مصباح الشریعه، ص ۸۶

آنگاه درباره اینکه چرا «ه» بر روی کلمه «بصیره» آمده است، چند تحلیل ارائه شده:

الف. ۱. این علامت مصدر است (به معنای خود «بصیرت» و «بینایی») و می‌خواهد بفرماید «إن الإنسان هو البصیره» (دیدگاه سعید بن جبیر و قتاده، به نقل إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶) یعنی انسان عیناً بینایی بر نفس خویشتن است.

الف. ۲. این «ه» مبالغه است، مانند «ه» در علامه. (إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶) یعنی انسان بر نفس خویش کاملاً بیناست.

الف. ۳. این «ه» همان «ه» تانیث است (مونث «بصیر») و نشان می‌دهد که «بصیره» مستقیماً خبر نیست، بلکه وصف است برای یک خبر محذوف مانند «حجته»؛ و جمله در اصل این گونه بوده است «الإنسان حجته بصیره علی نفسه» (یعنی انسان حاجتی بینا بر نفس خویش است) و در این صورت، وصف «بصیرت» به نحو مجاز آمده است، [زیرا «بینا» بودن، وصف انسان است، نه وصف «حجت»] همان گونه که در قرآن وصف بصیرت برای «آیات» به کار رفته است، مانند «ما أنزل هؤلاً إلا رب السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ» (إسراء/۱۰۶) (الکشاف، ج ۴، ص ۶۶۱؛ إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶) ۲

ب. عبارت «عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» خودش یک جمله است و روی هم، خبر برای «انسان» می‌باشد؛ و در این جمله، «بصیره» مبتدا و «علی نفسه» خبر است؛ آنگاه «ه» در «بصیرت»، همان «ه» تانیث (مونث بصیر) است و «بصیره» صفت برای یک کلمه محذوف می‌باشد؛ که آن محذوف عبارت است از:

ب. ۱. «اعضاء و جوارح» انسان، یعنی عبارت در اصل این گونه بوده است «الانسان جوارحه بصیره علی نفسه»، یعنی «انسان، چنین است که از نفس خودش، یعنی اعضا و جوارحش، شاهدانی بینا بر نفس وی حاضر است» و این همان مضمونی است که در آیات دیگر آمده که اعضاء جوارح انسان روز قیامت علیه او شهادت می‌دهند (نور/۲۴) (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶؛ إعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۵۴؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹)

ب. ۲. «أعین» [=چشم‌ها]، یعنی عبارت در اصل این گونه بوده است «الانسان، أعین بصیره علی نفسه» (الکشاف، ج ۴، ص ۶۶۱) یعنی انسان چنین است که چشم‌های بینایی بر او ناظر و حاضر است، و اشاره است به فرشتگانی که مراقب و شاهد اعمال اویند] (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۶؛ إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹)

۱. اصل این سخن ظاهراً دیدگاه اخفش است. وی گفته است: این آیه شبیه آن است که عرب می‌گوید الانسان حجته یا الانسان عبره، به نقل إعراب القرآن و بیانه، ج ۱۰، ص ۲۹۹؛ و در این صورت توجیه زمخشری (که بصیره وصف برای کلمه محذوف «حجت» باشد) ضرورتی ندارد. اما در آن صورت، دیدگاه اخفش همان قول الف. ۱ یا الف. ۲ می‌شود؛ و لذا سخن زمخشری عملاً سخن جدیدی می‌شود و لذا مطلب را به وی استناد دادیم.

۲ البته خود زمخشری آیه «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً» (نمل/۱۳) را به عنوان شاهد ذکر کرده است؛ اما علامه طباطبایی هنگام اشاره به این قول، آیه‌ای که در متن اشاره شد را آورده که تناسب بیشتری دارد؛ و لذا آن را در متن آوردیم. ضمناً اینکه این محذوف چه باشد، حالتی که در گزینه‌های ب. ۱ و ب. ۲ در ادامه می‌آید نیز می‌تواند در اینجا هم مد نظر باشد، اما به لحاظ نحوی تکلف بیشتری دارد و به لحاظ معنایی تفاوتی نمی‌کند لذا بدانها مستقلاً اشاره نشد.

ضمنا در تمام حالات فوق، «علی نفسه» بر «بصیره» مقدم شده و این، اگر دلالت بر حصر نداشته باشد، این دست کم دلالت بر «تاکید» می کند و لذا کلمه «قطعا» در ترجمه داخل گروه افزوده شد.

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

برخی از شما چه کار می خواهید بکنند [= چه قصدی دارد] که خوبی اش را آشکار می کند و بدی اش را مخفی می نماید؟ آیا این گونه نیست وقتی به خودش برمی گردد می داند که واقعیت این گونه نیست؛ و خداوند عز و جل می فرماید «بلکه انسان [قطعا] بر نفس خویشتن بیناست.» بدرستی که باطن و درون انسان هنگامی که اصلاح شود، ظاهر هم راست و محکم شود.

الکافی، ج ۲، ص ۲۹۵؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ الامالی (للمفید)، ص ۳، ص ۲۱۴

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ فَضْلِ أَبِي الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظْهَرَ حَسَنًا وَيُسْرَ سَيِّئًا أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ [صَلَحَتْ] قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ.

(۲) ابن اذینه می گوید: به امام صادق ع نامه ای نوشتم و از ایشان سوال کردم در مورد میزان مریضی ای که شخص مریض

باید افطار کند؛ و میزانی مریضی ای که شخص مریض ایستاده نماز خواندن را کنار می گذارد؟

امام ع فرمود: «بلکه انسان [قطعا] بر نفس خویشتن بیناست.»

و فرمود: این به خودش برمی گردد؛ خودش به خودش آگاهتر است.

الکافی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۷۷ و ج ۴، ص ۲۵۶؛ الإستبصار، ج ۲، ص ۱۱۴؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲،

ص ۱۳۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۹۹

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ:

۱ در همانجا با این سند هم روایت شده است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُورٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ معاويةَ عَنِ الْفَضِيلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَثَلُهُ.

۲. مرحوم طبرسی نوشته: روی العیاشی باسناده عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله (ع) ... (البته در تفسیر عیاشی که امروزه منتشر شده و تا سوره

کَهِفْ بیشتر ندارد، پیدا نشد)

۳. شیخ مفید این مضمون را با سندی دیگر و با عباراتی متفاوت روایت کرده است:

قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَاسِينَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ مَا يَنْفَعُ الْعَبْدَ يَظْهَرُ حَسَنًا وَيُسْرُ سَيِّئًا أَلَيْسَ إِذَا رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ عَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَلَحَتْ قَوِيَتْ الْعَلَانِيَةُ.

۴. در دو منبع آخر، سند و روایت بدین صورت آمده است:

رَوَى ابْنُ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطِرُ فِيهِ الصَّائِمُ وَيَدْعُ الصَّلَاةَ مِنْ قِيَامٍ فَقَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يُطِيقُهُ.

كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَسْأَلُهُ مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يُفْطِرُ فِيهِ صَاحِبُهُ وَالْمَرَضِ الَّذِي يَدْعُ صَاحِبَهُ الصَّلَاةَ قَائِمًا؟
قَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَقَالَ ذَاكَ إِلَيْهِ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ.

۳) شخصی از امام صادق ع سوال کرد:

ما در خانه برادرمان وارد می‌شویم که خانه یتیمان است [ظاهرا یعنی او سرپرستی چند کودک یتیم را با اموال خودشان برعهده گرفته است]، و آنها هم خدمتکاری دارند؛ ما سر سفره [یا: روی فرش] آنها می‌نشینیم و از آب آنها می‌نوشیم و خدمتکارشان به ما هم خدمت می‌کند و گاه می‌شود در آنجا غذا را با برادرمان می‌خوریم و در آن غذا، از غذاهای آنها هم هست. نظر شما چیست؟

فرمود: اگر رفت و آمد شما، منفعتی برای آنها دارد، اشکالی ندارد؛ و اگر در این رفت و آمد به آنها ضرر می‌رسد، جایز نیست؛ و سپس فرمود: «بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست.» حقیقتِ مطلب [که واقعا این رفت و آمد به نفع آنهاست یا نه] بر خودتان مخفی نیست و خداوند عز و جل می‌فرماید: «و اگر با آنها [یتیمان] رفت و آمد داشته باشید، آنها برادران دینی شما هستند و خداوند مفسد را صلاح‌پیشه تشخیص می‌دهد.» (بقره/۲۲۰)

تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۳۳۹؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۷

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ: قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ [سأله رجل ضرير البصر] إِنَّا نَدْخُلُ عَلَى أَخِ لَنَا فِي بَيْتِ أَيْتَامٍ وَمَعَهُمْ خَادِمٌ لَهُمْ فَتَقْعُدُ عَلَيَّ بِسَاطِحِهِمْ وَنَشْرَبُ مِنْ مَائِهِمْ وَيَخْدُمُنَا خَادِمُهُمْ وَرَبَّمَا طَعَمْنَا فِيهِ الطَّعَامَ مِنْ عِنْدِ صَاحِبِنَا وَفِيهِ مِنْ طَعَامِهِمْ؛ فَمَا تَرَى فِي ذَلِكَ؟
فَقَالَ إِنْ كَانَ فِي دُخُولِكُمْ عَلَيْهِمْ مَنَفَعَةٌ لَهُمْ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ ضَرَرٌ فَلَا وَقَالَ عَ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» فَأَنْتُمْ لَأَ يَخْفَى عَلَيْكُمْ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «وَإِنْ تَحَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ».

تدبر

۱) «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

انسان، اگر ریاکاری هم بکند، باز خودش خودش را می‌شناسد و سر خودش کلاه نمی‌تواند بگذارد. (حدیث ۱)

اگر انسان حتما خودش خودش را می‌شناسد، پس چرا در آیات متعددی (مثلا: بقره/۱۱-۱۳؛ اعراف/۲۳۰؛ کهف/۳۱۰۴) از اینکه کار بر خود افراد مشتبه شده و در گمراهی و فسادگری به سر می‌برند، اما خودشان ندانسته، خود را انسانهای خوب و کار خود را خوب می‌شمرند؟

ظاهرا آیه بعد «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» پاسخ این اشکال را می‌دهد. یعنی در عمق وجود خود می‌داند، اما سعی می‌کند با بهانه‌ترشیدن خود را توجیه کند تا حدی که امر بر خودش هم مشتبه شود. ان‌شاءالله توضیح بیشتر در بحث از آیه بعد.

(۲) «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

این را که «انسان خودش بر وضع خودش آگاه است» می‌توان به عنوان ضابطه‌ای دانست که در بسیاری از اوقات وظیفه انسان را معلوم می‌کند. هم در مسائل عبادی و اخلاقی و هم در روابط اجتماعی.

برخی از مواردی که در کلمات معصومین ع، با استناد به این مطلب، تشخیص وظیفه به خود شخص واگذار شده، عبارتند

از:

الف. اینکه واقعا کار خوب را برای ریا انجام می‌دهد یا نه؟ (حدیث ۱)

ب. مریضی‌ای که انسان می‌تواند نمازش را نشسته یا خوابیده بخواند. (حدیث ۲)

ج. اینکه به خاطر سرما، سوار کشتی بودن و سایر مشکلات بیرونی، نتواند نماز را در حالت عادی بخواند، و مجبور باشد

نشسته یا در حال حرکت و ... بخواند. ۴

د. مریضی‌ای که دیگر نباید روزه بگیرد. ۵ (حدیث ۲)

۱. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ

النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳)

۲. إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ.

۳. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

۴. عَنْهُ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَدَّافٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع رَجُلٌ ... يَكُونُ فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ لَا تَمَكُّنُهُ الْأَرْضُ مِنَ

الْقِيَامِ عَلَيْهَا وَلَا السُّجُودَ عَلَيْهَا مِنْ كَثْرَةِ التَّلَجِّ وَالْمَاءِ وَالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ أَوْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ الْفَرِيضَةَ فِي الْمَحْمَلِ قَالَ نَعَمْ هُوَ بِمَنْزِلَةِ السَّفِينَةِ إِنْ أَمَكَّنَهُ قَائِمًا وَ

إِلَّا قَاعِدًا وَكُلَّمَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ قَالَ لَهُ أَوْلَىٰ بِالْعَذْرِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (تهذيب الأحكام، ج ۳، ص ۲۳۲)

۵. در مورد روزه، روایتی هم هست که موضوع اصلی‌اش یکی از اقدامات حضرت امیر ع است که در کتب سابق گفته شده بوده است و مرور آن

خالی از لطف نیست:

عَلَىٰ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سَلِيمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

عَلَيْهِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ بِالْكُوفَةِ بِقَوْمٍ وَجَدُوهُمْ يَأْكُلُونَ بِالنَّهَارِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع أَكَلْتُمْ وَأَنْتُمْ مُفْطِرُونَ قَالُوا نَعَمْ قَالَ يَهُودُ أَنْتُمْ

قَالُوا لَا قَالَ فَصَارِي قَالُوا لَا قَالَ فَعَلَىٰ أَيِّ شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْأَدْيَانِ مُخَالِفِينَ لِلْإِسْلَامِ قَالُوا بَلِ الْمُسْلِمُونَ قَالَ فَسَفَرْتُمْ أَنْتُمْ قَالُوا لَا قَالَ فَيَكُمُ عَلَّةٌ اسْتَوْجَبْتُمْ الْإِفْطَارَ

لَا تَشْعُرُ بِهَا فَإِنَّكُمْ أَبْصَرْتُمْ بِأَنْفُسِكُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ - بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ قَالُوا بَلِ أَصْبَحْنَا مَا بِنَا عَلَّةٌ قَالَ فَضَحِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

ه. اینکه آیا چرت زدنش در حدی بوده که نیاز مجدد به وضو باشد؟ (الکافی، ج ۳، ص ۳۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۸؛

الإستبصار، ج ۱، ص ۸۱)

و. استفاده از اموال یتیمان، که به طور طبیعی هنگام رفت و آمد با آنها پیش می آید. (حدیث ۳)

ز. اینکه نحوه پوشش انسان، نماد متکبر بودن او هست یا نه؟

عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا نَعْرِفُ مُحَمَّدًا قَالَ فَإِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ قَالُوا لَا نَعْرِفُهُ بِذَلِكَ إِنَّمَا هُوَ
أَعْرَابِيٌّ دَعَا إِلَيَّ نَفْسِي فَقَالَ إِنْ أَقْرَرْتُمْ وَ إِلَّا لَأَقْتُلَنَّكُمْ قَالُوا وَ إِنْ فَعَلْتَ فَوَكَّلَ بِهِمْ شُرْطَةَ الْخَمِيسِ وَ خَرَجَ بِهِمْ إِلَى الظَّهْرِ ظَهْرَ الْكُوفَةِ وَ أَمَرَ أَنْ يَحْفَرَ حَفْرَتَيْنِ
وَ حَفَرَ إِحْدَاهُمَا إِلَى جَنْبِ الْأُخْرَى ثُمَّ خَرَقَ فِيمَا بَيْنَهُمَا كَوْهً ضَخْمَةً شَبِهُ الْخَوْخَةَ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي وَأَضْعُكُمْ فِي إِحْدَى هَذَيْنِ الْفَلْبِيِّينِ وَ أُوقِدُ فِي الْأُخْرَى النَّارَ
فَأَقْتُلُكُمْ بِالْذُّخَانِ قَالُوا وَ إِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَوَضَعَهُمْ فِي إِحْدَى الْجَبِينِ وَضَعًا رَفِيقًا ثُمَّ أَمَرَ بِالنَّارِ فَأُوقِدَتْ فِي الْجَبِّ الْأَخْرَى ثُمَّ جَعَلَ
يُنَادِيهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ مَا تَقُولُونَ فَيَجِيبُونَهُ أَقْضَى مَا أَنْتَ قَاضٍ حَتَّى مَاتُوا قَالَ ثُمَّ أَنْصَرَفَ فَسَارَ بِفَعْلِهِ الرُّكْبَانُ وَ تَحَدَّثَ بِهِ النَّاسُ فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْمَسْجِدِ
إِذْ قَدِمَ عَلَيْهِ يَهُودِيٌّ مِنْ أَهْلِ يَثْرِبَ قَدْ أَقْرَأَهُ مِنْ فِي يَثْرِبَ مِنَ الْيَهُودِ أَنَّهُ أَعْلَمُهُمْ وَ كَذَلِكَ كَانَتْ أَبَاؤُهُ مِنْ قَبْلِ قَالَ وَ قَدِمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ فِي عِدَّةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ بِالْكُوفَةِ أَنَاخُوا رَوَاحِلَهُمْ ثُمَّ وَقَفُوا عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ وَ أَرْسَلُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
أَنَا قَوْمٌ مِنَ الْيَهُودِ قَدِمْنَا مِنَ الْحِجَازِ وَ لَنَا إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَهَلْ تَخْرُجُ إِلَيْنَا أَمْ نَدْخُلُ إِلَيْكَ قَالَ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ يَقُولُ سِيدُ خُلُونِ وَ يَسْتَأْنِفُونَ بِالْيَمِينِ فَمَا
حَاجَتُكُمْ فَقَالَ لَهُ عَظِيمُهُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ مَا هَذِهِ الْبِدْعَةُ الَّتِي أَحْدَثْتَ فِي دِينِ مُحَمَّدٍ ص فَقَالَ لَهُ وَ آيَةُ بَدْعَةٍ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ زَعَمَ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ
أَنْكَ عَمَدْتَ إِلَى قَوْمٍ شَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُهُ فَقَتَلْتَهُمْ بِالذُّخَانِ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَتَشَدَّدْتَ بِاللَّسْعِ الْآيَاتِ
الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى ع - بِطُورِ سَيْنَاءَ وَ بِحَقِّ الْكِنَانِ الْخَمْسِ الْقُدْسِ وَ بِحَقِّ السَّمْتِ الدِّيَانِ هَلْ تَعْلَمُ أَنْ يَوْشَعَ بْنِ نُونٍ أَتَى بِقَوْمٍ بَعْدَ وِفَاءِ مُوسَى شَهِدُوا
أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يَقْرَأُوا أَنَّ مُوسَى رَسُولُ اللَّهِ فَقَتَلْتَهُمْ بِمِثْلِ هَذِهِ الْقِتْلَةِ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ نَعَمْ أَشْهَدُ أَنْكَ نَامُوسُ مُوسَى قَالَ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ قِبَائِهِ كِتَابًا فَدَفَعَهُ
إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَفَضَّهُ وَ نَظَرَ فِيهِ وَ بَكَى فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ مَا يَبْكِيكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِنَّمَا نَظَرْتُ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ هُوَ كِتَابُ سُرْيَانِيٍّ وَ أَنْتَ رَجُلٌ عَرَبِيٌّ
فَهَلْ تَدْرِي مَا هُوَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ نَعَمْ هَذَا اسْمِي مُثَبَّتٌ فَقَالَ لَهُ الْيَهُودِيُّ فَأَرِنِي اسْمَكَ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ أَخْبِرْنِي مَا اسْمُكَ بِالسُّرْيَانِيَّةِ
قَالَ فَأَرَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ اسْمُهُ فِي الصَّحِيفَةِ فَقَالَ اسْمِي إِلَيَّا فَقَالَ الْيَهُودِيُّ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَشْهَدُ أَنْكَ
وَصِيُّ مُحَمَّدٍ وَ أَشْهَدُ أَنْكَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ وَ بَايَعُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ
مَنْسِيًّا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَثْبَتَنِي عِنْدَهُ فِي صَحِيفَةِ الْأَبْرَارِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ذِي الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ. (الکافی، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۳)

۱. سند روایت در کافی چنین است:

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْخَفَقَةِ وَ الْخَفَقَتَيْنِ فَقَالَ مَا أَدْرِي مَا الْخَفَقَةُ وَ الْخَفَقَتَانِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» إِنَّ عَلِيًّا ع كَانَ يَقُولُ مَنْ وَجَدَ طَعْمَ النَّوْمِ
قَائِمًا أَوْ قَاعِدًا فَقَدْ وَجِبَ عَلَيْهِ الْوُضُوءُ.

اما در دو منبع اخیر، سند بدین صورت آمده: وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ فَضَالَةَ عَنِ حُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنِ

زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْخَفَقَةِ (...)

۲. عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِذَا هَبَطْتُمْ وَادِي مَكَّةَ فَالْبِسُوا خُلُقَانَ ثِيَابِكُمْ أَوْ سَمَلِ ثِيَابِكُمْ أَوْ خَشِنِ ثِيَابِكُمْ فَإِنَّهُ لَنْ يَهْبِطَ
وَادِي مَكَّةَ أَحَدٌ لَيْسَ فِي قَلْبِهِ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ قَالَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ مَا حَدُّ الْكِبَرِ قَالَ الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْحَسَنَ
يَشْتَهِي أَنْ يَرَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (مكارم الأخلاق (طبرسی)، ص ۱۱۳)

ح. اینکه واقعا موقعیت، موقعیت تقيه کردن است یا نه؟ ۱

ط. ...

(۳) «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

آیه قبل فرمود «يُنَبِّئُ الْإِنْسَانَ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ» (انسان در آن روز بدانچه [از] پیش فرستاد و به تاخیر انداخت، آگاه می‌شود). در این آیه می‌فرماید: مطلب از این بالاتر است و برای اینکه انسان بر وضع خود خیردار شود، نیازی به خبر دادن هم نیست؛ بلکه خود انسان کاملا بر وضع خویش بیناست.

نکته تفسیری

این آیه از آیاتی است که هم بنتهایی معنای خاصی می‌دهد (تدبر ۲) و هم در کنار آیات قبل و بعد، معنای جدیدی پیدا می‌کند. (همچنین تدبر ۱) و شاهد خوبی است برای اینکه قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا»، در تفسیر قرآن کریم، مورد توجه معصومین ع بوده است.

(۴) «بَلِ الْإِنْسَانِ ... بَصِيرَةٌ»

«الْإِنْسَانُ» مذکر است. چرا به جای اینکه بفرماید الْإِنْسَانُ ... بصیرٌ کلمه «بَصِيرَةٌ» را آورد؟

الف. «بصیرت» در اینجا لزوماً مونث «بصیر» نیست، بلکه «مصدر» است.

در زبان عربی وقتی می‌خواهند بر وجود یک صفتی در یک شخص خیلی تاکید کنند، به جای اینکه از صفت استفاده کنند از مصدر استفاده می‌کنند. مثلاً به جای اینکه بگویند «زید عادل است» می‌گویند «زید عدل است».

در اینجا نیز می‌خواهد بفرماید شدت آگاهی انسان بر خویش بقدری است که به جای اینکه بگوید «انسان بینا به خویشتن

است» فرموده «انسان عین بینایی به خویشتن است» (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷)

ب. «ه» در «بصیرة» نه تاء تانیث (علامت مونث بودن)، بلکه «ه» مبالغه است؛ شبیه «ه» در علامه.

ج. «بصیرة» صفت است برای یک کلمه محذوف، (مانند «حجۀ، جوارح، اعین یا ...») و معنایش این بوده است که: انسان،

حجتی آگاه بر خویش است؛ یا انسان، اعضاء و جوارحش شاهد بر اویند؛ یا انسان، چشم‌هایی شاهد و ناظر بر اویند.

د. ...

(توضیح تفصیلی موارد فوق در نکات ترجمه گذشت)

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ. (الكافي،

ج ۲، ص: ۲۲۰)

البته متن کامل این روایت در النوادر (للأشعري)، ص ۷۳ چنین است:

عَنْهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ إِنَّا نَمُرُّ بِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَسْتَحْلِفُونَا عَلَىٰ أَمْوَالِنَا وَ لَقَدْ آدَيْنَا زَكَاتَهَا فَقَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا خِفْتَ فَاحْلِفْ لَهُمْ بِمَا شَاءُوا فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ بَطْلَاقٍ وَعَتَايَ قَالَ بِمَا شَاءُوا قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع التَّقِيَّةُ فِي كُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبُهَا أَعْلَمُ بِهَا حِينَ تَنْزِلُ بِهِ.

۵) «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

«عَلَىٰ نَفْسِهِ» در روال عادی باید بعد از «بَصِيرَةٌ» بیاید، وقتی قبل از آن بیاید دلالت بر حصر، و یا دست کم، دلالت بر تاکید می‌کند. دلیل این حصر و یا تاکید چیست؟

الف. انسان در درجه اول از وضع خویش آگاه است تا از وضع دیگران.

ثمره اخلاقی

یکی از خصلتهای زشت، عیب‌جویی است؛ و یکی از ریشه‌های عیب‌جویی در دیگران این است که از عیب‌های خود غافلیم.

جدی گرفتن این آیه، از دو جهت می‌تواند این خصلت را علاج کند:

اولا اگر در خویش دقت کنیم، عیب‌های خویش را خواهیم دید، و کسی که مشغول اصلاح عیوب خویش شود، فرصت پرداختن به عیوب دیگران را نخواهد داشت. به قول امیرالمومنین ع «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ: خوش به حال کسی که عیب خودش او را از [پرداختن به] عیوب مردم مشغول دارد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶)

ثانیا ما تنها بر خودمان است که کاملا آگاهیم، در مورد دیگران، فقط ظاهری را می‌بینیم که چه بسا باطن و پشت پرده آنچه که ما عیب می‌بینیم، خوبی‌ای باشد که اگر از آن مطلع بودیم، هیچگاه آن را برای آن شخص عیب نمی‌شمردیم.^۱

ب. آگاهی انسان بر وضع خویش است که دهان اعتراض شخص در روز قیامت را می‌بندد. (تدبر ۳)

ج. اگر کسی به آگاهی خود بر وضع خویش را جدی بگیرد، سر خود کلاه نمی‌گذارد (تدبر ۱) و اصلاح باطن خویش را جدی می‌گیرد (حدیث ۱)

د. ...

این را در کانال نگذاشتم:

۶) «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»

نکته تخصصی فلسفی و روانشناسی

آیا از اینکه «بصیرت» مصدر است و معنای جمله این است که «انسان عین بینایی به خویشتن است» نمی‌توان نتیجه گرفت علم حضوری انسان به خودش و به اعمال و وضعیتش خودش را؟

و آیا این ردی بر نظریه «ضمیر ناخودآگاه» نیست؟ (البته مشروط بر اینکه چنین تلقی شود که خود شخص بطنهایی هیچگاه نمی‌تواند به شناخت صحیحی از ضمیر ناخودآگاه خود دست یابد)

۱. مانند اغلب مواردی که در تدبر ۲ برعهده خود شخص گذاشته شده است.

ترجمه

هرچند پرده‌های عذر بیندازد [یا: پرده‌ها بیفکند و عذرها بتراشد]

نکات ترجمه

«مَعَاذِرَةٌ» از ماده «عذر» است که استعمال این ماده در معانی «حجت و دلیل»، «بهبانه» و «پوزش»، نه تنها در زبان عربی، بلکه در زبان فارسی هم رایج است. برخی اصلی‌ترین معنای این کلمه را هر گونه تلاشی برای محو کردن گناه و اثر آن، و آن را سه گونه دانسته‌اند: انکار انجام کار، توجیه انجام کار (انجام کار را برعهده بگیرد اما دلیلی بیاورد که عمل وی را توجیه کند) و بازگشت و توبه از انجام کار (انجام کار را برعهده گیرد؛ اما ابراز کند که دیگر انجام نخواهد داد). «عُذْر» (کهف/۷۶؛ مرسلات/۶) و «مَعذِرَةٌ» (اعراف/۱۶۴؛ روم/۵۷؛ غافر/۵۲) هر دو مصدر از همین باب هستند و «مُعذِّرٌ»^۱ (توبه/۹۰) به کسی می‌گویند که عذر می‌آورد اما عذرش قابل قبول نیست. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۵۵)

اما درباره ساختار و معنای کلمه «معاذیر» اختلاف نظر است. برخی آن را «اسم جمع» دانسته‌اند و برخی آن را «جمع» دانسته و اصل آن را «معاذِر» دانسته که «یاء» به آن اضافه شده (الطراز الأول و الکناز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۸، ص ۳۷۷). درباره اینکه مفرد آن چیست هم اختلاف نظر است. برخی مفرد آن را همان «مَعذِرَةٌ» دانسته‌اند و برخی گفته‌اند که این کلمه، جمع «مُعذَّر» است که معذار به معنای «ستر و پوشش» می‌باشد. (همان، ص ۳۸۴). برخی هم اساساً تعبیر «أَلْقَى مَعَاذِرَةً» را یک اصطلاح و معادل «بهبانه تراشیدن» دانسته‌اند. (أساس البلاغۀ، ص ۴۱۲)

شأن نزول^۲

حدیث

۱) عمر بن یزید می‌گوید: یک شب شام خدمت امام صادق ع بودم که ایشان این آیه را تلاوت کردند: بلکه انسان [قطعاً] بر نفس خویشتن بیناست؛ هرچند پرده‌های عذر بیندازد» (قیامت/۱۴-۱۵) و فرمودند:

۱. در نسخه چاپ شده مفردات، متأسفانه اینجا این کلمه را به صورت «المُعذِر» اعراب‌گذاری کرده، در حالی که چنانکه خود راغب اصفهانی در سطرهای بعد و به عنوان قرائت دیگری از آیه مربوطه آورده «المُعذِر» صرفاً به معنای کسی است که عذر می‌آورد (و قرئ المُعذِرُونَ أی: الذین یأتون بالمُعذِر) و دیگران هم بر این مطلب که «مُعذِر» کسی است که عذری می‌آورد که قابل قبول نیست تأکید کرده‌اند؛ مثلاً: المُعذِرُونَ: الذین لا عُذْرَ لَهُمْ و لکنهم یتکلفون عُذْرًا. و قولهم للمقصر فی الأمر: مُعذِرٌ، و هو عندنا من العُذْر أیضاً، لِأنه یقصر فی الأمر مُعولاً علی العُذْر الذی لا یرید یتکلف (معجم المقاییس اللغۀ، ج ۴، ص ۲۵۴)

۲. از امام باقر ع درباره آیه «هرچند پرده‌های عذر بیندازد» روایت شده است: این آیه در مورد شخصی نازل شد که رسول خدا ص به او دستور داد که به حضرت علی ع به عنوان امیر مومنان سلام دهد [= امیر مومنان بودن حضرت علی ع را بپذیرد] اما هنگامی که رسول خدا ص از دنیا رفت، آنچه بدان دستور داده بود را ترک کرد و وفا نمود.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۵۳

اباحفض! مبدا انسان عذری برای مردم آورد بر خلاف آنچه خداوند از او می‌داند، چرا که رسول خدا ص می‌فرمود: کسی که کاری را مخفیانه انجام دهد، خداوند ردای آن را بر تنش کند، اگر خوب است، خوب؛ و اگر بد است، بد.

الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ:

إِنِّي لَأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذْ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» يَا أَبَا حَفْصٍ مَا يَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَعْتَدِرَ إِلَى النَّاسِ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ مِنْهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً أَلْبَسَهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ. ۱

(۲) از امام صادق ع روایت شده است که امیرالمومنین ع فرمودند:

برای انسان مسلمان سزاوار نیست که با آدم فاجر [گناهکار] رابطه دوستی صمیمی برقرار سازد؛ چرا که او کار [بدش] را در مقابل وی زینت می‌دهد و دوست دارد که مثل او شود و نه در کار دنیایش او را یاری می‌کند و نه در کار معادش؛ و رفت و آمد وی نزد او مایه ننگو آبروریزی برای او خواهد بود.

الکافی، ج ۲، ص ۶۴۰

فِي رِوَايَةٍ عَبْدِ الْأَعْلَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَهُ فِعْلَهُ وَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ وَ لَا يُعِينُهُ عَلَىٰ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ لَا أَمْرِ مَعَادِهِ وَ مَدْخَلُهُ إِلَيْهِ وَ مَخْرَجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

بهترین برادرانم در نزد من، کسی است که عیب‌هایم را به من هدیه دهد.

الکافی، ج ۲، ص ۶۳۹

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيَّ عَيْبِي.

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ قَالَ نَزَلَتْ فِي رَجُلٍ أَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَىٰ عَلِيٍّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص تَرَكَ مَا أَمَرَهُ بِهِ وَ مَا وَفَىٰ.

۱. این روایت با عبارتی اندکی متفاوت هم نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: إِنِّي لَأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذْ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ - «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» يَا أَبَا حَفْصٍ مَا يَصْنَعُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتَّقِرَبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ. (الکافی، ج ۲، ص ۲۹۴)

(۱) «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

منظور از انداختن «معاذیر» چیست؟

الف. بهانه‌تراشی برای اینکه حقیقت خود را در برابر دیگران [و حتی در برابر خود] مخفی کند. (حدیث ۱)

ب. عذر و بهانه می‌تراشد تا عذاب را از خود دفع کند. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷)

ج. «معاذیر» جمع «معدار» به معنای «ستر» و «پوشش» است؛ یعنی پرده‌ای می‌اندازد تا آن عملی که انجام داده را مخفی

کند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۷) ۱

د. ...

(۲) «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

انسان حتی اگر باب توجیه‌گری و بهانه‌تراشی را باز کند، از حقیقت خودش نمی‌تواند فرار کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

قبلا به این نکته پرداخته شد که یکی از عوامل برتری انسان بر سایر موجودات، برخورداری از نعمت «زبان» (گفتن و

شنیدن، خواندن و نوشتن) و «اندیشه» است (جلسه ۴۳؛ جلسه ۲۲۱، تدبر ۳؛ و جلسه ۳۵۲، تدبر ۲ و جلسه ۳۵۳).

با این نعمت، انسان می‌تواند به واقعیت‌هایی پی ببرد و درباره آنها صحبت کند، بدون اینکه آنها را مستقیماً درک کرده

باشد.

اما این نعمت، مثل هر نعمت دیگری امکان سوءاستفاده‌های متعددی را هم برای انسان فراهم می‌آورد: همان طور که

امکان استدلال برای پی بردن به حقیقت را فراهم کرده، امکان «بهانه‌ترشی» برای پرده کشیدن روی حقیقت را هم مهیا می‌کند؛

تا حدی که چه بسا در ظاهر امر بر خودش هم مشتبه شود:

خود را اهل ایمان و اصلاح طلب معرفی کند، اما حقیقتاً بی‌ایمان و افسادگر باشد و خودش نفهمد (بقره/۱۱-۱۳)؛

سراسر در زیان باشد، اما به حساب خودش بهترین کارها را انجام می‌دهد (کهف/۱۰۴)؛

و ...

اما همین انسان اگر با خود بی‌پرده خلوت کند، خواهد فهمید که پشت سر همه ادعاهایی که مطرح می‌کند، چه خبر است؛

به همین جهت است که روز قیامت که همه پرده‌ها کنار می‌رود، خود انسان برای حسابرسی از خود کافی است: «اقْرَأْ

كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (اسراء/۱۴)

۱. یا پرده‌ها را ببندازد و درها را قفل کند [که به او دسترسی پیدا نکنند] (ضحاک و سدی، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹)

۲. وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱) أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ

النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ (۱۳)

۳. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا.

۳) «وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

چرا انسان دائما بهانه تراشی می کند؟

نکته انسان شناسی

انسان خودش را دوست دارد، و دلش نمی خواهد چهره بدی از خودش ببیند. وقتی کار بدی مرتکب می شود، چهره اش بد می شود؛ لذا می کوشد با بهانه تراشی این بدی ها را توجیه کند.

ثمره اجتماعی - اخلاقی

کسی که حقیقت (و آخرت) را جدی بگیرد، سعی می کند بر این بهانه تراشی غلبه کند، و این یک معیاری برای انتخاب دوست به او می دهد:

با کسی که ما را در این بهانه تراشی ها تقویت می کند، نباید دوست شویم (حدیث ۲)

و کسی که عیمان را صمیمانه به ما می گوید، بهترین دوست ماست. (حدیث ۳)

آیا ما این گونه ایم؟ یا از نقد فرار می کنیم و تنها دنبال این هستیم که از ما به نیکی تعریف کنند؟

۱۳۹۶/۱/۱۵

۳۷۴) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۶ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَتَّعَجَلَٰ بِهِ

ترجمه

زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی.

شأن نزول

۱) حذیفه می گوید:

به خدا سوگند یاد دارم که در مقابل رسول خدا ص در غدیر خم نشسته بودم و مجلس از مهاجران و انصار لبریز بود و

پیامبر خدا ص ایستاد و فرمود:

ای مردم! خداوند دستوری به من داده و فرموده است:

«ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت رسیده را ابلاغ کن که اگر نکنی رسالت را ابلاغ نکرده ای». (مائده/۶۷)

به رفیقم جبرئیل گفتم: دوست من! قریش درباره من چنین و چنان خواهد گفت.

از جانب خداوند برایم خبر آورد که: «و خداوند تو را از مردم حفظ می کند» (مائده/۶۷)

۱. در نسخه های غیر کوفی «لتتعجل به» آیه مستقل بوده است (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۵۴) البته ظاهرا تعداد آیات در نسخه کوفی معتبرتر است:

و العدد الكوفی فی القرآن منسوب إلى علی ع و لیس فی الصحابة من ینسب إليه العدد غیره و إنما كتب عدد ذلك كل مصر عن بعض التابعین. و

منهم المفسرون كعبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و أبی بن كعب و زید بن ثابت و هم معترفون له بالتقدم. (مناقب آل أبی طالب علیهم السلام لابن

شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۳)

سپس علی بن ابی طالب ع را ندا داد و او را در سمت راست خود ایستاند و فرمود: ای مردم! آیا نمی‌دانید که من از شما به خودتان اولی‌ترم؟ (احزاب/۶)

گفتند: خدا شاهد است که چنین است.

فرمود: هر کس من مولای اویم این علی ع مولای اوست.

یک نفر از کنار مسجد برخاست و گفت: منظور از این سخن چیست؟

فرمود: هر کس من پیامبرش هستم این علی ع امیر اوست؛

خدایا! ولی کسی باش که ولایتش را بپذیرد؛ و دشمن کسی باش که با او دشمنی ورزد؛ و یاری کن کسی که یاریش کند؛ و خوار گردان کسی که خوارش کند.

حذیفه می‌گوید: به خدا سوگند دیدم که معاویه متکبرانه بلند شد و با عصبانیت خارج شد: دست راستش را روی ابو موسی اشعری و دستش چپش را روی مغیره بن شعبه گذاشت و سپس بلند شد و با حالتی متکبرانه شروع به راه رفتن کرد در حالی که می‌گفت: نه محمد [ص] را در سخنش تصدیق می‌کنیم و نه به ولایت علی [ع] اقرار خواهیم کرد.

پس خداوند متعال بلافاصله این آیات را نازل کرد «پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد، بلکه تکذیب کرد و سرپیچی نمود؛ سپس متکبرانه به جانب اهلس رفت، سزاوارت همین است و واقعا سزاوارت این بود.» (قیامت/۳۱-۳۵)

پیامبر خدا خواست او را برگرداند و به سزای عملش برساند؛ جبرئیل [از جانب خدا] گفت: «زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی» (قیامت/۱۶)؛ و رسول خدا ص باز ایستاد.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۶-۵۱۷؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۹۱-۳۹۲

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ صَالِحِ بْنِ خَالِدِ الْهَاشِمِيِّ [قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ الرَّازِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ [إِسْحَاقَ بْنِ] إِبْرَاهِيمَ بْنِ نُبَهَانَ بْنِ عَاصِمِ بْنِ زَيْدِ بْنِ ظَرِيفِ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى الدَّامَغَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سَلْمَةُ بْنُ الْفَضْلِ عَنْ أَبِي مَرِيَمَ عَنْ يُونُسَ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَطِيَّةَ] عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ وَاللَّهِ جَالِسًا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَ وَ قَدْ نَزَلَ بِنَا غَدِيرِ خُمٍّ وَ قَدْ غَصَّ [غَاضَ] الْمَجْلِسُ بِالْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَلَيَّ قَدَمِيهِ فَقَالَ [وَ قَالَ] أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رَسُولَهُ فَقُلْتُ لِصَاحِبِي جَبْرَائِيلَ عَ يَا خَلِيلِي إِنَّ قُرَيْشًا قَالُوا لِي كَذَا وَ كَذَا فَأَتَى الْخَبَرَ مِنْ رَبِّي فَقَالَ وَاللَّهِ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ثُمَّ نَادَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ فَأَقَامَهُ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى [بِكُمْ] مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ [وَ أَنْفُسِكُمْ] قَالُوا اللَّهُمَّ بَلَى قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ [فَهَذَا عَلِيٌّ] مَوْلَاهُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَرْضِ الْمَسْجِدِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَأْوِيلُ هَذَا قَالَ [قَالَ] مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَعَلِيٌّ [فَهَذَا عَلِيٌّ] أَمِيرُهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنْصَرَ مَنْ نَصَرَهُ وَ أَخَذَ مَنْ خَذَلَهُ فَقَالَ حُدَيْفَةُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ مُعَاوِيَةَ حَتَّى قَامَ يَتَمَطَّى وَ خَرَجَ مُغْضَبًا وَاضِعًا يَمِينَهُ عَلَيَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَ يَسَارَهُ عَلَيَّ الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثُمَّ قَامَ يَمْشِي مُتَمَطِّيًا وَ هُوَ يَقُولُ لَا تُصَدِّقُ مُحَمَّدًا عَلَيَّ [فِي] مَقَالَتِهِ وَ لَا تُقِرُّ لِعَلِيِّ بَوْلَايَتِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ [تَعَالَى] عَلَيَّ أَثَرَ كَلَامِهِ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى. ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَ أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ جَبْرَائِيلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ النَّبِيُّ [عَنْهُ].

توجه: این واقعه به طور مختصر و با سندی دیگر از حدیثه در «المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب ع، ص ۵۸۶-۵۸۸» و همچنین از ابوذر غفاری، عمار یاسر و امام باقر ع و امام کاظم ع (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۷؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۳، ص ۳۹؛ تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم، ج ۴، ص ۱، ص ۳۱۴) نیز روایت شده است؛ که روایت ابوذر از این واقعه ان شاء الله در بحث از شأن نزول آیه «فلا صدق و لا صلی» خواهد آمد.

حدیث

(۲) چنانکه قبلا اشاره شد با توجه به قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا»، یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد.

معنای دیگری در روایات در مورد این آیه مطرح شده که در ضمن حکایت زیر قابل مشاهده است:

۱. رَوَى الْبِرَّارِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَرِّثِ بْنِ بَرِيدٍ، عَنْ رَوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ: دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى بَيْعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ، فَلَمَّا بَايَعَ النَّاسُ أَتَكَأَ رَجُلٌ قَدْ سَمَاهُ عَلِيُّ الْمُغْبِرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثُمَّ انْطَلَقَ يَتَمَطَّى وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا نَقَرُّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَوْلَايَةَ، فَانزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (ص) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى»، فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَهُوَ يُرِيدُ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ وَتَسْمِيَتَهُ لِلنَّاسِ، وَكَانَ لَهُ وَقْتُ لَمْ يُبَلِّغْهُ، فَانزَلَ اللَّهُ «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ.

۲. قَوْلُهُ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبَ نَزُولِهَا - أَنْ رَسُولُ اللَّهِ ص دَعَا إِلَى بَيْعَةِ عَلِيِّ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَلَمَّا بَلَغَ النَّاسَ وَ أَخْبَرَهُمْ فِي عَلِيٍّ مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْبِرَ، رَجَعُوا النَّاسُ، فَاتَكَأَ مُعَاوِيَةُ عَلَى الْمُغْبِرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ ثُمَّ أَقْبَلَ يَتَمَطَّى نَحْوَ أَهْلِهِ - وَ يَقُولُ مَا نَقَرُّ لِعَلِيِّ بِالْوَلَايَةِ [بِالْخِلَافَةِ] أَبَدًا - وَ لَا نَصَدُقُ مُحَمَّدًا مُقَاتِلَتَهُ فِيهِ - فَانزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى - وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى - ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى عَبْدُ الْفَاسِقِ [وَ عِيدُ الْفَاسِقِ] فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَنْبِرَ وَهُوَ يُرِيدُ الْبِرَاءَةَ مِنْهُ - فَانزَلَ اللَّهُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَمْ يُسَمِّهِ

۳. الْبَاقِرُ قَالَ: قَامَ ابْنُ هِنْدٍ وَ تَمَطَّى وَ خَرَجَ مَغْضَبًا وَاضِعًا يَمِينَهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَ يَسَارَهُ عَلَى الْمُغْبِرَةَ بْنِ شُعْبَةَ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا نَصَدُقُ مُحَمَّدًا عَلَى مَقَاتِلَتِهِ وَ لَا نَقَرُّ عَلَيْهِ بَوْلَايَتَهُ فَانزَلَ فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى الْآيَاتِ فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص.

۴. و عن أبي الحسن الماضي ع و عن الباقر ع أن ابن هند قام و تمطى و خرج مغضبا و قال و الله لا نصدق محمدا على مقاتلته و لا نقر لعلي بولايته فهم النبي ص بقتله فقال له جبرائيل ع لا تحرك به لسانك لتعجل به

۵. از ابن عباس و نیز ابن جبیر روایت دیگری در شأن نزول این آیه نقل شده که: پیامبر از شدت حرصی که نسبت به جمع‌آوری قرآن داشت قبل از اینکه آیه نازل شود زبانش را به حرکت درمی‌آورد و آیه نازل شد و او را از این کار بازداشت. (البته به نظر می‌رسد این برداشت شخصی خود آنها بوده است)

این مطلب در کتب اهل سنت مکرر آمده و برخی از بزرگان شیعه مانند صاحب مجمع البیان هم از آنها نقل کرده‌اند اما علامه طباطبایی آنها را چندان موجه نمی‌داند (و فيه أنه لا يلائم سياق الآيات، تلك الملاءمة نظرا إلى ما فيها من النهي عن العجل و الأمر باتباع قرآنه تعالى بعد ما قرأ، و كذا قوله، «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» الميزان، ج ۱۰، ص ۱۱۰) و بعد از نقل مواردی که در کتاب الدر المنثور آمده (در تدبر ۱ آورده‌ایم) می‌گوید: أقول: و روی ما فی معنی صدر الحدیث فی المجمع، عن ابن جبیر و فی معناه غیر واحد من الروایات، و قد تقدم أن فی انطباق هذا المعنی علی الآيات خفاء. (الميزان، ج ۲۰، ص ۱۱۶)

امام صادق ع حکایتی طولانی نقل کرده‌اند از سفری که با پدرشان به حج داشتند و در آنجا برخوردی بین امام باقر ع و هشام بن عبدالملک رخ می‌دهد و بعدا هشام آن دو را به شام احضار می‌کند و مجلس تیراندازی‌ای بوده که به امام باقر اصرار می‌کند که شما هم در این مسابقه وارد شو. امام ع ابتدا کھولت سن را بهانه می‌کند اما به اصرار هشام تیر و کمان برمی‌دارد و تیر اول به وسط هدف می‌خورد و نه تیر بعدی هریک روی تیر قبلی می‌نشیند. اما ادامه ماجرا:

هشام گفت: من تا کنون چنین تیراندازی‌ای ندیده بودم و خیال هم نمی‌کردم که روی زمین کسی بتواند چنین تیراندازی کند. تیراندازی پسر جعفر چطور است؟

پدرم فرمود: ما وارث همان کمال و تمامی هستیم که خداوند بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما پسندیدم.» (مائده/۳) و زمین هیچگاه خالی نمی‌ماند از کسی که اینها را کامل دارد در حالی که دیگران نسبت به او نقص دارند.

وقتی هشام این مطلب را از پدرم شنید چشم راستش را چپ کرد و صورتش قرمز شد (که این نشانه عصبانیتش بود) و چند دقیقه سرش را پایین انداخت و گفت: مگر ما و شما فرزندان عبدمناف [جد اعلای پیامبرص] نیستیم و نَسَب واحدی نداریم؟

پدرم فرمود: بله، نَسَب ما یکی است اما خداوند جل جلاله از سرّ مخفی و علم خالص خویش بهره‌ای به ما داده که به هیچکس دیگری نداده است.

هشام گفت: مگر نه این است که خداوند [حضرت] محمد ص را از نَسَب عبدمناف به جانب همه مردم، سفید و سیاه برانگیخت؟ پس شما چگونه وارث چیزی شدید که دیگران ندارند؟ در حالی که رسول خدا ص به سوی همه مردم مبعوث شده بود؛ و این سخن خداوند است که «میراث آسمانها و زمین از آن خداست...» (تا آخر آیه را خواند). پس شما چگونه وارث این علم شدید در حالی که بعد از [حضرت] محمد ص پیامبری نیست و شما هم پیامبر نیستید؟

پدرم فرمود: از این کلام خداوند به پیامبرش که: «زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی.» (قیامت/۱۶) پس آنچه آشکارا بیان کرد برای همه مردم است؛ و آنچه زبانش را بدان حرکت نداد، خداوند متعال دستور داد که ما را، و نه غیر ما را، بدان اختصاص دهد. و به همین جهت بود که تنها با برادرش علی ع، و نه با اصحابش، نجوا می‌کرد، و خداوند در این زمینه آیه فرستاد که «و گوش شنوا آن را حفظ کند» (حاقه/۱۲) و خداوند در مقابل اصحابش به علی ع فرمود: از خداوند متعال خواستم که آن را گوش تو قرار دهد؛

و به همین جهت بود که حضرت علی ع در مسجد کوفه گفت: رسول خدا ص هزار باب از علم به من تعلیم داد که از هر بابی، هزار باب دیگر باز می‌شود؛ رسول خدا ص این را از آن علم مخفی‌ای که خداوند به وی اختصاص داده بود، به او داد، پس این به ما رسیده و ما، نه قوممان، پشت سر هم آن را به ارث می‌بریم.

هشام گفت: همانا علی ع ادعای علم غیب می‌کرد در حالی که خداوند هیچکس را بر غیب خویش آگاه نکرده است (جن/۲۶). این را از کجا ادعا می‌کرد؟

فرمود: خداوند جل جلاله بر پیامبرش کتابی فرستاد که در آن آنچه بوده و تا روز قیامت خواهد بود، بیان شده است، چنانکه فرمود: «و کتابی را بر تو نازل کردیم که در آن بیان هر چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان [=تسلیم شدگان] است» (نحل/۸۹) و فرمود: «هر چیزی را در امامی آشکار گرد آوردیم» (یس/۱۲) و فرمود: هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم» (انعام/۳۸) و فرمود: «هیچ امر غیبی ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی آشکار است» (نمل/۷۵) و خداوند به پیامبرش وحی کرد که هیچ مطلبی از غیب و سرّ و علم مخفی خویش را نگذارد مگر اینکه آن را با علی ع نجوا کند؛ پس به او دستور داد که بعد از وی قرآن را گرد آورد و مسئولیت غسل و کفن و حنوط وی را بتنهایی و بدون هیچکس دیگری برعهده گیرد و به اصحابش فرمود: بر همه اصحاب و خانواده‌ام حرام است که بر بدن برهنه من نگاه کنند غیر از برادرم علی ع، که او از من است و من از اویم؛ آنکه له اوست، له من است؛ و آنکه علیه اوست، علیه من است؛ و اوست که دین مرا ادا می‌کند و وعده‌هایم را اجرا می‌نماید. سپس به اصحابش فرمود: علی بن ابی‌طالب بر تاویل قرآن می‌جنگد همان طور که من بر تنزیل آن می‌جمگیدم؛ و نزد هیچکس تاویل قرآن به تمام و کمال نبود مگر علی ع؛ و به همین جهت بود که پیامبر ص به اصحابش فرمود: «قاضی‌ترین شما علی ع است» یعنی او در قضاوت بهتر از همه [دقیقا بر اساس کتاب خدا] حکم می‌کند؛ و عمر بن خطاب هم [بارها که مساله‌ای در خصوص قضاوت پیش می‌آمد] می‌گفت: «اگر علی ع نبود، عمر هلاک شده بود!» عمر شهادت می‌دهد و دیگری انکار می‌کند!؟

هشام سر به زیر انداخت و ...

دلائل الإمامة (ابن جریر طبری)، ۱، ص ۲۳۵؛ نوادر المعجزات فی مناقب الأئمة الهداء علیهم السلام (ابن جریر طبری)،

ص ۲۷۷

و رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُعَاذِ الرِّضَوِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا لُوطُ بْنُ يَحْيَى الْأَزْدِيُّ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ زَيْدِ الْوَأْقِدِيِّ،^۲ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ ع:

۱. این حدیث از قول وی در قرنهای بعدی در آثار علمای بعدی هم مکرر آمده است از جمله: الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان (ابن طاووس)، ص ۶۸؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم (شامی)، ص ۶۰۵-۶۰۶؛ الوافی، ج ۳، ص ۷۷۴-۷۷۵؛ مدینة معاجز الأئمة الإثنی عشر (بحرانی)، ج ۵، ص ۶۹؛ بحار الأنوار (مجلسی)، ج ۴۶، ص ۳۰۸

۲. عبارات ابتدا و انتهای حدیث را برای رعایت اختصار حذف کردم که بدین شرح است: دلائل الإمامة، ص ۲۳۳-۲۳۷
عَنْ عُمَارَةَ بْنِ زَيْدِ الْوَأْقِدِيِّ قَالَ: حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ سَنَةَ مِنَ السَّنِينَ، وَ كَانَ قَدْ حَجَّ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ وَ ابْنُهُ جَعْفَرُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَ جَعْفَرُ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَ أَكْرَمَنَا بِهِ، فَ نَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ خَيْرَتُهُ مِنْ عِبَادِهِ، فَالْسَّعِيدُ مَنْ اتَّبَعَنَا، وَ الشَّقِيُّ مَنْ عَادَانَا وَ خَالَفَنَا، وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ يَتَوَلَّانَا وَ هُوَ يُوَالِي أَعْدَاءَنَا وَ مَنْ يَلِيهِمْ مِنْ جُلَسَائِهِمْ وَ أَصْحَابِهِمْ، فَهُوَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَ رَبِّنَا وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ.
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَأَخْبَرَ مُسَيْلِمَةَ أَخَاهُ بِمَا سَمِعَ، فَلَمْ يَعْزُضْ لَنَا حَتَّى أَنْصَرَفَ إِلَى دِمَشْقَ، وَ أَنْصَرَفْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَنْفَذَ بَرِيدًا إِلَى عَامِلِ الْمَدِينَةِ بِإِشْحَاصِ أَبِي وَ إِشْحَاصِي مَعَهُ، فَأُشْحِصْنَا، فَلَمَّا وَرَدْنَا دِمَشْقَ حَجَبْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ أَدْنَى لَنَا فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ، فَدَخَلْنَا وَ إِذَا هُوَ قَدْ قَعَدَ عَلَى سَرِيرِ الْمَلِكِ، وَ جُنْدُهُ وَ خَاصَّتُهُ وَ قُوفَ عَلَى أَرْجُلِهِمْ سِمَاطِينَ مُتَسَلِّحِينَ، وَ قَدْ نَصَبَ الْبِرْجَاسَ حِذَاءَهُ، وَ أَشْيَاخَ قَوْمِهِ يَرْمُونَ.

فَقَالَ لَهُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الرَّمِيِّ قَطُّ مُذْ عَقَلْتُ، وَ مَا ظَنَنْتُ أَنْ فِي الْأَرْضِ أَحَدًا يَرْمِي مِثْلَ هَذَا الرَّمِيِّ، أَيْنَ رَمَى جَعْفَرٍ مِنْ رَمِيكَ؟

فَقَالَ: إِنَّا نَحْنُ نَتَوَارَثُ الْكَمَالَ وَ التَّمَامَ اللَّذَيْنِ أَنْزَلَهُمَا اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِي قَوْلِهِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» وَ الْأَرْضُ لَا تَخْلُو مِمَّنْ يَكْمُلُ هَذِهِ الْأُمُورَ الَّتِي يُفَصِّرُ عَنْهَا غَيْرُنَا.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ أَبِي انْقَلَبَتْ عَيْنُهُ الْيُمْنَى فَاحْوَلَتْ وَ أَحْمَرَ وَجْهَهُ، وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَامَةً غَضَبِهِ إِذَا غَضِبَ، ثُمَّ أَطْرَقَ هُنَيْئَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لِأَبِي: أَلَسْنَا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ نَسَبْنَا وَ نَسَبَكُمْ وَ أَحَدٌ؟

فَقَالَ أَبِي: نَحْنُ كَذَلِكَ، وَ لَكِنَّ اللَّهَ (جَلَّ ثَنَاؤُهُ) اخْتَصَّنَا مِنْ مَكْنُونِ سِرِّهِ وَ خَالِصِ عِلْمِهِ، بِمَا لَمْ يَخْتَصَّ أَحَدًا بِهِ غَيْرُنَا. فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ (جَلَّ ثَنَاؤُهُ) بَعَثَ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ شَجَرَةِ عَبْدِ مَنَافٍ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، أَبْيَضَهَا وَ أَسْوَدَهَا وَ أَحْمَرَهَا، مِنْ أَيْنَ وَرَثْتُمْ مَا لَيْسَ لغيرِكُمْ؟ وَ رَسُولُ اللَّهِ مَبْعُوثٌ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى): «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» إِلَى آخِرِ آيَةٍ، فَمَنْ أَيْنَ وَرَثْتُمْ هَذَا الْعِلْمَ وَ لَيْسَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ نَبِيٌّ وَ لَا أَنْتُمْ أَنْبِيَاءُ؟

فَقَالَ: مِنْ قَوْلِهِ (تَعَالَى) لِنَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» فَالَّذِي أَبْدَاهُ فَهُوَ لِلنَّاسِ كَافَّةً، وَ الَّذِي لَمْ يُحْرِكْ بِهِ لِسَانَهُ، أَمَرَ اللَّهُ (تَعَالَى) أَنْ يَخْصِنَا بِهِ مِنْ دُونِ غَيْرِنَا؛ فَلِذَلِكَ كَانَ يُنَاجِي أَخَاهُ عَلِيًّا مِنْ دُونِ أَصْحَابِهِ، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ بِذَلِكَ قُرْآنًا فِي قَوْلِهِ (تَعَالَى): «وَ تَعِيهَا أذُنٌ وَاعِيَةٌ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: سَأَلْتُ اللَّهَ (تَعَالَى) أَنْ يَجْعَلَهَا أَذُنَكَ يَا عَلِيُّ، فَلِذَلِكَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بِالْكَوْفَةِ: عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) الْآلِفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ مِنْ كُلِّ بَابٍ الْآلِفَ بَابٍ، خَصَّهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مِنْ مَكْنُونِ عِلْمِهِ مَا خَصَّهُ اللَّهُ بِهِ، فَصَارَ إِلَيْنَا وَ تَوَارَثْنَا مِنْ دُونِ قَوْمِنَا.

فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ: إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَدْعَى عِلْمَ الْغَيْبِ، وَ اللَّهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا فَمِنْ أَيْنَ ادَّعَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ أَبِي: إِنَّ اللَّهَ (جَلَّ ذِكْرُهُ) أَنْزَلَ عَلَى نَبِيِّهِ كِتَابًا بَيَّنَّ فِيهِ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِي قَوْلِهِ: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا لِلْمُسْلِمِينَ» وَ فِي قَوْلِهِ: «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» وَ فِي قَوْلِهِ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَ فِي قَوْلِهِ: «وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» وَ أَوْحَى اللَّهُ (تَعَالَى) إِلَى نَبِيِّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)

فَلَمَّا دَخَلَ أَبِي وَ أَنَا خَلْفُهُ مَا زَالَ يَسْتَدِينُنَا مِنْهُ حَتَّى حَادَيْنَاهُ وَ جَلَسْنَا قَلِيلًا، فَقَالَ لِأَبِي: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، لَوْ رَمَيْتَ مَعَ أَشْيَاحِ قَوْمِكَ الْغُرُضَ. وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَهْتِكَ بِأَبِي ظَنًّا مِنْهُ أَنَّهُ يُفَصِّرُ وَ يُخْطِئُ وَ لَا يُصِيبُ إِذَا رَمَى، فَيَسْتَنْفِي مِنْهُ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ عَنِ الرَّمِيِّ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُعْفِيَنِي. فَقَالَ: وَ حَقٌّ مِنْ أَعَزَّنَا بِدِينِهِ وَ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لَا أَعْفِيكَ. ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى شَيْخٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةٍ أَنْ أَعْطَهُ قَوْسًا. فَتَنَاوَلَ أَبِي عِنْدَ ذَلِكَ قَوْسَ الشَّيْخِ، ثُمَّ تَنَاوَلَ مِنْهُ سَهْمًا فَوَضَعَهُ فِي كَبِدِ الْقَوْسِ ثُمَّ انْتَزَعَ وَ رَمَى وَسَطَ الْغُرُضِ فَنَصَبَهُ فِيهِ، ثُمَّ رَمَى فِيهِ الثَّانِيَةَ فَشَقَّ فَوْقَ سَهْمِهِ إِلَى نَصْلِهِ، ثُمَّ تَابَعَ الرَّمِيَّ حَتَّى شَقَّ تِسْعَةَ أَسْهُمٍ بَعْضُهَا فِي جَوْفِ بَعْضٍ، وَ هِشَامٌ يَضْطَرِبُ فِي مَجْلِسِهِ، فَلَمَّ يَتِمَّاكَ أَنْ قَالَ: أَجَدْتُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ، وَ أَنْتَ أَرَمِي الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، كَلَّا زَعَمْتَ أَنَّكَ قَدْ كَبُرْتَ عَنِ الرَّمِيِّ. ثُمَّ أَدْرَكَتْهُ نَدَامَةٌ عَلَى مَا قَالَ.

وَ كَانَ هِشَامٌ لَا يَكْتُمُ أَحَدًا قَبْلَ أَبِي وَ لَا بَعْدَهُ فِي خِلَافَتِهِ، فَهَمَّ بِهِ وَ أَطْرَقَ إِطْرَاقَةً يَرْتِي فِيهِ رَأْيًا، وَ أَبِي وَاقِفٌ بِحَدَائِهِ مُوَاجِهًا لَهُ، وَ أَنَا وَرَاءَ أَبِي. فَلَمَّا طَالَ وَقُوفُنَا بَيْنَ يَدَيْهِ غَضِبَ أَبِي فَهَمَّ بِهِ، وَ كَانَ أَبِي إِذَا غَضِبَ نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ نَظَرَ غَضْبَانٍ يَتَبَيَّنُ لِلنَّاطِرِ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ هِشَامٌ ذَلِكَ مِنْ أَبِي قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، اصْعَدْ، فَصَعِدَ أَبِي إِلَى سَرِيرِهِ وَ أَنَا أَتْبَعُهُ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ هِشَامٍ قَامَ إِلَيْهِ فَاعْتَنَقَهُ وَ أَعَدَّهُ عَنِ يَمِينِهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَنِي وَ أَعَدَدَنِي عَنِ يَمِينِ أَبِي، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ أَبِي بِوَجْهِهِ فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، لَا تَزَالُ الْعَرَبُ وَ الْعَجَمُ تَسُودُهَا قُرَيْشٌ مَا دَامَ فِيهِمْ مِثْلُكَ، وَ لِلَّهِ دَرْكٌ، مِنْ عِلْمِكَ هَذَا الرَّمِيُّ؟ وَ فِي كَمْ تَعَلَّمْتَهُ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَتَعَاطُونَهُ، فَتَعَاطَيْتُهُ أَيَّامَ حَدَائِثِي، ثُمَّ تَرَكْتُهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنِّي ذَلِكَ عَدَّتْ إِلَيْهِ.

أَنْ لَا يُبْقِيَ فِي غَيْبِهِ وَ سِرِّهِ وَ مَكْنُونِ عِلْمِهِ شَيْئًا إِلَّا يُنَاجِي بِهِ عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَلِّفَ الْقُرْآنَ مِنْ بَعْدِهِ، وَ يَتَوَكَّلِي غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحْنِيطَهُ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ، وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: حَرَامٌ عَلَيَّ أَصْحَابِي وَ أَهْلِي أَنْ يَنْظُرُوا إِلَيَّ عَوْرَتِي غَيْرَ أَخِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، لَهُ مَا لِي وَ عَلَيْهِ مَا عَلَيَّ، وَ هُوَ قَاضِي دِينِي وَ مُنْجِزُ مَوْعِدِي. ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يُقَاتِلُ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلَهُ. وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ بِكَمَالِهِ وَ تَمَامِهِ إِلَّا عِنْدَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، وَ لِذَلِكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِأَصْحَابِهِ: أَفْضَاكُمْ عَلَيَّ، أَيْ هُوَ قَاضِيكُمْ. وَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: لَوْ لَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ. أَيْ شَهِدَ لَهُ عُمَرُ وَ يَجْحَدُ غَيْرُهُ؟! فَأَطْرَقَ هِشَامٌ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ.

فَقَالَ: خَلَفْتُ أَهْلِي وَ عِيَالِي مُسْتَوْحِشِينَ لِخُرُوجِي.

فَقَالَ: قَدْ آمَنَ اللَّهُ وَ حَشَنَتَهُمْ بِرُجُوعِكَ إِلَيْهِمْ وَ لَا تَقُمْ أَكْثَرَ مِنْ يَوْمِكَ. فَاعْتَنَقَهُ أَبِي وَ دَعَا لَهُ وَ وَدَّعَهُ، وَ فَعَلْتُ أَنَا كَفَعَلِ أَبِي، ثُمَّ نَهَضَ وَ نَهَضَتْ مَعَهُ.

تدبر ۲

(۱) «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»

درباره مراد از این آیه (زبان‌ت را به آن به حرکت در نیاور برای اینکه بدان بشتابی)، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است؛ که با توجه به «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» هریک از این معانی (به شرطی که به خودی خود درست باشند و بر آیه قابل تطبیق باشند) می‌توانند مد نظر بوده باشند:

۱. این حدیث هم که مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۳۸ نقل کرده در همین راستا قابل توجه است:

فِي خَبَرِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ الَّذِي مَضَى بَطُولُهُ فِي كِتَابِ الْغَيْبَةِ [بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱: رُوِيَ فِي بَعْضِ مَوْلَفَاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفَرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ] أَنَّهُ قَالَ الصَّادِقُ ع يَا مُفَضَّلُ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ اللَّهُ يَقُولُ «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» وَ قَالَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» وَ قَالَ «لَوْ لَا نَزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لَنُثِبَتْ بِهِ فُؤَادُكَ» قَالَ الْمُفَضَّلُ يَا مَوْلَايَ فَهَذَا تَنْزِيلُهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ كَيْفَ ظَهَرَ الْوَحْيُ فِي ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ سَنَةً قَالَ نَعَمْ يَا مُفَضَّلُ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ كَانَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا فِي وَقْتِ اسْتِحْقَاقِ الْخُطَابِ وَ لَا يُؤَدِّيهِ إِلَّا فِي وَقْتِ أَمْرِ وَ نَهْيِ فَهَيْطَ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَحْيِ فَبَلَغَ مَا يُؤْمَرُ بِهِ وَ قَوْلُهُ «لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» فَقَالَ الْمُفَضَّلُ أَشْهَدُ أَنْكُمْ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلِمْتُمْ وَ بَقْدَرْتِهِ قَدَرْتُمْ وَ بِحُكْمِهِ نَطَقْتُمْ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ.

۲. مقدمه‌ای برای تدبر در آیات ۱۶ تا ۱۹ سوره قیامت

چنانکه عموم مفسران توضیح داده‌اند (مثلا المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۹) و روایات نیز موید این معنا هستند، به نظر می‌رسد که این آیات، ارتباط مستقیمی با آیات قبل و بعد ندارد و مانند جمله معترضه‌ای در میان بقیه آیات این سوره می‌باشد.

به لحاظ تاریخی، تردیدی نیست که جای اغلب آیات در هر سوره توسط خود پیامبر ص معین شده و هنگام یکسان‌سازی مصاحف در زمان عثمان هم همان ترتیب رعایت شده است؛ اما اینکه آیا این نکته در مورد تمامی آیات رعایت شده، یا در مورد اندکی از آیات، جای آنها در یک سوره بر اساس نظر خود صحابه انجام شده، بین مفسران اختلاف نظر است. ممکن است این آیات از این باب باشند، و البته برخی مفسران کوشیده‌اند وجهی برای قرار گرفتن این آیات در اینجا ارائه دهند؛ که در نکات تدبری، به برخی از این آراء اشاره خواهد شد.

الف. این آیات از پیامبر ص می‌خواهد مطلبی را بنا به مصالحی فعلا با مردم در میان نگذارد، و در بیان آن عجله نکند. (حدیث ۱ [= شأن نزول])

ب. این آیه از پیامبر ص می‌خواهد مطلبی را به طور علنی با عموم مردم در میان نگذارد و در این زمینه شتاب نکند. (حدیث ۲)

ج. پیامبر بسیار نسبت به حفظ و رساندن کلمات وحی حساس و دلنگران بوده، که مبادا کلمات وحی را فراموش کند، لذا تا جمله را از فرشته وحی می‌شنیده بلافاصله و قبل از اینکه جملات تمام شوند، شروع به گفتن آنها می‌کرده، و خداوند در این زمینه به ایشان دلداری می‌دهد که عجله نکن، ما قرآن را حفظ می‌کنیم و نمی‌گذاریم فراموش کنی. (ابن عباس و سعید بن جبیر، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز قتاده و مجاهد، به نقل از الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۸۹) که ابن عباس در

۱. شاید کسی با توجه به حدیث ۲ که علم اینها را به اهل بیت واگذار کرده، اشکال کند که پس «شتاب نکردن» در اینجا چه معنی دارد. (زیرا شتاب کردن را غالبا در جایی می‌گویند که قرار است کار بعدا انجام شود در حالی که ظاهرا اینکه همه حقایق از دل قرآن کریم فهمیده شود، از ویژگی‌های اختصاصی اهل بیت ع است.)

شاید بتوان چنین پاسخ داد که این ویژگی اهل بیت، ویژگی‌ای نیست که از مردم برای همیشه منع شود؛ بلکه ان‌شاءالله در زمان ظهور همه اینها در اختیار همگان قرار خواهد گرفت؛ چنانکه در برخی روایات آمده که اگر علم ۲۸ حرف باشد تا زمان ظهور تنها دو حرف آن آشکار شده و بقیه آن بعد از ظهور آشکار خواهد شد.

۲. قال ابن عباس كان النبي ص إذا نزل عليه القرآن عجل بتحريك لسانه لحيه إياه و حرصه على أخذه و ضبطه مخافة أن ينساه فنهاه الله عن ذلك و في رواية سعيد بن جبیر عنه أنه ص كان يعاجل من التنزيل شده و كان يشد عليه حفظه فكان يحرك لسانه و شفتيه قبل فراغ جبريل من قراءة الوحي فقال سبحانه «لا تُحرَّكُ به» أي بالوحي أو بالقرآن لسانك يعني بالقراءة لتعجل به أي لتأخذه كما قال و لا تعجل بالقرآن من قبل أن يقضى إليك وحيه

۳. أخرج الطيالسي و أحمد و عبد بن حميد و البخاري و مسلم و الترمذي و النسائي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن الأنباري في المصاحف و الطبراني و ابن مردويه و أبو نعيم و البيهقي معا في الدلائل عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يعالج من التنزيل شده و كان يحرك به لسانه و شفتيه مخافة أن يتفلت منه يريد أن يحفظه فانزل الله لا تُحرَّكُ به لسانك لتعجل به إن علينا جمعه و قرأناه قال يقول ان علينا ان نجمعه في صدرك ثم تقرأه فإذا قرأناه يقول إذا أنزلناه عليك فاتبع قرأه فاستمع له و أنصت ثم إن علينا بيانه بينه بلسانك و في لفظ علينا ان نقرأه فكان رسول الله صلى الله عليه و سلم بعد ذلك إذا أتاه جبريل أطرق و في لفظ استمع فإذا ذهب قرأ كما وعده الله عز و جل

و أخرج ابن المنذر و ابن مردويه عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه و سلم إذا نزل عليه القرآن تعجل بقراءته ليحفظه فنزلت هذه الآية لا تُحرَّكُ به لسانك و كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يعلم ختم سورة حتى ينزل عليه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و أخرج ابن جرير و ابن مردويه عن ابن عباس قال كان رسول الله صلى الله عليه و سلم لا يفتر عن القرآن مخافة أن ينساه فقال الله لا تُحرَّكُ به لسانك ... إن علينا جمعه ان نجمعه لك و قرأه ان تقرأه فلا تنسى فإذا قرأناه عليك فاتبع قرأه يقول إذا يتلى عليك فاتبع ما فيه.

و أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد في قوله لا تُحرَّكُ به لسانك قال كان يستذكر القرآن مخافة النسيان فقيل له كفيئاكه يا محمد

و أخرج عبد بن حميد و ابن المنذر عن قتادة لا تُحرَّكُ به لسانك لتعجل به قال كان نبي الله صلى الله عليه و سلم يحرك لسانه بالقرآن مخافة النسيان فانزل الله ما تسمع

روایتی می‌گوید که خداوند به پیامبر خاطر جمعی داد که بعد از تو حضرت علی ع قرآن را جمع خواهد کرد و تو نگران از دست رفتن آیات نباش. (این روایت انشاءالله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.)

د. این آیه تا آیه ۱۹، مضمونش شبیه آیه «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» در [خواندن] قرآن شتاب نکن پیش از آنکه وحی آن به اتمام رسد» (طه/۱۱۴) می‌باشد؛ و اینکه بناگاه در میان بحث‌های مربوط به قیامت آمده، مانند یک جمله معترضه است، که خداوند ادب بندگی را به پیامبر می‌آموزد که آنچه هنوز قرائت نشده را قرائت نکند. این مانند حالت هشدار به مخاطبی است که در حین سخن گفتن گوینده، مرتب سخن وی را قطع و جملات وی را کامل می‌کند؛ و به او می‌گویند که در کلام من عجله نکن و دقت کن تا خوب مطلب را متوجه شوی. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۰۹)

۵... ۱

(۲) «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ»

در بیان مطالب، نباید عجله کرد. در روایات آمده که زبان عاقل، پشت سر قلبش است؛ و قلب عاقل، پشت سر زبانش است. (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ نهج البلاغه، حکمت ۴۰)

نکته تفسیری (چگونگی استنباط مطلب فوق از آیه)

الف. رجوع به کلمات معصومین که مفسران اصلی قرآن کریم هستند نشان می‌دهد که هر آیه‌ای اگرچه در سیاق آیات قبل و بعد، یک معنایی دارد، اما می‌تواند مستقلاً هم معنایی داشته باشد؛ و وجود آن معنای مبتنی بر سیاق، منافاتی با وجود معنایی دیگر که مستقلاً از آیه برداشت شود، ندارد.

ب. به ما توصیه شده است که در خواندن قرآن خودتان را مخاطب آیات بدانید.

۱۳۹۶/۱/۱۶

۳۷۵) سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۷ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۲

ترجمه

که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش؛

۱. شاید بتوان این آیه را مرتبط با آیات قبل و بعد هم در نظر گرفت بدین معنا که در آیات قبل فرمود که خداوند در آن روز انسان را بدانچه از قبل و بعد فرستاده آگاه می‌سازد و این آیه به پیامبر ص بفرماید اما تو در بیان این مطالب که از آنها می‌دانی عجله نکن و فعلاً منافقان را افشا مکن.
۲. در قرائت «ابن مسعود» این آیه و آیات بعد به صورت «إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَأَ بِهِ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعُوا قِرَاءَتَهُ» قرائت شده است. این قرائت ابن مسعود را هم ابن شهر آشوب و هم ابن شاذان قمی روایت کرده‌اند:

توضیح مطلب به نقل از مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۱ چنین است:

«قرآن» از ماده «قرء» است که اگرچه این کلمه در معنای «خواندن» متداول شده است، اما اصل آن هم در معنای «جمع کردن» بوده است و در این زمینه در جلسه ۳۵۰ توضیح داده شد. <http://yekave.ir/al-alaq-96-1>

شأن نزول

از ابن عباس درباره آیه «زبان را به آن به حرکت درنیاور» (قیامت/۱۶) نقل شده است که پیامبر هنگام وحی لبهایش را حرکت می داد تا آن را حفظ کند و به او گفته شد: «زبان را به آن» یعنی به قرآن «به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی» یعنی قبل از اینکه قرائتش بر تو تمام شود «چرا که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش» و خداوند برای حضرت محمد ص ضمانت کرد که علی بن ابی طالب بعد از رسول خدا قرآن را جمع کند ابن عباس گفت: و خداوند قرآن را در قلب علی ع جمع کرد و حضرت علی ع بعد از رسول خدا ص در مدت شش ماه آن را جمع کرد.

ذَكَرَ الشَّيْرَازِيُّ فِي نَزُولِ الْقُرْآنِ وَأَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ كَانَ النَّبِيُّ يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ عِنْدَ الْوَحْيِ لِيَحْفَظَهُ وَقِيلَ لَهُ لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ يَعْنِي بِالْقُرْآنِ لَتَعْجَلَ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْرَخَ بِهِ مِنْ قِرَاءَتِهِ عَلَيْكَ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقِرَاءَتَهُ قَالَ ضَمَّنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَجَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ. وَفِي أَخْبَارِ أَبِي رَافِعٍ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ خُذْهُ إِلَيْكَ فَجَمَعَهُ عَلِيٌّ فِي ثَوْبٍ فَمَضَى إِلَيْهِ مِنْزِلَهُ فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ عَ جَلَسَ عَلِيٌّ فَآلَفَهُ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَكَانَ بِهِ عَالِمًا.

و حَدَّثَنِي أَبُو الْعَلَاءِ الْعَطَّارُ وَالمَوْفِقُ خَطِيبُ خَوَارِزْمٍ فِي كِتَابَيْهِمَا بِالإِسْنَادِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ أَنَّ النَّبِيَّ أَمَرَ عَلِيًّا بِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ فَآلَفَهُ وَكَتَبَهُ. جَبَلَةُ بْنُ سَحْبَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: لَوْ تَنَبَّتَ لِي الْوَسَادَةُ وَعُرِفَ لِي حَقِّي لَأَخْرَجْتُ لَهُمْ مَصْحَفًا كَتَبْتُهُ وَأَمَلَاهُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ. وَرُوِيَتْ أَيْضًا - أَنَّهُ إِنَّمَا أَبْطَأَ عَلِيٌّ عَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ لِتَأْلِيفِ الْقُرْآنِ.

أَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحَلَبِيِّ وَالْخَطِيبُ فِي الْأَرْبَعِينَ بِالإِسْنَادِ عَنِ السُّدِّيِّ عَنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنِ عَلِيِّ عَ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ أَقْسَمْتُ لَوْ حَلَفْتُ أَنْ لَا أُضِعَ رِدَائِي عَنْ ظَهْرِي حَتَّى أَجْمَعَ مَا بَيْنَ اللُّوحَيْنِ فَمَا وَضَعْتُ رِدَائِي حَتَّى جَمَعْتُ الْقُرْآنَ.

وَ فِي أَخْبَارِ أَهْلِ النَّبِيِّ عَ أَنَّهُ آلَى أَنْ لَا يَضِعَ رِدَاءَهُ عَلَيَّ عَاتِقَهُ إِلَّا لِلصَّلَاةِ حَتَّى يُؤَلَّفَ الْقُرْآنَ وَيَجْمَعَهُ فَانْقَطَعَ عَنْهُمْ مَدَّةٌ إِلَى أَنْ جَمَعَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِهِ فِي إِزَارٍ يَحْمَلُهُ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي الْمَسْجِدِ - فَأَنْكَرُوا مَصِيرَهُ بَعْدَ انْقِطَاعِ مَعِ الْبَيْتِ «۲» (الْأَلْبَةِ) فَقَالُوا الْأَمْرُ مَا جَاءَ بِهِ أَبُو الْحَسَنِ فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمْ وَضَعَ الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ هَذَا الْكِتَابُ وَأَنَا الْعِتْرَةُ فَقَامَ إِلَيْهِ الثَّانِي فَقَالَ لَهُ إِنْ يَكُنْ عِنْدَكَ قُرْآنٌ فَعِنْدَنَا مِثْلُهُ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِيكُمْ فَحَمَلَ عَ الْكِتَابَ وَ عَادَ بِهِ بَعْدَ أَنْ أَلْزَمَهُمُ الْحَجَّةَ.

وَ فِي خَبَرِ طَوِيلٍ عَنِ الصَّادِقِ عَ أَنَّهُ حَمَلَهُ وَ وُلِّيَ رَاجِعًا نَحْوَ حَجْرَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ - فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ وَ لِهَذَا قَرَأَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَ قَرَأَ بِهِ فَيَاذَا قَرَأَهُ فَاتَّبَعُوا قِرَاءَتَهُ.

روایت ابن شاذان در الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۲۳۱ چنین است:

وَ بِالإِسْنَادِ - يَرْفَعُهُ - إِلَى الثَّقَاتِ، الَّذِينَ كَتَبُوا الْأَخْبَارَ: أَنَّهُمْ أَوْضَحُوا بَأَنَّ لَهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَهُ ثَلَاثُمِائَةِ اسْمٍ فِي الْقُرْآنِ، مَا رَوَاهُ بِالإِسْنَادِ الصَّحِيحِ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ: قَوْلُهُ تَعَالَى: «وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ». وَ قَوْلُهُ: «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا». وَ قَوْلُهُ: «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ». وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَ قَرَأَ بِهِ» وَ ...

(توجه: البته در روایاتی که شیعه نقل کرده‌اند مدت این جمع کردن را سه روز و یا یک هفته گفته‌اند که در ادامه برخی از این روایات خواهد آمد)

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۴۰

ذَكَرَ الشَّيْرَازِيُّ فِي نُزُولِ الْقُرْآنِ وَ أَبُو يُوسُفَ يَعْقُوبُ فِي تَفْسِيرِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ» كَانَ النَّبِيُّ يُحْرَكُ شَفَتَيْهِ عِنْدَ الْوَحْيِ لِيَحْفَظَهُ وَقِيلَ لَهُ «لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ» يَعْنِي بِالْقُرْآنِ «لَتَعْجَلَ بِهِ» مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْرَغَ بِهِ مِنْ قِرَاءَتِهِ عَلَيْكَ «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ» قَالَ ضَمِنَ اللَّهُ مُحَمَّدًا أَنْ يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَ جَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ.

حدیث

(۲) در روایتی از امام باقر ع در ضمن تفسیر آیه «بگو از شما اجری نمی‌خواهم مگر دوستی با نزدیکانم» آمده است: سپس جبرئیل به نزد او آمد و گفت: [خداوند می‌فرماید] محمد! تو نوبت [یا: نبوت] خود را به انجام رساندی و زمانت به سر آمده؛ پس اسم اکبر [= اسم اعظم] و میراث علم و آثار علم نبوت را نزد علی ع قرار بده و من زمین را رها نمی‌کنم مگر اینکه در آن عالمی باشد که طاعت من به او شناخته شود و ولایت من با [تبعیت از] او معلوم گردد و حجتی باشد در زمان‌هایی که پیامبری نبوده است؛

پس اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را به او وصیت کرد و به او هزار باب وصیت نمود که از هر بابی هزار باب باز می‌شود و از هر کلمه‌ای هزار کلمه؛

و روز دوشنبه بود که مریضی ایشان شدت گرفت و به حضرت علی ع فرمود: علی! [بعد از شهادت من] سه روز بیرون نرو تا کتاب خدا را کاملا گردآوری تا شیطان در آن چیزی نیفزاید و از آن چیزی کم نکند؛ که تو در نقطه مقابل وضعیت جانشین سلیمان هستی؛

پس حضرت علی ع ردا را بر دوش نگذاشت تا اینکه قرآن را جمع کرد و شیطان نتوانست چیزی بر آن بیافزاید یا چیزی از آن بکاهد.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۹۸-۳۹۹

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ بُزْرَجٍ الْحَنَاطِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»:

ثُمَّ إِنَّ جَبْرَائِيلَ عِ اتَاهُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نَوْبَتَكَ [نُبُوتَكَ] وَ أَسْلَبْتَكَ أَيَّامَكَ فَاجْعَلِ الْأَسْمَ الْأَكْبَرَ وَ مِيرَاثَ الْعِلْمِ وَ آثَارَ عِلْمِ النَّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ وَ إِنِّي لَا أَتْرُكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَ فِيهَا عَالَمٌ يُعْرِفُ بِهِ طَاعَتِي وَ يُعْرِفُ بِهِ وَكَايَتِي وَ يَكُونُ حُجَّةً لِمَنْ وُلِدَ فِيهَا يَتَرَبَّصُ النَّبِيُّ إِلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ الْأَخْرِ فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ وَ هُوَ مِيرَاثُ الْعِلْمِ وَ آثَارُ عِلْمِ النَّبُوَّةِ وَ أَوْصَى إِلَيْهِ بِالْفِ بَابٍ يُفْتَحُ لِكُلِّ بَابٍ أَلْفٌ بَابٍ وَ كُلُّ كَلِمَةٍ أَلْفٌ كَلِمَةٌ وَ مَرِضٌ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا تَخْرُجْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى تُؤَلَّفَ [يُؤَلَّفَ] كِتَابَ اللَّهِ

۱. در باورقی قبل روایات دیگری از اهل سنت در همین زمینه بیان شد که ابن شهر آشوب در کتاب خود روایت کرده بود.

كَيْ لَا يَزِيدَ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَلَا يَنْقُصَ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّكَ فِي ضِدِّ سُنَّةِ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَ فَلَمْ يَضَعْ عَلِيٌّ رِدَاءَهُ عَلَى ظَهْرِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ الشَّيْطَانُ شَيْئًا وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ شَيْئًا.^١

مساله جمع آوری قرآن بعد از رحلت پیامبر ص توسط امیرالمومنین ع از مسائل متواتر در شیعه و سنی است. این هم روایتی از اهل سنت در این باب:

عکرمه می گوید: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، حضرت علی ع از بیعت سرپیچی کرد و در خانه اش ماند. عمر او را دید و گفت: آیا از بیعت با ابوبکر سرپیچی می کنی؟

فرمود: من زمانی که رسول خدا ص از دنیا رفت سوگند یاد کردم که ردایی بر دوش نیندازم مگر برای نمازهای واجب تا اینکه قرآن را جمع کنم چرا که می ترسم که مبدا قرآن مورد نزاع واقع شود.

مصنف عبدالرزاق صنعانی، ج ۵، ص ۴۵۰

عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَ: لَمَّا بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ تَخَلَّفَ عَلِيٌّ فِي بَيْتِهِ فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَقَالَ: تَخَلَّفْتَ عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ؟ فَقَالَ: «إِنِّي أَلَيْتُ بِيَمِينِ حِينَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [آله و] سَلَّمَ، أَلَّا أُرْتَدِيَ بِرِدَائِهِ إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ حَتَّى أُجْمَعَ الْقُرْآنَ فَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَتَفَلَّتَ الْقُرْآنُ»^٢

۱. از امام صادق ع روایت شده است که رسول خدا ص به حضرت علی ع فرمود:

علی! قرآن آن سوی بستر من در کاغذها و پارچه ها و صفحاتی است. آنها را بردار و جمع کن و آن را شایع نکنید آن گونه که یهود تورات را ضایع کرد. پس حضرت علی ع رفت و همه آنها را در پارچه زردی جمع کرد و در خانه اش برد و فرمود: ردا بر دوش نمی اندازم تا زمانی که آن را جمع کنم؛ تا جایی که شخصی سراغش می آمد بدون ردا به نزد او بیرون می آمد تا اینکه آن را جمع کرد؛ و رسول خدا ص فرمود: اگر مردم قرآن را آن گونه که خداوند نازل کرده بود، می خواندند حتی دو نفر هم در آن اختلاف نمی کردند.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵۱

وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ لِعَلِيِّ يَا عَلِيُّ الْقُرْآنُ خَلْفَ فَرَأَشِي فِي الصُّحُفِ - وَالْحَرِيرِ وَالْقَرَّاطِيسِ فَخَذُوهُ وَاجْمَعُوهُ - وَ لَا تَضِعُوهُ كَمَا ضَاعَتِ الْيَهُودُ التَّوْرَةَ فَانْطَلَقَ عَلِيُّ ع فَجَمَعَهُ فِي نَوْبٍ أَصْفَرٍ - ثُمَّ خَتَمَ عَلَيْهِ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ: لَا أُرْتَدِي حَتَّى أُجْمَعَهُ - فَإِنَّهُ كَانَ الرَّجُلُ لِيَأْتِيَهُ فَيُخْرِجُ إِلَيْهِ بِغَيْرِ رِدَائِهِ حَتَّى جَمَعَهُ، قَالَ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَرَأُوا الْقُرْآنَ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ.

۲. این روایت را حاکم حسکانی نیز در کتابش آورده است به علاوه روایاتی دیگر از جمله:

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الطَّبْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْمُقْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْمُقْرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا حُرَيْثٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ، عَنْ الْحَكَمِ بْنِ ظَهْرٍ، عَنْ السُّدِّيِّ: عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ، عَنْ عَلِيِّ ع أَنَّهُ رَأَى مِنَ النَّاسِ طَيْرَةً عِنْدَ وَفَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَأَقْسَمَ أَنْ لَا يَضَعَ عَلِيٌّ ظَهْرَهُ رِدَاءً حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَجَلَسَ فِي بَيْتِهِ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ، فَهُوَ أَوَّلُ مُصْحَفٍ جُمِعَ فِيهِ الْقُرْآنُ، جَمَعَهُ مِنْ قَلْبِهِ، وَ كَانَ عِنْدَ آلِ جَعْفَرٍ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۳۶)

قُرِّيَ عَلَيَّ الْحَاكِمُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سَنَةَ أَرْبَعِمِائَةٍ وَ أَنَا أُصْغِي قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْمُعَلِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَنْصُورِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ ظَهْرٍ، عَنْ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ: عَنْ يَمَانَ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ص أَقْسَمَ عَلِيُّ أَوْ حَلَفَ - أَنْ لَا يَضَعَ رِدَاءَهُ عَلَيَّ ظَهْرَهُ - حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ بَيْنَ اللُّوحَيْنِ، فَلَمْ يَضَعْ رِدَاءَهُ عَلَيَّ ظَهْرَهُ حَتَّى جَمَعَ الْقُرْآنَ (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۳۷)

۳) از امام باقر ع روایت شده است:

هیچ یک از مردم ادعا نکرده که قرآن را بتمامه جمع کرده باشد مگر اینکه دروغگو است؛ و آن را آن گونه که خداوند نازل کرده بود کسی جمع و حفظ نکرد مگر علی بن ابی طالب ع و امامان پس از ایشان.

الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۳

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمَقْدَامِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ: مَا ادَّعَى أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ كَمَا أَنْزَلَ إِلَّا كَذَابٌ وَمَا جَمَعَهُ وَحَفِظَهُ كَمَا نَزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ع. ۱.

۴) از امام باقر ع روایت شده است: هیچکس نمی تواند ادعا کند که قرآن بتمامه، ظاهر و باطنش، نزد اوست مگر جانشینان [واقعی پیامبر ص].

الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۳

۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنِ الْمُنْخَلِّ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّهُ قَالَ:

مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ أَنْ يَدَّعِيَ أَنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ الْقُرْآنِ كُلِّهِ ظَاهِرِهِ وَ بَاطِنِهِ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ. ۲.

۱. همچنین در همین معنا به روایات زیر هم می شود استناد کرد:

حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ بْنُ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَرُّشِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ مَا أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ ص (تفسير القمی، ج ۲، ص ۴۵۱)

۲. در بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۹۳-۱۹۴ بابی است با عنوان «باب فی الأئمة أن عندهم بجمع القرآن الذي أنزل على رسول الله ص» که در آنجا غیر از دو روایت فوق که در متن گذشت، روایات متعدد دیگری در همین مضمون آمده است که برخی از آنها تقدیم می شود:

3- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ هَاشِمٍ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي سَلْمَةَ [سَلْمَةَ] قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عَلَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا أَسْمَعُ حُرُوفًا مِنَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَيَّ مَا يَقْرؤها النَّاسُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَهْ مَهْ كُفَّ عَنْ هَذِهِ الْقِرَاءَةِ اقْرَأْ كَمَا يَقْرَأُ النَّاسُ حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ فَإِذَا قَامَ فَقَرَأَ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيَّ حِدَّهُ وَ أَخْرَجَ الْمُصْحَفَ الَّذِي كَتَبَهُ عَلَيَّ ع وَ قَالَ أَخْرَجَهُ عَلَيَّ ع إِلَى النَّاسِ حَيْثُ فَرَّغَ مِنْهُ وَ كَتَبَهُ فَقَالَ لَهُمْ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ قَدْ جَمَعْتَهُ بَيْنَ اللَّوْحَيْنِ قَالُوا هُوَ ذَا عِنْدَنَا مُصْحَفٌ جَامِعٌ فِيهِ الْقُرْآنُ لَا حَاجَةَ لَنَا فِيهِ قَالَ أَمَا وَ اللَّهُ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا أَبَدًا إِنَّمَا كَانَ عَلَيَّ أَنْ أُخْبِرَكُمْ بِهِ حِينَ جَمَعْتَهُ لِنَقْرءُوه.

4- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ شَعِيبٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا جَعْفَرٍ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا يَسْتَطِيعُ أَحَدٌ يَقُولُ جَمَعَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ غَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ.

5- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضَيْلٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مَا أُجِدُّ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ إِلَّا الْأَوْصِيَاءِ.

(۱) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ...»

پیامبر وظیفه رساندن وحی به مردم را دارد، با این حال، خداوند خودش مسئولیت جمع‌آوری آن را برعهده می‌گیرد.

ثمره اخلاقی - اجتماعی

حتی در حوزه وظایفی که برعهده ماست، معلوم نیست که هر کاری را ما خودمان بتوانیم انجام دهیم؛ خیلی از کارها را خدا خودش برعهده می‌گیرد.

(۲) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ...»

خدا کارش را توسط برخی انسانهای برگزیده انجام می‌دهد.

مسئولیت کاری را از پیامبر می‌گیرد و همان را توسط حضرت علی ع انجام می‌دهد.

(جمع‌آوری کامل قرآن تنها توسط امیرالمومنین ع انجام شد (حدیث ۱) و اهل بیت هستند که تمام قرآن را (تمامی ظاهر

و باطن آن را) در سینه دارند. (احادیث ۳ و ۴)

(۳) «إِنَّ عَلَيْنَا ... قُرْآنَهُ»

پیامبر با نزول دفعی قرآن در شب قدر (قدر/۱) بر تمام محتوای قرآن آگاهی داشت؛ اما خداوند فرمود «خواندش هم تنها

برعهده ماست» یعنی تا ما خواندنش را تمام نکرده‌ایم تو سخن مگو.

پس،

الفاظ قرآن هم توسط خود خداوند تعیین شده است.

نکته تخصصی فلسفه دین

امروزه برخی، به تاسی از الهیات مسیحی، می‌کوشند وحی را یک «تجربه دینی» که توسط پیامبر ص انجام شده، معرفی

کنند که تبدیل آن به الفاظ توسط خود ایشان و تحت فرهنگ زمانه رخ داده است؛ و در نتیجه، جهانشمول بودن و ابدی آن را

زیر سوال می‌برند.

این تلقی از وحی، مبتنی بر تلقی مسیحیت کنونی است که از نظر آنها، مسیح، نه پیامبر، بلکه خود خداست که در زمین

ظاهر شده، و لذا، وحی، نه کلماتی که خدا بر پیامبرش فرو فرستاده، بلکه حضور خود مسیح و مواجهه افراد (حواریون) با

6- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ مُرَّازِمٍ وَ مُوسَى بْنِ بُكَيْرٍ قَالَا سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ يَبْعَثُ فِيْنَا مَنْ يَعْلَمُ

كِتَابَهُ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ.

7- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْلَمُ كِتَابَ اللَّهِ مِنْ

أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي فِيهِ خَبْرُ السَّمَاءِ وَ خَبْرُ الْأَرْضِ وَ خَبْرُ مَا يَكُونُ وَ خَبْرُ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ اللَّهُ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ.

مسیح (خدا!) در یک مقطع زمانی خاص است که گزارش این حضور توسط حواریون به لفظ درآمده است؛ چنانکه مسیحیان امروزی، با یک انجیل سر و کار ندارند، بلکه «انجیل»های کتاب مقدس، متعدد و به نام حواریونی که آن انجیل را گزارش کرده‌اند، می‌باشد.

این تلقی، صرف نظر از اشکالات درونی خودش، به هیچ عنوان با وحی قرآنی سازگار نیست؛ خصوصاً که خود قرآن کریم، بر اینکه خواندن و الفاظ این وحی برعهده خود خداوند می‌باشد، اصرار دارد.

شبهه

بحث از حقیقت وحی، بحثی برون‌دینی است و نمی‌توان با استناد به آیات قرآن، آن را تبیین کرد.

پاسخ

اولاً به چه دلیل، این بحث لزوماً برون‌دینی است؟ بحث اتفاقاً درباره وضعیت است که ما هیچ تجربه‌ای از آن نداریم، و اتفاقاً در اینجا بیش و پیش از هر چیزی باید به خود کسی که آن تجربه را آورده مراجعه کنیم.

ثانیاً حتی اگر بخواهیم تحلیل برون‌دینی ارائه دهیم، باید واقعیت‌های مورد تحلیل را جدی بگیریم؛ به لحاظ روش‌شناسی، موجه نیست که وضعیت وحی در دینی را که هیچ اهمیتی برای لفظ قائل نیست و بر مدار محوریت «یک شخص» می‌گردد (مسیحیت تحریف شده کنونی) بر وحی در دینی منطبق سازیم که بشدت بر اینکه این لفظ از جانب خداوند است اصرار دارد و از شخص نبی می‌خواهد که او هم در برابر این وحی تابع باشد. در واقع، اقتضای مواجهه موجه با پدیده وحی در یک دین، آن است که در تحلیل خود، صرفاً بر اساس حدس‌ها و بافته‌های ذهنی خود تحلیل نکنیم بلکه بر اساس واقعیت‌هایی که در آن دین گزارش شده، تحلیلی از آن واقعیت محل بحث ارائه دهیم.

در اسلام:

نه تنها از همان اولین آیه‌ای که نازل شده، اصرار بوده که پیامبر چیزی را می‌خواند که فرشته وحی برای او آورده (که تفاوت خواندن با شهود و مکاشفه بر همگان واضح است) (علق/۱، جلسه ۳۵۰)،

بلکه از ابتدا بین حدیث قدسی (مکاشفه‌ای که حاصل مواجهه معصوم با خدا بوده) و الفاظ قرآن تفاوت می‌گذاشتند، به علاوه که قرآن کریم تنها متن آسمانی‌ای است که خود متن معجزه معرفی شده و در مورد خود متن تحدی شده است. هر تحلیلی از وحی، باید بتواند این تفاوت‌ها را تبیین کند؛ نه اینکه به بهانه برون‌دینی بودن، آنها را نادیده بگیرد.

﴿۴﴾ «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»

جمع‌آوری قرآن کار ساده‌ای نبوده که هر بشری بتواند عهده‌دارش شود؛ خود خداوند مسئولیت آن را برعهده گرفته است؛ و این کار را از طریق افرادی معصوم انجام داده است. (نگاه کنید به حدیث ۲ و ۳)

طبق روایات متواتر شیعه و سنی، حضرت علی ع بعد از شهادت پیامبر اکرم ص و اعراض مردم از ایشان، در خانه نشست و تا کار جمع‌آوری قرآن تمام نشد، ردا بر دوش نهاد. (شأن نزول و حدیث ۲). سپس ایشان آن قرآن را به مسجد آوردند اما کسانی که خلافت را به دست گرفته بودند، آن قرآن را قبول نکردند؛ و حضرت ع آن را به منزل برگرداند و فرمود: دیگر تا ظهور قائم ما (عج) کسی آن را نخواهد دید؛ و ائمه اطهار ع همواره تاکید داشته‌اند که آن قرآن نزد ایشان موجود است.

بعدا یکبار زمان ابوبکر و یکبار دیگر زمان عثمان، به دستور خلیفه، زید بن ثابت به همراه عده‌ای از صحابه کار جمع‌آوری و یکسان‌سازی مصاحف (و کنار گذاشتن برخی از قرائت‌های برخی آیات) را برعهده گرفتند (۱)؛ چنانکه علمای اهل سنت نیز در طول تاریخ همواره اذعان داشته‌اند که تمامی «سبعه احرف»ی که قرآن بر آن اساس نازل شد، در مصحفی که عثمان یکسان‌سازی کرد، وجود ندارد. (۲)

بر طبق احادیث مختلف، آن قرآنی که حضرت علی ع گردآوری کرد، نه تنها واجد تمام قرائت‌های بود که پیامبر اکرم ص توسط فرشته وحی بر مردم قرائت کرده بود، و فقراتی از آن در مصحف برخی دیگر از صحابه (مانند ابن مسعود، ابی بن کعب، و ...) نیز ثبت شده بود که در مصحف عثمانی نادیده گرفته شد (نقل‌هایی از این قرائت‌ها که در مصحف عثمانی وجود ندارد، به وفور در کتب روایی شیعه و سنی آمده است)، بلکه حاوی شأن نزول آیات، تفسیر ظاهر و باطن آنها و ... بوده است؛ چنانکه ائمه اطهار در روایات متعددی تاکید کرده‌اند ما با مراجعه به قرآن به همه حقایق عالم علم داریم و هرچه می‌خواهید از ما بپرسید تا با قرآن به شما پاسخ گوئیم؛ و این را ناشی از علم خاصی به قرآن می‌دانند که در اختیار دیگران قرار نگرفته است. پی‌نوشت:

(۱) برخی مانند طبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن) معتقدند که فقط یک حرف از آن سبعه احرف در مصحف عثمانی آمده؛ و برخی مانند ابن جزری (النشر فی القرائات العشر) بر این باورند که در نگارش آن مصحف، با نگذاشتن نقطه و اعراب و اقداماتی دیگر، کاری شد که برخی از آن سبعه احرف حفظ شود. و لازم به ذکر است که قرائت سبعه‌ای که امروزه مشهور است، از قرن چهارم مشهور شده و ربطی به نزول قرآن بر «سبعه احرف» ندارد.

(۲) کنار گذاشتن برخی از قرائت‌های یک آیه، بدان معنا نیست که اندک تحریفی (کم و زیاد کردن بشری‌ای) در متن قرآن کنونی رخ داده باشد؛ و خود ائمه علیه‌السلام تاکید کرده‌اند اگر کسی بخواهد هدایت شود، با همین قرآنی که در دست ماست، می‌تواند مسیر هدایت را بیابد.

(۵) «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»

شاید بتوان این آیات را مرتبط با آیات قبل و بعد (که درباره قیامت است) نیز در نظر گرفت بدین معنا که در آیات قبل فرمود که خداوند در آن روز انسان را بدانچه از قبل و بعد فرستاده آگاه می‌سازد؛ و در آیه قبل به پیامبر ص بفرماید اما تو در بیان این مطالب که از آنها می‌دانی عجله نکن و فعلا منافقان را افشا مکن. (جلسه قبل، حدیث ۱)؛ و آنگاه معنای این آیه می‌شود «البته، بر ماست گرد آوردن اوراق نامه اعمال، و بر ماست خواندن آن» (حججه التفاسیر، ج ۷، ص ۱۳۲)

ترجمه

پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن.

حدیث

(۱) خطبه‌ای از امیرالمومنین ع روایت شده است که در فرازی از آن، درباره قرآن کریم می‌فرماید:

... و خداوند - جل و جبهه - فرمود: «لکن خداوند شهادت می‌دهد بدانچه بر تو نازل کرده است، آن را به علمش نازل کرد؛ و فرشتگان شهادت می‌دهند؛ و شاهد بودن خداوند کافی است» (نساء/۱۶۶) پس قرآن را نوری قرار داد که بدانچه استوارتر است هدایت می‌کند؛ و فرمود: «پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن.» (قیامت/۱۸) و فرمود: «پیروی کنید از آنچه از جانب پروردگارتان نازل شده است و از غیر آن از ولی دیگری پیروی نکنید؛ اندکند کسانی که متذکر می‌شوند» (اعراف/۳) و فرمود: «پس استقامت کن آن گونه که به تو دستور داده شده؛ و نیز کسانی که همراهت اند؛ و طغیان نکنید که او بدانچه می‌کنید بیناست» (هود/۱۱۲) پس در پیروی از آنچه از جانب خداوند به نزد شما آمده، رستگاری عظیم است؛ و در ترک آن خطایی آشکار؛ که فرمود: «پس اگر از جانب من هدایتی به شما رسید، پس هر که از هدایتم پیروی کند نه گمراه شود و نه شقاوت‌مند» (طه/۱۲۳) پس در پیروی آن، هر خیری را که در دنیا و آخرت امید می‌رود، قرار داد ...

تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷

عن مسعد بن صدقة عن أبي عبد الله ع عن أبيه عن جده ع قال خطبنا أمير المؤمنين ع خطبة فقال فيها:

۱... قال الله جل و جبهه «لكن الله يشهد بما أنزل إليك أنزله بعلمه والملائكة يشهدون وكفى بالله شهيدا» فجعله الله نورا يهدي للتي هي أقوم و قال: «فإذا قرأناه فاتبع قرآنه» و قال: «اتبعوا ما أنزل إليكم من ربكم ولا تتبعوا من دونه أولياء قليلا ما تذكرون» و قال: «فاستقم كما أمرت و من تاب معك ولا تطغوا إنه بما تعملون بصير» ففي اتباع ما جاءكم من الله الفوز العظيم و في تركه الخطاء المبين، قال: «فإما يأتينكم مني هدى فمن اتبع هداي فلا يضل ولا يشقى» - فجعل في اتباعه كل خير يرجي في الدنيا و الآخرة... ۲

۱. نشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، و أن محمدا عبده و رسوله، أرسله بكتاب فضله و أحكامه و أعزه و حفظه بعلمه - و أحكمه بنوره، و أیده بسلطانه، و كلاًه من لم ينتزه هوى أو يميل به شهوة - أو يأتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه - تنزيل من حكيم حميد، و لا يخلقه طول الرد و لا يفنى عجائبه من قال به صدق، و من عمل به أجر و من خاصم به فلعن و من قاتل به نصر، و من قام به هدى إلى صراط مستقيم، فيه نيا من كان قبلكم و الحكم فيما بينكم، و خيرة معادكم أنزله بعلمه و أشهد الملائكة بتصديقه

۲. فالقرآن أمر و زاجر حد فيه الحدود، و سن فيه السنن، و ضرب فيه الأمثال، و شرع فيه الدين إعدارا من نفسه و حجة على خلقه، أخذ على ذلك ميثاقهم، و ارتهن عليه أنفسهم ليبين لهم ما يأتون و ما يتقون، ليهلك من هلك عن بينة، و يحيى من حي عن بينة و إن الله لسميع عليم

۲) از امام صادق ع از پدرانشان روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

... پس هنگامی که فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار امر را بر شما مشتبه کردند، پس بر شما باد به قرآن، که همانا آن شفیع است که شفاعتش قبول است و سعایت‌گری [کسی که عیب‌ها را علیه شخص بازگو می‌کند] است که سخنش تصدیق می‌شود؛ کسی که آن را پیش روی خود گذاشت او را به بهشت رهبری می‌کند؛ و کسی که آن را پشت سر قرار داد، او را به سوی جهنم می‌راند ...

الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹

عَلَىٰ بَنِي إِبرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ...
فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ ...

۳) رسول خدا ص فرمودند:

بدرستی که این قرآن نوری آشکار است ... کسی که او را همچون امام خود قرار دهد که به او اقتدا می‌کند و بازگشتگاه خود قرار دهد که کارش به او پایان می‌یابد، خداوند او را به بهشت سراسر نعمت و زندگی تنیده در سلامت می‌رساند.

التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۴۵۰

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النُّورُ الْمُبِينُ ... مَنْ جَعَلَهُ إِمَامَهُ الَّذِي يَقْتَدِي بِهِ وَ مَعَوْلَهُ الَّذِي يَنْتَهِي إِلَيْهِ، أَدَاهُ اللَّهُ إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، وَ الْعَيْشِ السَّلِيمِ.

تدبر

۱) «فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن.

ما باید از قرآن تبعیت کنیم، نه قرآن از ما.

تفاوت تدبر درست و تفسیر به رای همین است.

۲) «فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

درباره اینکه مقصود از این آیه چیست، دیدگاه‌های زیر مطرح شده است:

الف. وقتی ما (یا جبرئیل) خواندن قرآن بر تو را تمام کردیم، آنگاه شروع به خواندن کن. (ابن عباس ۱، به نقل مجمع البیان،

ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰)

۱. «فَإِذَا قَرَأْتَهُ» عن ابن عباس قال فكان النبي ص بعد هذا إذا نزل عليه جبرئيل (ع) أطرق فإذا ذهب قرأ.

ب. وقتی آن را جمع کردیم و در سینه تو ثابت نمودیم، آنگاه بدان عمل کن. (ابن عباس^۱)، به نقل مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۶۸) (یکی از معانی «قرأ» در لغت، جمع کردن می‌باشد)

ج. وقتی قرآن خوانده شد، به هدایت آن اقتدا کن (حدیث ۱) و به احکام آن عمل کن (قتاده و ضحاک، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۰)

د. این هماهنگی با آیات قبل و بعد، و مربوط به قیامت است (جلسه قبل، تدبر ۵)؛ و ناظر است به خواندن نامه عمل، بدین معنا که به بنده‌ای که بر وضع خود بیناست و می‌داند چه گناہانی انجام داده، از باب توبیخ گفته می‌شود عجله نکن که سریع از حسابرسی اعمال فرار کنی و ببین ما همه اعمال را جمع کرده‌ایم و وقتی جمع کردن ما را دیدی دیگر مجبوری بپذیری و نمی‌توانی انکار کنی؛ و آیه بعدی هم یعنی سپس حکم راندن در این زمینه برعهده ماست (بلخی^۲)، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۰؛ و نیز: انوار التنزیل (بیضاوی^۳)، ج ۵، ص ۲۶۶)

۴... ۵

۳) «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

اگر «قرأ» را به معنای «جمع کردن» و «قرآن» را به همان معنای مصطلح قرآن بگیریم، آنگاه شاید یکی از معانی این آیه به رسمیت شناختن و تاکید بر تفسیر قرآن با قرآن باشد، یعنی وقتی ما آن را جمع کردیم و در کنار هم گذاشتیم، آنگاه از قرآن پیروی کن؛ نه از قرآنی که تکه‌تکه شده (حجر/۹۱) و یا برخی از آیاتش کنار گذاشته شده است (مائده/۴۹)

۴) «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»

این آیه از آیاتی است که صراحت دارد، لفظ قرآن هم از جانب خداست. (جلسه قبل، تدبر ۳)

۱. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: إِذَا جَمَعْنَاهُ وَ اثْبَتْنَاهُ فِي صَدْرِكَ فَاعْمَلْ بِهِ.

۲. قال البلخي الذي اختاره أنه لم يرد القرآن وإنما أراد قراءة العباد لكتبهم يوم القيامة يدل على ذلك ما قبله و ما بعده و ليس فيه شيء يدل على أنه القرآن و لا شيء من أحكام الدنيا و في ذلك تفریح للعبد و توبيخ له حين لا تنفعه العجلة يقول لا تحرك لسانك بما تقرأه من صحيفتك التي فيها أعمالك يعني اقرأ كتابك و لا تعجل فإن هذا الذي هو على نفسه بصيرة إذا رأى سيئاته ضجر و استعجل فيقال له توبيخ لا تعجل و تثبت لتعلم الحجة عليك فإننا نجمعها لك فإذا جمعناه فاتبع ما جمع عليك بالانقياد لحكمه و الاستسلام للتبعية فيه فإنه لا يمكنك إنكاره «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» لو أنكرت و قال الحسن معناه ثم إن علينا بيان ما أنبأناك أنا فاعلون في الآخرة.

۳. قيل الخطاب مع الإنسان المذكور و المعنى أنه يؤتى كتابه فيتلجج لسانه من سرعة قراءته خوفا، فيقال له لا تحرك به لسانك لتعجل به فإن علينا بمقتضى الوعد جمع ما فيه من أعمالك و قراءته، فإذا قرأناه فاتبع قراءته بالإقرار أو التأمل فيه، ثم إن علينا بيان أمره بالجزاء عليه.

۴. علامه طباطبایی در المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰ دو معنای دیگر را هم با عبارت «قيل: گفته شده» مطرح می‌کنند اما آنها را خیلی بعید می‌شمرند. آن دو معنا عبارتند از:

و قيل: المراد باتباع قرآنه اتباعه ذهنيا بالإحصاء و التوجه التام إليه و هو معنى لا بأس به.

و قيل: المراد فاتبع في الأوامر و النواهي قرآنه، و قيل: المراد اتباع قراءته بالتكرار حتى يرسخ في الذهن و هما معنيان بعيدان.

جالب اینجاست که تاکید بر اینکه این الفاظ عیناً از جانب خداست بقدری در این آیه شدید است که حتی نفرمود: «وقتی ما خواندیم تو هم آن را بخوان»، بلکه فرمود: «فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: از خواندنش پیروی کن».

۱۳۹۶/۱/۱۸

سوره قیامت (۷۵) آیه ۱۹ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

ترجمه

وانگهی بی شک برعهده ماست بیانش.

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است که:

خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان و توضیحی برای هر چیزی فرورستاده است و خداوند هیچ چیزی از آنچه بندگان بدان نیاز دارند رها نکرده است تا هیچ بنده‌ای نتواند بگوید که اگر چنین بود در قرآن نازل می‌شود؛ چرا که خداوند آن را هم در قرآن نازل کرده است.

الکافی، ج ۱، ص ۵۹

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ - إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ.

(۲) روایت شده که امام صادق ع به عمرو بن قیس فرمودند:

عمرو بن قیس! آیا احساس می‌کردی که خداوند عز و جل پیامبری فرستاده و کتابی بر او نازل کرده و در آن کتاب هر چه بدان نیاز است [در نقل دیگر: هرچه بشر تا روز قیامت بدان نیازمند است] فرو فرستاده و برای آن دلیل و راهنمایی قرار

۱. ابن شاذان القمی در الفضائل، ص ۱۷۴، روایت کرده است که در مصحف ابن مسعود این آیه به صورت «ان علیا بیانه» تلاوت می‌شده است:

و بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الثَّقَاتِ الَّذِينَ كَتَبُوا الْأَخْبَارَ أَنَّهُمْ وَضَحَ لَهُمْ فِيمَا وَجَدُوا وَ بَانَ لَهُمْ مِنْ أَسْمَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع ثَلَاثُمِائَةً اسْمٌ فِي الْقُرْآنِ مِنْهَا مَا رَوَاهُ بِالْإِسْنَادِ الصَّحِيحِ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ إِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدِينَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «إِنَّ عَلَيْنَا [علیا] جَمَعَهُ وَ قُرْآنَهُ [قرأ به] فَإِذَا قَرَأْنَاهُ [قرأه] فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا بَيَانَهُ» وَ ...

و این مطلب در الهدایة الکبری، ص ۹۲ نیز آمده است:

وَ رُوِيَ الْأَسَانِيدُ الصَّحِيحَةُ وَ وَجِدَتْ فِي قِرَاءَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) - الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ الْقُرْآنَ غَضًّا طَرِيًّا كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيَسْمَعْهُ مِنْ فَمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَ بِهَذَا كَانَ يَدْعُوهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لِأَبِيهِ، فَفِي قِرَاءَتِهِ: إِنَّ عَلَيْنَا جَمَعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا بَيَانَهُ

داده که بدان هدایت کند و برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داده و برای هرکس که از آن حد تجاوز کند هم حدی قرار داده است؟

عمرو بن قیس می‌گوید: گفتم: رسولی فرستاد و کتابی بر او نازل کرد که هر چه بدان احتیاج است در آن آمده؟ و بر آن دلیل و راهنمایی قرار داد و برای هر چیزی حد و اندازه‌ای قرار داد؟
فرمود: بله.

الکافی، ج ۷، ص ۱۷۵؛ و ج ۱، ص ۱۵۹؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۶؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶
أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ ابْنِ دُبَيْسِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَمْرُو بْنُ قَيْسٍ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَرْسَلَ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ أَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ لَهُ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ لِمَنْ جَاوَزَ الْحَدَّ حَدًّا.
قَالَ قُلْتُ أَرْسَلَ رَسُولًا وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا وَ أَنْزَلَ فِي الْكِتَابِ كُلِّ مَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا.
قَالَ ع نَعَمْ.

۳) از امام جواد ع روایت شده است که امام صادق ع فرمودند: یکبار با پدرم [امام باقر ع] مشغول طواف خانه خدا بودیم که مردی که صورتش را پوشانده بود سراغ ایشان آمد و ما را به گوشه‌ای کشید و مطالبی درباره اثبات امامت و ضرورت وجود حجتی در هر زمان که پاسخگوی تمام نیازها و مشکلات بشر باشد، بین آن دو رد و بدل شد. [امام صادق ع همه آن گفتگوها را نقل می‌کنند تا می‌رسند به اینجا که:]

او گفت: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! اما اینجا یک مساله دشوار و پیچیده‌ای وجود دارد. اگر آنها [مخالفان] گفتند که حجت خدا، قرآن است [چطور]؟

پدرم فرمود: آنگاه به آنها خواهم گفت: قرآن سخنگو نیست که امر و نهی کند، بلکه این قرآن اهلی دارد که امر و نهی می‌کنند؛ و به آنها می‌گویم: گاه برای اهل زمین مشکلی پیش می‌آید که در سنت و احکامی که در آنها اختلافی نیست، هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد؟ و در قرآن پاسخش نیست؟ خداوند ابا کرده است که در مورد آن فتنه علمش را در زمین ظاهر کند؟! و در حکم خدا هیچ جواب و راه‌گشایی برای اهل آن وجود ندارد!؟

۱. سند و عبارت در اینجا اندکی تفاوت دارد؛ و هم در این نقل و هم در نقل‌های بصائر الدرجات و عیاشی، همگی این را از امام باقر ع دانسته‌اند: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ ص وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.
۲. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ الْمَاصِرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ جَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ.
وی با سند دیگری هم روایت کرده است:

و رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ عَنْ يُونُسَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مِثْلَ ذَلِكَ.

گفت: یا ابن رسول الله! اینجاست که آنها درمی مانند. شهادت می دهم که خداوند - عز ذکره - علم دارد به هر مصیبت و مشکلی که به مخلوقات می رسد، در زمین یا در جانشان، مشکل دینی یا غیر آن؛ و قرآن را دلیل و راهنمای آن قرار داده است. و آنگاه گفت: یا ابن رسول الله! آیا می دانی که آن دلیل و راهنما چگونه است؟

امام باقر فرمود: بله! او همه حدود و تفسیرشان هنگام حکم کردن را دارد. سپس فرمود: خداوند ابا دارد از اینکه بنده ای را به مصیبتی در دین یا جان و مالش مبتلا کند که در زمین کسی نباشد که حکم آن را بداند و راه صواب در آن مصیبت را نشان دهد.

آن مرد گفت: اما در این باب، حجت آنها را در هم کوبیدی؛ مگر اینکه خصم شما بر خداوند افترا ببندد و بگوید خداوند - جل ذکره - حجتی ندارد!

الکافی، ج ۱، ص ۲۴۶

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعًا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ الْحَرِيشِ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي ع قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْنَا أَبِي ع يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ إِذَا رَجُلٌ مُعْتَجِرٌ قَدْ قُضِيَ لَهُ

۱...

۱. متن کامل حدیث که از ص ۲۴۳ شروع می شود، چنین است:

فَقَطَعَ عَلَيْهِ أُسْبُوعُهُ حَتَّى ادْخَلَهُ إِلَى دَارِ جَنْبِ الصَّفَا فَأَرْسَلَ إِلَيَّ فَكُنَّا ثَلَاثَةً فَقَالَ مَرِحِبًا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِي وَقَالَ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ يَا أَمِينَ اللَّهُ بَعْدَ آبَائِهِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ إِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْنِي وَإِنْ شِئْتَ فَأَخْبِرْتِكَ وَإِنْ شِئْتَ سَأَلْتُكَ وَإِنْ شِئْتَ فَاصْدُقْنِي وَإِنْ شِئْتَ صَدَقْتُكَ قَالَ كُلُّ ذَلِكَ أَشَاءُ قَالَ فَإِيَّاكَ أَنْ يَنْطِقَ لِسَانُكَ عِنْدَ مَسْأَلَتِي بِأَمْرٍ تَضْمُرُ لِي غَيْرَهُ قَالَ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ مَنْ فِي قَلْبِهِ عِلْمَانٌ يَخَالِفُ أَحَدَهُمَا صَاحِبَهُ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَبِي أَنْ يَكُونَ لَهُ عِلْمٌ فِيهِ اخْتِلَافٌ قَالَ هَذِهِ مَسْأَلَتِي وَقَدْ فَسَّرْتُ طَرَفًا مِنْهَا أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ مَنْ يَعْلَمُهُ قَالَ أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ فَعِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَأَمَّا مَا لَا بُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ فَفَتَحَ الرَّجُلُ عَجِيرَتَهُ وَاسْتَوَى جَالِسًا وَتَهَلَّلَ وَجْهَهُ وَقَالَ هَذِهِ أَرَدْتُ وَلَهَا أَتَيْتُ زَعَمْتُ أَنْ عِلْمٌ مَا لَا اخْتِلَافَ فِيهِ مِنَ الْعِلْمِ عِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ فَكَيْفَ يَعْلَمُونَهُ قَالَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ لَا يَرَوْنَ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَرَى لِأَنَّهُ كَانَ نَبِيًّا وَهُمْ مُحَدِّثُونَ وَأَنَّهُ كَانَ يَفِدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ فَقَالَ صَدَقْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ سَأَلْتُكَ بِمَسْأَلَةٍ صَعِبَةٍ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْعِلْمِ مَا لَهُ لَا يَظْهَرُ كَمَا كَانَ يَظْهَرُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ فَضَحِكَ أَبِي ع - وَقَالَ أَبِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُطَّلَعَ عَلَى عِلْمِهِ إِلَّا مُتَّحِنًا لِلْإِيمَانِ بِهِ كَمَا قَضَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص أَنْ يَصْبِرَ عَلَى أَدَى قَوْمِهِ وَ لَا يَجَاهِدَهُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ فَكَمْ مِنْ ائْتِمَارٍ قَدْ ائْتَمَرْتُمْ بِهِ حَتَّى قِيلَ لَهُ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَ ائِمِّ اللَّهُ أَنْ لَوْ صَدَقَ قَبْلَ ذَلِكَ لَكَانَ أَمْنًا وَ لَكِنَّهُ إِنَّمَا نَظَرَ فِي الطَّاعَةِ وَ خَافَ الْخِلَافَ فَلِذَلِكَ كَفَّ فَوَدِدْتُ أَنْ عَيْنِكَ تَكُونَ مَعَ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةُ وَ الْمَلَائِكَةُ بِسُيُوفِ آلِ دَاوُدَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ تُعَدِّبُ أَرْوَاحَ الْكُفْرَةِ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَ تُلْقِي بِهِمْ أَرْوَاحَ أَشْبَاهِهِمْ مِنَ الْأَحْيَاءِ ثُمَّ أَخْرَجَ سَيْفًا ثُمَّ قَالَ هَذَا مِنْهَا قَالَ فَقَالَ أَبِي إِي وَ الَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْبَشَرِ قَالَ فَرَدَّ الرَّجُلُ اعْتِجَارَهُ وَقَالَ أَنَا إِلْيَاسُ مَا سَأَلْتُكَ عَنْ أَمْرِكَ وَ بِي مِنْهُ جِهَالَةٌ غَيْرَ أَنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْحَدِيثُ قُوَّةً لِأَصْحَابِكَ وَ سَأَخْبِرُكَ بِأَيَّةٍ أَنْتَ تَعْرِفُهَا إِنْ خَاصَمُوا بِهَا فَلَجُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ أَبِي إِنْ شِئْتَ أَخْبِرْتِكَ بِهَا قَالَ قَدْ شِئْتُ قَالَ إِنْ شِئْتُمْ إِنْ قَالُوا لِأَهْلِ الْخِلَافِ لَنَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لِرَسُولِهِ ص - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا فَهَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَعْلَمُ مِنَ الْعِلْمِ شَيْئًا لَا يَعْلَمُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَوْ يَأْتِيهِ بِهِ جِبْرَائِيلُ ع فِي غَيْرِهَا فَإِنَّهُمْ سَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ لِمَا عِلْمٌ بَدٌّ مِنْ أَنْ يُظْهَرُ فَيَقُولُونَ لَا فَقُلْ لَهُمْ فَهَلْ كَانَ فِيمَا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ لَهُمْ فَمَنْ حَكَمَ بِحُكْمِ اللَّهِ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَهَلْ خَالَفَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَيَقُولُونَ نَعَمْ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقَدْ تَقَضُوا أَوْلَ كَلَامِهِمْ فَقُلْ لَهُمْ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَإِنْ قَالُوا مِنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ فَقُلْ مَنْ لَا يَخْتَلِفُ فِي عِلْمِهِ فَإِنْ قَالُوا فَمَنْ هُوَ ذَاكَ فَقُلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَاحِبَ ذَلِكَ فَهَلْ بَلَغَ أَوْ لَا فَإِنْ قَالُوا قَدْ بَلَغَ فَقُلْ فَهَلْ مَاتَ ص وَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِهِ يَعْلَمُ عِلْمًا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَإِنْ قَالُوا لَا فَقُلْ إِنْ خَلِيفَةُ رَسُولِ

فَقَالَ هَاهُنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بَابٌ غَامِضٌ أَرَأَيْتَ إِنْ قَالُوا حُجَّةُ اللَّهِ الْقُرْآنُ قَالَ إِذَنْ أَقُولَ لَهُمْ إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَ يَنْهَى وَ لَكِنَّ الْقُرْآنَ أَهْلٌ يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ وَ أَقُولُ قَدْ عَرَضْتُ لِبَعْضِ أَهْلِ الْأَرْضِ مُصِيبَةً مَا هِيَ فِي السُّنَّةِ وَ الْحُكْمِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ - وَ لَيْسَتْ فِي الْقُرْآنِ أَبِي اللَّهِ لِعِلْمِهِ بِتِلْكَ الْفِتْنَةِ أَنْ تَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ فِي حُكْمِهِ رَادٌّ لَهَا وَ مَفْرَجٌ عَنْ أَهْلِهَا فَقَالَ هَاهُنَا تَفْلُجُونَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ ذَكَرَهُ قَدْ عَلِمَ بِمَا يُصِيبُ الْخَلْقَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ أَوْ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنَ الدِّينِ أَوْ غَيْرِهِ فَوَضَعَ الْقُرْآنَ دَلِيلًا - قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ هَلْ تَدْرِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ دَلِيلَ مَا هُوَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَعَمْ فِيهِ جَمَلُ الْحُدُودِ وَ تَفْسِيرُهَا عِنْدَ الْحُكْمِ فَقَالَ أَبِي اللَّهِ أَنْ يُصِيبَ عَبْدًا بِمُصِيبَةٍ فِي دِينِهِ أَوْ فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ لَيْسَ فِي أَرْضِهِ مِنْ حُكْمِهِ قَاضٍ بِالصَّوَابِ فِي تِلْكَ الْمُصِيبَةِ قَالَ فَقَالَ الرَّجُلُ أَمَا فِي هَذَا الْبَابِ فَقَدْ فَلَجْتَهُمْ بِحُجَّتِهِ إِلَّا أَنْ يَفْتَرِيَ خَصْمُكُمْ عَلَى اللَّهِ فَيَقُولَ لَيْسَ لِلَّهِ جَلٌّ ذَكَرَهُ حُجَّةٌ ... ١

تدبر

(١) «ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

«علینا» به لحاظ نحوی «خبر» است که مقدم آمده، و این دلالت بر «حصر» می‌کند؛ یعنی: بیانش «تنها» بر عهده ماست. نتیجه: همان طور که اصل قرآن از جانب خدا آمده، بیان و شرح آن هم باید به نحوی از جانب خدا باشد.

ثمره دین شناسی

آیات متعدد دلالت دارد که همه چیز در قرآن کریم آمده است (نحل/٨٩؛ انعام/٣٨ و ٥٩؛ و نیز احادیث ٢ و ١) اما بیان آن و استخراج آن کار هرکسی نیست. قرآن آمده است که تا اختلافات و ابهامات بشر را حل کند، اما خودش مورد اختلاف واقع شده است. اینجاست که امامت و حجتی که مطلب را به طور قطعی بتواند از قرآن استخراج کند، ضرورت پیدا می‌کند. (حدیث ٣)

اللَّهُ صَ مُؤَيَّدٌ وَ لَا يَسْتَخْلِفُ رَسُولُ اللَّهِ صَ إِلَّا مِنْ يَحْكُمُ بِحُكْمِهِ وَ إِلَّا مِنْ يَكُونُ مِثْلَهُ إِلَّا النَّبُوَّةَ - وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَ لَمْ يَسْتَخْلَفْ فِي عِلْمِهِ أَحَدًا فَقَدْ ضَيَّعَ مِنْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ مِمَّنْ يَكُونُ بَعْدَهُ فَإِنْ قَالُوا لَكَ فَإِنَّ عِلْمَ رَسُولِ اللَّهِ صَ كَانَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقُلْ - حم. وَ الْكِتَابُ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا إِلَى قَوْلِهِ - إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ فَإِنْ قَالُوا لَكَ لَا يُرْسِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا إِلَى نَبِيِّ فَقُلْ هَذَا الْأَمْرُ الْحَكِيمُ الَّذِي يُفْرَقُ فِيهِ هُوَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ الَّتِي تَنْزِلُ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ أَوْ مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ فَلَيْسَ فِي السَّمَاءِ أَحَدٌ يَرْجِعُ مِنْ طَاعَةٍ إِلَى مَعْصِيَةٍ فَإِنْ قَالُوا مِنْ سَمَاءٍ إِلَى أَرْضٍ وَ أَهْلُ الْأَرْضِ أَحْوَجُ الْخَلْقِ إِلَى ذَلِكَ فَقُلْ فَهَلْ لَهُمْ بَدٌّ مِنْ سَيِّدٍ يَتَحَاكَمُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ قَالُوا فَإِنَّ الْخَلِيفَةَ هُوَ حَكْمُهُمْ فَقُلْ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى قَوْلِهِ خَالِدُونَ لَعَمْرِي مَا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ وَلِيُّ اللَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ إِلَّا وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ وَ مَنْ أَيْدٍ لَمْ يُخْطِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ عَدُوٌّ لِلَّهِ عَزَّ ذَكَرَهُ إِلَّا وَ هُوَ مُخَذَّلٌ وَ مَنْ خُذِلَ لَمْ يُصَبْ كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ لَا بُدَّ مِنْ تَنْزِيلِهِ مِنَ السَّمَاءِ يَحْكُمُ بِهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كَذَلِكَ لَا بُدَّ مِنْ وَالٍ فَإِنْ قَالُوا لَا نَعْرِفُ هَذَا فَقُلْ لَهُمْ قُولُوا مَا أَحْبَبْتُمْ أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَ أَنْ يَتْرَكَ الْعِبَادَ وَ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِمْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ ثُمَّ وَقَفَ

١ ادامه حدیث چنین است:

وَ لَكِنْ أَخْبَرَنِي عَنْ تَفْسِيرِ - لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيُّ ع - وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ قَالَ فِي أَبِي فُلَانٍ وَ أَصْحَابِهِ وَاحِدَةٌ مُقَدِّمَةٌ وَ وَاحِدَةٌ مُؤَخَّرَةٌ - لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ مِمَّا خُصَّ بِهِ عَلِيُّ ع - وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ مِنَ الْفِتْنَةِ الَّتِي عَرَضَتْ لَكُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص - فَقَالَ الرَّجُلُ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَصْحَابُ الْحُكْمِ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ ثُمَّ قَامَ الرَّجُلُ وَ ذَهَبَ فَلَمْ أَرَهُ.

۲) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

این آیه نیز مانند آیات قبل، می‌تواند در معانی مختلفی به کار رفته باشد. برخی از معانی‌ای که درباره این آیه گفته‌اند عبارت است از:

- الف. بعد از اینکه آن را حفظ کردی و خواندی، برای تو حقایق آن را بیان می‌کنیم. (فتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱) به عبارت دیگر، بعد از قرائتش، مطالبش را برای تو تبیین کنیم (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۰)
- ب. برعهده ماست بیان آن مطالبی که به تو درباره آخرت خبر دادیم (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)
- ج. بر عهده ماست که مطالب قرآن را برای تو حفظ کنیم تا با تلاوت آن بر مردم بتوانی آن را برای مردم بیان کنی (به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)
- د. برعهده ماست که قرآن را به زبان عربی واضحی و فرفرستیم که برای مردم کاملا بیان شود و گنگی و ابهامی در آن نماند. (زجاج، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)
- ه. در فرضی که معنای این آیات مربوط به قیامت باشد (جلسه قبل، تدبر ۲.د) در آیه قبل فرمود که ما اعمال تو [= انسانی که در آیات قبل مورد مذمت بود] را جمع کرده‌ایم تا تو آن را بخوانی؛ آنگاه این آیه ناظر به این است که در صورتی که انکار کردی، بیان آن برعهده خود ماست. (به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)
- و. ... ۱

۳) «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»

بیان قرآن فقط بر عهده ماست.

شاید بتوان نتیجه گرفت که کسی که می‌خواهد به شرح و بیان آیات قرآن برای مردم بپردازد، واقعا باید خودش را هیچ نبیند و فقط از خدا بخواهد که مطالب صحیح را بر زبان و قلم وی جاری کند.

ثمره اخلاقی - اجتماعی

اگر بیان مطالب قرآن در اصل برعهده خداست و ما هیچ کاره‌ایم، در صورتی که مطلبی درستی را از قرآن فهمیده و بیان کردیم که دیگران تاکنون نگفته‌اند، آیا حق داریم مدعی «مالکیت معنوی» آن شویم به طوری که کسی بدون اجازه و استناد به ما، حق گفتن، نوشتن و یا منتشر کردن آن را نداشته باشد؟!

۱. علامه طباطبایی نقل قولی می‌آورد که برخی این آیات را خطاب به پیامبر درباره قیامت دانسته و این طور توضیح داده‌اند «و عن بعضهم أن الآيات الأربع متصله بما تقدم من حديث يوم القيامة، و خطاب «لا تُحَرِّكْ» للنبی ص، و ضمیر «به» لیوم القیامة، و المعنی لا تتفوه بالسؤال عن وقت القیامة أصلا و لو كنت غیر مكذب و لا مستهزیء «لَتَعَجَلَ بِهِ» أي بالعلم به «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ» أي من الواجب فی الحكمة أن نجتمع من نجمه فیهِ و نوحی شرح وصفه إلیك فی القرآن «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» أي إذا قرأنا ما یتعلق به فاتبع ذلك بالعمل بما یقتضیه من الاستعداد له «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» أي إظهار ذلك بالنفخ فی الصور انتهى ملخصا» و با گفتن «و هو كما ترى» نارضایتی خود از این برداشت را اعلام می‌دارند. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۱)

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾

مطلب دریافتی از یکی از اعضای محترم کانال

با توجه به زیارت آل یس که درباره امام زمان می‌گوییم «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ تَرْجُمَانَهُ» می‌توان امام زمان را مصداق بارز این آیه دانست که خداوند به وسیله اوست که قرآن را بیان می‌کند.

۱۳۹۶/۱/۱۹

سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۰ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ

ترجمه

اما نه، بلکه این [دنیای] زودرس را دوست دارید؛

نکات ترجمه

«الْعَاجِلَةَ» از ماده «عجل» به معنای «چیزی که زود برسد و انسان در دست‌یابی به آن عجله و شتاب داشته باشد» می‌باشد

که درباره این ماده در جلسه ۱۶۲ توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/al-isra-017-018>

«تحبون»

این کلمه و کلمه «تذرون» در آیه بعد، در قرائت اهل مدینه و کوفه [یعنی قرائت نافع و عاصم و حمزه و کسائی] به صورت مخاطب (تحبون، تذرون) قرائت شده؛ و در بقیه قرائات [یعنی قرائت مکه (ابن کثیر) و بصره (ابوعمر و) و شام (ابن عامر)] [مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۵۹۹] و نیز در قرائت ابن‌محیصن و یزیدی و حسن بصری (الکامل المفصل فی القرائات الاربعه عشر، ص ۵۷۸) و نیز مجاهد و قتاده و جحدری (البحر المحيط، ج ۱۰، ص ۳۵۰) به صورت غایب (یحبون، یذرون) قرائت شده است.

ميلاد جواد الائمه مبارک باد

حدیث

(۱) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای فرمودند:

شما را از این دنیا برحذر می‌دارم، که منزلگاهی است ناپایدار، نه خانه‌ی ماندن و نه جایگاه قرار.

خود را به فریب آراسته، و دیگران را به زینت خویشتن فریفته.

خانه‌ای که نزد پروردگارش خوار است، که حلالش به حرامش آمیخته، و خوبی‌اش به بدی‌اش، و زندگانی‌اش به مرگش،

و شیرینی‌اش به تلخی‌اش.

خداوند تعالی آن را برای دوستانش نگزید، و در دادن آن به دشمنانش بخل نورزید.

خیر آن اندک است، و شر آن آماده؛ فراهم آن پریشان، و مُلک آن از دست رفته؛ و آبادان آن رو به ویرانی نهاده.

پس، خوب و مطلوب نیست خانه‌ای که ویران گردد، و عمری که چون توشه پایان پذیرد، و روزگاری که چون پیمودن

راه به سر آید.

آنچه را خدا بر شما واجب کرده مطلوب خود شمارید؛ و توفیق گزاردن حقی را که از شما خواسته، هم از او چشم دارید؛ و پیش از آنکه مرگ شما را فرا خواند، گوش به دعوتش بدارید.

آنان که خواهان دنیا نیستند، دلهاشان گریان است، هر چند بخندند؛ و اندوهشان فراوان است، هر چند شادمان گردند؛ و نفس خود را دائما فروکوبند، هر چند دیگران بدانچه نصیب آنان شده، غبطه خورند.

یاد مرگ از دلهای شما رفته؛ و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته. دنیا بیش از آخرت مالکتان گردیده و آنچه زودرس است، آن را که در پیش است، از یادتان برده؛ در حالی که شما بر دین خدا برادرانید؛ چیزی شما را از هم جدا نکرده، جز باطنی خبیث و ضمیری پلید. نه بار هم را به دوش می کشید، نه خیرخواه هستید؛ نه به یکدیگر چیزی می بخشید، و نه با هم دوستی می ورزید.

شما را چه می شود که به اندک دنیا، که به دست می آورید، شاد می شوید؛ و از بسیار آخرت، که از دستتان می رود، اندوهناک نمی گردید؟ و اندک دنیا را که از دست می دهید، ناآرامتان می گرداند، چندان که این ناآرامی در چهره هاتان آشکار می شود، و ناشکیبا بودن از آنچه از دستتان رفته، پدیدار.

گویی که دنیا شما را خانه اقامت و قرار است، و متاع آن همیشه برای شما پایدار.

چیزی شما را باز نمی دارد، از آنکه عیب برادر خود را- که از آن بیم دارد- رویاروی او بگویید، جز آنکه می ترسید او نیز چنان عیبی را- که در شماست- به رختان آرد.

در واگذاشتن آخرت و دوستی دنیا با هم یک دل آید، و هر یک از شما دین را بر سر زبان دارید؛ با این حال همچون عاملی می نمایید که عملش را به پایان آورده، و رضایت سرور خویش را حاصل کرده!

نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳ (اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۱۱۰-۱۱۱)

و من خطبه له ع

وَ أَحَدَرُكُمْ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا مَنَزِلٌ قُلْعُهُ وَ لَيْسَتْ بِدَارٍ نُجْعَهُ قَدْ تَزَيَّنَتْ بِغُرُورِهَا وَ عَرَّتْ بِزِينَتِهَا دَارُ هَانَتْ عَلَى رَبِّهَا فَخَلَطَ حَلَالُهَا بِحَرَامِهَا وَ خَيْرُهَا بَشَرُهَا وَ حَيَاتُهَا بِمَوْتِهَا وَ حُلُوهَا بِمُرِّهَا لَمْ يُصِفْهَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَضِنَّ بِهَا [عَنْ] عَلَى أَعْدَائِهِ خَيْرُهَا زَهِيدٌ وَ شَرُّهَا عَتِيدٌ وَ جَمْعُهَا يَنْفَدُ وَ مَلِكُهَا يُسَلَبُ وَ عَامِرُهَا يَخْرَبُ فَمَا خَيْرٌ دَارٍ تُنْقَضُ نَقْضُ الْبِنَاءِ وَ عُمُرٍ يَفْنَى فِيهَا فَنَاءَ الزَّادِ وَ مَدَّةٌ تَنْقَطِعُ انْقِطَاعَ السَّيْرِ اجْعَلُوا مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ [طَلَبَتِكُمْ] طَلَبِكُمْ وَ اسْأَلُوهُ مِنْ أَدَاءِ حَقِّهِ [كَمَا] مَا سَأَلَكُمْ وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُمْ إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبَكَّى قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ ضَحِكُوا وَ يَسْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنَّ فَرِحُوا وَ يَكْتُرُ مَقْتُهُمْ أَنْفُسَهُمْ وَ إِنْ اغْتَبَطُوا بِمَا رَزَقُوا قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْأَجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْأَمْالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا حُبُّ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ فَلَا تَوَازَرُونَ وَ لَا تَنَاصِحُونَ وَ لَا تَبَاذُلُونَ وَ لَا تَوَادُّونَ مَا بَالَكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَ لَا يَحْزَنُكُمْ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَهُ وَ يَقْلِقُكُمْ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قَلْبُهُ صَبْرِكُمْ عَمَّا زَوَى مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارُ مَقَامِكُمْ وَ كَانَ مَتَاعَهَا

بَاقٍ عَلَيْكُمْ وَ مَا يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ أَنْ يَسْتَقْبَلَ أَخَاهُ بِمَا يَخَافُ مِنْ عَيْبِهِ إِلَّا مَخَافَةً أَنْ يَسْتَقْبَلَهُ بِمِثْلِهِ قَدْ تَصَافَيْتُمْ عَلَى رَفْضِ الْأَجْلِ وَ حُبِّ الْعَاجِلِ وَ صَارَ دِينَ أَحَدِكُمْ لِعَقَّةٍ عَلَى لِسَانِهِ صَنِيعٌ مَنْ فَرَّغَ مِنْ عَمَلِهِ وَ أَحْرَزَ [رِضًا] رِضَى سَيِّدِهِ ١.

(٢) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای فرمودند:

نه دعوت‌کننده‌ای را پاسخ گفتند، و نه آنچه را ترغیب کردی پذیرفتند، و نه بدانچه تشویقشان کردی مشتاق شدند.

به مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوایی به خود خریدند، و در دوستی آن با هم به سازش گراییدند:

هر که عاشق چیزی شود، دیده‌اش را کور سازد و قلبش را مریض کند.

پس با دیده‌ای بنگرد که صحیح نمی‌بیند و با گوش‌ای گوش دهد که ناشنواست.

شهوات، پرده عقلش را دریده؛ و دنیا دلش را میرانیده؛ جان او شیفته دنیاست و او بنده آن است، و به سوی هر که چیزی

از دنیا در دست دارد، نگران است. هر جا که دنیا رود، در پی آن رود، و هر جا روی آرد، روی بدانجا کند. نه به گفته بازدارنده

از سوی خدا خود را بازدارد، و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد در گوش آرد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

...فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَ لَا فِيمَا رَغَبُوا وَ لَا إِلَى مَا شَوَّتَ إِلَيْهِ اشْتَأَقُوا أَقْبَلُوا عَلَى جِيفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَى حُبِّهَا وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى بَصْرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بَعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَهَتَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثَمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثَمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَجْرِ وَ لَا يَتَعَطُّ مِنْهُ بِوَاعِظٍ...

تدبر

(١) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

بسیاری از مفسران، چهار آیه قبل را همانند جمله معترضه دانسته و این آیه را در ادامه آیات قبل تر قلمداد کرده‌اند (مثلا

تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۵۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۱) در واقع بحث در مورد انسانی است که در مورد آخرت تردید می‌افکند

و یا با اینکه بر خویشتن آگاه است بهانه‌تراشی می‌کند؛ این آیه می‌فرماید: مساله‌تان اینها نیست؛ بلکه مساله این است که به دنیا

و متاع زودرس آن دل بسته‌اید و به تعبیر عامیانه، فقط تا نوک بینی‌تان را می‌بینید!

ثمره تخصصی معرفت‌شناسی

محبت و علاقه به چیزی می‌تواند چشم عقل را بندد و انسان را در تشخیص دچار خطا کند.

۱. این احادیث هم متناسب با این آیه می‌باشد:

عَنْهُ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ سِتُّ حُبِّ الدُّنْيَا وَ حُبِّ الرَّئِيسَةِ وَ حُبِّ الطَّعَامِ وَ حُبِّ النِّسَاءِ وَ حُبِّ النَّوْمِ وَ حُبِّ الرَّاحَةِ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۵)

همچنین است حدیث معروف «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» که هم در ضمن حدیث ۱ در جلسه ۲۳۹ (<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-19>) آمده

و نشان داده چگونه جامع همه خطایاست و هم مستقلا با سندی دیگر به عنوان حدیث ۳ جلسه ۱۶۱ (<http://yekaye.ir/al-ankabut-029-64>) آمده

است.

ثمره اخلاقی

برای اینکه به شناخت درست برسیم، صرف مطالعه و اندیشیدن کفایت نمی‌کند. باید حب و بغض‌های خود را هم مدیریت کنیم. (حدیث ۲)

۲) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

محبت و علاقه به آنچه دم‌دستی و زودرس است، از مهمترین عواملی است که مانع جدی گرفتن آخرت، و در واقع مانع عاقبت‌اندیشی می‌شود، تا جایی که امیرالمومنین ع فرمودند:

بِإِثَارِ حُبِّ الْعَاجِلَةِ صَارَ مَنْ صَارَ إِلَى سُوءِ الْأَجَلِ

به خاطر ترجیح دادن علاقه به وضعیت زودرس است که آنکه عاقبتش بد شد، چنین شد. (عیون الحکم و المواعظ (للیثی)،

ص ۱۸۸)

۳) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

دوست داشتن آنچه نقد و حاضر و در دسترس است، مبنای بسیاری از خطاهای انسان است.

شبهه

پس چرا گفته‌اند «سرکه نقد به از حلوای نسیه؟»

پاسخ

این ضرب‌المثل ناروا نیست؛ اما محلش اینجا نیست. آنچه خداوند مذمت می‌کند این نیست که چرا به خاطر حلوای نسیه، سرکه نقد را رها کرده‌اید؛ بلکه مانند این است که بگویند چرا مثلاً برای ۲۰۰ تومان نقد، ۲۰۰ میلیارد تومان نسیه‌ای را که ضامنش هم خداست، رها کرده‌اید!

بله، اگر تفاوت نقد و نسیه در حد تفاوت سرکه و حلوا باشد، انسان نقد را رها نمی‌کند؛ اما مشکل این است که صرف نقد و دم دست حاضر بودن نباید معیار اولویت‌سنجی انسان باشد.

ثمره اجتماعی

اگر دقت کنیم نه فقط در مقایسه دنیا و آخرت، بلکه در همین دنیا هم عاقبت‌بینی عامل رشد است و دلمشغول منفعت فوری شدن، عامل بدبختی است. می‌توانید مثال‌های متعدد این را در تحصیل، ازدواج و روابط با جنس مخالف، انتخاب شغل و برنامه کسب و کار، و ... ببینید. حتی در تفریحات و لذت‌بردن‌های عادی هم، بسیاری از اوقات، برای تفریح و لذت عمیق بردن، باید با دوراندیشی وارد شد، نه صرفاً دم‌دست بودن (مثلاً برای یک مسافرت تفریحی چگونه اقدام کنیم که بیشتر لذت ببریم؛ حساب شده و عاقبت‌اندیشانه، یا ... ؟)

۱. عاجله نقطه مقابل عاقبه است: حدیث ۱ جلسه ۱۲۹ <http://yekaye.ir/al-anam-006-162>

۴) «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»

شاید با توجه به برخی آیات (خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ انبیاء/۳۷)، کسی بگوید اصل «عجله» کردن در متن خلقت انسان تعبیه شده است. دست کم می توان گفت عجله کردن و شتافتن، اگر به سوی هدف و مقصود صحیح باشد، چیز بدی نیست؛ این آیه هم در مقام مذمت کردن چنین وضعیتی نیست؛ بلکه آنچه در این آیه مذمت شده، این است که انسان دلش را در گروی چیزی بگذارد که شتابان و سریع به انسان می رسد و چیزی که مهمتر و اساسی تر است رها کند. (توضیح بیشتر در جلسه ۱۶۲،

تدبر ۱) <http://yekaye.ir/al-isra-017-018>

۱۳۹۶/۱/۲۰

۳۷۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۱ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ

ترجمه

و آخرت را وامی گذارید.

نکات ترجمه

«الْآخِرَةَ» از ماده «أخر» است که نقطه مقابل «تقدم» (= پیشی گرفتن) و به معنای عقب انداختن است و «أخر» به معنای

«دیگر» می باشد. توضیح بیشتر درباره این واژه در جلسه ۱۶۳ گذشت <http://yekaye.ir/al-isra-017-019>

حدیث

۱) از امام علی ع روایت شده است:

همانا کسی که آنچه زودرس است [= دنیا] بیشتر عنان او را به دست گرفته باشد تا آنچه که در پیش است، و امور دنیا نزد او بر امور آخرت ارجحیت داشته باشد، باقی را به فانی فروخته و [امر] جاودان را با [چیزی] نابودشدنی عوض کرده و خود را به هلاکت انداخته و خود را به مانع زایل شدنی اندک راضی کرده و با [دل بستن به] آن، از [در پیش گرفتن] راه آشکار کناره گیری کرده است.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۵۳؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۰

إِنَّ مَنْ كَانَتْ الْعَاجِلَةُ أُمَّلَكَ بِهِ مِنَ الْأَجَلَةِ وَ أُمُورُ الدُّنْيَا أَعْلَبَ عَلَيْهِ مِنْ أُمُورِ الْآخِرَةِ فَقَدْ بَاعَ الْبَاقِيَ بِالْفَآنِي وَ تَعَوَّضَ الْبَائِدَ عَنِ الْخَالِدِ وَ أَهْلَكَ نَفْسَهُ وَ رَضِيَ لَهَا بِالْحَائِلِ الزَّائِلِ الْقَلِيلِ وَ نَكَبَ بِهَا عَنْ نَهْجِ السَّبِيلِ.

۲) امیرالمومنین ع در سخنانی اوصاف کسی را بیان کرده اند که سزاوار سرزنش است:

۱. از این جهت گفته شده «شاید» چون با توجه به سیاق، برخی از مفسران این آیه را نوعی طعنه و کنایه به انسان عجول دانسته اند (المیزان، ج ۱۴،

ص ۲۸۹)، نه لزوماً بیان نحوه آفرینش انسان توسط خداوند.

اگر بیمار شود از اینکه عملی انجام نمی‌دهد ابراز ندامت می‌کند، و وقتی که سالم است، مغرور است و عمل را به بعد وامی‌گذارد؛

اگر به کشتزار دنیا دعوا شود، اهل عمل است، و اگر به کشتزار آخرت دعوت شود، تنبلی می‌کند؛
وقتی بی‌نیاز می‌شود سرمست می‌شود و به فتنه می‌افتد، و وقتی نیازمند است ناامید می‌گردد و سست؛
اگر در حقش نیکی کنند انکار می‌کند، و اگر در حق کسی نیکی کند، اظهار فضل می‌کند و منت می‌گذارد؛
اگر معصیتی برایش پیش آید به اعتماد بر اینکه توبه می‌کند بدان دست می‌یازد؛ و اگر عزم بر توبه کند با فردا فردا کردن به عقب می‌اندازد و بر گناه پافشاری می‌ورزد؛

اگر او را ببخشند گمان می‌کند که خودش بوده که توبه کرده؛ و اگر به بلایش اندازند، به شک می‌افتد و [در خدا و پیامبر] تردید می‌کند؛

اگر مریض شود مخلص می‌شود و زاری می‌کند، همین که خوب شد فراموش می‌کند و دوباره کارش را تکرار می‌کند و بر ظلم به بندگان بی‌پروا تر می‌گردد؛

اگر در ایمنی بسر برد، با خوشگذرانی در آنچه زودرس است [در دنیا]، به فتنه می‌افتد و آخرت را فراموش می‌کند و از معاد غافل می‌گردد.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۶۳؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۸

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَقِّ مَنْ دَمَهُ:

إِنْ سَقِمَ فَهُوَ نَادِمٌ عَلَى تَرْكِ الْعَمَلِ وَإِنْ صَحَّ أَمِنَ مُغْتَرًّا وَآخِرَ الْعَمَلِ، إِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ الدُّنْيَا عَمِلَ وَإِنْ دُعِيَ إِلَى حَرْثِ
الْآخِرَةِ كَسَلَ، إِنْ اسْتَعْنَى بَطَرٍ وَفُتِنَ، إِنْ افْتَقَرَ قَنَطَ وَوَهَنَ، إِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ جَحَدَ وَإِنْ أَحْسَنَ تَطَاوَلَ وَامْتَنَّ، إِنْ عَرَضَتْ لَهُ مَعْصِيَةٌ
وَأَقْعَمَهَا بِالْإِتِّكَالِ عَلَى التَّوْبَةِ وَإِنْ عَزَمَ عَلَى التَّوْبَةِ سَوَّفَهَا وَأَصْرَعَ عَلَى الْحَوْبَةِ، إِنْ عُوْفِيَ ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ تَابَ، إِنْ ابْتَلَى ظَنَّ وَارْتَابَ، إِنْ
مَرِضَ أَخْلَصَ وَأَنَابَ، إِنْ صَحَّ نَسِيَ وَعَادَ وَاجْتَرَأَ عَلَى مَظَالِمِ الْعِبَادِ، إِنْ أَمِنَ افْتَتَنَ لَاهِيًا بِالْعَاجِلَةِ وَنَسِيَ الْآخِرَةَ وَغَفَلَ عَنِ
الْمَعَادِ.

۳) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

سودبرده‌ترین مردم کسی است که با دنیا، آخرت را بخرد؛ و زیانکارترین مردم کسی است که به جای آخرت، به دنیا، راضی شود.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص ۱۲۰؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۰

أَرْبِحُ النَّاسَ مَنْ اشْتَرَى بِالْدُّنْيَا الْآخِرَةَ وَأُخْسِرُ النَّاسَ مَنْ رَضِيَ بِالْدُّنْيَا عِوَضًا عَنِ الْآخِرَةِ.

تدبر

(۱) «وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

«آخر» یعنی دیگر، و آخرت یعنی جایی که اساساً به نحو دیگری است. انسانها یک وضعیت دم‌دستی دارند، و یک وضعیت دیگر. عده‌ای به خاطر این وضع دم‌دستی (العاجله) آن وضع دیگر را رها می‌کنند. جالب است که آن عالم و زندگی انسان در آن بقدری متفاوت است که نامش را «آخرت: دیگری» گذاشتند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

هر انسانی یک ظاهری دارد و یک باطنی؛ جسمی دارد و روحی؛ حسی دارد و اندیشه‌ای؛ شهوت و غضبی دارد و عقلی؛ عاجله‌ای دارد و آخرتی؛ آنچه به چشم می‌آید و دم‌دست است همین ظاهر و جسم و حس و شهوت و دنیاست؛ و آنچه اصیل و باقی است، آن دیگری است، همان باطنی است که دیده نمی‌شود، روحی است که همه‌کاره بدن است، اندیشه‌ای است که به حس فرمان می‌دهد؛ عقلی است که تدبیر شهوت و غضب را برعهده می‌گیرد؛ و نهایتاً آخرتی است که ثمره آنچه در دنیا کاشته را می‌درود.

در واقع، هر انسانی یک وضعیت محسوس و دم‌دستی دارد؛ و یک وضعیت عمیق و اصیل، و تمام آزمون زندگی این است که کدام را جدی‌تر می‌گیرد.

می‌توان گفت هرکسی یک «من» دانی دارد و یک «من» عالی؛ بلکه یک من کاذب دارد و یک من حقیقی؛ اگر آن ابعاد ظاهری و جسمی و حسی و شهوانی و دنیوی، تحت ابعاد باطنی و روحی و عقلی و اخروی انسان قرار بگیرد، «من» حقیقی او شکوفا می‌شود و در آنجا که حقایق آشکار می‌گردد چهره‌ای شاد و خرم خواهد داشت (آیه بعد)؛ و اگر وضعیت بالعکس شود، «من» دروغینی جای من حقیقی را می‌گیرد و وقتی محل آشکار شدن باطن‌ها شد، چهره حقیقی‌اش درهم و سیه‌روی و خوار و ذلیل می‌شود (قیامت/۲۴-۲۵؛ عبس/۴۰-۴۲)

تمام زندگی ما این است که آیا عاجله و زودرس را می‌گیریم و آن دیگری را رها می‌کنیم؟ یا آنچه دم‌دست و زودرس است را در راستای آن دیگری به کار می‌بندیم؟

۲) «بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

ظاهراً «علاقه به دنیا زمانی بد و قابل سرزنش است که ملازم رها کردن قیامت باشد.» (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۱۱)

۳) «بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ؛ وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

دنیا و آخرت نمی‌توانند با هم محبوب نهایی انسان قرار گیرند. اگر کسی محبت دنیا را در دل پرورش داد، آخرت را رها می‌کند.

۴) «وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ»

کسی که در مورد قیامت مرتب [برای خودش یا دیگران] تردید می‌افکند (قیامت/۳-۶ و ۱۵)، کسی است که آخرت را جدی نگرفته است.

اگر کسی حتی احتمال وجود آخرت را هم بدهد، زندگی‌اش دگرگون خواهد شد.

نکته تخصصی فلسفه دین.

در کتب فلسفه دین، استدلالی از «پاسکال» (ریاضیدان معروف) نقل، و به «شرطبندی پاسکال» معروف شده است، که بر اساس حساب احتمالات، نشان می‌دهد که انسان فقط احتمال وجود خدا و آخرت را هم بدهد، زندگی‌اش را بر آن اساس تنظیم خواهد کرد. ظاهراً وی این استدلال را از کتاب‌های غزالی، و او نیز از امام صادق ع گرفته است.

در اینجا به جای بیان پاسکال، اصل حکایت امام صادق ع را می‌آوریم:

حکایت

ابن لابی‌العوجاء یکی از افرادی بود که اعتقادی به خدا و معاد نداشت و بارها سراغ امام صادق ع می‌آمد با ایشان بحث می‌کرد و امام هربار پاسخی می‌داد که او درمی‌ماند. یکبار در ایام حج آمده بود و مسلمانان را به خاطر اعمال حج مسخره می‌کرد. امام صادق ع او را دید و جمله‌ای به او گفت که چنان درمانده شد که گفت: در قلبم دردی احساس کردم که توان ایستادن ندارم. همراهانش او را به منزلش منتقل کردند و [ظاهراً این سخن امام، چنان او را درمانده کرده بود که] اندکی بعد از دنیا رفت.

جمله حضرت که امروزه در مباحث فلسفه دین به اسم «شرطبندی پاسکال» معروف شده چنین است:

«إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ نَجَوْتَ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ وَ هُوَ كَمَا تَقُولُ نَجَوْنَا وَ هَلَكْتَ»

(الکافی، ج ۱، ص ۷۴-۷۸).

۱. متن کامل حدیث بدین صورت است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَسِّنِ الْمِثْمِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي مَنْصُورِ الْمُتَطَبِّبِ فَقَالَ أَخْبَرَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ كُنْتُ أَنَا وَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُقَفَّعِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ تَرَوْنَ هَذَا الْخَلْقَ وَ أَوْماً بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ الطَّوَافِ مَا مِنْهُمْ أَحَدٌ أُوجِبُ لَهُ اسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَ فَمَا الْبَاقُونَ فِرَاعٌ وَ بَهَائِمٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ كَيْفَ أُوجِبَتْ هَذَا الْأَسْمُ لِهَذَا الشَّيْخِ دُونَ هَؤُلَاءِ قَالَ لَأَنِّي رَأَيْتُ عِنْدَهُ مَا لَمْ أَرَهُ عِنْدَهُمْ فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ لَا بُدَّ مِنْ اخْتِبَارِ مَا قُلْتَ فِيهِ مِنْهُ قَالَ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُقَفَّعِ لَا تَفْعَلْ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَفْسِدَ عَلَيْكَ مَا فِي يَدِكَ فَقَالَ لَيْسَ ذَا رَأْيِكَ وَ لَكِنْ تَخَافُ أَنْ يَضْعُفَ رَأْيُكَ عِنْدِي فِي إِحْلَالِكِ إِيَّاهُ الْمَحَلَّ الَّذِي وَصَفْتَ فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ أَمَا إِذَا تَوَهَّمْتَ عَلَيَّ هَذَا فَقُمْ إِلَيْهِ وَ تَحَفَّظْ مَا اسْتَطَعْتَ مِنَ الزَّلْزَلِ وَ لَا تَتَنَّى عَنَانِكَ إِلَى اسْتِرْسَالِ فَيْسَلَمَكَ إِلَى عِقَالٍ وَ سَمُهُ مَا لَكَ أَوْ عَلَيْكَ قَالَ فَقَامَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ وَ بَقِيْتُ أَنَا وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ جَالِسَيْنِ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْنَا ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ قَالَ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْمُقَفَّعِ مَا هَذَا بَيْشِرٍ وَ إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِي يُتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِراً وَ يَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِناً فَهُوَ هَذَا فَقَالَ لَهُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ جَلَسْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُ غَيْرِي ابْتِدَائِي فَقَالَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا يَقُولُ هَؤُلَاءِ وَ هُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ فَقَدْ سَلِمُوا وَ عَطِبْتُمْ وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا تَقُولُونَ وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ فَقَدْ اسْتَوَيْتُمْ وَ هُمْ قُلْتُمْ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ وَ أَيُّ شَيْءٍ نَقُولُ وَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُونَ مَا قَوْلِي وَ قَوْلُهُمْ إِلَّا وَاحِدٌ فَقَالَ وَ كَيْفَ يَكُونُ قَوْلُكَ وَ قَوْلُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ يَقُولُونَ إِنْ لَهُمْ مَعَادٌ وَ ثَوَابٌ وَ عِقَابٌ وَ يَدِينُونَ بَأْنَ فِي السَّمَاءِ إِلَهاً وَ أَنهَا عَمْرَانُ وَ أَنْتُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ السَّمَاءَ خَرَابٌ لَيْسَ فِيهَا أَحَدٌ قَالَ فَاعْتَمَمْتُهَا مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَا مَنَعَهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا يَقُولُونَ أَنْ يَظْهَرَ لِخَلْقِهِ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى عِبَادَتِهِ حَتَّى لَا يَخْتَلِفَ مِنْهُمْ أَثْنَانُ وَ لَمْ أَحْتَجِبْ عَنْهُمْ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ وَ لَوْ بَاشَرَهُمْ بِنَفْسِهِ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى الْإِيمَانِ بِهِ فَقَالَ لِي وَيْلَكَ وَ كَيْفَ أَحْتَجِبُ عَنْكَ مِنْ أَرَكَ قُدْرَتَهُ فِي نَفْسِكَ نَشْوءِكَ وَ لَمْ تَكُنْ وَ كَبْرَكَ بَعْدَ صِغْرِكَ وَ قُوَّتِكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ وَ ضَعْفِكَ بَعْدَ قُوَّتِكَ وَ سَقَمِكَ بَعْدَ صِحَّتِكَ وَ صِحَّتِكَ بَعْدَ سَقَمِكَ وَ رِضَاكَ بَعْدَ غَضَبِكَ وَ غَضَبِكَ بَعْدَ رِضَاكَ وَ حَزَنَكَ بَعْدَ فَرَحِكَ وَ فَرَحَكَ

اگر مطلب آن گونه است که تو می‌گویی [یعنی خدا و آخرتی در کار نباشد] - که البته آن گونه نیست - هم ما نجات پیدا کرده‌ایم و هم تو؛ و اگر مطلب آن گونه باشد که ما می‌گوییم - که البته این گونه است - ما نجات پیدا کرده و تو هلاک می‌شوی.

توضیح:

شاید اشکال شود که در حالت اول، چون برای انسان بی‌خدا، حرام و حلالی مطرح نیست، خیلی بیش از انسان متدین از زندگی در دنیا لذت می‌برد؛ در حالی که لزوماً چنین نیست؛ زیرا اگرچه دیندار واقعی از برخی شهوترانی‌ها و ... خود را دور

بَعْدَ حَزْنِكَ وَ حُبِّكَ بَعْدَ بُغْضِكَ وَ بُغْضِكَ بَعْدَ حُبِّكَ وَ عَزْمِكَ بَعْدَ انَاتِكَ وَ انَاتِكَ بَعْدَ عَزْمِكَ وَ شَهْوَتِكَ بَعْدَ كِرَاهَتِكَ وَ كِرَاهَتِكَ بَعْدَ شَهْوَتِكَ وَ رَغْبَتِكَ بَعْدَ رَهْبَتِكَ وَ رَهْبَتِكَ بَعْدَ رَغْبَتِكَ وَ رَجَاءِكَ بَعْدَ يَأْسِكَ وَ يَأْسِكَ بَعْدَ رَجَائِكَ وَ خَاطِرِكَ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَهْمِكَ وَ عَزُوبَ مَا أَنْتَ مُعْتَقِدُهُ عَنْ ذَهْنِكَ وَ مَا زَالَ يُدَدُّ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لَا أَدْفَعُهَا حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُظْهِرُ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَنْهُ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ وَ زَادَ فِي حَدِيثِ ابْنِ أَبِي الْعُوجَاءِ حِينَ سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ عَادَ ابْنُ أَبِي الْعُوجَاءِ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى مَجْلِسِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَجَلَسَ وَ هُوَ سَاكِتٌ لَا يَنْطِقُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَأَنَّكَ جِئْتَ تُعِيدُ بَعْضَ مَا كُنَّا فِيهِ فَقَالَ أَرَدْتُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَعْجَبَ هَذَا تَنْكُرُ اللَّهُ وَ تَشْهَدُ أَنِّي ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ الْعَادَةُ تَحْمِلُنِي عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْكَلَامِ قَالَ إِجْلَالًا لَكَ وَ مَهَابَةً مَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَإِنِّي شَاهِدْتُ الْعُلَمَاءَ وَ نَاطَرْتُ الْمُتَكَلِّمِينَ فَمَا تَدَاخَلَنِي هَيْبَةٌ قَطُّ مِثْلُ مَا تَدَاخَلَنِي مِنْ هَيْبَتِكَ قَالَ يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ أَفْتَحُ عَلَيْكَ بِسُؤَالٍ وَ أَقْبِلْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَمْصُوعُ أَنْتَ أَوْ غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ بِنُ أَبِي الْعُوجَاءِ بَلْ أَنَا غَيْرُ مَصْنُوعٍ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع فَصَفْ لِي لَوْ كُنْتَ مَصْنُوعًا كَيْفَ كُنْتَ تَكُونُ بَقِيَّةَ عَبْدِ الْكَرِيمِ مَلِيًّا لَا يُحِيرُ جَوَابًا وَ وَلِعَ بَخْشِيَّةٍ كَانَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ قَصِيرٌ مُتَحَرِّكٌ سَاكِنٌ كُلُّ ذَلِكَ صِفَةٌ خَلَفَهُ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ صِفَةَ الصَّنْعَةِ غَيْرَهَا فَاجْعَلْ نَفْسَكَ مَصْنُوعًا لِمَا تَجِدُ فِي نَفْسِكَ مِمَّا يَحْدُثُ مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْكَرِيمِ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَسْأَلْنِي عَنْهَا أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَا يَسْأَلْنِي أَحَدٌ بَعْدَكَ عَنْ مِثْلِهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَبْكَ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَسْأَلْ فِيمَا مَضَى فَمَا عَلِمَكَ أَنَّكَ لَا تَسْأَلُ فِيمَا بَعْدَ عَلَى أَنَّكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ نَقَضْتَ قَوْلَكَ - لَأَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَّ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْأَوَّلِ سِوَاءَ فَكَيْفَ قَدِمْتَ وَ أَخَّرْتَ ثُمَّ قَالَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ أَزِيدُكَ وَضُوحًا أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ مَعَكَ كَيْسٌ فِيهِ جَوَاهِرُ فَقَالَ لَكَ قَائِلٌ هَلْ فِي الْكَيْسِ دِينَارٌ فَفَقِيتَ كَوْنَ الدِّينَارِ فِي الْكَيْسِ فَقَالَ لَكَ صَفٌ لِي الدِّينَارَ وَ كُنْتَ غَيْرَ عَالِمٍ بِصِفَتِهِ هَلْ كَانَ لَكَ أَنْ تَنْفِي كَوْنَ الدِّينَارِ عَنِ الْكَيْسِ وَ أَنْتَ لَا تَعْلَمُ قَالَ لَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَالْعَالِمُ أَكْبَرُ وَ أَطْوَلُ وَ أَعْرَضُ مِنَ الْكَيْسِ فَلَعَلَّ فِي الْعَالِمِ صِنْعَةٌ مِنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُ صِفَةَ الصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ الصَّنْعَةِ فَانْقَطَعَ عَبْدُ الْكَرِيمِ وَ أَجَابَ إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ وَ بَقِيَ مَعَهُ بَعْضُ فَعَادَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ فَقَالَ أَقْبَلِ السُّؤَالَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع سَلْ عَمَّا شِئْتَ فَقَالَ مَا الدَّلِيلُ عَلَى حَدَثِ الْأَجْسَامِ فَقَالَ إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئًا صَغِيرًا وَ لَا كَبِيرًا إِلَّا وَ إِذَا ضُمُّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ وَ فِي ذَلِكَ زَوَالٌ وَ انْتِفَالٌ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى وَ لَوْ كَانَ قَدِيمًا مَا زَالَ وَ لَا حَالٌ لَأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يُوْجَدَ وَ يَبْطُلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدَثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَ الْعَدَمِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاحِدٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ هَبْكَ عَلِمْتَ فِي جَرَى الْحَالَتَيْنِ وَ الزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدَلْتِ بِذَلِكَ عَلَى حَدُوثِهَا فَلَوْ بَقِيَتِ الْأَشْيَاءُ عَلَى صِغَرِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تَسْتَدِلَّ عَلَى حَدُوثِهَا فَقَالَ الْعَالِمُ ع إِنَّمَا نَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالِمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَاهُ وَ وَضَعْنَاهُ عَالِمًا آخَرَ كَانَ لَ شَيْءٌ آدَلُّ عَلَى الْحَدَثِ مِنْ رَفَعْنَاهُ إِلَّا هُوَ وَ وَضَعْنَاهُ غَيْرَهُ وَ لَكِنْ أَجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَرْتَ أَنْ تَلْزِمَنَا فَنَقُولُ إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَى ضُمَّ شَيْءٌ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرَ وَ فِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ كَمَا أَنَّ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولَهُ فِي الْحَدَثِ لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَانْقَطَعَ وَ خَزِيَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَامِ الْقَابِلِ التَّقَى مَعَهُ فِي الْحَرَمِ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ شَيْعَتِهِ إِنَّ ابْنَ أَبِي الْعُوجَاءِ قَدْ أَسْلَمَ فَقَالَ الْعَالِمُ ع هُوَ أَعْمَى مِنْ ذَلِكَ لَا يُسْلِمُ فَلَمَّا بَصُرَ بِالْعَالِمِ قَالَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع مَا جَاءَ بِكَ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ عَادَةُ الْجَسَدِ وَ سُنَّةُ الْبَلَدِ وَ لِنَظَرِ مَا النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْحَلْقِ وَ رَمَى الْحِجَارَةَ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ ع أَنْتَ بَعْدَ عَلَى عُنُوكَ وَ ضَلَّالِكَ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَذَهَبَ يَتَكَلَّمُ فَقَالَ لَهُ ع لَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَ نَفْضِ رِدَائِهِ مِنْ يَدِهِ وَ قَالَ إِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ لَيْسَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَ نَجُوتَ وَ إِنْ يَكُنُ الْأَمْرُ كَمَا نَقُولُ وَ هُوَ كَمَا نَقُولُ نَجُونَا وَ هَلَكْتَ فَاقْبَلِ عَبْدَ الْكَرِيمِ عَلَى مَنْ مَعَهُ فَقَالَ وَجَدْتُ فِي قَلْبِي حَزَاةً فَرُدُونِي فَرُدُّوهُ فَمَا تَ لَا رَحِمَهُ اللَّهُ.

نگه می‌دارد اما از طرفی لذت‌های معنوی عمیقی در مناجات با خدا و ... می‌برد که چه‌بسا اگر تیر هم از پایش بکشند متوجه نشود و به درکی از خود و پیرامونش می‌رسد که حتی در سخت‌ترین مصیبت‌ها، فقط زیبایی می‌بیند (حضرت زینب س در دربار ابن‌زیاد فرمود: جز زیبایی ندیدم)؛ و از طرف دیگر، آن لذت‌های فوری غالباً عوارضی برای سلامتی و ... دارد و این محرومیت‌ها مزایا و ثمراتی در زندگی دنیوی دارد - مانند استحکام پیوند خانوادگی و رسیدن به تجربه عشق‌ورزی، و ... - که او از آن عوارض در امان می‌ماند و از این مزایا هم بهره‌مند می‌شود؛ و لذا سرجمع لذت‌های یک متدین واقعی در دنیا، اگر بیش از لذت‌های یک بی‌دین نباشد، کمتر نیست.

۳۸۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲ *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ*

۱۳۹۶/۱/۲۱

ترجمه

رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است.
(شاد می‌آمد و رخساره برافروخته بود)

نکات ترجمه

«نَاصِرَةٌ»

اسم فاعل از ماده «نصر» است. این ماده در اصل بر حُسن و خلوص و نورانیت دلالت می‌کند (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۳۹). برخی آن را لمعان و درخششی دانسته‌اند که [از فرط حُسن و زیبایی در چهره کسی نمایان دیده می‌شود و] دلالت بر خوش و خرم بودن وی می‌کند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۲، ص ۱۵۶)

این ماده، علاوه بر این مورد، در دو جای دیگر قرآن کریم به صورت مصدر (نصره) به کار رفته است: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَصْرَةَ النَّعِيمِ» (مطففین/۲۴) «لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا» (انسان/۱۱)

حدیث

پیشاپیش میلاد سراسر نور امیرمومنان را تبریک عرض می‌کنم

هدیه به تمامی شیعیان واقعی آن حضرت، روایت زیر که تناسبی با آیه امروز (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ: رخساره‌هایی آن روز بشاش و نورانی است) دارد، تقدیم می‌شود:

۱) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

در سمت راست عرش، گروهی‌اند که رخساره‌هایشان از نور و بر منابری از نورند، انبیاء به حال آنان غبطه می‌خورند در حالی که نه از انبیایند و نه از شهداء.

گفتند: پیامبر خدا! در حالی که نه از انبیا هستند و نه از شهداء، چه چیزی آنان را چنان مقرب خداوند کرده است؟

فرمود: آنان شیعیان علی ع هستند و حضرت علی ع امامشان است.

عَنْ عَن حَمَزَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ التَّقْفِيَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ عَن يَمِينِ الْعَرْشِ قَوْمًا وَجُوهُهُمْ مِّنْ نُورٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِّنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ لَيْسُوا بِأَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللَّهِ وَمَا أَزْدَادُوا هَؤُلَاءِ مِنَ اللَّهِ إِذَا لَمْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ إِلَّا قُرْبًا مِنَ اللَّهِ قَالَ أَوْلَيْتُكَ شِيعَةً عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ إِمَامُهُمْ ۱۰

۲) هاشم صیداوی می‌گوید: امام صادق ع فرمودند: پدرم که از من بهتر است، از جدم از رسول خدا ص روایت کرده است که فرمودند: هیچ یک از فقرای شیعیان ما نیست مگر اینکه «تبعه» ای [بدهی ای که ناشی از ظلم باشد] برعهده‌اش نیست. به ایشان گفتم: فدایتان شوم. تبعه چیست؟

فرمودند: از پنجاه و یک رکعت نماز [= نمازهای واجب و نوافل یومیه] و از روزه سه روز در ماه. پس هنگامی که روز قیامت شود از قبرهایشان بیرون می‌آیند در حالی که رخساره‌هایشان مانند ماه شب چهارده است. به هر یک از آنها گفته می‌شود: بخواه تا به تو داده شود. می‌گوید: از پروردگارم تقاضا دارم که نگاه کردن به رخسار حضرت محمد ص را نصیبم فرماید. پس خداوند عز و جل به بهشتیان اجازه می‌دهد که حضرت محمد ص را زیارت کنند.

پس برای رسول خدا ص منبری بر بساطی از بساطهای بهشتی گذاشته می‌شود ... پس حضرت محمد ص و حضرت علی ع از آن بالا می‌روند و شیعیان آل محمد ص دور آن ازدحام می‌کنند و خدا به آنها نگاه می‌کند و این همان است که فرمود: «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است، به جانب پروردگارشان می‌نگرند» (قیامت/۲۲-۲۳) فرمود: پس نوری آنها را در برمی‌گیرد به نحوی که وقتی برمی‌گردند حوری‌ها نمی‌توانند از دیدن آنها سیراب شوند.

سپس امام صادق ع فرمود: هاشم، «برای چنین چیزی اهل عمل باید عمل کنند.» (صافات/۶۱)

تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العتره الطاهرة، ص ۷۱۷

مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هُوْدَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ هَاشِمِ الصَّيْدَاوِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا هَاشِمُ حَدِّثْنِي أَبِي وَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ فُقَرَاءِ شِيعَتِنَا إِلَّا وَكَيْسَ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ. قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَمَا التَّبِعَةُ؟

۱. مرحوم برقی (صاحب المحاسن) در ادامه گفته است:

عَنْ عَن ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ مِثْنَى الْحَنَاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ نَحْوَهُ وَاخْتَلَفَ فِيهِ بَعْضُ لَفْظِهِ قَالَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ وَالْمُرْسَلُونَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَعْظَمَ مَنزِلَةَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ وَاللَّهِ شِيعَةُ عَلِيٍّ وَهُوَ إِمَامُهُمْ.

۲. چه بسا امام ع نگاه کردن به جانب پروردگار را به معنای «نگاه کردن به جانب لطفی که پروردگار در حق آنها روا داشته و آنچه از نگاه پیامبر می‌خواستند نصیبشان کرده» دانسته‌اند. شاید هم از این باب بوده که چون پیامبر مظهر تجلی اعظم است، نگاه به ایشان نگاه به خداست، شبیه آنچه در احادیث در تفسیر آیه «فلما آسفونا انتقمنا منهم» آمده که خدا ناراحت شدن اولیای خود را به خود نسبت داده است.

قَالَ مِنَ الْإِحْدَى وَالْخَمْسِينَ رَكْعَةً وَمِنْ صَوْمِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ وَوُجُوهُهُمْ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ فَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مِنْهُمْ سَلَّ تُعْطَى فَيَقُولُ أَسْأَلُ رَبِّي النَّظَرَ إِلَى وَجْهِ مُحَمَّدٍ ص قَالَ فَيَأْذَنُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَزُورُوا مُحَمَّدًا ص قَالَ فَيُنْصَبُ لِرَسُولِ اللَّهِ ص مِنْبَرٌ عَلَى دَرْتُوكٍ مِنْ دَرَانِيكَ الْجَنَّةِ لَهُ أَلْفُ مَرْقَاهُ بَيْنَ الْمَرْقَاهِ إِلَى الْمَرْقَاهِ رَكْضَةُ الْفَرَسِ فَيَصْعَدُ مُحَمَّدٌ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ فَيُحْفُ ذَلِكَ الْمَنْبَرِ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ ع فَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ وَهُوَ قَوْلُهُ «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» قَالَ فَيُلْقَى عَلَيْهِمْ مِنَ النُّورِ حَتَّىٰ إِنَّ أَحَدَهُمْ إِذَا رَجَعَ لَمْ تَقْدِرِ الْحُورُ أَنْ تَمَلَأَ بَصَرَهَا مِنْهُ. قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا هَاشِمُ «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ».

۳) از امام صادق ع از پدرشان از جدشان روایت شده است که رسول خدا ص فرمود: هنگامی که روز قیامت شود گروهی را بر منبری از نور می‌آورند که رخسارشان همچون ماه شب چهارده می‌درخشد که اولین و آخرین بر آنها غبطه می‌خورند. سپس سکوت کردند. مجدداً این کلام را سه بار تکرار کردند.

عمر بن خطاب گفت: پدرم و مادرم فدایت! آیا آنها شهیدانند؟

حضرت ص فرمود: آنها شهیدانند اما نه آن شهیدانی که شما گمان می‌کنید.

گفت: آنها اوصیائند؟

فرمود: آنها اوصیائند اما نه آن اوصیایی که شما گمان می‌کنید.

گفت: از اهل آسمان‌اند یا از اهل زمین؟

فرمود: از اهل زمین‌اند.

گفت: به من بگو آنها کی‌اند؟

پیامبر ص با دست اشاره‌ای به حضرت علی ع کرد و فرمود: این و شیعیانش؛ دشمنی و بغض آنها را هیچیک از قریش ندارد مگر اینکه خونخوار [یا: زناکار] باشد؛ و هیچیک از انصار ندارد مگر اینکه یهودی باشد؛ و هیچیک از عرب ندارد مگر اینکه حرامزاده باشد، و هیچیک از سایر مردم ندارد مگر اینکه شقاوتمند باشد.

عمر! دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست دارد در حالی که دشمنی و بغض علی ع را دارد.

فضائل الشیعة (صدوق)، ص ۳۱

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُؤْتَى بِأَقْوَامٍ عَلَى مَنَابِرٍ مِنْ نُورٍ تَتَلَاأُ وَوُجُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ يَغْبِطُهُمُ الْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ أَعَادَ الْكَلَامَ ثَلَاثًا.

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي هُمُ الشُّهَدَاءُ؟

قَالَ هُمُ الشُّهَدَاءُ وَ لَيْسَ هُمُ الشُّهَدَاءُ الَّذِينَ تَطُنُّونَ.

قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ؟

قَالَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ وَ لَيْسَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ الَّذِينَ تَطُنُّونَ.

قَالَ فَمِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَوْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ؟

قَالَ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ.

قَالَ فَأَخْبِرْنِي مَنْ هُمْ؟

قَالَ فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ هَذَا وَ شِيعَتُهُ مَا يُبْغِضُهُ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا سَفَاحِيٌّ وَ لَا مِنْ الْأَنْصَارِ [الأنهار] إِلَّا يَهُودِيٌّ وَ لَا مِنْ الْعَرَبِ إِلَّا دَعِيٌّ وَ لَا مِنْ سَائِرِ النَّاسِ إِلَّا شَقِيٌّ يَا عُمَرُ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُ عَلِيًّا.^١

(٤) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

کسانی که همدیگر را فی الله دوست بدارند، روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خداوند در سمت راستش [پربرکتش] می‌باشند - که هر دو دستش راست [پربرکت] است - . رخساره‌هایشان سفیدتر و نورانی‌تر است از خورشیدی که طلوع می‌کند؛ به جایگاه آنها هر فرشته مقرب و پیامبر فرستاده‌شده‌ای غبطه می‌خورد.

مردم می‌گویند: اینان چه کسانی‌اند؟

گفته می‌شود: اینان کسانی‌اند که همدیگر را فی الله دوست داشتند.

الکافی، ج ٢، ص ١٢٦

عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُمَرَ بْنِ جَبَلَةَ الْأَحْمَسِيِّ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضِ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ عَنْ يَمِينِهِ وَ كَلْنَا يَدَيْهِ يَمِينٌ وَ جُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً وَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ الطَّالِعَةِ يَغْبِطُهُمْ بِمَنْزِلَتِهِمْ كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ كُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ. يَقُولُ النَّاسُ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَيُقَالُ هَؤُلَاءِ الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ.

١ در این مضمون احادیث فراوانی وارد شده است. دو نمونه دیگر هم در اینجا تقدیم می‌شود:

عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ وَ جُوهُهُمْ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ الْقَمَرِ عَلَيْهِمْ نِيَابٌ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ عَلَيْهِمْ نِعَالٌ مِنْ نُورٍ شَرُوكَهَا مِنْ ذَهَبٍ فَيُوتُونَ بِنَجَائِبٍ مِنْ نُورٍ عَلَيْهَا رَحَائِلٌ مِنْ نُورٍ أَزْمَتِهَا سَلْسَلٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ رُكْبَتَا مِنْ زَبْرَجْدٍ فَيُرَكَّبُونَ عَلَيْهَا حَتَّى يَصِيرُوا أَمَامَ الْعَرْشِ وَ النَّاسُ يَهْتَمُونَ وَ يَغْتَمُونَ وَ يَحْزَنُونَ وَ هُمْ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَقَالَ عَلِيُّ ع مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ أَوْلَئِكَ شِيعَتُكَ وَ أَنْتَ إِمَامُهُمْ. (المحاسن، ج ١، ص ١٧٩)

أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِيَّارِ الْخَازَنِ بِقَرَأَتِي عَلَيْهِ مَرَارًا بِمَشْهَدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيِّ الْبَزَازِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا جَدِّي لَأُمِّي أَبُو الطَّيِّبِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبَّاسِ الْبَجَلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ الرَّمَازِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعَابِدِيُّ الْعَرَمِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلْوَانَ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَبْعَثُ شِيعَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ قُبُورِهِمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْعُيُوبِ وَ جُوهُهُمْ كَالْقَمَرِ لَيْلَةً الْبَدْرِ مَسْكَنَةٌ رِعَاثَتُهُمْ مَسْتَوْرَةٌ عَوْرَاتُهُمْ قَدْ أُعْطُوا الْأَمْنَ وَ الْأَمَانَ يَخَافُ النَّاسُ وَ لَا يَخَافُونَ وَ يَحْزَنُ النَّاسُ وَ لَا يَحْزَنُونَ يَحْشَرُونَ عَلَى نُوقٍ لَهَا أَجْنِحَةٌ مِنْ ذَهَبٍ تَنَالُهَا قَدْ ذَلَّتْ مِنْ غَيْرِ رِيَاضَةٍ أَعْنَقُهَا مِنْ يَأْقُوتِ أَحْمَرَ الْيَنَنِ مِنَ الْحَرِيرِ لِكِرَامَتِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى. (بشارة المصطفى لشيعة المرتضى

(طبری آملی، قرن ٦، ص ٤٧)

(۱) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

رخسارهایی در آن روز از فرط شادی برافروخته است.

کسی که آخرت و تفاوتش با دنیا را بفهمد، می‌فهمد اینکه انسان آن روز چنین باشد، مهم است؛ و اگر آن روزمان چنین باشد، امروز تحمل هر سختی‌ای برایمان آسان می‌شود.

(۲) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

رخسارهایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است.

چرا چنین‌اند؟

در آیه دیگر این حالت خوش و خرم و برافروختگی‌ای که در صورت بهشتیان دیده می‌شود ناشی از نعمت‌هایی دانسته

شده که خداوند بدانها داده است: «تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ» (مطففین/۲۴)

اما چرا این نعمت‌ها بدانها داده شده؟

در آیه دیگر، این ناشی از عمل خودشان دانسته شده؛ البته عملی خالصاً برای خدا:

و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا؛ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا؛ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا؛ فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُورًا (انسان/۸-۱۱)

(۳) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

اینها چه کسانی‌اند که صورت‌هایشان چنین نورانی است؟

- در قرآن کریم این تعبیر تنها دوبار دیگر آمده است:

یکبار در مورد آن گروه از «ابرار» [= نیکان] آمده که از رحیق مختومی که از جام مقربان در آن ریخته شده می‌نوشند.

(مطففین/۲۲-۲۸)

مورد دوم در خصوص انفاقی است که اهل بیت ع انجام دادند و سه شب پیاپی افطاری‌شان را به مسکین و یتیم و

اسیر انفاق کردند و خداوند کارشان را ستود و آنها را از سرور و چنین نورانی‌تی لبریز کرد (انسان/۸-۱۱).

اگر توجه کنیم که مصداق اصلی مقربان همان اهل بیت ع هستند، جمع این دو آیه این می‌شود که کسانی که در

قیامت این گونه «شاد می‌آیند و رخساره برافروخته‌اند» یا خود اهل بیت‌اند یا شیعیان خاص آنان.

- اکنون اگر سراغ روایات برویم، می‌بینیم این حالت یا صریحاً وصف حضرت علی ع و شیعیانش دانسته شده (احادیث

۱-۳) و یا وصف کسانی که همدیگر را فی الله دوست دارند (حدیث ۴)؛ و با توجه به اینکه شیعه واقعی کسی است

که امیرالمومنین ع و اهل بیت را فی الله دوست دارد، و تنها دوستی‌ای که در قرآن کریم بارها بر آن اصرار و تصریح

شده و مصداق اصلی محبت فی الله است، دوستی اهل بیت است - که تنها اجری است که پیامبر ص از ما خواسته

(شوری/۲۳) و فرموده که این اجر به خاطر خودتان است (سبأ/۴۷) و راه شما را به سوی خدا باز می‌کند (فرقان/۵۷)

- دوباره به همین نتیجه می‌رسیم که مصداق اصلی این کسان، یا خود اهل بیت‌اند و یا شیعیان خاص آنها.

خداوند ان‌شاءالله، به حق این شب مبارک میلاد امیرمؤمنان علیه‌السلام همه ما را از شیعیان خاص ایشان قرار دهد.

﴿۴﴾ «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

وجوه (رخساره) بهشتیان چگونه خواهد بود؟

در این آیه «ناضرة: شاد و برافروخته، نورانی) معرفی شد.

آیات دیگری که رخساره (وجه، وجوه) بهشتیان را توصیف می‌کند عبارتند از:

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ (آل عمران/۱۰۶)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ؛ لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ (غاشیه/۸-۹)

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ؛ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ (عبس/۳۸-۳۹)

در واقعا رویشان سفید است (مببضه)، آثار نعمت در آن هویداست (ناعمه)، تابناک و درخشان (مسفره)، خندان (ضاحکه)

است و آثار بشارت هم در آن پیدا است (مستبشره)

اینها همگی اوج شادی را همراه با معنویت معرفی می‌کند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی (تأملی درباره شادی)

اسلام اصلاً با شادی مخالف نیست؛ اما برای رساندن انسان به شادی حقیقی‌ای که عمق جان انسان را شاد کند، با

شادی‌های کاذب که روح را به ابتذال می‌کشاند، مخالف است.

اگر باور کنیم که آخرت است که حقایق آشکار می‌شود، آنگاه فرق شادی حقیقی و شادی کاذب را خواهیم دانست.

شادی حقیقی امری سراسر معنوی است، کسی واقعا شاد است، که در ضمیر و باطنش شاد باشد؛ نه اینکه صرفاً لحظاتی

به خندیدن و خنداندن دیگران مشغول باشد.

ممکن است کسی دلچک شود و ظاهرش شاد و شادی‌آور باشد، اما شادی یک دلچک چه اندازه واقعی است؟ و آیا او که

جانش شاد نیست و برای پول، خود را مضحکه دیگران کرده، می‌تواند شادی واقعی را در مخاطبش پدید آورد؟

بله، لحظاتی ما را می‌خندانند، اما خنده‌ای که اگر انسان عمیقی باشیم، چه بسا بعداً، بیش از آن، به حال او و جامعه‌ای که

او را بدین کار واداشته، گریه کنیم.

اما آنکه حقیقتاً شاد است، این شادی همچون نوری در چهره‌اش منعکس خواهد شد و در مواجهه با او، حتی بی‌آنکه

سخن بگوید جان انسان شاد می‌شود.

آیا تاکنون چهره یک ولی خدا را از نزدیک دیده‌اید که چه آرامش و نشاطی به انسان منتقل می‌کند؟

اگر این را هم تجربه نکرده باشید، می‌توانید با حضور در حرم اهل بیت ع، محضری ملکوتی را درک کنید و ببینید آیا جان‌تان لبریز از شادی نمی‌شود؟ تا حدی که گاه ناخودآگاه اشک شوق بر دیدگانتان می‌نشانند. و یا در ایام و ساعات خاصی که با آنها نسبتی دارد، (مانند امشب که میلاد سراسر نور مولود کعبه است) می‌توانید خود را در محضر ایشان حاضر کنید. واقعا شادی‌ای را که در محضر ایشان به دست می‌دهد به چه قیمتی عوض می‌فروشید؟ آیا تماشای دهها فیلم کم‌دی، ذره‌ای از چنین شادی‌ای را به جان شما منتقل می‌کند؟

چنین شادی‌ای شادی حقیقی است؛ لذا در عرصه قیامت، که پرده‌ها کنار می‌رود و فقط حقیقت می‌ماند، این شادی‌ها در چهره‌ها موج می‌زند.

بیهوده نیست که مصداق اصلی این چهره‌های شاد را اهل بیت ع و شیعیان واقعی ایشان معرفی کرده‌اند (تدبر ۳) ۱

۵) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ»

اگر در دنیا هم گاه درست نباشد، در قیامت قطعاً درست است که:
«رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر»

۱۳۹۶/۱/۲۲

۳۸۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۳ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ

ترجمه

به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان؛

میلاد امیرالمومنین ع مبارک باد.

نکات ترجمه

«ناظرَةٌ» اسم فاعل از ماده «نظر» است که درباره این ماده در جلسه ۷۶ (<http://yekaye.ir/al-hadeed-057-13>) و جلسه ۲۳۴ (<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-14>) بحث شد.

تنها اضافه می‌شود که کاربرد کلمه «ناظر» در معنای «منتظر» کاربرد بسیار رایجی است و در زبان فارسی نیز گاهی کلمه «ببینم» را به معنای «منتظر می‌مانم» نیز به کار می‌رود؛ چنانکه در قرآن کریم همین تعبیر «ناظره» مشخصاً در معنای «منتظر بودن» به کار رفته است و می‌توان آن را به «ببینم» (به همین معنای منتظر می‌مانم) ترجمه کرد: «وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ؛ [ملکه سبأ گفت:] و من هدیه‌ای برای آنها می‌فرستم تا ببینم [منتظر بمانم] که فرستادگان را با چه چیزی برمی‌گردانند.» (نمل/۳۵)

۱. درباره اینکه می‌توان قربه‌ای الی الله شاد بود، قبلاً در یادداشت زیر نکاتی نوشته‌ام.

<http://farsi.khamenei.ir/others-note?id=19001>

۱) از امام رضا ع درباره این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان» (قیامت/۲۲-۲۳) فرمودند:

یعنی [آن رخساره‌ها] نورانی است و منتظر ثواب پروردگارش است.

توجه: ابن‌شهر آشوب این مطلب را به مفسران مهم صحابه و تابعین نسبت می‌دهد و سخن آنها را روایت نبوی می‌داند و بعد از آن می‌گوید:

و امیرالمومنین ع فرمود: در آخرت به او می‌نگرند همان گونه که در دنیا می‌نگریستند.

الأمالی (للسدوق)، ص ۴۰۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَاعِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ قَالَ يَعْنِي مُشْرِقَةٌ تَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا.

متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۹۶

جاء في التفسير عن ابن عباس و الحسن و عمرو و مجاهد و قتادة و الأعمش و ابن جريج و أبي صالح و الضحاک و الكلبي و ابن المسيب و ابن جبیر و جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ يَعْنِي مُشْرِقَةٌ يَنْتَظِرُ ثَوَابَ رَبِّهَا وَ هُوَ الْمُرُوي عَنْ النَّبِيِّ ع وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فِي الْآخِرَةِ كَمَا يَنْظُرُونَ فِي الدُّنْيَا ۱.

۲) شخصی خدمت امیرالمومنین ع می‌رسد و می‌گوید در کتاب خداوند شک کرده‌ام و آیاتی را بیان می‌کند که از نظر خودش با هم ناسازگار است. فرازی از این روایت در جلسه ۱۹۳، حدیث ۲ (<http://yekave.ir/fussilat-041-21>) گذشت. یکی از سوال‌هایی که می‌پرسد ناسازگاری‌ای است که به نظر او بین «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان» (قیامت/۲۲-۲۳) با آیاتی که دیدن خدا را انکار می‌کند، وجود دارد.

امیرالمومنین ع در پاسخ به این سوال می‌فرمایند:

اما اینکه فرموده است «رخساره‌هایی در آن روز [از فرط شادی] برافروخته است. به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان»؛ پس همانا آن در جایگاهی است که اولیای خداوند عز و جل بعد از اینکه از حساب فارغ شدند، به نهی می‌رسند که «زندگی» نامیده می‌شود پس در آن غسل می‌کنند و از آن می‌نوشند؛ پس رخساره‌هایشان از نورانیت برافروخته می‌شود و هر آلودگی و ناملایمی از آنها زدوده می‌شود؛ سپس بدانها دستور ورود به بهشت داده می‌شود؛ پس، از این مقام است که می‌نگرند که

۱ مطلب در مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲ این گونه آمده است:

أن المعنى منتظرة لثواب ربها و روى ذلك عن مجاهد و الحسن و سعيد بن جبیر و الضحاک و هو المروى عن على ع

پروردگارشان چگونه پاداششان می‌دهد و از اینجاست که وارد بهشت می‌شوند؛ همان سخن خداوند عز و جل درباره سلام دادن فرشتگان بر آنها: «سلام بر شما، پاک باشید! جاودانه در آن وارد شوید» (زمر/۷۳)

در آن هنگام است که یقین می‌کنند به ورود در بهشت و نگرستن به آنچه پروردگارشان بدانها وعده داد؛ که این سخن خداوند است که: «به سمت پروردگار خویش نظاره‌کنان»؛

و «ناظر» [نظاره‌کنان] در برخی از معانی‌اش به معنای «منتظر» است؛ آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که «[ملکه سبأ گفت: پس می‌نگرم [= منتظر می‌مانم] که فرستادگان را با چه چیزی برمی‌گردانند» (نمل/۳۵)

التوحيد (للسدوق)، ص ۲۶۲؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۴۳

جَاءَ بَعْضُ الزَّانِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَ وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَأ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ لَهُ عَ وَ مَا هُوَ؟^۱

... وَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» وَ قَوْلُهُ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» وَ قَوْلُهُ «وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»^۲ وَ ...

فَقَالَ عَ ... فَأَمَّا قَوْلُهُ وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَوْضِعٍ يَنْتَهَى فِيهِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ مَا يَفْرُغُ مِنَ الْحِسَابِ إِلَى نَهْرِ يُسَمَّى الْحَيَوَانَ فَيَعْتَسِلُونَ فِيهِ وَ يَشْرَبُونَ مِنْهُ فَتَنْضَرُ وَ جُوهُهُمْ إِشْرَاقًا فَيَذْهَبُ عَنْهُمْ كُلُّ قَدَى وَ وَعَثَ ثُمَّ يَوْمَرُونَ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَمِنْ هَذَا الْمَقَامِ يَنْظُرُونَ إِلَى رَبِّهِمْ كَيْفَ يَنْبِيهِمْ وَ مِنْهُ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ تَسْلِيمِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ - سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَيَقْنُوا بِدُخُولِ الْجَنَّةِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ - فَذَلِكَ قَوْلُهُ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ [وَ النَّاطِرَةُ فِي بَعْضِ اللُّغَةِ هِيَ الْمُنْتَظَرَةُ أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - فَنَاطِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ]^۳

۱. شروع روایت در توحید صدوق چنین است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ مَطَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَحْدَبِ الْجَنْدُبِيُّ بَنِيْسَابُورٌ قَالَ وَجَدْتُ فِي كِتَابِ أَبِي بَخْطَةَ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ أَبِي مَعْمَرِ السَّعْدَانِيِّ أَنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدْ شَكَّكَتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَهُ عَ تَكَلَّمْتُكَ أَمْ كَ وَ كَيْفَ شَكَّكَتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ قَالَ لَأَنِّي وَجَدْتُ الْكِتَابَ يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَكَيْفَ لَأ أَشْكُ فِيهِ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ إِنْ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَأ يَكْذِبُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ لَكِنَّكَ لَمْ تَرُزُقْ عَقْلًا تَنْتَفِعُ بِهِ فَهَاتِ مَا شَكَّكَتُ فِيهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

۲. این عبارات در توحید صدوق بدین صورت است:

قَالَ وَ أَجِدُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ جُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» وَ يَقُولُ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» وَ يَقُولُ وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَهُ أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى» وَ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» وَ مِنْ أَدْرِكُهُ الْأَبْصَارَ فَقَدْ أَحَاطَ بِهِ الْعِلْمُ [عِلْمًا] فَأَتَى ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَيْفَ لَأ أَشْكُ فِيمَا تَسْمَعُ؟ ...

۳. به جای این عبارات داخل کروشه، در توحید صدوق چنین آمده است:

إِنَّمَا يَعْنِي بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ النَّظَرَ إِلَى تَوَابِهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى

ادامه آیاتی که درباره دیدن بوده را حضرت چنین توضیح داده اند:

۳) از امام صادق ع روایت شده است:

یکبار امیرالمومنین ع بر منبر کوفه خطبه می‌خواند که مردی به نام ذعلب که شخصی زبان‌دار و بلیغ و شجاع‌دل بود برخاست و گفت:

امیرالمومنین! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟

حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من کسی نیستم که خدایی را که نبینم بپرستم!

گفت: یا امیرالمومنین! چگونه او را دیدی؟

فرمود: وای بر تو ذعلب! چشم‌ها با مشاهده بصری او را نبینند، ولی دلها با حقایق ایمان او را بینند.

وای بر تو ذعلب! همانا پروردگرم لطیف لطافت است به نحوی که با لطیف هم وصف نمی‌شود؛ عظیم عظمت است پس با عظمت هم نمی‌توان توصیفش کرد؛ کبیر کبریاست، با کبر و بزرگی هم وصف نشود؛ جلیل جلالت است، با درستی هم وصف نشود؛

قبل از هر چیزی است که نمی‌شود گفت چیزی قبل از اوست؛ و بعد از هر چیزی است و گفته نشود که بعدی دارد؛ اشیاء را شیئیت داد، نه با همتی درآک و نه با حيله‌ای در اشیاء؛ همه آنها نه به او ممزوج و آمیخته شده، و نه از او جداست؛ ظاهر و آشکار است، اما نه به تاویل مباشرت؛ تجلی کرده است، اما نه آن گونه که با چشم بتوان رویت کرد؛ دور است اما نه با مسافت، و نزدیک است اما نه با کمی فاصله؛ لطیف [نافذ] است اما نه با تجسم؛ موجود است اما نه بعد عدم؛ فاعل است اما نه مجبور و به اضطرار؛ تعیین‌کننده اندازه است اما نه با حرکت؛ اراده‌کننده است اما نه با اهتمام و وزیدن؛ شنواست اما نه با ابزار [گوش و یا هر وسیله‌ای برای شنوایی]؛ بیناست اما نه با ادوات [بینایی]؛ مکانها او را در خود جای ندهد و زمانها او را دربرنگیرد؛ و ویژگی‌ها او را محدود نکند؛ و سالها او را دربرنگیرد؛ بودنش بر وقت‌ها، و وجودش بر عدم، و ازلیتش بر ابتدا سبقت گرفته است؛

وَأَمَّا قَوْلُهُ - لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ فَهُوَ كَمَا قَالَ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ يَعْنِي لَا تُحِيطُ بِهِ الْأَوْهَامُ - وَ هُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ يَعْنِي يُحِيطُ بِهَا وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَ ذَلِكَ مَدْحٌ أَمْتَدَحَ بِهِ رَبَّنَا نَفْسَهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ تَقَدَّسَ عُلُوًّا كَبِيرًا وَ قَدْ سَأَلَ مُوسَى ع وَ جَرَى عَلَيَّ لِسَانِهِ مِنْ حَمْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - رَبِّ أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ فَكَانَتْ مَسْأَلَتُهُ تِلْكَ أَمْرًا عَظِيمًا وَ سَأَلَ أَمْرًا جَسِيمًا فَعُوقِبَ ف قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - لَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا حَتَّى تَمُوتَ فَتَرَانِي فِي الْآخِرَةِ وَ لَكِنْ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَرَانِي فِي الدُّنْيَا فَ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسُوفَ تَرَانِي فَأَبْدَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَعْضَ آيَاتِهِ وَ تَجَلَّى رَبَّنَا لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ الْجَبَلُ فَصَارَ رَمِيمًا - وَ خَرَّ مُوسَى صَعْقًا يَعْنِي مَيِّتًا فَكَانَ عُقُوبَتُهُ الْمَوْتَ ثُمَّ أَحْيَاهُ اللَّهُ وَ بَعَثَهُ وَ تَابَ عَلَيْهِ فَقَالَ سُبْحَانَكَ تَبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي أَوَّلَ مُؤْمِنٍ آمَنَ بِكَ مِنْهُمْ أَنَّهُ لَنْ يَرَاكَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ وَ لَقَدْ رَأَى نَزْلَةَ أُخْرَى. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى يَعْنِي مُحَمَّدًا ص كَانَ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى حَيْثُ لَا يَتَجَاوَزُهَا خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ قَوْلُهُ فِي آخِرِ الْآيَةِ - مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى. لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى رَأَى جِبْرَائِيلَ ع فِي صُورَتِهِ مَرَّتَيْنِ هَذِهِ الْمَرَّةَ وَ مَرَّةً أُخْرَى وَ ذَلِكَ أَنَّ خَلْقَ جِبْرَائِيلَ عَظِيمٌ فَهُوَ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ الَّذِينَ لَا يَدْرِكُ خَلْقَهُمْ وَ صِفَتَهُمْ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا. يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا لَا يُحِيطُ الْخَلَائِقُ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِلْمًا إِذْ هُوَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ عَلَى أَبْصَارِ الْقُلُوبِ الْغَطَاءَ فَلَا فِهْمَ يَنَالُهُ بِالْكَيفِ وَ لَا قَلْبَ يُشْبِهُهُ بِالْحُدُودِ - فَلَا يَصِفُهُ إِلَّا كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ - الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ شَيْءٌ مِثْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى -
فَقَالَ فَرَجَتْ عَنِّي فَرَجَ اللَّهُ عَنكَ وَ حَلَلَتْ عَنِّي عُقْدَةٌ فَأَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

با مشاعر [= ابزارهای ادراکی] را مشاعر کردن، معلوم می‌شود که خودش مشاعری ندارد؛ و با جوهریت دادن به جوهرها، فهمیده می‌شود که جوهری ندارد؛ و با ضدیتی که بین اشیاء برقرار کرده، دانسته می‌شود که ضدی ندارد؛ و با مقارنتی که بین اشیاء برقرار کرده، معلوم می‌شود که قرینی ندارد؛

ضدیت داد نور را با ظلمت، و خشک را با تر، و خشن را با نرم، و سرد را با گرم؛ بین اختلاف‌هایشان تالیف کرد [کنار هم قرار داد] و بین نزدیک‌هم‌هایشان فرق انداخت؛ و با فرق انداختنشان بر فرق‌اندازنده دلالت کرد و با تالیف کردنشان بر مؤلف [کنار هم قرار دهنده]؛ و این سخن خداوند متعال است که «از هر چیزی زوجی آفریدیم باشد که متذکر شوید» (ذاریات/۴۹).

پس بین قبل و بعد تفاوت انداخت، تا معلوم شود که نه قبلی دارد و نه بعدی؛ طبیعت و غریزه قرار دادن برای اشیاء را، شاهد قرار داد که برای غریزه دهنده‌شان غریزه و طبیعتی در کار نیست؛ و با وقت قراردادن برای آنها، خبر داد که وقت‌قراردهنده‌شان وقتی ندارد؛ برخی را از برخی در حجاب قرار داد، تا معلوم شود که حجابی بین او و آفریده‌اش نیست؛ پروردگار بود در حالی که پرورده‌ای در کار نبود؛ و اله [معبود، آن که حیرانش شوند] بود در حالی که مألوه [عابد، حیران شده] ای در کار نبود؛ و عالم بود در حالی که معلومی در کار نبود؛ و شنوا بود در حالی که شنیدنی‌ای در کار نبود.

الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۳۹؛ التوحید (للسدوق)، ص ۳۰۵-۳۰۶

۱. در توحید صدوق، سند اگرچه متصل است اما روایت نه از امام صادق ع بلکه از اصبع بن نباته است و فقط قسمتی از این عبارات آمده و حدیث، قبل و بعدی مفصلتر دارد. از ابتدای حدیث تا قسمتی که به این بحث مربوط می‌شود چنین است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَعَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقَ رَحِمَهُمُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي السَّرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ عَنْ سَعْدِ الْكِنَانِيِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا جَلَسَ عَلِيُّ ع فِي الْخَلَافَةِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَابِسًا بَرْدَةً رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَّعِلًا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ص فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَجَلَسَ عَلَيْهِ مُتَمَكِّنًا ثُمَّ شَبِكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي هَذَا سَفْطُ الْعِلْمِ هَذَا عَابُ رَسُولِ اللَّهِ ص هَذَا مَا زَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص زَقًا زَقًا سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ - أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَنَبَّتَ لِي الْوَسَادَةُ فَجَلَسْتُ عَلَيْهَا لَأَفْتَيْتُ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطِقَ التَّوْرَةُ فَتَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَفْتَيْتُ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ صَدَقَ عَلِيُّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْقُرْآنَ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَعْلَمُ مَا نَزَلَ فِيهِ وَ لَوْ لَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا كَانَ وَ بِمَا يَكُونُ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ هِيَ هَذِهِ آيَةٌ - يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَاللَّهِ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ آيَةٍ فِي لَيْلٍ أَنْزَلْتُ أَوْ فِي نَهَارٍ أَنْزَلْتُ مَكِّيَّهَا وَ مَدِينِيَّهَا سَفَرِيَّهَا وَ حَضْرِيَّهَا نَاسِخَهَا وَ مَنَسُوخَهَا مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ تَأْوِيلَهَا وَ تَنْزِيلَهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ ذِعْلَبٌ وَ كَانَ ذَرَبَ اللِّسَانِ بَلِيغًا فِي الْخُطْبِ شَجَاعَ الْقَلْبِ فَقَالَ لَقَدْ ارْتَقَى ابْنُ أَبِي طَالِبٍ مِرْقَاءَ صَعْبَةٍ لَأَخْلَجَنَّهُ الْيَوْمَ لَكُمْ فِي مَسْأَلَتِي إِيَّاهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ قَالَ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ لَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ صَفَهُ لَنَا قَالَ وَيْلَكَ لَمْ تَرَهُ الْعَيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَيْلَكَ يَا ذِعْلَبُ إِنَّ رَبِّي لَا يُوصَفُ بِالْبُعْدِ وَ لَا بِالْحَرَكَةِ وَ لَا بِالسُّكُونِ وَ لَا بِالْقِيَامِ قِيَامِ أَنْتِصَابٍ وَ لَا بِجَيْئَةٍ وَ لَا بِذَهَابٍ - لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمِ الْعَظَمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعَظْمِ كَبِيرِ الْكِبَرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلِ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْغَلْظِ رَوْفِ الرَّحْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالرَّقَّةِ مُؤْمِنٍ لَا بِعِبَادَةِ مُدْرِكٍ لَا بِمَجَسَّةٍ قَائِلٍ لَا بِاللَّفْظِ هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مِمَّا زَجَّهَ خَارِجٌ مِنْهَا عَلَى غَيْرِ مُبَايَنَةٍ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ شَيْءٌ

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

بَيْنَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَخْطُبُ عَلَى مَنبِرِ الْكُوفَةِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ - ذَعْلَبٌ ذُو لِسَانٍ بَلِيغٍ فِي الْخُطْبِ شُجَاعُ الْقَلْبِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ؟

قَالَ وَيَلِكُ يَا ذَعْلَبُ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟

قَالَ وَيَلِكُ يَا ذَعْلَبُ لَمْ تَرَهُ الْعُيُونَ بِمُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ؛^١

وَيَلِكُ يَا ذَعْلَبُ إِنَّ رَبِّي لَطِيفُ اللَّطَافَةِ لَا يُوصَفُ بِاللُّطْفِ عَظِيمِ الْعَظْمَةِ لَا يُوصَفُ بِالْعِظَمِ كَبِيرِ الْكِبَرِيَاءِ لَا يُوصَفُ بِالْكِبَرِ جَلِيلِ الْجَلَالَةِ لَا يُوصَفُ بِالْغَلْظِ؛

قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ لَا يُقَالُ لَهُ بَعْدُ؛

شَاءَ الْأَشْيَاءِ لَا بِهِمَّةَ دَرَاكَ لَا بِخَدِيعَةٍ فِي الْأَشْيَاءِ كُلِّهَا غَيْرُ مَتَمَازِجٍ بِهَا وَ لَا بَائِنٌ مِنْهَا؛

ظَاهِرٌ لَا بَتَاوِيلِ الْمُبَاشَرَةِ مُتَجَلٍّ لَا بِاسْتِهْلَالِ رُؤْيِيَّةٍ نَاءٍ لَا بِمَسَافَةِ قَرِيبٍ لَا بِمُدَانَةِ لَطِيفٍ لَا بِتَجَسُّمِ مَوْجُودٍ لَا بَعَدَ عَدَمٌ فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَارٍ مُقَدَّرٍ لَا بِحَرَكَةٍ مُرِيدٍ لَا بِهَمَامَةٍ سَمِيعٍ لَا بِالْهَ بَصِيرٍ لَا بِأَدَاءٍ؛

لَا تَحْوِيهِ الْأَمَاكِنُ وَ لَا تَضُمَّهُ الْأَوْقَاتُ وَ لَا تَحُدُّهُ الصِّفَاتُ وَ لَا تَأْخُذُهُ السَّنَاتُ؛

سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ وَ الْعَدَمَ وَجُودَهُ وَ الْإِبْتِدَاءَ أَرْهَهُ؛

بِتَشَعُّبِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ وَ بِتَجْهِيرِهِ الْجَوَاهِرَ عُرِفَ أَنْ لَا جَوْهَرَ لَهُ وَ بِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ وَ بِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ؛

ضَادُّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ وَ الْيُبْسِ بِالْبَلَلِ وَ الْخَشْنِ بِاللَّيْنِ وَ الصَّرْدَ بِالْحَرُورِ مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا وَ مَفْرُقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا دَالٌّ بِتَفْرِيقِهَا عَلَى مَفْرُقِهَا وَ بِتَأْلِيفِهَا عَلَى مُؤَلَّفِهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»

فَفَرَّقَ بَيْنَ قَبْلِ وَ بَعْدَ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا قَبْلَ لَهُ وَ لَا بَعْدَ لَهُ شَاهِدَةٌ بِغَرَائِزِهَا أَنْ لَا غَرِيزَةَ لِمُعْرِزِهَا مُخْبِرَةٌ بِتَوْفِيقِهَا أَنْ لَا وَقْتَ لِمَوْقِفِهَا حَاجِبٌ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ لِيُعْلَمَ أَنْ لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلْقِهِ؛

كَانَ رَبًّا إِذْ لَا مَرْبُوبَ وَ إِلَهًا إِذْ لَا مَالُوهَ وَ عَالِمًا إِذْ لَا مَعْلُومَ وَ سَمِيعًا إِذْ لَا مَسْمُوعَ.^٢

فَوْقَهُ وَ أَمَامَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا يُقَالُ لَهُ أَمَامَ دَاخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا كَشَيْءٍ فِي شَيْءٍ دَاخِلٌ وَ خَارِجٌ مِنْهَا لَا كَشَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ خَارِجٍ فَخَرَّ ذَعْلَبٌ مَعْشِبًا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَاللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْجَوَابِ وَاللَّهِ لَا عُدْتُ إِلَيْ مِثْلِهَا. ثُمَّ قَالَ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَقَامَ إِلَيْهِ ...

١. این فراز هم مستقلا با سند متصل آمده است که البته احتمال دارد واقعه دیگری بوده و پاسخ عینا تکرار شده است.

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

جَاءَ حَبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ قَالَ فَقَالَ وَيَلِكُ مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ قَالَ وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ وَيَلِكُ لَا تَدْرِكُهُ الْعُيُونَ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ (الكافي، ج ١، ص ٩٨)

٢. این دو حدیث هم در همین راستاست که برای رعایت اختصار در کانال قرار ندادم:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَاعِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرُويهِ أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُمْ مِنْ مَنَازِلِهِمْ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ

۱) «إِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ»

با توجه به اینکه ماده «نظر» هم به معنای دیدن است هم به معنای منتظر ماندن؛ درباره اینکه مراد از این آیه چیست، این دیدگاهها قابل طرح است:

الف. «ثواب [وعده داده شده] پروردگارشان را می بینند.» (حدیث ۱ و ۲) برای این دیدگاه دو گونه بیان شده است:

الف. ۱. در این آیه، کلمه «ثواب» در تقدیر است که از سیاق عبارت فهمیده می شود مانند تعبیر «جاء ربك» (فجر/۲۲) که به معنای «جاء امر ربك» است (نظر بسیاری از مفسران، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱)

الف. ۲. کلمه «الی»، نه حرف (= به سوی)، بلکه اسم است به معنای «نعمت»، و مفرد کلمه «آلاء» است که در قرآن کریم زیاد به کار رفته است (فقط ۳۱ بار در سوره الرحمن)؛ و «ربها» مضاف الیه (نه مجرور به حرف جر) می باشد. در واقع اساساً ترجمه آیه چنین است «نعمتهای پروردگارشان را نظاره کنانند.» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۱؛ أمالی المرتضی، ج ۱، ص ۳۷)

ب. «أَنهَا مُنْتَظِرٌ [نعمتها و ثوابهای] پروردگارشان هستند.» چون تعبیر «ناظره» در آیه دیگری (نمل/۳۵) بوضوح در معنای «منتظر بودن» به کار رفته، اینجا هم همان معنا مد نظر است (حدیث ۲) (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲) (درباره اینکه کلمه ثواب و نعمت از کجا آمد، همان دو بیانی که در بند الف مطرح شد، اینجا هم قابل طرح است.)

ج. اینجا نوعی تعبیر ادبی است و به معنای «منتظر کرامتهای پیاپی خدا در حق خویش هستم» مانند اینکه می گوئیم برای کارم به فلانی چشم دوخته ام (ابومسلم، به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲)

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَضَّلَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا [مُحَمَّدًا] ص عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمَلَائِكَةِ وَجَعَلَ طَاعَتَهُ طَاعَتَهُ وَمَتَابَعَتَهُ مَتَابَعَتَهُ وَزِيَارَتَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ زِيَارَتَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ وَقَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي فَقَدْ زَارَ اللَّهَ جَلَّ جَلَّالُهُ وَدَرَجَةُ النَّبِيِّ ص فِي الْجَنَّةِ أَرْفَعُ الدَّرَجَاتِ فَمَنْ زَارَهُ إِلَى دَرَجَتِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْ مَنْزِلِهِ فَقَدْ زَارَ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَا مَعْنَى الْخَبْرِ الَّذِي رَوَاهُ أَنْ ثَوَابَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ النَّظْرُ إِلَى وَجْهِ اللَّهِ فَقَالَ ع يَا أَبَا الصَّلْتِ مَنْ وَصَفَ اللَّهَ بِوَجْهِ كَالْوَجْهِ فَقَدْ كَفَرَ وَلَكِنَّ وَجْهَ اللَّهِ أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجُجُهُ ص هُمُ الَّذِينَ يَتَوَجَّهُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى دِينِهِ وَمَعْرِفَتِهِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ مَنْ عَلِيهَا فَانَ وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَالْتَّظَرُ إِلَى أَنْبِيَائِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَحُجُجِهِ ع فِي دَرَجَاتِهِمْ ثَوَابٌ عَظِيمٌ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ أَبْغَضَ أَهْلَ بَيْتِي وَعَتَرْتِي لَمْ يَرِنِّي وَلَمْ أَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقَالَ إِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ يُفَارِقَنِي يَا أَبَا الصَّلْتِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُوصَفُ بِمَكَانٍ وَلَا يُدْرَكُ بِالْبَصَارِ وَالْأَوْهَامِ (الأمالي) (للصدوق)، ص ۴۶۱)

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَمْرَانَ الدَّقَاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ - أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرُونَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَلَسْتُ تَرَاهُ فِي وَقْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بَصِيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَأَحْدَثْتُ بِهِدَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مِنْكَرًا جَاهِلًا بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنْ ذَلِكَ تَشْبِيهُهُ كَفَرَ وَلَيْسَتْ الرَّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرَّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُصَفُّهُ الْمُشْبِهُونَ وَالْمُلْحِدُونَ. (التوحيد) (للصدوق)، ص ۱۱۷)

د. به معنای امید بستن به پروردگار و قطع امید از غیر اوست؛ چنانکه می‌گوییم: من نگاهم به فلانی است. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۳) چیزی که می‌تواند موید این معنا باشد تقابلش با آیه ۲۵ است که سرنوشت بدی را در انتظار گروه مقابل مطرح کرده است. [تدبر دریافتی از یکی از اعضای کانال]

ه. به معنای دیدن پروردگار است؛ اما نه دیدن با چشم، بلکه به معنای دیدن با چشم دل است (حدیث ۳)

و. ...

۲) «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

برخی از مفسران اهل سنت از قدیم‌الایام (مثلاً: کلبی، قتاده، عطاء، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۲) گمان می‌کرده‌اند این آیه دلیلی است بر اینکه انسانها در روز قیامت، خدا را با چشم می‌بینند! دوری از فرهنگ اهل بیت و رواج احادیث جعلی در مهمترین کتابهای روایی آنها بقدری انحراف ایجاد کرده که امروزه هم فراوانند کسانی که (بویژه وهابی‌ها و اغلب سلفی‌ها) اصرار دارند بر اینکه خداوند سبحان حتماً با همین چشم در قیامت دیده می‌شود! و معتقدند که این دیدن دقیقاً مانند این است که کسی ماه شب چهارده را در آسمان ببیند! (فتح القدير (شوکانی)، ج ۵، ص ۴۰۷) و کسی که به این دیدگاه باور نداشته باشد، مسلمان صحیح‌الاعتقادی نیست! (چنانکه در کتاب‌های وهابیت، از جمله برخی کتابهای تبلیغی‌ای که هر ساله به حاجیان می‌دهند، می‌توانید این مطلب را ببینید!) و اصرار دارند که نباید آیات قرآن را از معنای ظاهری مادی آن خارج کنیم!

قرآن کریم نه تنها صریحاً در آیاتی مانند (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ؛ انعام/۱۰۳) این تلقی را که بشود خدا را با همین چشم‌ها دید، باطل دانسته، بلکه اگر در همین آیات هم دقت شود، موصوف کلمه «ناظره» - که در آیه قبل آمده - کلمه «وجه» (جمع «وجه») است، نه «عیون» یا «ابصار» [چشم‌ها]؛ و «وجه» به معنای «رو» و جهتی است که انسان بدان رو می‌کند؛ و در واقع، خود آنها هم برای این عقیده ناصواب‌شان کلمه دیگری از این آیه را از معنای ظاهری آن خارج کرده‌اند!

اما الحمدلله ائمه شیعه نگذاشتند که این فرهنگ غلط در خداشناسی - که خدا را همچون بت پرستان موجودی مادی می‌دانسته - در پیروانشان رواج پیدا کند، چنانکه هرچه شیعه‌ای هم می‌داند که خداوند با چشم دیدنی نیست؛ و البته تأکید کرده‌اند که خدا را باید دید؛ اما نه با چشم سر (چرا که چشم، تنها اشیای محدود در مکان و مشمول طیفهای رنگی خاص را می‌تواند ببیند؛ و خداوند نه مکانمند است و نه محدود)؛ بلکه با چشم دل. (حدیث ۳)

۱. سید مرتضی در امالی، ج ۱، ص ۱۵۹ بعد از اینکه معانی مختلف درباره وجه را می‌آورد می‌گوید یکی از معانی وجه «خود ذات شخص» است چنانکه در آیات «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص/۸۸) یعنی هر چیزی جز خدا هلاک می‌شود و یا در آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (الرحمن/۲۶-۲۷) یعنی فقط پروردگارت باقی می‌ماند. بر همین اساس، اینکه وجه نگاه می‌کنند یعنی ذات شخص، نه چشم او، و این موید مطلب فوق است که بند «ه» در تدبر ۱ هم گذشت که اینجا دیدن مد نظر است، اما دیدن با چشم دل.

مرحوم آیت الله حکیم در سفر حج با بن‌باز، مفتی اعظم سعودی که نابینا بوده، مواجهه‌ای داشته است. بن‌باز با ایشان بحث می‌کند که ما حق نداریم در مورد هیچ آیه‌ای حق نداریم آن را معنای ظاهری مادی‌اش بیرون ببریم. ایشان در پاسخ وی این آیه را تلاوت می‌کنند: «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا: کسی که در دنیا کور بود، در آخرت هم کورتر و گمراه‌تر است.» (اسراء/۷۲) و می‌فرمایند: آیا می‌پذیری که تو در آخرت کورتر و گمراه‌تری؟

۳) «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

در وصف آن رخساره‌های نورانی و بشاش، فقط یک جمله گفت: «به سمت پروردگار خویش‌اند نظاره‌کنان»؛ دیدار خداوند (که چون خداوند وجودی مادی نیست، واضح است که این دیدار در ساحت دل رخ می‌دهد نه در ساحت چشم) امیدی بوده که تمام تلاش‌های دنیایشان را رقم می‌زده است؛ چنانکه فرمود: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا: پس هر که به دیدار پروردگار امید دارد باید که کار صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نکند» (کهف/۱۱۰)

مشکل بسیاری از انسانها این است که در این دیدار تردید دارند (أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيئَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ؛ فصلت/۵۴) و یا بدان کفر می‌ورزند (وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ؛ روم/۸) و بدان امیدی ندارند (إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا...؛ یونس/۷) و زیانکار شدن زیانکاران هم در گروی این است که این دیدار را دروغ می‌شمرند: (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ؛ یونس/۴۵)

ثمره اخلاقی

ما چه اندازه این دیدار را جدی گرفته و برایش می‌کوشیم؟

۴) «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»

چرا نفرمود «الی الله» یا «الی الرب»؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که چرا آنها بدین مقام رسیده‌اند؟ هرکسی «رب»ی دارد که اگر رب واقعی خودش را (که اوست که وی را پرورش می‌دهد) جدی بگیرد و به ربوبیت او تن دهد، هم به ربوبیت تکوینی او (از این جهت که با نظام عالم هماهنگ باشد و به رضای خدا راضی)، و هم به ربوبیت تشریحی او (یعنی تسلیم دستورات دین خدا باشد)؛ آنگاه «رو» به سوی رب خویش کرده است، پس این «رو» و «وجه» در قیامت، که همه باطن‌ها آشکار می‌شود، «رخساره‌ای» نورانی و بشاش است، چون رو به جانب پروردگار خویش داشته و دارد.

ب. ...

ترجمه

و چهره‌هایی در آن روز گرفته و عبوس است؛

نکات ترجمه

«بِاسِرَةٍ» اسم فاعل از ماده «بسر» است. اصل این ماده را به معنای «عجله کردن و حصول چیزی قبل از زمان معین شده‌اش» دانسته‌اند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۲۶۶)؛ چنانکه در تعبیر «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ» (مدثر/۲۲) گفته‌اند بدین معناست که پیش از آنکه زمانش برسد و موقع مناسبی باشد، عبوس شد؛ و در آیه حاضر (وَ وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِاسِرَةٍ) نیز با توجه به آیه بعدی که می‌فرماید «تَتَّظَنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ: می‌دانند آنچه بدانها می‌رسد کمرشکن است»، اشاره به حالتی است که قبل از رسیدن به عذاب دارند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۲۲) و در هر صورت اهل لغت و مفسران اتفاق نظر دارند این کلمه در این آیه اشاره به همان حالت گرفته و عبوس و ناراحت بودن است که در چهره جهنمیان نمایان می‌شود.

این ماده در قرآن کریم تنها در همین دو موردی که اشاره شد به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام صادق ع روایت شده است:

مردم بر سه بخش‌اند: بخشی زیر سایه عرش می‌باشند در روزی که سایه‌ای جز سایه آن نخواهد بود؛ و بخشی که کارشان به حساب و عذاب است؛ و بخشی که چهره‌هایشان چهره‌های آدمیان است و دل‌هایشان دل‌های شیاطین.

الخصال، ج ۱، ص ۱۵۴

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:
 الْإِنْسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءٍ فَجُزْءٌ تَحْتَ ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ وَ جُزْءٌ عَلَيْهِمُ الْحِسَابُ وَ الْعَذَابُ وَ جُزْءٌ وَجُوهُهُمْ وَ وُجُوهُ
 الْآدَمِيِّينَ وَ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ.

۲) امیرالمومنین ع در یک از خطبه‌هایشان حال کسانی که در آخرت بیچاره و بی‌پناهند، چنین شرح می‌دهند:

آنچه زودرس است [= دنیا] را ترجیح دادند و آنچه مهلت دارد [= آخرت] را عقب انداختند، آب گوارا را رها کردند و آب گندیده را خوردند. گویا به فاسقی از آنان نظر می‌کنم که همنشین کار زشت شده و با آن الفت گرفته، و با بدی همدم و موافق گشته، تا جایی که مویش بر کار زشت سپید شده، و اخلاقی با گناه رنگ گرفته، آن گاه کف‌آلود [به عیب‌جویی از مردم] روی آورد، همچون دریای پرموج که از آنچه غرق کند پروا نکند، یا همچون آتشی که در گیاه خشک افتد و به آنچه سوزاند اعتنا ننماید.

کجایند عقلهای روشنی جو از چراغهای هدایت، و دیده‌های نظر کننده به منزل گاههای تقوا؟! کجایند دل‌هایی که به خداوند سپرده شدند، و با آنها بر طاعت حق پیمان بسته شد؟!

بر متاع دنیا ازدحام کردند، و برای به دست آوردن حرام بر یکدیگر بخل و کینه ورزیدند، نشانه‌های بهشت و جهنم برای اینان برافراشته شد، اما روی از بهشت برگرداندند، و با اعمالشان به آتش روی آوردند، پروردگارشان آنان را دعوت نمود ولی اینان رمیدند و به حق پشت کردند، و شیطان آنان را فرا خواند اینان اجابت کرده به او روی آوردند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۴۴؛ با اقتباس از ترجمه انصاریان، ص ۱۲۴ (در نسخه ترجمه انصاریان، شماره خطبه ۱۴۳ است)
اَثَرُوا عَاجِلًا وَ اٰخَرًا اَجَلًا وَ تَرَكَوا صَافِيًا وَ شَرِبُوا اَجْنًا كَأَنِّي اَنْظُرُ اِلَى فَاَسِقِهِمْ وَ قَدْ صَحِبَ الْمُنْكَرَ فَاَلْفَهُ وَ بَسِيَ بِهِ وَ وَاَفَقَهُ حَتَّى شَابَتْ عَلَيْهِ مَفَارِقُهُ وَ صَبِغَتْ بِهِ خَلَائِقُهُ ثُمَّ اَقْبَلَ مُزْبِدًا كَالْتِيَّارِ لَا يَبَالِي مَا غَرَّقَ اَوْ كَوَفِعَ النَّارِ فِي الْهَشِيمِ لَا يَحْفَلُ مَا حَرَّقَ اَيْنَ الْعُقُولِ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى وَ الْاَبْصَارِ اللَّامِحَةُ اِلَى مَنَازِلِ التَّقْوَى اَيْنَ الْقُلُوبِ اَلَّتِي وَهَبَتْ لِلَّهِ وَ عُوْقِدَتْ عَلَي طَاعَةِ اللَّهِ اَزْدَحَمُوا عَلَي الْحُطَامِ وَ تَشَاحُوا عَلَي الْحَرَامِ وَ رَفِعَ لَهُمْ عِلْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَصَرَفُوا عَنِ الْجَنَّةِ وَ جُوهِهِمْ وَ اَقْبَلُوا اِلَى النَّارِ بِاَعْمَالِهِمْ وَ دَعَاهُمْ رَبُّهُمْ فَانْفَرُوا وَ وَلَّوْا وَ دَعَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَاسْتَجَابُوا وَ اَقْبَلُوا.

تدبر

(۱) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

«و چهره‌هایی در آن روز، گرفته و عبوس است»

کسی که آخرت و تفاوتش با دنیا را بفهمد، می‌فهمد اینکه انسان آن روز چنین نشود، مهم است؛ و اگر آن روزمان چنین باشد، هیچ لذت و خوشی‌ای در این دنیا ارزش نخواهد داشت. شاید، این است رمز دل‌کندن اولیاءالله از دنیا.

(۲) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

«و چهره‌هایی در آن روز گرفته و عبوس است»

اگر آخرت، محل آشکار شدن باطن دنیاست، و چهره ما در آخرت حکایتگر وضعیت نهانی ما در دنیاست، پس بدانیم خیلی از چهره‌هایی که ما خیال می‌کنیم، خندان و بشاش است، ظاهرسازی‌ای بیش نیست؛ ظاهرسازی‌ای که گاه امر را بر خود شخص هم مشتبه کرده است.

(۳) «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»

چهره آنانی که بزودی رهسپار جهنم می‌شوند، چگونه است؟

در این آیه از تعبیر «باسره» استفاده شده است: حالتی عبوس و گرفته، که شخص در یک وضع بلا تکلیفی بسر می‌برد و هنوز نمی‌داند چه بلایی بر سرش خواهد آمد.

اگر از آیاتی که ناظر به آن است که بعد از ورود به جهنم، چهره‌شان با چه عذابهایی مواجه می‌شود و با چشیدن عذابهای آنجا رخسارشان چگونه خواهد بود، صرف نظر کنیم (یعنی: کهف/۱۲۹؛ زمر/۲۲۴؛ ملک/۳۲۲؛ ابراهیم/۴۵۰؛ مومنون/۵۱۰۴؛ انفال/۵۰؛ محمد/۲۷؛ انبیاء/۳۳؛ قمر/۴۸؛ نمل/۹۰؛ احزاب/۱۰۶۶) در آیات دیگر تعابیر زیر نیز برای آنها آمده است:

«بد [زشت و کریه‌المنظر] بودن» (۱)؛ «سیه‌رو» شدن (۲)؛ «غبار و کدورت گرفتن» (۳)؛ «مصیبت و بدبختی زدگی» (۴)؛ «ظلمانی بودن» (۵)؛ «خاشع و ذلیل» (۶) و «پر از احساس ناکامی» (۷)

اینها همگی اوج بدبختی و غم‌بارگی را نشان می‌دهد، و «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ ضمیر»

نکته تخصصی انسان‌شناسی (تاملی درباره غم‌بارگی و افسردگی)

قبلا درباره جایگاه گریه و اینکه واقعا اهل گریه بودن واقعا دلیل افسرده بودن نیست، توضیح داده شد (جلسه ۳۳۷، تدبیر ۴

<http://yekave.ir/al-balad-90-8/>)

اکنون می‌افزاییم که:

همان طور که با توجه به اینکه آخرت باطن دنیاست، فهمیدیم شادی حقیقی، مال دوستان خداست (جلسه ۳۸۰، تدبیر ۴)؛ به همان ترتیب، پی می‌بریم که غم‌بارگی حقیقی هم سهم کسانی است که از خدا رویگردان شده‌اند.

بله، در بسیاری از روایات آمده که مومن غمی در دلش دارد؛ اما این غم غمی شیرین است، همان غم فراق معشوق، که روح عاشق را جلا می‌دهد و نشاطی بسیار عمیق در او پدید می‌آورد که حاضر است کوهی را هم جابجا کند (حکایت فرهاد و شیرین). این غم کجا و افسردگی کجا؟

آیا ممکن است کسی واقعا به خدا دل بسته باشد و زندگی‌اش را با خدا تنظیم کرده باشد، و دچار افسردگی شود؟! چنین انسانی ممکن است تحت شکنجه‌های جسمی و روحی قرار گیرد، اما همان ایمانش کاری می‌کند که جز زیبایی نبیند؛ و آیا انسانی که جز زیبایی نمی‌بیند، هیچگاه افسرده می‌شود؟

۱. وَ إِن يَسْتَعِينُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ

۲. أَمْ مَنْ يَتَّقِي بُوْجُهٍ سَوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۳. أَمْ مَنْ يَمْشِي مُكْبَأً عَلَى وَجْهِهِ

۴. سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ

۵. تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحُوتِ

۶. الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهُهُمُ وَ أَدْبَارَهُمْ (در محمد/۲۷ هم همین عبارت آمده)

۷. لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونَ عَنْ وُجُوهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ

۸. يَوْمَ يَسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ

۹. وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمُ فِي النَّارِ هَلْ تَجْزُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

۱۰. يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمُ فِي النَّارِ

شاید این گونه است که حضرت زینب سلام الله علیها، در حالی که مصیبت زده است و غم شهادت امام و یارانش تمام وجود وی را در بر گرفته، اما این غم، غمی شیرین است، نه اینکه از مقوله افسردگی و دل‌پژمردگی باشد، چرا که او جز زیبایی نمی‌بیند و روز قیامت هم معلوم می‌شود که غم‌بارگی ذره‌ای در وجود او راه نیافته است.

پی‌نوشت‌های تدبیر ۳

(۱) فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ: پس چون آن (جهنم موعود) را از نزدیک ببینند چهره کسانی که کفر می‌ورزیدند بد و زشت گردد، و گفته شود: این همان چیزی است که آن را [در دنیا به عنوان مسخره] می‌خواستید! (ملک/۲۷)

(۲) «و تَسْوَدُ وُجُوهُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ: و چهره‌هایی سیاه می‌گردد. اما آنها که چهره‌هایشان سیاه شده (به آنها گفته می‌شود) آیا پس از ایمانتان کفر ورزیدید؟! پس بچشید این عذاب را در برابر آنکه کفر می‌ورزیدید» (آل عمران/۱۰۶) «و يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ: و روز قیامت کسانی را که بر خداوند دروغ بسته‌اند می‌بینی که صورت‌هایشان سیاه است» (زمر/۶۰)

(۳) و (۴) «و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ: و چهره‌هایی در آن روز بر آنها غبار و کدورت است؛ بیچارگی‌ای آن را فرا گرفته و پوشانده است.» (عبس/۴۰-۴۱)

(۵) «و تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا: و ذلت آنها را فرا گرفته و می‌پوشاند هرگز آنان را از [خشم و عذاب] خدا نگهدارنده‌ای نخواهد بود، گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب ظلمانی پوشیده شده!» (یونس/۲۷)

(۶) و (۷) «و وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ: در آن روز، چهره‌هایی ذلیل‌اند، تلاش کرده و رنج [بیهوده] برده‌اند. (غاشیه/۲-۳)

۱۳۹۶/۱/۲۴

۳۸۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۵ تَنْظُنُّ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ

ترجمه

گمان دارند که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن.

نکات ترجمه

«فاقرَةٌ»

از ماده «فقر» است. برخی اصل این ماده را به معنای گشودگی و شکافی که در چیزی پدید آید دانسته و «فقار» (ستون فقرات؛ مفرد آن: فقره) را هم از همین باب معرفی کرده‌اند (معجم المقایس اللغه، ج ۴، ص ۴۴۳)، و اغلب اهل لغت گفته‌اند وجه تسمیه شخص نیازمند و محتاج به «فقیر»، این است که گویی ستون فقراتش (پشتش) در برابر نیازها و احتیاجات شکسته

است. کسانی که این گونه فقر را به ستون فقرات برمی گردانند؛ «فاقره» در این آیه را هم به معنای وضعیتی که ستون فقرات آدمی را درهم بشکند می باشد (همان؛ و نیز: مفردات ألفاظ القرآن، ص ۶۴۲) و لذا می توان آن را به «کمرشکن» ترجمه کرد. البته برخی بر این باورند که اصل ماده فقر به معنای وضعی است که موجب احتیاج شود؛ درست نقطه مقابل «غنی» که قوتی است که احتیاج را مرتفع می سازد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۹، ص ۱۱۸) و معتقدند «فاقره» هم از همین معنا گرفته شده و به معنای «آنچه موجب فقر و نیاز می شود» است و «فاقره» (ستون فقرات) هم کلمه ای است که از زبان سریانی وارد شده است (یعنی اصل آن ربطی به فقر ندارد) هرچند که چون استخوانهای آن ضعیف است می تواند نسبتی هم با معنای «فقر» پیدا کرده باشد. (همان، ص ۱۲۰-۱۲۱)

حدیث

۱) امیرالمومنین ع در فرازی از دعای معروف به دعای کمیل، این چنین با خدای خود مناجات می کند:
ای سید و اله و مولای من! آیا آتش را مسلط می کنی بر چهره هایی که برای عظمت تو سجده کرده است؟ و بر زبان هایی که صادقانه از توحید تو سخن گفته و به شکر تو مدح گو بوده؟ و بر دل هایی که به الوهیت تو به تحقیق اعتراف نموده؟ و بر ضمیر و باطنی که از علم به تو لبریز شده تا حدی که خاشع گردیده؟ و بر اعضاء و جوارحی که مطیع و سر به زیر به سوی اقامتگاههای بندگی تو شتافته و به استغفار تو اذعان نداشته است؟

چنین گمانی به تو نیست و از تو درباره فضل و رحمت چنین خبری به ما نداده اند؛ ای بزرگوار و ای پروردگار!

مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۷؛ مفاتیح الجنان، دعای کمیل

رَوَى أَنَّ كَمِيلَ بْنَ زِيَادِ النَّخَعِيِّ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ سَاجِدًا يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ
... يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أَسْأَلُ النَّارَ عَلَيَّ وَ جُوهَ خَرَّتْ لِعَظْمَتِكَ سَاجِدَةً وَ عَلَيَّ أَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَ بِشُكْرِكَ مَادِحَةً وَ عَلَيَّ قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقَّقَةً وَ عَلَيَّ ضَمَائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَيَّ جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعْبُدُكَ طَائِعَةً وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُدْعِنَةً مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أَخْبِرْنَا بِفَضْلِكَ عَنْكَ يَا كَرِيمُ يَا رَبَّ.

۲) علی بن مهزیار دعایی را از امام کاظم ع روایت کرده است موسوم به «دعای اعتقاد». شروع این دعا چنین است:
خداوندا! گناهانم و فراوانی اش چهره ام را در پیشگاه تو تیره و تار کرده و مرا از پناه بردن به رحمتت مانع گردیده و از اینکه مشمول مغفرتت شوم دورم کرده است؛ و اگر نبود در آویختنم به نعمتهایت، و امید داشتتم به آنچه به اسراف کاران امثال من و خطاکارانی شبیه من وعده داده بودی با این سختی که: «ای بندگانم که بر جان خویش اسراف کردید، از رحمت خداوند ناامید نباشید که خداوند همه گناهان را می بخشد؛ قطعاً اوست که غفور و رحیم است» (زمر/۵۳) و اینکه از ناامیدی از رحمتت بر حذر داشتی و فرمودی «و چه کسی از رحمت پروردگارش ناامید می شود جز گمراهان؟» (حجر/۵۶) و با رحمتت ما را به دعای به درگاہت فراخواندی و فرمودی «مرا بخوانید تا اجابتتان کنم که کسانی که در قبال عبادتم تکبر می ورزند خوار و ذلیل در جهنم وارد خواهند شد» (غافر/۶۰) خدایا [اگر اینها نبود] ذلت یأس مرا در خود می گرفت و ناامیدی از رحمتت مرا احاطه می کرد.

خدایا به کسی که به تو گمان نیک ببرد، ثواب را وعده دادی؛ و به کسی که به تو گمان بد ببرد، عقاب را...

مهج الدعوات و منهج العبادات، ص ۲۳۳-۲۳۶

قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يُوسُفَ الْحَرَّانِيِّ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ جَعْفَرِ النُّعْمَانِيِّ الْكَاتِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَوَنْدِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْأَهْوَازِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ مُوَلَّاءَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ص يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ، وَهُوَ دَعَاءُ الْاِعْتِقَادِ:

إِلَهِي إِنَّ ذُنُوبِي وَكَثْرَتَهَا قَدْ غَبَّرَتْ وَجْهِي عِنْدَكَ وَحَجَبَتْنِي عَنِ اسْتِيْهَالِ رَحْمَتِكَ وَبَاعَدْتَنِي عَنِ اسْتِنْجَازِ مَغْفِرَتِكَ وَ لَوْ لَأ تَعَلَّقِي بِالْأَنْكَ وَ تَمَسَّكِي بِالرَّجَاءِ لَمَا وَعَدْتَ أَمْثَالِي مِنَ الْمُسْرِفِينَ وَ أَشْبَاهِي مِنَ الْخَاطِئِينَ بِقَوْلِكَ يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَ حَذَرْتُ الْفَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِكَ فَقُلْتُ وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ثُمَّ نَدَبْتَنَا بِرَحْمَتِكَ إِلَى دُعَائِكَ فَقُلْتُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ إِلَهِي لَقَدْ كَانَ ذُلُّ الْإِيَّاسِ عَلَي مُشْتَمِلاً وَ الْفُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ بِي مُلْتَحِفاً

إِلَهِي قَدْ وَعَدْتَ الْمُحْسِنَ ظَنَّهُ بِكَ ثَوَاباً وَ أَوْعَدْتَ الْمُسِيءَ ظَنَّهُ بِكَ عِقَاباً...۱

۱ . ادامه دعا بدین بیان است:

اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَسْبَلُ دَمْعِي حُسْنَ ظَنِّي بِكَ فِي عَتَقِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ تَعَمُّدِ زَلَمِي وَ إِقَالَةِ عَثْرَتِي وَ قُلْتُ وَ قَوْلِكَ الْحَقُّ لَا خُلْفَ لَهُ وَ لَا تَبْدِيلَ - يَوْمَ نَدْعُوا كُلُّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ ذَلِكَ يَوْمَ الشُّورِ فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ وَ بَعَثَ مَا فِي الْقُبُورِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْرُ وَ أَشْهَدُ وَ اعْتَرَفُ وَ لَا أَجْحَدُ وَ أَسْرُ وَ أَظْهَرُ وَ أَعْلَنُ وَ أَبْطِنُ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَ حُدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ وَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدَ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ قَاتِلَ الْمُشْرِكِينَ وَ إِمَامَ الْمُتَّقِينَ وَ مُبِيرَ الْمُنَافِقِينَ وَ مُجَاهِدَ النَّكَاثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ إِمَامِي وَ مَحَجَّتِي وَ مَنْ لَا أَتَقُّ بِالْأَعْمَالِ وَ إِن زَكَتْ وَ لَا أَرَاهَا مُنْجِيَةً لِي وَ إِن صَلَحْتُ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ الْإِفْرَارِ بِفَضَائِلِهِ وَ الْقَبُولِ مِنْ حَمَلَتِهَا وَ التَّسْلِيمِ لِرُؤُوسِهَا اللَّهُمَّ وَ أَقْرُ بِأَوْصِيَّائِهِ مِنْ أبنائه أئمةً وَ حُجَجًا وَ أدلَّةً وَ سُرُجًا وَ أعلامًا وَ منارًا وَ سادةً وَ أربابًا وَ أدين بسرهم وَ جهرهم وَ باطنهم وَ ظاهرهم وَ حبيهم وَ مبيتهم وَ شاهدهم وَ غائبهم لا شك في ذلك وَ لا ارتياب وَ لا تحوُّل عنه وَ لا انقلاب اللَّهُمَّ فَادْعِنِي يَوْمَ حَشْرِي وَ حِينَ نَشْرِي بِإِمَامَتِهِمْ وَ احْشُرْنِي فِي زَمْرَتِهِمْ وَ اكْتَبِنِي فِي أَصْحَابِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مِنْ إِخْوَانِهِمْ وَ أَنْقِذْنِي بِهِمْ يَا مُوَلَّاءِ مِنْ حَرِّ النَّيرانِ فَإِنَّكَ إِن أَعْفَيْتَنِي مِنْهَا كُنْتُ مِنَ الْفَائِزِينَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَصْبَحْتُ فِي يَوْمِي هَذَا لَا تَقَّةَ لِي وَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مُلْتَجَأَ غَيْرَ مِنْ تَوَسَّلْتُ بِهِمْ إِلَيْكَ مِنْ آلِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَى سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْأئمةِ مِنْ وُلْدِهِمْ وَ الْحُجَّةِ الْمَسْتُورَةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمُ الْمَرْجُوعِ لِلْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ خَيْرَتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ فَاجْعَلْهُمْ حَصْنِي مِنَ الْمَكَارِهِ وَ مَعْقِلِي مِنَ الْمَخَافِ وَ نَجْنِي بِهِمْ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ طَاغٍ وَ فَاسِقٍ بَاغٍ وَ مِنْ شَرِّ مَا أَعْرَفُ وَ مَا أَنْكَرُ وَ مَا اسْتَتَرَ عَلَيَّ وَ مَا أَبْصُرُ وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ رَبِّي آخِذٌ بِنَاصِيئِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَي صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اللَّهُمَّ بوسيلتي إليك بهم وَ تقربتي بمحبتهم افتح علي أبواب رحمتك وَ مغفرتك وَ حبيبي إلي خلقك وَ جنبني عداوتهم وَ بغضهم - إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ وَ لِكُلِّ مُتَوَسِّلٍ ثَوَابٌ وَ لِكُلِّ ذِي شَفَاعَةٍ حَقٌّ فَاسْأَلُكَ بِمَنْ جَعَلْتَهُ إِلَيْكَ سَبِيًّا وَ قَدَمْتَهُ أَمَامَ طَلْبَتِي أَنْ تُعَرِّفَنِي بِرُكَّةِ يَوْمِي هَذَا وَ عَامِي هَذَا وَ شَهْرِي هَذَا اللَّهُمَّ فَهَمْ مُعَوْلِي فِي شِدَّتِي وَ رِخَائِي وَ عَافِيَّتِي وَ بِلَائِي وَ نَوْمِي وَ يَقْظَتِي وَ طَعْنِي وَ إِقَامَتِي وَ عُسْرِي وَ يَسْرِي وَ صَبَاحِي وَ مَسَائِي وَ مُنْقَلَبِي وَ مَنَوَايَ اللَّهُمَّ فَلَا تَخْلِنِي بِهِمْ مِنْ نِعْمَتِكَ وَ لَا تَقْطَعْ رَجَائِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَفْتِنِّي بِإِغْلَاقِ أَبْوَابِ الْأَرْزَاقِ وَ انْسِدَادِ مَسَالِكِهَا وَ افْتَحْ لِي مِنْ لَدُنْكَ فَتْحًا يَسِيرًا وَ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ ضَنْكٍ مَخْرَجًا وَ إِلَى كُلِّ سَعَةٍ مِنْهَا جَاحِدًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ وَ اجْعَلِ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ مُخْتَلِفِينَ عَلَي بِرَحْمَتِكَ وَ مَعَافَاتِكَ وَ مَنِّكَ وَ فَضْلِكَ وَ لَا تُفَقِّرْنِي إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ - إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

(۱) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

گمان دارند که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن.

چرا از تعبیر «تَظُنُّ» استفاده کرد؟ مگر در قیامت همه چیز آشکار نمی‌شود؟ دیگر چه جای ظن و گمان است؟

الف. «ظن» در اینجا به معنای «یقین» است، [ظن در زبان عربی گاهی در معنای یقین به کار می‌رود] چرا که آنها که در

صحنه محشر حاضر شده‌اند می‌دانند که چه عذابی در انتظارشان است. (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. «ظن» در همان معنای حدس و گمان به کار رفته است؛ یعنی هنوز تکلیفشان یکسره نشده و همین اضطراب و

بلا تکلیفی هم یکی از مواقف قیامت برای گناهکاران است؛ و اتفاقاً درست نقطه مقابل مومنان است: سفیدرویان نعمت و ثواب

پروردگارشان را می‌دیدند (ناظره) اما سیاه‌رویان مطمئن نیستند با آنها چه می‌شود. (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۳)

ج. «ظن» به معنای حدس و گمان است اما فاعل «تظن»، نه «وجوه»؛ بلکه «پیامبر اکرم ص» است. (یعنی این فعل، به

صورت مخاطب است: گمان می‌کنی که با آنها کاری خواهد شد کمرشکن) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳) یعنی از همین الان می‌توانی

حدس بزنی و احتمال قوی (= گمان) بدهی که عذابی کمرشکن در انتظار آنها خواهد بود.

د. با توجه به اینکه آخرت محل ظاهر شدن باطن و پشت پرده دنیاست؛ شاید این «ظن» انعکاس همان سوءظنی است که

در دنیا به خدا داشته‌اند (توضیح بیشتر در تدبر ۲)

... ه

(۲) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

با توجه به اینکه آخرت محل ظاهر شدن باطن و پشت پرده دنیاست؛ شاید این «ظن» انعکاس همان سوءظنی است که

در دنیا به خدا داشته‌اند و به همین جهت دیندار نماندند. (حدیث ۲) بویژه که در تعالیم اهل بیت ع، بر اینکه به خدا همواره

حسن ظن داشته باشیم، تاکید شده است. (حدیث ۱)

نکته تخصصی انسان‌شناسی

مقصود از سوءظن داشتن کافران به خدا، چیست و چه نسبتی بین «کافر» بودن و «سوءظن به خدا داشتن» وجود دارد؟

چرا این سوءظن در قیامت شخص را جهنمی می‌کند؟^۱

۱ در احادیث بر اینکه در طرف مقابل، حسن ظن انسان را بهشتی می‌کند هم تاکید شده است، مثلاً:

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع حَدِيثُ يَرُودُهُ النَّاسُ فَقَالَ إِنَّهُ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ آخِرَ عِبْدٍ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أَمَرَ بِهِ إِلَى النَّارِ التَّفْتُ فَيَقُولُ [اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ] الْجَبَّارُ [أ] عَجَلُوهُ فَإِذَا أَتَى بِهِ قَالَ لَهُ عَبْدِي لِمَ التَّفْتُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ مَا كَانَ ظَنِّي بِكَ هَذَا فَيَقُولُ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ عَبْدِي وَمَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ يَا رَبِّ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَتُسَكِّنَنِي [وَتُدْخِلَنِي] جَنَّتِكَ فَيَقُولُ اللَّهُ الْجَبَّارُ جَلَّ وَعَلَا يَا مَلَأْتَنِي وَعَزَّتِي وَالْآثِي وَبَلَّائِي وَجَلَّالِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعِ مَكَانِي مَا ظَنَّنِي بِي عَبْدِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا قَطُّ وَلَوْ ظَنَّنِي بِي سَاعَةً مِنْ حَيَاتِهِ خَيْرًا مَا رَوَعْتُهُ بِالنَّارِ أَجِيزُوا لَهُ كَذِبَهُ وَادْخُلُوهُ الْجَنَّةَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص [أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع] لَيْسَ مِنْ عَبْدِ ظَنَّ [مَا ظَنَّ عَبْدٌ] بِاللَّهِ خَيْرًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ

به نظر می‌رسد سوء ظن به خدا، یعنی باور نداشتن به عظمتی که خداوند در انسان قرار داده است؛ به اینکه خدا انسان را با ظرفیت بی‌نهایت آفریده و با مرگ تمام‌شدنی نیست؛ سوء ظن به خدا دارد، گویی خداوند نمی‌تواند چنین بیافریند! پس کسی که به خدا سوء ظن دارد، حقیقت خود را انکار می‌کند و کفر ورزیدن هم همین انکار حقیقت است. و وقتی این حقیقت انکار شد، انسان زندگی‌اش را بر اساس آن تنظیم نمی‌کند؛ و کسی که جهت‌گیری زندگی‌اش را به سمت آخرت قرار ندهد، در آخرت از رحمت خداوند بی‌نصیب خواهد بود.

ثمره اخلاقی

آیت الله بهجت می‌فرمودند: اگر ما به اندازه یک کودک که به مادرش خوش‌بین است به خدا خوش‌بین بودیم، تمام کارهای مان درست می‌شد.

(۳) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

در «معانی لغات» اشاره شد که برخی «فاقره» را از معنای فقر و احتیاج دانسته‌اند، و بر این اساس معنای آیه می‌شود: گمان می‌کنند که با آنها چنان خواهند کرد که در فقر و نیاز کامل قرار گیرند.»

ثمره اخلاقی

کسی که خدا را جدی نگیرد و نیازش را با خدا رفع نکند، هیچ‌کس و هیچ چیز نمی‌تواند نیاز او را رفع کند و همواره در فقر و فلاکت ابدی خواهد ماند؛ شاید این یکی از علل جهنمی شدن جهنمیان و جاودانه در آن ماندن است.

دلا، بسوز؛ که سوز تو کارها بکند
نیاز نیم‌شبی دفع صد بلا بکند ...
طیب عشق مسیحادم است و مشفق، لیک
چو درد در تو نبیند، که را دوا بکند؟
تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند

(۴) «تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ»

عَنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ لَا ظَنَّ بِهِ سُوءًا إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى [عَزَّ وَ جَلَّ] وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَيْتُمْ فَاصْبِحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (الزهد، ص ۹۸)

عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: يُوقَفُ عَبْدٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْمُرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ لَا وَ عِزَّتِكَ مَا كَانَ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي فَيَقُولُ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي فَيَقُولُ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَمَا وَاللَّهِ مَا ظَنُّ بِهِ فِي الدُّنْيَا طَرْفَةَ عَيْنٍ وَ لَوْ كَانَ ظَنُّ بِهِ فِي الدُّنْيَا طَرْفَةَ عَيْنٍ مَا أَوْقَفَهُ ذَلِكَ الْمَوْقِفَ لِمَا رَأَى مِنَ الْعَفْوِ. (المحاسن، ج ۱، ص ۲۵)

عَنْهُ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ يُؤْتَى بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِمٍ لِنَفْسِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ أَلَمْ أَمُرْكَ بِطَاعَتِي أَلَمْ أَنْهَكَ عَنْ مَعْصِيَتِي فَيَقُولُ بَلَى يَا رَبِّ وَ لَكِنْ غَلَبَتْ عَلَيَّ شَهْوَتِي فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِدُنْيِي لَمْ تَظْلِمْنِي فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَقُولُ مَا كَانَ هَذَا ظَنِّي بِكَ فَيَقُولُ مَا كَانَ ظَنُّكَ بِي قَالَ كَانَ ظَنِّي بِكَ أَحْسَنَ الظَّنِّ فَيَأْمُرُ اللَّهُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَقَدْ نَفَعَكَ حُسْنُ ظَنِّكَ بِي السَّاعَةَ (المحاسن، ج ۱، ص ۲۶)

چرا در این آیه کار را به مجهول نسبت داد و فرمود: «آنچه با آنها می‌شود» کمرشکن است؟

الف. نفرمود: گمان می‌کنند «وضعیت آنها» کمرشکن است؛ در حالی که در وصف بهشتیان، کار را مستقیماً به خودشان نسبت داد: «ناظر هستند به جانب پروردگارشان»؛ شاید بدین جهت که کسی که بر مدار آخرت‌باوری زندگی کرده، آنچه در آخرت رخ می‌دهد با دلخواه او یکی است؛ پس با شوق به سوی آنچه برایش آماده شده، می‌رود؛ اما کسی که بر اساس انکار آخرت زندگی کرده، ورودش در محشر و تمام آنچه رخ می‌دهد خلاف دلخواه اوست، و به زور او را در عذاب‌های جهنم می‌اندازند (هرچند این عذابها هم ثمره کار خودش است؛ اما اکنون که باطن آن کارها آشکار شده، دیگر دلخواهش نیست).

ب. نفرمود: «آنچه خدا با آنها می‌کند» کمرشکن است؛ در حالی که در وصف بهشتیان، کار را مستقیماً به پروردگارشان نسبت داد: «ناظر هستند نعمتهای پروردگارشان را» (یا: منتظر نعمتهای پروردگارشان‌اند؛ یا: به جانب پروردگارشان نظاره‌کنان‌اند)؛ شاید بدین جهت که

ب. ۱. نوعی ادب دینی است: آنجا که مقام نعمت است مستقیم به خدا نسبت داده می‌شود؛ اما آنجا که عذاب است، ثمره گناهان خودشان است، و مستقیم به خدا نسبت نمی‌دهد.

ب. ۲. بهشتیان به این که خدا این نعمتها را داده، آگاهند؛ اما اینان کافر بوده‌اند و هنوز دست خدا را در کار نمی‌بینند؛ از باب اینکه: از خدایشان محجوبند (مطفین/۱۵) و چون در اینجا کور بوده‌اند در آنجا کورترند. (اسراء/۷۲)

ج. ...

۱۳۹۶/۱/۲۵

۳۸۴ (سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۶ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

ترجمه

نه، آنگاه که به گلوگاه رسید [جان به لب آمد]

نکات ترجمه

درباره «كَلَّا» قبلاً در جلسه ۳۵۳ (<http://yekaye.ir/al-alaq-96-6>) توضیحاتی داده شد. اما اینکه در این آیه، به چه

معناست، دست کم سه مطلب گفته شده است:

الف. به معنای این است که «نه، کافر همچنان به قیامت ایمان نمی‌آورد؛ ولی نمی‌تواند از مرگ فرار کند» (مقاتل، به نقل

تفسیر کبیر (فخر رازی)، ج ۳۰، ص ۷۳۴؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

ب. در مقام هشدار دادن و برحذر داشتن از ترجیح دنیا به آخرت است؛ گویی می‌فرماید: اکنون که وضعیت سعادت‌مندان

و شقاوت‌مندان را دانستید، از این محبت عاجله و رها کردن آخرت دست بردارید. (زجاج، به نقل از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۳؛

المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ج. به معنای «حقاً» است؛ یعنی حقا هنگامی که جان به لب آید چنین و چنان خواهد شد؛ و مقصود از آن این است که بعد از اینکه عظمت و سنگینی آخرت را گوشزد کرد، تاکید کند که حتما این دنیا پایانی خواهد داشت و تلخی مرگ را خواهید چشید. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

«التَّرَاقِي»

جمع «ترقوه» است که نام استخوانی است در شانه. استخوان ترقوه همچون میله‌ای خمیده به شکل حرف S، و البته با انحنا کمتر است. دو استخوان ترقوه در بالاترین قسمت جلوی قفسه سینه قرار گرفته از طرف داخل با استخوان جناغ و از طرف خارج با استخوان کتف مفصل می‌شوند.

اغلب اهل لغت، این کلمه را از ماده «ترق» دانسته، و تصریح کرده‌اند که از این ماده فقط همین کلمه وجود دارد (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۲۷؛ معجم المقاییس اللغه، ج ۱، ص ۳۴۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۶۶) اما برخی به همین دلیل (که هیچ هم‌خانواده‌ای نداشته باشد) با این مطلب مخالفت کرده و آن را از ماده «رقی» (یا «رقو») در معنای صعود و ارتفاع (هم‌خانواده «ارتقاء») دانسته‌اند و گفته‌اند وجه تسمیه «ترقوه» آن است که در بالای سینه قرار دارد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۲۰۵-۲۰۶) که درباره ماده «رقی»، ان‌شاءالله در آیه بعد بحث خواهد شد. این کلمه تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

حدیث

۱) در صحیفه سجادیه امام سجاده دعایی هنگام ختم قرآن روایت شده است. در فرازی از این دعا فرموده‌اند: خداوندا! بر محمد و خاندانش درود فرست و با قرآن هنگام مرگ آسان گردان بر ما اندوه جان کندن را و ناله‌های شدیدش را و به شماره افتادن نفس‌ها را، «آنگاه که به گلوگاه رسد، و گفته شود: کیست چاره‌ساز؟» (قیامت/۲۷-۲۶)؛ و ملک‌الموت از پس پرده‌های غیب برای قبض او تجلی کند؛ و او را با تیرهای وحشت فراق از کمان مرگ تیر زند؛ و برایشان از زهر مرگ، جامی که چشایی‌اش هم زهرآگین است فراهم آورد؛ و کوچ کردن و بار بستن از ما به جانب آخرت نزدیک شود؛ و اعمال بر گردن‌ها آویخته گردد؛ و قبرها تا میقات روز ملاقات محل و مأوی شود.

الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ، دَعَاءُ ۴۲، وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خَتْمِ الْقُرْآنِ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرْبَ السِّيَاقِ، وَ جَهْدَ الْأُنِينِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِجِ إِذَا
بَلَغَتِ النَّفُوسُ التَّرَاقِيَّ، وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَائِيَا بِأَسْهُمِ وَحْشَتِهِ
الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُغَافِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْأَخْرَةِ رَحِيلٌ وَ انْطَلَقَ، وَ صَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي
الْأَعْنَاقِ، وَ كَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ.

۱. و حتی کلمه «تریاق» [= تریاک] را نه از این ماده، بلکه تغییر شکل یافته کلمه «دریاق» می‌دانند. (کتاب العین، ج ۵، ص ۱۲۷)

۲) از امام رضا ع از پدرشان (امام کاظم ع) روایت شده است:

به امام صادق ع گفته شد: مرگ را برای ما توصیف کنید!

فرمودند: مرگ برای مومن همچون نسیمی است که بویی به مشام وی می‌رساند و او از خوش‌بویی‌اش عطسه‌ای می‌کند و هرگونه درد و رنجی از او رخت برمی‌بندد؛ ولی برای کافر مانند نیش افعی و عقرب ویا شدیدتر است.

گفته شد: برخی می‌گویند شدیدتر از آن است که با اره تکه تکه شوند و یا با قیچی پاره پاره گردند و یا با سنگها خُرد شوند ویا قطب سنگ آسیاب روی حدقه چشمشان به گردش درآید!

فرمودند: بله، برای برخی از کافران و فاجران این گونه است؛ آیا ندیده‌ای برخی از آنها را که [هنگام مرگ] با این شداید روبرو می‌شود؟ آن وضعی که برای او رخ می‌دهد گاه از این [و بلکه از هر چیز دیگری هم] شدیدتر است جز از عذاب آخرت؛ که آن از عذاب دنیا شدیدتر است.

گفته شد: پس چرا گاهی کافری را می‌بینیم که جان‌کندن بر او آسان است؟! چراغ عمرش خاموش می‌شود در حالی که دارد تعریف می‌کند و می‌خندد و سخن می‌گوید! و نیز در میان مومنان هم گاهی این طور است؛ و گاه هم در میان مومنان و هم در میان کافران کسانی را می‌بینیم که هنگام سكرات مرگ، وضعشان با چنین شدایدی قابل مقایسه است!

فرمودند: آن راحتی‌ای که در مورد مومن می‌بینید، ثواب اوست که به سوی او شتافته، و آن شدتی که در موردش می‌بینید، برای پاک کردن او از گناهانش است تا در حالی که پاک و نظیف و مستحسب ثواب ابدی است و مانعی پیش رویش نمانده، وارد آخرت شود. و آن سهولتی که در مورد برخی از کفار می‌بینید جزای کارهای خوب او در دنیاست، تا وقتی در آخرت وارد می‌شود جز آنچه وی را شایسته عقاب می‌کند نداشته باشد؛ و آن شدتی که در مورد برخی از کافران در اینجا می‌بینید، شروع عقاب خداوند است بعد از تمام شدن حسناتش؛ چرا که خداوند عادل است که جور و ستم در او راه ندارد.

معانی الأخبار، ص ۲۸۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمُفَسِّرُ الْجُرْجَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاصِرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ الرُّضَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ ع قَالَ:

قِيلَ لِلصَّادِقِ ع صِفْ لَنَا الْمَوْتَ!

فَقَالَ لِلْمُؤْمِنِ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لَطِيئِهِ وَ يَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَ الْأَلَمُ كُلُّهُ عَنْهُ وَ لِلْكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِي وَ لَدَغِ الْعَقَابِ أَوْ أَشَدَّ.

قِيلَ فَإِنْ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَشْرِ بِالْمَنَاشِيرِ وَ قَرُضٍ بِالْمَقَارِيضِ وَ رَضِخٍ بِالْحَجَارِ وَ تَدْوِيرِ قُطْبِ الْأُرْحِيَةِ فِي الْأَحْدَاقِ. قَالَ فَهُوَ كَذَلِكَ هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِينَ وَ الْفَاجِرِينَ أَلَّا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَايِنُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ فَذَاكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا إِلَّا مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَهَذَا أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا

قِيلَ فَمَا بَالُنَا نَرَى كَافِرًا يَسْهَلُ عَلَيْهِ النَّزْعُ فَيَنْطَفِي وَ هُوَ يَتَحَدَّثُ وَ يَضْحَكُ وَ يَتَكَلَّمُ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ أَيْضًا مَنْ يَكُونُ كَذَلِكَ وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَ الْكَافِرِينَ مَنْ يُقَاسَى عِنْدَ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ هَذِهِ الشَّدَائِدَ

فَقَالَ مَا كَانَ مِنْ رَاحَةٍ لِلْمُؤْمِنِ هُنَاكَ فَهُوَ عَاجِلٌ تُؤَابِهِ وَ مَا كَانَ مِنْ شَدِيدَةٍ فَتَمَحِيصُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ لِيَرِدَ الْآخِرَةَ نَقِيًّا نَظِيفًا مُسْتَحَقًّا
 لِثَوَابِ الْأَبَدِ لَا مَانِعَ لَهُ دُونَهُ وَ مَا كَانَ مِنْ سَهْوَلَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلْيُوقِئِي أَجْرَ حَسَنَاتِهِ فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَ لَيْسَ لَهُ إِلَّا مَا
 يُوجِبُ عَلَيْهِ الْعِقَابَ وَ مَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ ابْتِدَاءُ عِقَابِ اللَّهِ لَهُ بَعْدَ نَفَادِ حَسَنَاتِهِ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.

تدبر

(۱) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

در این سوره ابتدا تردید برخی از انسانها درباره آخرت را مطرح کرد (قیامت ۳-۶) سپس ریشه این مطلب را در محبت دنیا و رها کردن آخرت دانست (قیامت ۲۰-۲۱) و اکنون دوباره هشدار می دهد تا انسانها را از این بن بست برحذر دارد: شما الان در بند محبت دنیا هستید و آخرت را رها کرده اید اما بگذارید، آنگاه که جان به گلوگاه رسید معلوم می شود چکاره اید!؟

نکته تخصصی انسان شناسی

مرگ واقعیتی انکار ناپذیر است که حقیقت هر انسانی را به او می نمایاند. انسان ممکن است خدا، آخرت، یا هر حقیقت دیگری را انکار کند اما مرگ را نمی تواند؛ چون دائما آن را پیرامون خود می بیند. شاید یکی از عللی که حضرت علی ع آن شد که شد، این بود که می فرمود: به خدا قسم انس پسر ابوطالب با مرگ بیشتر است از انس طفل با پستان مادرش. (نهج البلاغه، خطبه ۵)

ثمره اخلاقی - اجتماعی

یکی از مهمترین مشکلات انسانها این است که مرگ را جدی نمی گیرند. کسی که لحظه ای را که جانش به لب می رسد جدی بگیرد، آیا ممکن است در اموال مردم یا بیت المال بناحق تصرف کند؟ یا برای رسیدن به پست و مقام هر کاری بکند؟ یا ...؟

(۲) كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ

این هنگامی که جان به لب می رسد، یکی از سه زمانی است که سخت ترین زمان بر انسان می باشد. (جلسه ۱۸۷،

حدیث ۱) <http://yekaye.ir/al-muminoon-023-100>

آیا برای این لحظه آماده ایم؟

۱. وَ اللَّهُ لَأَيْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنَدْيِ أُمِّهِ

ترجمه

و گفته شد کیست که شفادهنده باشد؟

نکات ترجمه

«راق»

این کلمه در اصل «راقی» بوده است که از ماده «رقی» می‌باشد. گفته‌اند این ماده در سه معنا به کار می‌رود: صعود، حرز (چیزی که برای در امان ماندن از شرور و طلسمات و ... استفاده می‌شود)، و بقعه‌ای در زمین (معجم المقاییس اللغه، ج ۲، ص ۴۲۶) در قرآن کریم در سه مورد مشخصا با تعابیر به معنای «بالا رفتن» به کار رفته (تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ؛ اسراء/۹۳؛ فَلْيَرْتُقُوا فِي الْأَسْبَابِ؛ ص/۱۰) ولی اینکه در این آیه در کدام معناست، هم معنای اول مطرح شده، یعنی: «چه کسی می‌خواهد روح تو را بالا ببرد»؛ و هم معنای دوم، یعنی: «چه کسی می‌خواهد برای تو «رقیه» ای بیاورد تا از مرگ شفایت دهد؟» که در این معنای اخیر، برخی این را بر کار پزشک هم تطبیق داده‌اند، یعنی «چه طبیبی می‌خواهد بیاید که شفایت دهد؟» (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۶۳؛ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳)

حدیث

۱) از امام باقر ع درباره معنای آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره قیامت سوال شد، که انشاء الله توضیح هریک را در ذیل خود آن آیه خواهیم آورد.

در مورد «وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ» و گفته شد کیست که شفابخش باشد؟» (قیامت/۲۷) فرمودند: این سخن فرزند آدم [= انسان] است هنگامی که مرگ نزد او حاضر می‌شود، می‌گوید آیا طبیبی هست، آیا شفادهنده‌ای هست؟

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهٍ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ قَالَ ع: ذَاكَ قَوْلُ ابْنِ آدَمَ إِذَا حَضَرَ الْمَوْتَ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ هَلْ مِنْ رَاقٍ ...

۱. سند و عبارت در کافی تفاوت اندکی می‌کند:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» قَالَ فَإِنَّ ذَلِكَ ابْنُ آدَمَ إِذَا حَلَّ بِهِ الْمَوْتُ قَالَ هَلْ مِنْ طَبِيبٍ إِنَّهُ الْفِرَاقُ يُقْنَنُ بِمُفَارَقَةِ الْأَحِبَّةِ.

۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی‌گیرد می‌پردازند که فراز قبلی این خطبه در جلسه ۳۷۸، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-20> گذشت. ۱. در فراز بعدی می‌فرمایند: نه به گفته بازدارنده از سوی خدا، خود را بازدارد؛ و نه پند آن کس را که از سوی او پند دهد، در گوش آرد؛ حالی که می‌بیند گرفته‌شدگان در حین غفلت را که نه عفو و بخششی برایشان هست و نه راه بازگشتی؛ [می‌بیند که] چگونه بر آنان فرود آمد آنچه بدان جهالت می‌ورزیدند؛ و از فراق دنیا به نزدشان آمد آنچه خود را از آن ایمن می‌دیدند؛ و به آخرت در آمدند مطابق با آنچه بدیشان وعده می‌دادند. آنچه به آنان فرود آمد، از مستی مرگ و حسرت «از دست دادن»، وصف ناشدنی است: اندامهایشان از آن سست شد، و رنگهایشان در اثر آن دگرگون گشت؛ سپس مرگ، بیشتر در آنها رخنه کرد تا جایی که بین هریک از آنها و سخن گفتنش فاصله انداخت ...

بقیه این خطبه ان شاء الله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَلَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ وَهُوَ يَرَى الْمَأْخُودِينَ عَلَى الْغِرَّةِ حَيْثُ لَا إِقَالَهَ لَهُمْ وَلَا رَجْعَةَ كَيْفَ نَزَلَ بِهِمْ مَا كَانُوا يَجْهَلُونَ وَجَاءَهُمْ مِنْ فِرَاقِ الدُّنْيَا مَا كَانُوا يَأْمُنُونَ وَقَدِمُوا مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَغَيْرُ مَوْصُوفٍ مَا نَزَلَ بِهِمْ اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ وَحَسْرَةُ الْفَوْتِ فَفَتَرَتْ لَهَا أَطْرَافَهُمْ وَتَغَيَّرَتْ لَهَا أَلْوَانُهُمْ ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَلَوْجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ ...

تدبر

۱) «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»

مقصود از «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ» چیست؟

الف. «راق» از «رُفِيه» به معنای حرز و چیزی است که شفا دهد و بلا را دور کند. مقصود این است که «کیست طبیعی که بیاید و وی را از مرگ نجات دهد؟» (أبی‌قلابه و ضحاک و قتاده و ابن‌زید، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵)

و در این صورت هم دو حالت قابل فرض است:

این جمله می‌تواند به صورت طلب باشد (آیا واقعا طبیعی پیدا می‌شود که) و یا به صورت استفهام انکاری و حاکی از ناامیدی گوینده (واقعا چه کسی می‌خواهد چنین انسانی را نجات دهد؟). (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴)

ب. «راق» از «ارتقاء» است و وقتی او به لحظه مرگ می‌رسد می‌پرسند: چه کسی روح او را بالا می‌برد، ملائکه عذاب یا ملائکه رحمت؟ (ابن‌عباس و مقاتل، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵) و یا از این باب که فرشتگان از بردن روح کافر ابا دارند و ملک‌الموت خطاب به آنها می‌گوید: کدام از شما حاضر است که روح این کافر را ببرد؟ (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۴)

۱ همچنین فرازهایی از این خطبه قبلا در جلسه ۳۶۱، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/al-alaq-96-15> و جلسه ۲۶۳، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25> گذشت.

۲. مرحوم طبرسی دو قول دیگر هم نقل می‌کند که چون یا به همان قبلیها برمی‌گردد یا بسیار بعید به نظر می‌رسد در متن نیامد:

(۲) «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»

همه تعابیر قبلی به صورت فعل معلوم آمد، اما اینجا به صورت فعل مجهول؛ پس طبیعتاً گوینده این سخن، خود شخص نیست؛ پس اطرافیان‌ش وضعیت او برایشان مهم است.

یعنی، وقتی کسی در شرف مرگ قرار می‌گیرد، دیگران هم با او کار دارند، و نمی‌توانند نسبت به مرگ او بی‌اعتنا باشند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان موجودی است که نه تنها زندگی، بلکه مرگش هم به دیگران مربوط است.

۱۳۹۶/۱/۲۷

۳۸۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۸ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ

ترجمه

و گمان کرد که آن همان [وقت] جدایی است؛

حدیث

(۱) امام باقر ع (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) درباره آیه «و گمان کرد که آن همان [وقت] جدایی است» فرمودند:

منظور فراق خانواده و دوستان در آن هنگام [هنگام مرگ] است.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ... قَالَ «وَوَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» يَعْنِي فِرَاقَ الْأَهْلِ وَالْأَحِبَّةِ عِنْدَ ذَلِكَ.

(۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی‌گیرد می‌پردازد که قسمتی از آن

در جلسه قبل گذشت. در ادامه می‌فرمایند:

قال أبو العالیة تختصم فيه ملائكة الرحمة و ملائكة العذاب أيهم يرقى روحه و قال الضحاک أهل الدنيا یجهزون البدن و أهل الآخرة یجهزون الروح

۱. شاید این معنا هم از آیه قابل برداشت باشد:

با توجه به اینکه «راقی» می‌تواند به معنای «لازم» (نه متعدی) باشد؛ آنگاه چه بسا این آیه سوال درباره خود مرده است، یعنی هرکسی که می‌میرد

افراد می‌پرسند چه کسی بالا می‌رود (و چه کسی سقوط می‌کند)؟

... سپس مرگ، بیشتر در آنها رخنه کرد تا جایی که بین هریک از آنها و سخن گفتنش فاصله انداخت، در حالی که او در بین اهل و عیالش است، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود در حالی که عقلش سالم است و خردش همچنان باقی است؛ می اندیشد که عمرش را در چه تباه کرده و زمانه اش را در چه گذرانده؛ به یاد اموالی که جمع کرده می افتد، که در جمع آوری آنها چشم بر هم گذاشته و از آنچه [تکلیف شرعی اش] واضح است و آنچه شبهه ناک بوده، گرد آورده، و اکنون که در شرف جدایی از آن واقع شده، تبعات گردآوری آن دامن گیرش گردیده است؛ آن را برای کسانی که پشت سرش هستند باقی می گذارد، راحتی و خوشی آن برای دیگری و کیفر آن بر دوش اوست، و او در گرو این اموال است؛ پس دست خود را از پشیمانی می گزد به خاطر واقعیت هایی که هنگام مرگ مشاهده می کند. در این حالت بدانچه که در ایام عمرش به آن علاقمند بود بی اعتنا شده، آرزو می کند که ای کاش آن کس که در گذشته بر ثروت او غبطه می خورد و نسبت به وی حسادت می ورزید، او این اموال را جمع کرده بود.

پس مرگ همچنان در پیکرش پیش می رود ...

بقیه این خطبه ان شاء الله در بحث از آیه بعد خواهد آمد.

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

... ثُمَّ ازْدَادَ الْمَوْتَ فِيهِمْ وَلَوْجاً فَحِيلَ بَيْنَ أَحَدِهِمْ وَبَيْنَ مَنْطِقِهِ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ أَهْلِهِ يَنْظُرُ بِبَصَرِهِ وَيَسْمَعُ بِأُذُنِهِ عَلَى صِحَّةٍ مِنْ عَقْلِهِ وَبَقَاءٍ مِنْ لُبِّهِ يُفَكِّرُ فِيهِمْ أَفْتَى عُمُرِهِ وَفِيمَ أَذْهَبَ دَهْرَهُ وَيَتَذَكَّرُ أَمْوَالاً جَمَعَهَا أَعْمَضَ فِي مَطَالِبِهَا وَأَخَذَهَا مِنْ مُصْرَحَاتِهَا وَ مُشْتَبِهَاتِهَا قَدْ كَرِمَتْهُ تَبَعَاتُ جَمْعِهَا وَأَشْرَفَ عَلَى فِرَاقِهَا تَبَقَى لِمَنْ وَرَاءَهُ [يُنْعَمُونَ] يَنْعَمُونَ فِيهَا وَيَتَمَتَّعُونَ بِهَا فَيَكُونُ الْمَهْنَأُ لغيرِهِ وَالْعَبَاءُ عَلَى ظَهْرِهِ وَالْمَرْءُ قَدْ غَلَقَتْ رَهُونُهُ بِهَا فَهُوَ يَعِضُّ يَدَهُ نَدَامَةً عَلَى مَا أَصْحَرَ لَهُ عِنْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَمْرِهِ وَيَزْهَدُ فِيمَا كَانَ يَرْعَبُ فِيهِ أَيَّامَ عُمُرِهِ وَيَتَمَنَّى أَنْ أَلْدَى كَانَ يَغْبِطُهُ بِهَا وَيَحْسُدُهُ عَلَيْهَا قَدْ حَازَهَا دُونَهُ. فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ ...

(۳) از پیامبر خدا در مورد کسی که در حال احتضار است، روایت شده است:

سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست، اگر جایش را می دیدند و سخنش را می شنیدند، از مرده شان غافل می شدند و بر خویشتن خویش گریه می کردند؛ تا آن موقعی که جنازه مرده را بر دوش کشیدند و روحش بالای جنازه اش می رود و می آید در حالی که ندا می دهد: ای اهل و عیالم! ای فرزندانم! دنیا شما را به بازی نگیرد آن گونه که مرا به بازی گرفت، که مال را از راه حلال و حرام گرد آوردم و سپس آن را برای غیر خودم گذاشتم؛ خوشی اش برای آنهاست و تبعاتش دامنگیر من است؛ پس، از آنچه بر من وارد شد بر حذر باشید.

جامع الأخبار (للسعیری)، ص ۱۷۰

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

فَوَالَّذِي نَفْسٌ مُّحَمَّدٌ بِيَدِهِ لَوْ يَرَوْنَ مَكَانَهُ وَ يَسْمَعُونَ كَلَامَهُ لَذَهَلُوا عَنْ مِيَّتِهِمْ وَ لَيَكُونُوا [لَبَكُوا] عَلَى نُفُوسِهِمْ حَتَّى حُمِلَ
الْمِيَّتُ عَلَى نَعْشِهِ وَ تَرَفَّرَ رُوحُهُ فَوْقَ النَّعْشِ وَ هُوَ يُنَادِي يَا أَهْلِي يَا وَدِي لَا تَلْعَبَنَّ بِكُمْ الدُّنْيَا كَمَا لَعِبَتْ بِي جَمَعْتُ أَمْالَ
مِنْ حِلِّهِ وَ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ خَلَفْتُهُ لِغَيْرِي فَالْمَهْنَأُ لَهُمْ وَ التَّبَعَةُ عَلَيَّ فَاحْذَرُوا مِثْلَ مَا حَلَّ بِي.

تدبر

(۱) «وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

هنگامی که جان به لب می‌رسد و گفته می‌شود که چه کسی می‌تواند این را نجات دهد، در این زمان است که وی گمان می‌کند که هنگام جدایی فرارسیده است.

چرا تعبیر «ظن» را به کار برد؟

الف. «ظن» گاهی به معنای یقین به کار می‌رود؛ اینجا به این معناست که با دیدن آن احوالات دانست که وقت فراق فرا رسیده است. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. انسان مادام که روحش وابسته به بدنش است، محبت عاجله (قیامت/۲۰) چنان در او غلبه دارد که همچنان طمع دارد که در دنیا بماند و از اهل و عیالش جدا نشود. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

ج. شاید می‌خواهد اشاره کند که چنان به دنیا چسبیده که با اینکه علائم مرگ را در خود می‌بیند هنوز کاملاً باورش نشده است.

د. ...

(۲) «وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اولین نکته‌ای که به ذهن شخصی که قرار است بمیرد، می‌رسد «فراق» و جدایی است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

گفته می‌شود که انسان را انسان نامیده‌اند چون قوام او به انس گرفتن با دیگران است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۹۴) در واقع، انسان به گونه‌ای است که در ارتباطاتی که برقرار کند، با اشیاء و انسانهای پیرامون خود انس می‌گیرد و با این پیوندهایش آرام و قرار می‌یابد؛ لذا اولین دغدغه‌اش در هنگام مرگ، جدایی‌ای است که از آنچه بدانها وابسته بوده، رخ می‌دهد.

اگر این را جدی بگیریم، آنگاه دلبستگی‌های مان را خیلی جدی می‌گیریم.

عاقل کسی است که به یاد داشته باشد که:

«آنچه نباید دلبستگی را نشاید»

ثمره اخلاقی

شاید تمام احکام و دستورات دین را بتوان در یک جمله خلاصه کرد:

تمرین اینکه به چیزی «دل» بدهیم که از ما جدا نمی‌شود؛ و از هر چیزی که از ما جدا خواهد شد، «دل» بکنیم.

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh324>

(۳) «و ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اولین «دل» نگرانی انسان در لحظه مرگش، «فراق» است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

اگر توجه کنیم که:

اولاً ارزش، و بلکه مهمترین دارایی، و بلکه حقیقتِ نهایی هر کس، «دل» اوست؛ و

ثانیاً ارزش هر «دل»ی به آن چیزی است که این دل بدان گره خورده و آن را در خود جای داده است، (به تعبیر دیگر،

ارزش هر دلی، به دلخواه اوست)

آنگاه شاید بتوان فهمید که چرا مفهوم «عشق» این اندازه در هویت انسان، مفهومی اساسی است؛ و چرا این اندازه مفهوم

«عشق» با مفهوم «فراق» گره خورده است؛ و داستان زندگی انسان، داستان عشق و فراق است:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح «فراق»

که در این دامگه حادثه چون افتادم ...

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh317>

به طوری که شاید بتوان گفت «فراق» یکی از موقعیت‌های ویژه‌ای است که حقیقت هر کس بر خودش و بر دیگران هویدا

می‌شود؛ و حافظ چه زیبا توصیف کرده است داستان «فراق» در زندگی را:

زبان خامه ندارد سر بیان فراق	و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق
دریغ مدت عمرم که بر امید وصال	به سر رسید و نیامد به سر زمان فراق
سری که بر سر گردون به فخر می‌سودم	به راستان که نهادم بر آستان فراق
چگونه باز کنم بال در هوای وصال	که ریخت مرغ دلم پر در آشیان فراق
کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی	فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق
بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود	ز موج شوق تو در بحر بی‌کران فراق
اگر به دست من افتد فراق را بکشم	که روز هجر سیه باد و خان و مان فراق
رفیق خیل خیالیم و همنشین شکیب	قرین آتش هجران و هم قران فراق
چگونه دعوی وصلت کنم به جان که شده‌ست	تنم وکیل قضا و دلم ضمان فراق
ز سوز شوق دلم شد کباب دور از یار	مدام خون جگر می‌خورم ز خوان فراق
فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق	ببست گردن صبرم به ریسمان فراق
به پای شوق گر این ره به سر شدی حافظ	به دست هجر ندادی کسی عنان فراق

(۴) «وَزَنُّهُ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

اینکه مرگ را به جدایی تعبیر کرد، از شواهدی است که نشان می دهد که روح حقیقتی مستقل است که بعد از بدن هم باقی است؛ زیرا حقیقت انسان را چیزی دانسته، که در هنگام مرگ از این بدن و پیکر جدا می شود. (اقتباس از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۱۷۳۵)

(۵) «أَنَّهُ الْفِرَاقُ»

«الفراق» را مطلق آورد و فرمود «اینک وقت جدایی است» و فرمود «جدایی از چه؟»
ظاهرا همین نشان می دهد جدایی از هر چیزی که از او جدا شدنی است.

نکته تخصصی انسان شناسی

چه چیزی در هنگام مرگ از انسان جدا می شود؟

الف. اموال و دارایی هایی که در زندگی برای خود جمع کرده،

ب. دوستان و آشنایانی که بدانها انس گرفته، (مگر دوستی هایی که بر مدار خداپرستی و تقوی شکل گرفته باشد،

زخرف/۶۷)

ج. اعضاء و جوارح بدنش. (جلسه بعد، حدیث ۳)

یعنی هیچ یک از اینها جزء حقیقت انسان و دارایی واقعی نیست، حتی اعضاء و جوارحش!

چیزی دارایی واقعی انسان است که برایش بماند.

اگر چیزی را چند روزی به عاریت به ما بدهند، و از ابتدا هم بدانیم که آن را از ما پس می گیرند، واقعا «مال» ما نمی شود؛

چیزی واقعا «مال» ماست، که ملکیت آن به طور کامل به ما منتقل شده باشد، به طوری که اختیار آن کاملا در دست خودمان

باشد و بدون اجازه ما نتوانند آن را از ما بگیرند.

وقتی انسان از «مرگ» غافل می شود، چیزهایی را مال خودش می شمرد، که وقتی به یاد مرگ می افتد، می فهمد که آنها

واقعا مال او نیست و بدون اینکه او دلش بخواهد، آنها را از او پس می گیرند.

اما چه چیزی برای انسان باقی می ماند که واقعا «مال» اوست و نمی توانند بدون اختیارش آنها را از او بگیرند؟

تنها باورها، خلق و خواها، و اعمال او.

اینها واقعا در اختیار خودمان است و اینهاست که در آخرت حقیقت ما را رقم می زند و هیچگاه از ما جدا نمی شود.

۱. البته تعبیر وی این است که «چون فراق و وصال وصف هستند و نیازمند موصوفاند»:

و اعلم أن الآیة دالة علی أن الروح جوهر قائم بنفسه باق بعد موت البدن، لأنه تعالی سمی الموت فراقا، و الفرق إنما یكون لو كانت الروح باقیة، فإن

الفراق و الوصال صفة، و الصفة تستدعی وجود الموصوف.

اگر این را جدی بگیریم، زندگی مان چه تغییری خواهد کرد؟

۱۳۹۶/۱/۲۸

۳۸۷) سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۹ وَ التَّتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

ترجمه

و ساق در ساق پیچید.

نکات ترجمه

«التَّتَفَّتِ»

از ماده «لَفَف» است که اصل این ماده را به معنای ضمیمه شدن و یا در هم پیچیدن دو چیز (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۲۰۷) و به تعبیر دیگر، گرد هم آمدنی که به نحوی با درهم پیچیدن همراه باشد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۲۱۶) دانسته اند. «جَنَّتِ الْفَافَا» (نبا/۱۶) به معنای باغ‌هایی است که از شدت انبوه بودن، شاخ و برگ درختانش در هم فرو رفته باشند؛ و «لَفِيفٌ» (إِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةُ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا؛ إسرائ/۱۰۴) به معنای «منضم شده به همدیگر» می باشد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۴۳)

در قرآن کریم این ماده تنها در همین سه آیه به کار رفته است.

«السَّاقُ»

قبلا (جلسه ۱۷۳) توضیح داده شد که ماده «سوق» به معنای راندن و به حرکت درآوردن است. «ساق» پا هم از همین ریشه است چون عامل راه رفتن و به حرکت درآوردن انسان می باشد. <http://yekaye.ir/fatir-035-09>

حدیث

۱) (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) امام باقر ع درباره آیه «و ساق در ساق پیچید» فرمودند:

دنیا به آخرت پیچید.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ... قَالَ: «و التَّتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» قَالَ التَّتَفَّتِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ.

۲) امیرالمومنین ع در خطبه‌ای به توضیح انسان غافل و اینکه چگونه مرگ او را در برمی گیرد می پردازند که قسمتی از آن

در جلسه قبل (حدیث ۲) گذشت. در ادامه می فرمایند:

پس مرگ پیوسته در تن او پیش راند، تا زبانش چون گوش از کار بازماند. پس میان کسان خود خاموش بیفتد، نه زبانش سخنی گوید، نه گوشش چیزی شنود. نگاه خود را از چهره این به رخ آن می‌افکند. گردش زبانشان را می‌بیند، اما نمی‌شنود که سخن آنان چیست، و در باره کیست. سپس، مرگ بیشتر بدو روی آرد و چشم او را چون گوشش از کار باز دارد، و جان از تنش برون رود، و مرداری میان کسان خود شود.

آنان در کنارش ترسان، و از نزدیک شدن بدو گریزان. نه با نوحه‌گری هم آواز، و نه با کسی که او را خواند دم‌ساز. سپس او را به نقطه‌ای از زمین برند و در سپارند، و با کرده‌اش واگذارند، و دیده از دیدار او بردارند، تا آنکه موعد نهاده سر رسد، و قضای الهی در رسد...

نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹؛ (ترجمه شهیدی، ص ۱۰۵)

فَلَمْ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّى خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعَهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْتَقِ بِلِسَانِهِ وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدُّ طَرْفَهُ بِالنَّظْرِ فِي وَجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادَ الْمَوْتُ التِّيَاطُ بِه فَبَصَرَهُ كَمَا قَبْضَ سَمْعَهُ وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ لَا يُسْعِدُ بَاكِيًّا وَلَا يُجِيبُ دَاعِيًّا ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَخَطِّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ وَانْقَطَعُوا عَنْ زُورَتِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَالْأَمْرُ مَقَادِيرَهُ ...

فراز بعدی این حدیث، قبلا در جلسه ۲۶۳، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-25> و جلسه ۳۶۸، حدیث ۲

<http://yekaye.ir/al-qyiamah-75-4> ذکر شد. ۱

۳) در حدیث آمده است:

بنده در حال درگیری با سختی‌های مرگ و دشواری‌های آن است در حالی که مفاصل او با همدیگر خداحافظی می‌کنند و می‌گویند: به سلامت! من از تو جدا می‌شوم و تو از من جدا می‌شوی تا روز قیامت.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۰۶

جاء فی الحدیث:

۱. این فراز از خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه (با ترجمه شهیدی، ص ۲۳۴) نیز تا حدودی به این آیه می‌تواند مرتبط باشد:

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص بِالْحَقِّ حِينَ دَنَا مِنَ الدُّنْيَا الْانْقِطَاعُ وَأَقْبَلَ مِنَ الْآخِرَةِ الْأَطْلَاعُ وَأَظْلَمَتْ بَهْجَتُهَا بَعْدَ إِشْرَاقِ وَقَامَتْ بِأَهْلِهَا عَلَى سَاقٍ وَخَسِنَ مِنْهَا مَهَادٌ وَأَزَفَ مِنْهَا قِيَادٌ فِي انْقِطَاعٍ مِنْ مَدَّتِهَا وَأَقْتَرَابٍ مِنْ أَشْرَاطِهَا وَتَصَرُّمٍ مِنْ أَهْلِهَا وَانْفِصَامٍ مِنْ حَلَقَتِهَا وَانْتِشَارٍ مِنْ سَبَبِهَا وَعَفَاءٍ مِنْ أَعْلَامِهَا وَتَكْشُفٍ مِنْ عَوْرَاتِهَا وَقَصْرٍ مِنْ طَوْلِهَا جَعَلَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بَلَاغًا لِرِسَالَتِهِ وَكَرَامَةً لَأُمَّتِهِ وَرَبِيعًا لِأَهْلِ زَمَانِهِ وَرَفْعَةً لِأَعْوَانِهِ وَشَرَفًا لِأَنْصَارِهِ...

پس خدا محمد را که درود وی بر او و یاران او باد به حق برانگیخت، آن گاه که پایان دنیا نزدیک بود و آخرت روی آور و جهان پس از روشنی و زیبایی، تاریک. زندگی مردمش دشوار، و آرام جای آنان ناهموار، جهان به نیستی و فرو ریختن نزدیک گردیده، مدت آن به سر رسیده، و نشانه‌های آن پدید و پیوند مردمش با آن بریده، و حلقه‌های پیوندشان از هم دریده، و اسباب از هم گسیختگی‌شان بسیار، و نشانه‌های رستگاری ناپایدار، و زشتی‌های دنیا آشکار، رشته عمرش کوتاه- و به سر رسیدنش نمودار- این هنگام خدا او را مأمور رساندن شریعت- به مردمان- کرد و موجب ارجمندی امت، و بهار مردم زمانش، و مایه سربلندی یارانش، و موجب شرف یاورانش....

أن العبد ليعالج كرب الموت و سكراته و مفاصله يسلم بعضها على بعض يقول عليك السلام تفارقني و أفارقك إلى يوم القيامة.

تدبر

(۱) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

مراد از اینکه «و ساق در ساق پیچید» چیست؟

الف. «ساق» به معنای «شدت» است، چنانکه وقتی شخصی با شدتی مواجه می‌شود می‌گویند «شمر عن ساقه» (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵) [معادل «آستین بالا زد؛ یا دامن به کمر زد» در فارسی]؛ یعنی شدت دنیا با شدت آخرت درهم پیچید (حدیث ۱؛ و نیز ابن عباس و مجاهد، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)؛

که مقصود از این شدت دنیا و شدت آخرت، می‌تواند:

الف. ۱. سختی فراق دنیا (آیه قبل) و سختی ترس آخرت باشد (تفسیر صافی، ج ۵، ص ۲۵۷)

الف. ۲. همین حالت بین دنیا و آخرت بودن باشد که انسان هم وضعیت‌ها و تنگناهای دنیا (مانند ناراحتی و سختی جدایی از اهل و عیال و فرزندان و اموال و مقام و شدت شماتت دشمنان و غم دوستان) را احساس می‌کند و هم تنگناهای آخرت را (مانند ورود در دار غربت و دشواری حساب) (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

الف. ۳. «پایان شدت دنیا» با «آغاز شدت آخرت» درهم آمیخته می‌شود (الوافی، ج ۲۴، ص ۱۹۹)

الف. ۴. حال مرگ با حال حیات آمیخته می‌شود. (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

الف. ۵. به معنای این باشد که شدتی بعد از شدت دیگر پشت سر هم به او می‌رسد. (علامه طباطبایی این معنا را شامل تمامی معانی دیگر دانسته است، المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. «ساق» به همان معنای «ساق» پا است؛ آنگاه یعنی:

ب. ۱. اینکه ساق این پا به ساق دیگر پیچیده می‌شود که ناشی از آن است که با رسیدن روح به گلوگاه حیات از بدن او رخت برمی‌بندد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳)

ب. حالت جان‌کدنی است که دائما این پایش را حرکت می‌دهد و آن یکی را ثابت نگه می‌دارد و بالعکس. (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ب. ۲. چون نیرویش تمام شده، پاهایش درهم پیچیده می‌شود، مانند پوستی که درهم پیچیده شود. (شعبی و ابی‌مالک، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ب. ۳. پاهایش در کفن کاملا پیچیده می‌شود. (حسن بصری و سعید بن مسیب، به نقل تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵)

ب. ۴. چنان پاهایش خشک می‌شود و به هم گیر می‌کند که نمی‌تواند حرکتش دهد. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۵؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱۴، ص ۴۳)

ج. «ساق» به معنای «نزع [= کندن] روح» هم به کار رفته است و آیه به معنای این است که برای مرگ نزع با نزع درهم آمیخت؛ [شاید یعنی کندن‌های پیاپی و درهم که روح از اجزای بدن یکی یکی مفارقت می‌کند] (سعد السعود (ابن طاووس)، ص ۲۶۰)

(۲) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

در لحظه مرگ ساق به ساق می‌پیچد؛

پس، مراحل جان کندن و خروج روح از بدن بسیار سنگین است؛ (حدیث ۲) هرچند از منظر ناظر بیرونی این سنگینی‌ها درک نشود.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

غالباً (۱) لحظه جان کندن هر انسان برآیند زندگی او در دنیا است؛ و معیار اینکه آیا آن لحظه بر شخص سخت می‌گذرد یا آسان، ضربات و دردهای جسمانی‌ای که ما می‌بینیم نیست؛ چرا که او در حال تجربه کردن جهانی دیگر است و لزوماً تجربه‌اش از جنس تجربه این جهان نیست (جلسه ۳۸۴، حدیث ۲)

شاید شاهد خوبی برای این مسأله، وضعیت امام حسین ع باشد که علی‌رغم اینکه در لحظات آخر، بدنشان پر از زخم و آسیب بود (یعنی دردهای جسمانی به اوج خود رسیده بود) اما شاهدان حادثه روایت کرده‌اند که هرچه می‌گذشت چهره ایشان بشاش‌تر و برافروخته‌تر می‌شد؛ و هم ایشان و هم اصحابشان، لحظه شهادتشان - که در اوج سختی مادی بود - را شیرین‌ترین لحظه عمر خود معرفی کرده‌اند.

ثمره اخلاقی

آیا برای آن لحظه خود را آماده کرده‌ایم؟!

و اگر توجه کنیم که مرگ برآیند زندگی است، این آماده کردن، به نحوه زندگی ما برمی‌گردد.

پی‌نوشت

(۱) تعبیر «غالباً» به کار رفت برای خارج کردن مواردی که آنچه در لحظه مرگ بر سر شخص می‌آید، نه بر اساس خوب یا بد بودن شخص، بلکه برای جبران خوبی استثنایی یا بدی استثنایی شخص است که دیگر تکلیفش در آخرت یکسره شود. (جلسه ۳۸۴، حدیث ۲)

(۳) «وَأَلْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»

اولین وضعیتی که از شخص محتضر (= در حال مرگ) توصیف کرد این بود که «گمان کرد که اینک وقت جدایی است»؛ یعنی دغدغه‌ای در قبال رابطه‌اش با سایر اشیاء و انسانها؛ و دومین وضعیتی که از آن سخن گفت اینکه «ساق به ساق می‌پیچد»، یعنی شدتها و درد و زنجی که با مرگ عارض او می‌شود.

آیا از این تقدم و تاخر می‌شود نتیجه گرفت که پیوندهای انسان با سایر امور چنان بر وجودش مستولی است که ابتدا آن در نظرش می‌آید و سپس سختی‌های جان‌کندن را می‌فهمد؟!

۱۳۹۶/۱/۲۹

۳۸۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۰ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ

ترجمه

به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن [خلایق].

نکات ترجمه

«الْمَسَاقُ»

قبلا توضیح داده شد که ماده «سوق» به معنای راندن و به حرکت درآوردن است. (جلسه ۱۷۳ - <http://yekaye.ir/fatir->

[/035-09](#))

«الْمَسَاقُ» هم مصدر میمی (سوق دادن) می‌تواند باشد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۳) و هم اسم مکان (محلّی که انسان را بدانجا سوق می‌دهند) (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

حدیث

۱) (در ادامه حدیث ۱ جلسه قبل) امام باقر ع درباره آیه «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ» به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن» فرمودند:

به سوی پروردگار جهانیان است در آن روز صیوررت و شدنِ نهایی.

الأمالی (للسدوق)، ص ۳۰۷؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۹

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ أَبِي مَسْرُوقٍ النَّهْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَجْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ ...
قَالَ «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذِ الْمَسَاقُ» إِلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ يَوْمَئِذِ الْمَصِيرِ.

۲) هنگامی که امیرالمومنین ع به دست آن ملعون ضربت خوردند، عیادت‌کنندگان دور ایشان جمع شدند؛ یکی گفت:

یا امیرالمومنین! ما را وصیتی کن!

فرمودند: جایی برایم بیندازید. سپس فرمود: حمد خدا را آن اندازه که سزاوار اوست، در حالی که پیرو امر اویم، و او را حمد می‌گویم آنچنان که می‌پسندد، و هیچ خدایی نیست به جز الله واحد احد صمد، همان گونه که خودش چنین خود را معرفی کرده است.

ای مردم! هر کس در فرار کردنش آنچه را که از آن فرار می‌کند ملاقات خواهد کرد. و اجل [= مرگ، مهلت نهایی] سوق دادن جان است به سوی او؛ و فرار از او، رسیدن به اوست. چه اندازه از روزگار را در جستجوی پشت پرده این امر گذراندم، اما خداوند - عز ذکره - نخواست جز آنکه آن را بپوشاند، هیئات که این علمی است نهفته [که هیچکس آن را نداند]؛
أما سفارش من ...

الكافی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹

الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَفَعَهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا ضُرِبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ حَفَّ بِه الْعَوَادُ وَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوْصِ فَقَالَ أَتَنَوَّلُوا لِي وَسَادَةٌ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِينَ أَمْرَهُ وَ أَحْمَدُهُ كَمَا أَحَبَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ كَمَا أَنْتَسَبُ؛
أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ لَاقٍ فِي فِرَارِهِ مَا مِنْهُ يَفِرُّ وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَيْهِ وَ الْهَرَبَ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ كَمْ أَطْرَدْتُ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونٍ هَذَا الْأَمْرَ فَأَبَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَكْنُونٌ؛
أما وصيتي ...

۳) از امام صادق ع از پدرانشان، از امیرالمومنین ع روایت شده است:

هنگامی که خداوند تبارک و تعالی خواست که حضرت ابراهیم را قبض روح کند، ملک‌الموت را نزد او فرستاد.
گفت: سلام عليك ای ابراهیم!

گفت: عليك السلام ای ملک‌الموت. آیا خبررسانی یا فراخوان؟ [= خبری آورده‌ای یا برای بردن آمده‌ای؟]

گفت: بلکه فراخوان‌ام [= برای بردن آمده‌ام]، ای ابراهیم؛ پس اجابت کن!

ابراهیم ع فرمود: آیا دیده‌ای دوستی دوستش را بمیراند؟

ملک‌الموت برگشت و در محضر خداوند جل جلاله عرض کرد: خدایا! شنیدی که دوستت چه گفت؟

خداوند جل جلاله فرمود: ملک‌الموت! نزد او برو و بگو: آیا دوستی را دیده‌ای که از دیدار دوستش ناخرسند باشد؟

بدرستی که: دوست، دیدار دوستش را دوست دارد.

الأمالی (للصدوق)، ص ۱۹۷

حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْفَقِيهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى الْجَبَّالُ الطَّبْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخَشَّابُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْصَنٍ [مَحْصَنٍ] عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ:

لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِيمَ عَ أَهْبَطَ إِلَيْهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ أَدَاعِ أَمْ نَاعِ قَالَ بَلْ دَاعِ يَا إِبْرَاهِيمُ فَأَجَبَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ عَ فَهَلْ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلَهُ قَالَ فَرَجَعَ مَلَكُ الْمَوْتِ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ فَقَالَ إِلَهِي قَدْ سَمِعْتَ مَا قَالَ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمُ فَقَالَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ يَا مَلَكُ الْمَوْتِ اذْهَبْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ إِنْ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ. ١

(٤) پیامبر اکرم ص فرمودند:

کسی که دیدار خدا را دوست داشته باشد، خدا دیدارش را دوست دارد؛
و کسی که از دیدار خداوند ناخرسند باشد خدا هم از دیدار او ناخرسند است.

مصباح الشریعہ، ص ۱۷۲

قَالَ النَّبِيُّ ص:

مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَ مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ.

(۵) از چندین تن از ائمه اطهار روایتی نقل شده است که حضرت امیرالمومنین ع در یک مجلس چهارصد باب از آنچه دین و دنیای انسان مسلمان را آباد می کند، به برخی از اصحابش آموخت. قبلا فرازهایی از این روایت قبلا گذشت، در یکی از فرازها می فرماید:

مرگ را و روز خارج شدن تان از قبرها و ایستادن تان در پیشگاه خداوند را زیاد یاد کنید، [که در این صورت] مصیبتها بر شما آسان می شود.

الخصال، ج ۲، ص ۶۱۶

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الْيَقْطِينِي عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعِمِائَةَ بَابٍ مِمَّا يُصَلِّحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ:

۱. این روایت هم در همین مضمون قابل توجه است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ جَمِيعاً عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مِنْ أَحَبِّ لِقَاءِ اللَّهِ أَحَبُّ لِقَاءَهُ وَ مِنْ أَبْغَضَ لِقَاءَ اللَّهِ أَبْغَضَ لِقَاءَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَوَ اللَّهُ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا ذَلِكَ عِنْدَ الْمَعَابِنَةِ إِذَا رَأَى مَا يُحِبُّ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَتَقَدَّمَ وَ اللَّهُ تَعَالَى يُحِبُّ لِقَاءَهُ وَ هُوَ يُحِبُّ لِقَاءَ اللَّهِ حِينَئِذٍ وَ إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُبْغِضُ لِقَاءَهُ. (الكافي، ج ۳، ص ۱۳۴)

۲. جلسه ۹۰، حدیث ۳ / <http://yekaye.ir/hud-001-113/>

جلسه ۲۴۶، حدیث ۱ / <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-26/>

جلسه ۲۹۴، حدیث ۳ / <http://yekaye.ir/al-maaarij-70-23/>

جلسه ۳۳۷، حدیث ۲ / <http://yekaye.ir/al-balad-90-8/>

... أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ يَوْمِ خُرُوجِكُمْ مِنَ الْقُبُورِ وَ قِيَامِكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ تَهَوَّنَ عَلَيْكُمُ الْمَصَائِبُ.

تدبر

(۱) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

در آیه ۱۲ همین سوره فرمود: «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ: محل استقرار نهایی در آن روز تنها به سوی پروردگار خواهد بود.» اکنون این آیه می‌فرماید که نه تنها استقرار نهایی، بلکه اساساً سوق دادن انسان به سوی خداست؛ یعنی انسان، نه راه و نه مقصدی غیر خدا ندارد؛ و این راه و مقصدی است که هیچ انسانی از آن گریزی ندارد. (اقتباس از المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

(۲) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

سوق انسان «تنها و تنها» به سوی پروردگارش است و غایت نهایی جز به خداوند ختم نمی‌شود. («إِلَى رَبِّكَ» جار و مجروری است که متعلق است به «الْمَسَاقُ» و علی‌القاعده باید بعد از آن می‌آمد. چون مقدم آمده دلالت بر انحصار می‌کند.) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

نکته انسان‌شناسی

همه چیز عالم از آن خداست و به خدا برمی‌گردد (وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ آل‌عمران/۱۰۹) اما انسان جایگاه خاصی در این میان دارد و نحوه این برگشتنش را در اختیار خودش قرار داده‌اند. البته هر انسانی چه مومن باشد چه کافر، خوب یا بد، به سوی خدا سوق داده می‌شود، اما مهم این است که به سوی رحمت خدا یا به سوی عذاب او؟

خدا هم در بهشت هست و هم در جهنم؛ به هر سو برویم، به سوی خدا رفته‌ایم (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ؛ بقره/۱۱۵) اما کسی که در بهشت است در رضایت کامل از این دیدار بسر می‌برد و کسی که در جهنم است، با اینکه در محضر خداست، از دیدار خدا در حجاب است (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ مطفین/۱۵) و به همین جهت است که در عذاب است.

ثمره اخلاقی

اگر در هر صورت به سوی خدا می‌رویم، پس بکوشیم به نحوی زندگی کنیم که این دیدار را دوست داشته باشیم، که اگر ما دیدار خدا را دوست داشته باشیم، او هم دیدار ما را دوست دارد؛ و آنگاه دیگر مرگ امری ترسناک نخواهد بود.

(۳) «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

این آیه در ضمن آیاتی است که درباره مرگ بود، پس این روز ظاهراً یعنی روز مرگ. مرگ جزء واضحترین اموری است که برای هیچکس قابل انکار نیست.

شاید توجه جدی به مرگ برهان واضحی بر خداوند متعال باشد؛ کافی است انسان به جد بیندیشد که با مرگ چه بر سرش می‌آید و آیا نابودی کامل اصلاً معنا دارد؟

نکته انسان‌شناسی

انسان هم در زندگی‌اش دائماً در حال حرکت به سوی خداست: «يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيه: ای انسان! تو در تلاش و کوششی هستی به سوی پروردگارت تا او را ملاقات کنی» (انشقاق/۶)

هم در لحظه مرگش (همین آیه محل بحث)

و هم در محشر «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ» (قیامت/۱۲)

اما شاید توجه به هیچکدام به اندازه لحظه مرگ (که انسان هنوز بین دنیا و آخرت است؛ جلسه قبل، احادیث ۱ و ۲) نتواند حضور خدا را برای انسان عیان کند؛ زیرا هم در زندگی عادی دنیا عواملی که بتواند برای خودش بی‌خدایی را توجیه کند می‌یابد، و هم در مورد آخرت ممکن است اصل آن را زیر سوال ببرد؛ اما لحظه مرگ، لحظه‌ای نیست که کسی بتواند اصل آن را انکار کند، و توجه عمیق به آن امکان ندارد، مگر اینکه سوق انسان به سوی خدا را برای انسان جدی می‌کند.

۴) «إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»

به سوی پروردگار توست در آن روز سوق داده شدن.

«سوق دادن» در جایی به کار می‌رود که کسی از پشت سر، شخص را به جلو براند.

یعنی اگر در دنیا هم جهت‌گیری غیرالهی در پیش گیریم، لحظه مرگ، بخواهیم یا نخواهیم، ما را به سوی خدا می‌رانند.

ثمره اخلاقی

پس،

کسی که در زندگی‌اش جهت‌گیری الهی در پیش گرفته، لحظه مرگ برایش خوشایند است، زیرا او را در همان جهتی که می‌رفته، هل می‌دهند؛

و به همین ترتیب، کسی که پشت به خدا کرده، مردن برایش بسیار جانکاه است: او را کاملاً خلاف جهتی که می‌خواهد برود، می‌رانند.

۱۳۹۶/۱/۳۰

۳۸۹) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۱ فَلَاصِدَقَ وَلَا صَلَّى

ترجمه

پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛

۱) عمار یاسر روایت می‌کند که یکبار با ابوذر در مجلس ابن عباس بودیم که ابوذر بلند شد و دستش را به عمود خیمه زد و گفت:

ای مردم! هرکه مرا می‌شناسد، که می‌شناسد؛ هرکه نمی‌شناسد به او خبر می‌دهم که من جندب بن جناده، ابوذر غفاری هستم. شما را به حق خدا و رسولش سوگند می‌دهم، آیا شنیدید که رسول خدا ص فرموده است: نه زمین بر روی خود دید و نه آسمان سایه انداخته است بر کسی که از ابوذر راستگوتر باشد؟ گفتند: بله.

گفت: ای مردم! پس آیا می‌دانید که رسول خدا ص ما را در روز غدیر خم جمع کرد که حدود هزار و سیصد نفر بودیم و نیز در روز «سَمْرَةَ» (محل بیعت رضوان) ما را جمع کرد که حدود پانصد نفر بودیم و در هر بار فرمود: خدایا هرکس من مولای او هستم، علی ع مولای اوست؛ و فرمود: خدایا ولی هرکسی باش که ولایت او را بپذیرد؛ و دشمن هر کسی باش که با او دشمنی کند و خوار کن کسی را که او را خوار کند؛ و آن موقع شخصی [عمر] برخاست و گفت: به‌به ای پسر ابوطالب! مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی گشتی؛ وقتی معاویه پسر ابوسفیان این را شنید دستش را روی شانه مغیره گذاشت و بلند شد در حالی که می‌گفت: نه به ولایت علی ع اقرار می‌کنیم و نه [حضرت] محمد ص را در گفته‌اش تصدیق می‌کنیم؛ پس خداوند متعال بر پیامبرش حضرت محمد این آیات را نازل کرد: «پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛ ولی تکذیب کرد و سرپیچی نمود؛ سپس با تبختر به جانب اهل و عیالش رفت؛ سزاوار است بر او آنچه سزاوار است» (قیامت/۳۱-۳۴) که این تهدید و نهبی از جانب خداوند متعال بود. گفتند: بله.

تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۵-۵۱۶؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۲

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ [قَالَ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عُبَيْهِ الْجُعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَلَاءُ [الْعَلِيُّ] بْنُ الْحَسَنِ قَالَ حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ حَفْصِ الثَّغْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ سُوْرَةِ الْأَحْوَالِ] عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي مَجْلِسِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَلَيْهِ فُسْطَاطٌ وَ هُوَ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ أَبُو ذَرٍّ حَتَّى ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَمُودِ الْفُسْطَاطِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَقَدْ أَنْبَأْتُهُ بِاسْمِي أَنَا جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَأَلْتُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ أَسْمِعْتُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ هُوَ يَقُولُ مَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ وَ لَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ ذَا لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَفْتَعَلَمُونَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص جَمَعَنَا يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ أَلْفٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ رَجُلٍ وَ جَمَعَنَا يَوْمَ سَمْرَاتِ خَمْسِمِائَةٍ رَجُلٍ كُلٌّ ذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ [وَ قَالَ] اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَقَامَ رَجُلٌ [عُمَرُ] فَقَالَ بَخِ بَخِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ اتَّكَأَ عَلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَ قَامَ وَ هُوَ يَقُولُ لَا تُقْرُ لَعَلِيَّ بَوْلَايَهُ وَ لَا تُصَدِّقْ مُحَمَّدًا فِي مَقَالِهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ص فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى تَهْدُدًا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَ انْتِهَارًا [إِشْهَادًا] فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ.

توجه: در شأن نزول آیه ۱۶ (جلسه ۳۷۴) نیز روایتی نزدیک به همین مضمون گذشت.

حدیث

(۲) از رسول خدا ص روایت شده است که فرمودند:

بدرستی که خداوند آن بندگانی را که از حق منحرف می‌شوند دشمن می‌دارد؛ و حق با علی ع است و علی با حق است؛ پس هر که علی ع را با غیرش عوض کند، هلاک گردد و دنیا و آخرتش از دست می‌رود.

الروضة فی فضائل أميرالمؤمنين ع (لابن شاذان القمی)، ص ۱۷۸

بِإِسْنَادٍ يَرْفَعُهُ - إِلَى حَسَنِ بْنِ السَّعِيدِ السَّاعِدِيِّ، أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ مَنْ عْبَادَهُ الْمَائِلِينَ عَنِ الْحَقِّ، وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَوَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ، فَمَنْ اسْتَبَدَلَ بِعَلِيٍّ غَيْرَهُ، هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

بدانید که خداوند متعال در میان مخلوقاتش، افراد متلون (هفت‌رنگ، دمدمی مزاج) را دشمن می‌دارد؛ پس هیچگاه از حق و اهل آن جدا نشوید؛ چرا که هرکسی به باطل و اهل آن پیوست و بر آن اصرار ورزید، هلاک می‌شود و دنیا از دستش می‌رود و خوار و ذلیل از آن خارج می‌گردد.

الأمالی (للمفيد)، ص ۱۳۷

۱. این روایت در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۳۹ نیز در همین راستاست:

الْبَاقِرُ قَالَ: قَالَ ابْنُ هِنْدٍ وَتَمَطَّى وَخَرَجَ مُغْضِبًا وَأَضْعًا يَمِينُهُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسِ الْأَشْعَرِيِّ وَيساره عَلَى الْمُغْبِرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّدًا عَلَى مَقَالَتِهِ وَلَا نَقْرُ عَلِيًّا بَوْلَايَتِهِ فَنَزَلَ فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى الْآيَاتِ فَهَمَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنْ يَرُدَّهُ فَيَقْتُلَهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَيْلُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ص.

البته روایتی بسیار طولانی در کتاب سلیم آمده و مرحوم مجلسی هم آن را در بحار الانوار آورده‌اند که آن شخص را خود عمر می‌داند و در اینجا فقط فراز مربوطه را می‌آوریم:

قَالَ أَبَانٌ عَنْ سَلِيمٍ قَالَ أَنْتَهَيْتُ إِلَى حَلَقَةٍ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَيْسَ فِيهَا إِلَّا هَاشِمِيُّ غَيْرُ سَلْمَانَ وَابِي ذَرٍّ وَالمِقْدَادِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ قَيْسَ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِعَلِيٍّ ع مَا تَرَى عُمَرَ مَنَعَهُ مِنْ أَنْ يُغْرَمَ قَنْدًا كَمَا أُغْرِمَ جَمِيعَ عُمَّالِهِ فَنَظَرَ عَلِيٌّ ع إِلَى مَنْ حَوْلَهُ ثُمَّ اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ [بِالدُّمُوعِ] ثُمَّ قَالَ شَكَرَ لَهُ ضَرْبَةٌ ضَرْبَهَا فَاطِمَةُ ع بِالسُّوْطِ فَمَاتَتْ وَ فِي عَضْدِهَا أَثْرُهُ كَأَنَّهُ الدَّمْلَجُ ثُمَّ قَالَ ع العَجَبُ مِمَّا أَشْرَبَتْ قُلُوبُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ حُبِّ هَذَا الرَّجُلِ وَ صَاحِبِهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ التَّسْلِيمِ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ أَحَدُهُ

... وَ هُوَ صَاحِبُ يَوْمِ غَدِيرِ خُمٍّ إِذْ قَالَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ حِينَ نَصَبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْلَايَتِي فَقَالَ مَا يَأْلُو أَنْ يَرْفَعَ خَسِيستَهُ [وَ قَالَ الْآخِرُ مَا يَأْلُو رَفْعًا بِضَيْعِ ابْنِ عَمَّةٍ] وَ قَالَ لِصَاحِبِهِ [وَ أَنَا مُنْصُوبٌ]

إِنَّ هَذِهِ لِهِيَ الْكِرَامَةُ فَقَطَّبَ [صَاحِبُهُ] فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَسْمَعُ لَهُ وَ لَا أَطِيعُ أَبَدًا [ثُمَّ أَتَكَأَ عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّى وَ انْصَرَفَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ - فَلَا صَدَقَ وَ لَا صَلَّى وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى. ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى وَ عِيدًا مِنَ اللَّهِ لَهُ وَ انْتَهَارًا. (کتاب سلیم بن قیس الهلالی،

ج ۲، ص ۶۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۱۵)

قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْكَاتِبُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامِ الْإِسْكَافِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ مَنْ خَلَفَهُ الْمُتَلَوْنَ فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَأَهْلِهِ فَإِنَّ مَنْ اسْتَبَدَّ بِالْبَاطِلِ وَأَهْلِهِ هَلَكَ وَفَاتَتْهُ الدُّنْيَا وَخَرَجَ مِنْهَا صَاعِرًا. ١

(٤) از امام باقر ع روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند:

بین مسلمان و اینکه کافر شود فاصله‌ای نیست مگر اینکه نماز واجبش را عمدا ترک کند و یا در آن سستی ورزد تا حدی که [گاه و بیگاه] نمازش را نخواند.

المحاسن، ج ١، ص ٨٠

وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرَكَ صَلَاةَ فَرِيضَةٍ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَوَّنُ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا. ٢

تدبر

(١) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

پس نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد؛

به نظر می‌رسد «تصدیق و نماز» در کنار هم شبیه «ایمان» و «عمل صالح» است:

حقیقت ایمان، تصدیق و اذعان به حقیقت است؛ و در میان اعمال صالح هم بهترین عمل، نماز است (چنانکه در اذان و

اقامه می‌گوییم) «حی علی خیر العمل».

(٢) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

در روایات ما این مضمون آمده است که امیرالمومنین ع، باطن و حقیقت نماز مومن است (مثلا: «أَنَا صَلَاةُ الْمُؤْمِنِ»، فضائل

ابن‌شاذان، ص ٨٤)

اکنون اگر شأن نزول این آیه (که درباره سخن کسی است که گفت: نه پیامبر را تصدیق می‌کنیم و نه به ولایت علی ع

اقرار می‌کنیم) را کنار متن آیه بگذاریم «نه تصدیق کرد و نه نماز گزارد»؛ معلوم می‌شود که چگونه ولایت امیرالمومنین ع را

همان نماز گزاردن دانسته و چگونه آیات قرآن، این روایات را تایید می‌کنند.

١. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ ع قَالَ: مَا تَرَكَ الْحَقَّ عَزِيزًا إِلَّا ذَلَّ وَلَا أَخَذَ بِهِ ذَلِيلًا إِلَّا عَزَّ (تحف العقول، ص ٤٨٩)

٢. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا

عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شِيعَتِنَا وَلَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الصَّلَاةَ لَهَلَكُوا (الكافی، ج ٢، ص ٤٥١)

یادآوری

با توجه به قاعده «امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا» قبول این معنا بدان معنا نیست که «صلاة» در این آیه به معنای «نماز» نباشد؛ در واقع، اینها معانی متعددی است که با توجه به شواهد مختلف، می‌توانند هریک جداگانه در این آیه مورد نظر بوده باشد.

۳) «فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى»

اگرچه «صَدَقَ» در قرآن کریم غالباً به معنای تصدیق کردن و اذعان کردن به کار رفته است (مثلاً: وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ، زمر/۳۳؛ وَ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ، صافات/۳۷) اما اهل لغت گفته‌اند که این کلمه در معنای «تصدَّق» (صدقه دادن) هم به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۸۰؛ المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۷؛ مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۶۹) و لذا برخی از مفسران هم این آیه را به معنای «نه صدقه داد و نه نماز گزارد» دانسته‌اند (حسن بصری، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) که در این صورت، مفاد این آیه شبیه می‌شود به مفاد حدود ۲۸ آیه‌ای می‌شود که نماز و زکات را در کنار هم آورده است.

هرچند برخی دیگر از مفسران، به همان معنای «تصدیق نکردن» دانسته‌اند (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶؛ المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

که البته بنا بر قاعده «امکان استعمال یک لفظ در چند معنا» هر دو می‌تواند صحیح باشد؛ برای رساندن دو منظور مختلف.

۱۳۹۶/۱/۳۱

۳۹۰) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۲ وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى

ترجمه

بلکه تکذیب کرد و روی گرداند.

توجه

این آیه شباهت زیادی دارد با آیه «أُرَائِيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» (علق/۱۳) که در جلسه ۳۷۰ بحث شد. اغلب احادیث و تدبرهای آنجا به این آیه نیز مرتبط می‌باشد و لذا مجدداً تکرار نمی‌شود. <http://yekaye.ir/al-alaq-96-13>

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

هر چیزی که [انسان را] به اقرار و تسلیم شدن [در برابر حق و حقیقت] بکشاند، همان ایمان است؛ و هر چیزی که به انکار و زیر بار نرفتن سوق دهد، همان کفر است.

الکافی، ج ۲، ص ۳۸۸

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ:
كُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِقْرَارُ وَالتَّسْلِيمُ فَهُوَ الْإِيمَانُ وَكُلُّ شَيْءٍ يَجْرُهُ الْإِنْكَارُ وَالْجُحُودُ فَهُوَ الْكُفْرُ.

تدبر

(۱) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

از اینکه «تولی» بعد از «تکذیب» آمد، شاید بتوان نتیجه گرفت که سرپیچی از انجام کار شایسته، و گناه کردن، نتیجه تکذیب کردن و زیر بار حقیقت نرفتن است.

انسان ابتدا حقیقت را انکار می‌کند تا بتواند خود را در انجام گناه توجیه کند.

(۲) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

تقابل «تکذیب» و «تولی» در این آیه، با «تصدیق» و «صلی» در آیه قبل، مویدی دیگر است بر اینکه «صلی» در آیه قبل، اشاره است به قبول ولایت. (جلسه قبل، تدبر ۲)

(۳) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى»

ظاهراً دو تعبیر «تکذیب» و «سرپیچی» در کنار هم جامع همه بدی‌هاست؛ و بدترین وضعیتی است که یک انسان بدان مبتلا می‌شود: چرا که این دو ممیزه اصلی انسان «شقی» است (لَا يَصْلُهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ لیل/۱۵-۱۶)؛ و «عذاب» اساساً برای کسی است که این دو صفت را داشته باشد. (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ طه/۴۸)

نکته انسان‌شناسی

تفاوت انسان با سایر حیوانات را در برخورداری از دو امر دانسته‌اند: یکی زبان و دیگری اراده.

زبان، برای ابراز کردن است؛ و اراده، برای انجام دادن؛

انسان چون از «زبان» برخوردار است، می‌تواند حقیقت را نشان ندهد (جلسه ۳۶۰، تدبر ۲)؛ و چون اراده دارد می‌تواند

عمل صواب انجام ندهد.

پس همین دو عامل است که اگر درست استفاده نشود، انسان را به نهایت شقاوت و عذاب می‌رساند.

۱۳۹۶/۲/۱

۳۹۱) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۳ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ

ترجمه

سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور.

از ماده «مطو» [یا: مطی] است که این ماده در اصل دلالت بر کشیدن و امتداد یافتن دارد؛ به پشت انسان و حیوان «مطاً» گفته می‌شود چون امتداد دارد؛ و به «مَرَكَب» «مطیة» گفته می‌شود یا از این جهت که بر پشت آن - که حالت امتداد دارد - سوار می‌شوند و یا از این جهت که به حرکت کردن [امتداد یافتن در سیر] کمک می‌کند. (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۳۳۱).
 با توجه به این معنا، برخی توضیح داده‌اند که «مطی» حالتی است که انسان هنگام خستگی به بدن خود کش و قوس می‌دهد (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵) و با توجه به اینکه به باب «تفعل» رفته و این باب دلالت بر «مطاوعه» (قبول یک حالت) می‌کند، این تعبیر اشاره است به حالت حرکت همراه با تبختر و غرور، که گویی بدنش را می‌کشد و راه می‌رود.
 برخی هم گفته‌اند «تمطی» به معنای حرکت سریع ممتد است، و گویی او بعد از تکذیب و رویگردان شدن از حق، با حالت رضایتمندی و شغف و بدون اینکه هیچ ضعف و نقصی در کار خود ببیند، بلکه در حالتی که به افدام خود افتخار می‌کند، به سوی اهل و عیالش برمی‌گردد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۳۱)
 نقش نحوی کلمه «يَتَمَطَّى» در این آیه، حال است برای «ذهب» یعنی دارد حالت و کیفیت این رفتن را توضیح می‌دهد.
 ماده «مطو» [یا: مطی] تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

شأن نزول

۱) مجاهد از حدیث روایت می‌کند که پیامبر خدا ص در روز غدیر خم ما را به بیعت با علی بن ابی طالب فراخواند؛ هنگامی که مردم بیعت کردند، یک نفر - که حدیثه اسمش را هم گفت - به مغیره تکیه داد [و بلند شد] و با نخوت و غرور به راه افتاد، در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند که به ولایت علی بی ابی طالب اقرار نمی‌کنیم؛ پس خداوند بر پیامبرش این آیات را نازل کرد که: «سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور؛ سزاوار است، چه سزاوار» (قیامت/۳۳-۳۴)
 رسول خدا ص [از منبر] بالا رفت و خواست با اسم، از او براثت جوید، در حالی که خداوند به او مهلتی داده بود که هنوز موعدهش نرسیده بود، پس خداوند نازل فرمود: «زبان‌ت را برای [بردن اسم] او به حرکت درنیاور تا بدان بشتابی» (قیامت/۱۶)؛ پس رسول خدا ص چیزی نگفت.

المستترشد فی إمامة علی بن أبی طالب ع، ص ۵۸۶

رَوَى الْبَزَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَرِثِ بْنِ بُرَيْدٍ، عَنْ رَوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ:

دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى بَيْعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، فَلَمَّا بَايَعَ النَّاسُ أَتَكَأَ رَجُلٌ قَدْ سَمَّاهُ عَلَى الْمُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ ثُمَّ انْطَلَقَ يَتَمَطَّى وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا نُقِرُّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَوْلَايَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ (ص) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى

۱ مرحوم طبرسی نقل می‌کند که برخی هم احتمال داده‌اند که اصل کلمه «تمطى» تمطط بوده و یکی از «ط»های آن به «ی» تبدیل شده و البته «مطّ» هم به معنای «مدّ» (کشیدن) است.

أُولَى لَكَ فَأُولَى ، فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَهُوَ يُرِيدُ الْبَرَاءَةَ مِنْهُ وَتَسْمِيَتَهُ لِلنَّاسِ ، وَكَانَ لَهُ وَقْتُ لَمْ يُبْلَغْهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ .

حدیث

۲) از امام صادق ع [درباره «ادب راه رفتن»] روایت شده است که فرمودند:

اگر خردمند هستی در هنگامی که تصمیم رفتن به هر جایی را داری، باید با عزم صحیح و نیت صادقانه شروع کنی. و خود را از قدم برداشتن به سوی آنچه باید از آن پرهیز کرد باز دار، و در قدم برداشتن به تفکر مشغول باش و از عجائب آفرینش خداوند متعال، هر جایی که رسیدی، عبرت و پند بگیر؛ و مسخره کننده [یا: «بی خیال و بی اعتنا» یا «دریده و لابلایی»] نباش، و با تبختر و تکبر راه مرو که خداوند می فرماید «در زمین با غرور و سرمستی راه مرو» (تا آخر آیه) (اسراء/۳۷) و چشم خود را از آنچه سزاوار یک متدین نیست، فروبخوابان، و خداوند را بسیار یاد کن که در روایت [نبوی] آمده است که محل هایی که خدا در آن و بر آن یاد می شود، روز قیامت نزد خدا بر این مطلب شهادت می دهند؛

... و رفت و برگشتت را در مسیر طاعت خدا و تلاش برای جلب رضایت او قرار بده که همه حرکات تو در نامه علمت ثبت می شود، چنانکه خداوند متعال می فرماید: روزی که شهادت می دهند بر آنها زبانهایشان و دستها و پاهایشان درباره آنچه انجام داده اند» (نور/۲۵) و خداوند عز و جل می فرماید: «و برای هر انسانی نامه عملش را در گردنش آویخته ایم.» (اسراء/۱۴)

مصباح الشریعة، ص ۱۱-۱۲

قَالَ الصَّادِقُ ع

إِنْ كُنْتَ عَاقِلًا فَقَدِّمِ الْعَزِيمَةَ الصَّحِيحَةَ وَالنِّيَّةَ الصَّادِقَةَ فِي حِينَ قَصْدِكَ إِلَى أَى مَكَانٍ أَرَدْتَ وَ أَنَّهُ النَّفْسَ عَنِ التَّخَطُّى إِلَى مَحْذُورٍ وَ كُنْ مُتَفَكِّرًا فِي مَشِيكَ وَ مُعْتَبِرًا بِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَمَا بَلَغْتَ وَ لَا تَكُنْ مُسْتَهْزِئًا [مُسْتَهْتَرًا] وَ لَا مُتَبَخِّرًا فِي مَشِيكَ قَالَ تَعَالَى «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» إِلَى آخِرِهَا وَ غُضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالدِّينِ وَ اذْكُرِ اللَّهَ كَثِيرًا فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَ عَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...

وَ اجْعَلْ ذَهَابَكَ وَ مَجِيئَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ السَّعْيِ فِي رِضَاهُ فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نور/۲۵) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء/۱۴).

۳) از امیرالمومنین ع خطبه ای از پیامبر اکرم ص روایت شده است که در آن به توصیف «بئس العبد» (بنده بد خدا)

می پردازد. ۲ در فرازهایی از آن آمده است:

۱. عبارت محذوف چنین است:

وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَدْخُلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ لَا تُكْتَرِنُ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ وَ أَكْثَرَ الطَّرِيقِ مَرَاوِدُ الشَّيْطَانِ وَ مَتَجَرَّتُهُ فَلَا تَأْمَنُ كَيْدَهُ

۲. متن کامل خطبه ای که راوندی روایت کرده چنین است:

بد بندهای است بندهای که اولش یک نطفه است و آخرش یک جنازه، آنگاه نمی داند که در بین این دو با این [بدن] چه

باید کرد!

بد بندهای است کسی که با غرور و نخوت راه می رود و بادی به غبغب می اندازد و [خداوند] کبیر متعال را فراموش

می کند!

النوادر (للاوندی)، ص ۲۲

قَالَ عَلِيُّ ع خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص:

...بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا أَوْلَهُ نُطْفَةً ثُمَّ يَعُودُ حَيْفَةً ثُمَّ لَا يَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِهِ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ؛

... بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا تَجَبَّرَ وَ اخْتَالَ وَ نَسِيَ الْكَبِيرَ الْمُتَعَالَ ... ۱

تدبر

(۱) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

أَيُّهَا النَّاسُ الْمَوْتَةُ الْمَوْتَةُ الْوَحِيَّةُ الْوَحِيَّةُ لَا رَدَّ [لَا تَرُدُّهُ] سَعَادَةٌ أَوْ شَقَاوَةٌ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالرُّوحِ وَالرَّاحَةَ لِأَهْلِ دَارِ الْحَيَاةِ الَّذِينَ كَانُوا لَهَا سَعِيهِمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالْوَيْلِ وَالْحَسْرَةِ وَالْكَرَّةِ الْخَاسِرَةَ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانُوا لَهَا سَعِيهِمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ وَجْهَانِ يَقْبَلُ بَوَجْهٍ وَ يَدْبِرُ بَوَجْهٍ إِنْ أُوتِيَ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ خَيْرًا حَسَدَهُ وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا أَوْلَهُ نُطْفَةً ثُمَّ يَعُودُ حَيْفَةً ثُمَّ لَا يَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِهِ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا خَلَقَ لِلْعِبَادَةِ فَالْهَيْتَةُ الْعَاجِلَةُ عَنِ الْآجِلَةِ فَازَ بِالرَّغْبَةِ الْعَاجِلَةِ وَ شَقِيَ بِالْعَاقِبَةِ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا تَجَبَّرَ وَ اخْتَالَ وَ نَسِيَ الْكَبِيرَ الْمُتَعَالَ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا وَ بَغَى وَ نَسِيَ الْجَبَّارَ الْأَعْلَى بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ هَوَى يُضِلُّهُ وَ نَفْسٌ تَذَلُّهُ بَسَّ الْعَبْدُ عَبْدًا لَهُ طَمَعٌ يَقُودُهُ إِلَى طَبْعٍ.

۱. روایات زیر هم همگی در رابطه با راه رفتن متکبرانه و همراه با تیختر قابل ذکر است:

عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: اعْتَمَ أَبُو دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَرَخَى عَذْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ بَيْنَ كَتْفَيْهِ ثُمَّ جَعَلَ يَتَبَخَّرُ بَيْنَ الصَّفِّينِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ هَذِهِ لَمَشِيَّةٌ

يُبْغِضُهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عِنْدَ الْقِتَالِ. (النوادر (للاوندی)، ص ۲۲)

أَبِي رَه قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ عَاصِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا تَضَامَتْ [تَضَامَتْ] أُمَّتِي عَنْ سَائِلِهَا وَ مَشَتْ تَبَخَّرَتْهَا حَلْفَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ بَعَزَتْهُ فَقَالَ لِأَعْدِبِينَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ. (ثواب الأعمال و عقاب

الأعمال، ص ۲۵۱)

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ اخْتِبَالًا [اخْتِبَالًا] لَعْنَتُهُ الْأَرْضُ وَ مَنْ تَحْتَهَا وَ مَنْ فَوْقَهَا. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال،

ص ۲۷۵)

عَنْ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيٍّ عَنَّ أَبِيهِ عَنَّ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا مَشَيْتَ [مَشَتْ] أُمَّتِي

الْمُطِيطًا وَ خَدَمْتَهُمْ فَارِسُ وَ الرُّومُ كَانُوا بِأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ. (معاني الأخبار، ص ۳۰۱)

عَنْ الطَّالِقَانِيِّ عَنِ الْجُلُودِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عِمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنَّ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنَّ أَبِي جَعْفَرٍ عَنَّ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَجُلٍ

مَصْرُوعٍ وَ قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ يُنْظَرُونَ إِلَيْهِ - فَقَالَ ع عَلَى مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ فَقِيلَ لَهُ عَلَى الْمَجْنُونِ يُصْرَعُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَا هَذَا بِمَجْنُونٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ

حَقَّ الْمَجْنُونُ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْمَجْنُونَ الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ الْمَحْرُكُ جَنَبِيهِ بِمَنْكِبِيهِ فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمُبْتَلَى. (معاني

الأخبار، ص ۲۳۷)

نحوه تعبیر این آیه (سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور) و مخصوصاً کلمه «ثم: سپس» بخوبی نشان می‌دهد که مجموع این آیات در واقعه‌ای خاص و شخصی خاص نازل شده است.

این شخص کیست و آن واقعه چه بوده است؟

الف. در اغلب روایات اهل سنت (به نقل از قتاده و مجاهد و ابن عباس؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶)، که بعضاً در کتب شیعه هم از آنها نقل شده (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) این شخص ابوجهل دانسته شده است؛ و از واقعه خاصی سخن به میان نیامده، بلکه صرفاً گفته شده که ابتدا این آیات، درباره او نازل شد که او پیامبر را «تصدیق نکرد و نماز نخواند بلکه تکذیب کرد و رویگردان شد» بعد که این آیه نازل شد که «سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور» پیامبر از لباس او گرفت و فرمود «سزوارت است، پس سزوار؛ سپس سزوارت است، پس سزوار» (قیامت/۳۴-۳۵) و با این تعبیر او را به جهنم تهدید کرد.

ب. در برخی روایات که هم در کتب اهل سنت (مثلاً شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۱) و هم در کتب شیعه (مثلاً تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۷-۵۱۶) آمده (جلسه ۳۷۴، شأن نزول، <http://yekave.ir/al-qiyamah-75-16>) از قول حذیفه، این واقعه مربوط به واکنش یک نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر دانسته شده، اما خود حذیفه و یا راوی‌ای که از حذیفه نقل کرده (مثلاً مجاهد) اسم آن شخص را نگفته است. (نگاه کنید به شأن نزول آیه حاضر)

ج. در روایاتی که در اغلب کتب شیعه (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۷؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۳، ص ۳۹؛ تسلیه المجالس، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۳۱۴) و بعضاً در کتب اهل سنت (شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۲) از قول اشخاصی همچون ابوذر غفاری، عمار یاسر، و نیز امامان باقر ع و کاظم ع آمده، این واقعه مربوط به واکنش یک نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر دانسته شده، و آن شخص «معاویه» معرفی شده است. (شأن نزول جلسه ۳۸۹، <http://yekave.ir/al-qiyamah-75-31> و پی‌نوشت‌های ۲ و ۳ و ۴ جلسه ۳۷۴ <http://yekave.ir/al-qiyamah-75-16>)

د. در روایتی از حضرت علی ع که در کتب شیعه آمده (کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۱۵) این واقعه مربوط به واکنش یک نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر و آن شخص، عمر بن خطاب معرفی شده است. (پی‌نوشت ۱ جلسه ۳۸۹ http://yekave.ir/al-qiyamah-75-31/#_ftn1)

۱. تکمله

اغلب منابع اهل سنت شأن نزول آیات ۳-۴ (آیا انسان چنین حساب می‌کند که هرگز استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟ آری، [در حالی که] توانیم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم) را ابوجهل (یا عدی بن ربیع) دانسته‌اند (جلسه ۳۶۷ <http://yekave.ir/al-qiyamah-75-3>) و احتمالاً دیدگاه الف که شأن نزول این آیات (۳۱-۳۵) را هم ابوجهل می‌داند، اینها را به همان مربوط می‌کند. اما این دیدگاه مجبور است آیات ۱۶-۱۹ (زبان‌ت را به آن به حرکت دریاور برای اینکه بدان بشتابی؛ که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش؛ پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن؛ وانگهی بی‌شک برعهده ماست بیانش) را بی‌ارتباط با کل سوره و به عنوان جمله معترضه بداند.

اما بر اساس سه دیدگاه بعدی، آیات ۳-۴ اولاً عام (درباره انسان) است و ضرورتی ندارد که حتماً ناظر به واقعه خاصی دانسته شود و اگر هم مربوط باشد، لزوماً ربطی به این واقعه خاص - که سیاق آیات ۳۱-۳۵ بر وجود یک واقعه خاص دلالت می‌کند - ندارد. در مقابل، بر اساس این سه دیدگاه، آیات ۱۶-۱۹ را کاملاً مرتبط با همین واقعه (ولذا مرتبط با آیات این سوره، نه کاملاً بی‌ربط) می‌باشد؛ و حتی بر اساس قول چهارم، آیات ۱۴-

۲) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

انسانی که اهل اذعان به حق و حقیقت نیست و از حق رویگردان است، این ویژگی اش حتی در راه رفتنش هم آثاری دارد و متکبر بودن او در برابر حقیقت را نشان می دهد.

نکته انسان شناسی

هر باوری و خصلتی که انسان داشته باشد، ظهور و بروز در رفتارهایش دارد؛ حتی اگر تمام تلاش خود را برای مخفی کردن آن مطلب در پیش گیرد.

به قول امیرالمومنین ع: مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هیچکس چیزی را مخفی نمی کند مگر اینکه در لغزشهای زبانش و چین و چروکهای صورتش آشکار می شود. (نهج البلاغه، حکمت ۲۶)

۳) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

چرا تعبیر «إلى أهله» را آورد و به همین که «سپس با نخوت و غرور روان شد» بسنده نکرد؟

الف. شاید می خواهد نشان داد که همان گونه که افراد مخالف حق و حقیقت، اهل و هم نشینان و یارانی دارند که با اعتماد به آنهاست که جرات می کنند در برابر حقیقت بایستند.

ب. شاید می خواهد نشان دهد که در واقعه خاصی که این آیه درباره آن است (تدبر ۱) آن کسی که به مخالفت با پیامبر ص اقدام کرد، تک و تنها نبود، بلکه عده ای هم با او، همچون اهل و عیالش، همراه بودند، که او پس از این مخالفتش به جمع آنها پیوست.

ج. ...

۱۳۹۶/۲/۲

۳۹۲) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۴ اُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

ترجمه

سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛

نکات ترجمه ای و نحوی

«أُولَىٰ لَكَ»

۱۵ این سوره (بلکه انسان بر وضع خویش آگاه است، هرچند پرده های عذر بیندازد) را هم با توجه به برخی روایات (بی نوشت ۲ جلسه ۳۷۳ http://yekave.ir/al-qiyamah-75-15/#_ftn2) کاملاً مرتبط به همین واقعه می توان دانست.

وقتی تعبیر «فلانُ اُولی ل...» به کار می‌رود در مقام مقایسه است و می‌خواهند بگویند شخصی از یک بُعد خاصی بر دیگران سزاوارتر است و در آن مورد اولویت دارد.

اما درباره اینکه وقتی تعبیر «اُولی لک» بدون هیچ وصف و قیدی بیاید (یعنی نگویند «از چه جهت» یا «به چه چیزی» اُولی است) آنگاه مراد از آن چیست، هم اهل لغت و هم مفسران مطالب متعددی بیان کرده‌اند. اهم آنها عبارتند از:

الف. ابن فارس معتقد است: «اُولی» از ماده «ولی» است [درباره ماده «ولی» در جلسه ۸۴ - <http://yekaye.ir/al-maidah-005-055> و جلسه ۱۴۴ <http://yekaye.ir/an-nahl-016-100> ۲ توضیح داده شد] که اصل این ماده دلالت بر معنای «قرب» می‌کند و «ولی» از این جهت ولی می‌گویند که نزدیکترین کسی است سرپرستی کار شخص دیگر را برعهده گرفته است. از نظر او «اُولی لک» را برای دشنام دادن به کار می‌برند که نوعی تهدید به شمار می‌رود؛ و با توجه به اینکه «ولی» مشتمل بر معنای «قرب» است؛ و از اصمعی نقل کرده که گفته «اُولی لک» یعنی «نزدیک شود به تو چیزی که هلاکت کند» و برخی هم گفته‌اند این تعبیر هنگام حسرت خوردن بر چیزی که مخاطب از دست داده، به کار می‌رود. (معجم المقاییس اللغه، ج ۶، ص ۱۴۱)

ب. راغب اصفهانی ظاهراً بر این باور است که «اُولی» که از ماده «أول» است. (او این تعبیر را در ذیل ماده «اول» آورده) و گفته است تعبیر «اُولی لک فَاوُولی» یک تعبیر تهدیدآمیز است که با آن کسی را که در شرف هلاکت قرار گرفته هشدار می‌دهند تا از کاری که می‌خواهد انجام دهد خودداری کند؛ و یا اینکه کسی را که با ذلت و خواری از هلاکت نجات یافته است مورد خطاب قرار می‌دهند تا دوباره به چنین سرنوشتی مبتلا نشود. و غالباً با تکرار استفاده می‌شود گویی می‌خواهند شخص را به تامل در کاری که باید از آن خودداری کند وادار کنند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۰۰). البته وی هنگام بحث از ماده «ولی» نیز با این تعبیر «گفته شده این تعبیر از ماده «ولی» است» دوباره اشاره‌ای به این تعبیر می‌کند و می‌گوید "در این صورت به معنای

۱. آنجا بیان شد:

«ولی»: «اصل و ریشه آن، دلالت بر «قرب» می‌کند و «مولی» از همین باب است که به معانی آزادکننده، برده‌ی آزادشده، صاحب، هم‌قسم، پسرعمو، ناصر و یاور، همسایه به کار می‌رود» (معجم المقاییس اللغه ۶ / ۱۴۱) به تعبیر دیگر، «ولی، رابطه‌ای بین دو شیء است که چیزی که از آنها نباشد بین آنها فاصله نیندازد و برای همین استعاره گرفته می‌شود در نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، نصرت، اعتقاد» (مفردات ألفاظ القرآن / ۸۸۵) وقتی تعبیر شود که الف ولی ب است، یعنی الف سرپرستی امور ب را برعهده گرفته است (معجم المقاییس اللغه ۶ / ۱۴۱) پس «ولایت یعنی تدبیر امور شخص دیگر و برعهده گرفتن مسئولیت زندگی و معاش او» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۱۳ / ۲۰۴) و لذا شاید مناسبترین معادل آن در فارسی «سرپرست» باشد؛ مخصوصاً در این آیه که نسبت خدا با ما در نظر گرفته شده است. در زبان فارسی هم استفاده از کلمه «ولی» در معنای سرپرست بسیار متداول است (مثلاً ولی دانش‌آموز).

۲. در آنجا بیان شد:

«يَتَوَلَّوْهُ»: «تولی» از ماده «ولی» (دوستی توأم با سرپرستی) است که چون به باب «تَفَعَّلُ» رفته، معنای مطاوعه (= قبول و پذیرش) پیدا کرده است؛ لذا به معنای «قبول ولایت» (شخصی را به عنوان ولی قبول کردن) می‌باشد که ترجمه ساده‌اش می‌شود: «سرپرستی او را بر خود قبول کنند» یا «به سرپرستی‌اش تن دهند»

«عقاب برای تو سزاوارتر است» می‌باشد و یا گفته‌اند این فعلی متعدی است به معنای «نزدیکت کنند [به هلاکت]»؛ و یا گفته‌اند به معنای «بیزاری جستن» است. " [ظاهراً به همان کارکرد دشنام] (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۷)

ج. زمخشری گفته است که تعبیر «أولی لك» به معنای «ویل لك: وای بر تو» است (اساس البلاغه، ص ۶۸۹) و دیگران توضیح داده‌اند که در واقع ماده آن، «ویل» بوده است که در وزن أفعل رفته و جابجایی رخ داده است («أویل» بوده که به «أولی» تبدیل شده است، همانند «أدون» که به «أدنی» تبدیل می‌شود) (تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

[د. برخی هم از «آل یؤول» دانسته‌اند که در تدبر ۱ خواهد آمد]

حدیث

۱) از امام جواد ع درباره این سخن خداوند که می‌فرماید: «سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛ سپس سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر» سوال شد. فرمودند:

خداوند عز و جل می‌فرماید: دور باد از تو خیر دنیا، دور باد؛ و دور باد از تو خیر آخرت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۴

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الرَّضَاعَ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى» قَالَ:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا بَعْدًا وَبَعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ.

تدبر

۱) «أولى لك فأولى»

مقصود از تعبیر «أولى لك فأولى» چیست؟

الف. این تعبیری است که می‌خواهد تاکید کند که آن وضعیتی که داشته‌اند همان سزاوارشان بوده است؛ به تعبیر عامیانه، می‌خواهد بگوید این حالی که برای تو وصف شد (که نه تصدیق می‌کنی و نه نماز می‌گزاری و ...) لیاقتت همین وضع و حال است تا به عذاب برسی؛ شبیه تعبیر پایانی این آیه «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلَى لَهُمْ» و چون سوره‌ای محکم فرستاده شود و در آن سخن از جنگ به میان آید کسانی را که در دل‌های آنان مرض است می‌بینی که به سوی تو همانند کسی می‌نگرند که بیهوشی مرگ او را فرا گرفته. پس همان سزاوارشان است.» (محمد/۲۰) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

ب. سخنی در مقام تهدید است؛ و «ولی» در معنای «قرب» است؛ یعنی خداوند آنچه را که از آن کراهت داری به تو نزدیک گرداند. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ج. مذمت کردند سزاوارتر است از اینکه تو را رها کنیم. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

د. از خیرات دنیا دور باشی و همین طور از خیرات آخرت (حدیث ۱) (جبائی، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ه. در دنیا شر در پی تو بیاید، و در آخرت هم شر در پی تو بیاید. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) (در اینجا «اولی» از ماده

«ولی، یلی» به معنای «در پی آمدن» دانسته شده است)

و. این وعید [وَعْدَهُ بِعَذَابٍ] پشت وعید است (قتاده، به نقل مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ز. از «ویل» است؛ یعنی وای بر تو، پس واویلا (تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

ح. وزن «فعلی» از ماده «آل یؤول» است به معنای «عاقبت تو آتش است» (به نقل تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

و. ...

(۲) «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

او نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و روگرداند؛ سزاوار تو همین است و همین.

شاید می‌خواهد بفرماید ای کسی که از حق رویگردان شده‌ای، اگر کسی اعمال و رفتارت و باطن تو را بررسی کند

می‌فهمد لیاقتت همین بوده است و از تو جز این انتظاری نیست.

به این ترتیب، این آیه شبیه می‌شود با آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً: بگو هرکسی بر اساس شاکله خودش عمل می‌کند»

(اسراء/۸۴) و حالا که بر اساس شاکله خودش عمل می‌کند، به هر جا که می‌رسد لیاقتش همان بوده است. ۱.

به قول ملای رومی:

با زبان معنوی گُل با جُعَل ۲	این همی گوید که ای گنده‌بغل
گر گریزانی ز گلشن بی‌گمان	هست آن نفرت کمال گلستان
غیرت من بر سر تو دورباش	می‌زند کای خس ازینجا دور باش
ور بیامیزی تو با من ای دنی	این گمان آید که از کان منی
بلبلان را جای می‌زید چمن	مر جُعَل را در چَمین ۳ خوشتر وطن

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh46/>

۱۳۹۶/۲/۳

۳۹۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۵ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

ترجمه

سپس سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛

۱. این عبارت اگرچه بی مذمت می‌دهد اما می‌تواند صرفاً بیان حال باشد نه مذمت؛ و آنگاه شبیه می‌شود به مضمون این حدیث که:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عَمْرٍو عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبَانَ عَنِ شِهَابِ بْنِ سَمِعَةَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا (کافی، ج ۲، ص ۴۴)

۲. جُعَل: سرگین غلطان، حشره‌ای که از مدفوع حیوانات تغذیه می‌کند.

۳. ادرار و سرگین حیوانات.

۱) ابن ابی‌الحدید نامه‌ای از امیرالمومنین ع خطاب به معاویه را نقل کرده که سید رضی در نهج‌البلاغه آن را نیاورده است. شروع نامه چنین است:

اما بعد، مدتهاست که تو و دوستانت، همان اولیای شیطان، حق را افسانه خوانده، و آن را پشت سرتان انداخته، و کوشیده‌اید که نورش را با فوت کردن خاموش کنید؛ در حالی خداوند نمی‌گذارد جز اینکه نورش را به تمام و کمال رساند هرچند که کافران کراحت داشته باشند.

به جانم سوگند، علم در مورد تو جاری خواهد شد و نور با کوچک و ذلیل کردنت به تمام و کمالش می‌رسد و تو آواره و رانده شده یا کشته و هلاک، همچون پس زدن سگ‌ها، پس زده می‌شوی؛ و جزای عملت را می‌گیری، در جایی که نه یاوری داری و نه فریادرسی؛

و درباره عثمان سخن فرسایی کردی و به جانم سوگند غیر تو کسی او را نکشت و جز تو کسی او را خوار نکرد؛ در کمین حوادث تلخ نشستنی و طمع کارانه آرزوها در سر پروراندی، این بود آنچه از تو بروز کرد و کار خودت بر آن شهادت می‌دهد؛ و من امیدوارم که چیزی عظیم‌تر از گناه او و بزرگتر از خطای او دامن‌گیرت شود.

اما من، از سلاله عبدالمطلب هستم، همان صاحب شمشیر؛ و شمشیر او در دست من است و می‌دانی که با آن چه بزرگانی از خاندان بنی شمس و فرعون‌های بنی سهم و جمح و مخزوم را به هلاکت رساندم و فرزندان‌شان را بی‌پدر و زنان‌شان را بی‌شوهر کردم؛

و به یادت می‌آورم مطلبی را که فراموشش نکرده‌ای، روزی که برادرت حنظله را کُشتم و او را از پایش گرفته در چاه انداختم، و برادرت عُمَر [= عمر بن ابوسفیان] را اسیر کردم و گردنش به پایش بستم؛ و در طلب تو برآمدم و تو فرار کردی در حالی که بسرعت این سو و آن سو می‌گریختی؛ و اگر نبود که من فراری‌ها را دنبال نمی‌کنم، تو سومین آنها بودی؛ و من به [کشتن] تو سزاوارتر بودم؛

به خداوند سوگندی می‌خورم که هیچ برگشتی در آن نباشد [= عهدی کاملاً قطعی] که اگر روزگار باز هم بین من و تو جمع کند، تو را چنان کنم که تا ابد حکایت ضرب‌المثلی برای مردمان شود، و تو را همچون شتری ناتوان بر زمین بکوبم تا خداوند بین من و تو حکم فرماید که او بهترین حکم‌کنندگان است...

شرح نهج‌البلاغه لابن ابی‌الحدید، ج ۱۵، ص ۸۴

وقفته له ع علی کتاب آخر إلی معاویة

أَمَّا بَعْدُ فَطَالَ مَا دَعَوْتَ أَثْتَ وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ الشَّيْطَانِ الْحَقِّ أَسَاطِيرَ وَبَدَتْ مَوَهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَحَاوَلْتُمْ إِطْفَاءَهُ بِأَفْوَاهِكُمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَكَوْكَرَهُ الْكَافِرُونَ وَلَعْمَرِي لِيُنْفِذَنَّ الْعِلْمَ فِيكَ وَلِيَتَمَنَّ النَّورَ بِصِعْرِكَ وَقَمَاتِكَ وَلِتُخْسَنَنَّ طَرِيداً مَدْحُوراً أَوْ قَتِيلاً مَثُوراً وَلِتُجْزِينَ بِعَمَلِكَ حَيْثُ لَا نَاصِرَ لَكَ وَ لَا مَصْرَحَ [مُصْرِح] عِنْدَكَ وَقَدْ أَسْهَيْتَ فِي ذِكْرِ عَثْمَانَ وَ لَعْمَرِي مَا قَتَلَهُ غَيْرُكَ وَ لَا خَذَلَهُ سِوَاكَ وَ لَقَدْ تَرَبَّصْتَ بِهِ الدَّوَائِرَ وَ تَمَنَيْتَ لَهُ الْأَمَانِيَّ طَمَعاً فِيمَا ظَهَرَ مِنْكَ وَ دَلَّ عَلَيْهِ فِعْلُكَ وَ إِيَّيْ لَأَرْجُو أَنْ

الْحَقَّكَ بِهِ عَلَىٰ أَعْظَمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ أَكْبَرَ مِنْ خَطِيئَتِهِ فَأَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَلِّبِ صَاحِبِ السَّيْفِ وَإِنَّ قَائِمَهُ لَفِي يَدِي وَقَدْ عَلِمْتَ مَنْ قَتَلْتُهُ بِهِ مِنْ صَنَادِيدِ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ وَفِرَاعِنَهُ بَنِي سَهْمٍ وَجُمَحَ وَمَخْزُومَ وَآيَمْتُ أَبْنَاءَهُمْ وَآيَمْتُ نِسَاءَهُمْ وَادَّكَّرْتُكَ مَا لَسْتُ لَهُ نَاسِيًا يَوْمَ قَتَلْتُ أَخَاكَ حَنْظَلَةَ وَجَرَرْتُ بِرِجْلِهِ إِلَى الْقَلْبِ وَأَسْرْتُ أَخَاكَ عَمْرًا فَجَعَلْتُ عُنُقَهُ بَيْنَ سَاقِيهِ رِبَاطًا وَطَلَبْتُكَ فَفَرَرْتُ وَ لَكَ حُصَاصٌ فَلَوْ لَا أَنِّي لَا أَتَّبِعُ فَأَرَأَيْتَ لَجَعَلْتُكَ تَالِثَهُمَا وَأَنَا أَوْلَىٰ لَكَ بِاللَّهِ أَلَيْهَ بَرَّةٌ غَيْرُ فَاجِرَةٍ لئن جَمَعْتَنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَفْدَارِ لَأَتْرُكَنَّكَ مَثَلًا يَتَمَثَّلُ بِهِ النَّاسُ أَبَدًا وَ لَأَجْعَجِعَنَّ بِكَ فِي مَنَاخِكَ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ...

تدبر

(۱) «ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ»

این آیه مطلب آیه قبل را تکرار کرد. رمز این تکرار چیست؟

الف. این تکرار برای تاکید است (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴) و حتی برخی گفته‌اند که اساساً وقتی تعبیر «أَوْلَىٰ لَكَ» به منظور تهدید کردن می‌آید، غالباً با تکرار توأم است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۰۰).

ب. [تکرار در هر آیه‌ای، برای تاکید مضمون خود آن آیه است؛ اما تکرار دو آیه، یکی مربوط به دنیا است و دیگری مربوط به آخرت، یعنی] «سزاوارت است شر و مصیبت در دنیا و سزاوارت است»؛ سپس «سزاوارت است شر و مصیبت در دنیا و سزاوارت است» (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)

ج. [شاید این مراحل است که او با نتیجه عملش مواجه می‌شود، یعنی] سزاوارت است آنچه در لحظه مرگت خواهی دید؛ سپس سزاوارت است آنچه در قبر به سراغت می‌آید؛ سپس سزاوارت است آنچه در حشر و قیامت بر سرت خواهد آمد؛ سپس سزاوارت است وضعیت تو در جهنم. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

د. [با توجه به اینکه چهار تکبیر ابتدای نماز را برخی اشاره به برداشته شدن حجابها از چهار مرتبه عالم دانسته‌اند، چنانکه حافظ می‌گوید:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه هست

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh24>

چه بسا، این هم اشاره به تهدید انسان در چهار مرتبه وجودیش باشد، یعنی] وای بر جسم ناسوتی تو، پس وای بر روح ملکوتی تو؛ سپس وای بر عقل جبروتی تو، پس وای بر روان لاهوتی تو (حجۀ التفاسیر، ج ۷، ص ۱۳۴)

ه. در برابر انکارهای پی در پی و تکبرهای مستانه (فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّىٰ؛ وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ) تهدیدها و تحقیرهای پیاپی لازم است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۱۶)

و. ...

۱. ولیک الشر فی الدنيا ولیک، ثم ولیک الشر فی الآخرة ولیک و التکرار للتأکید و قيل بعدا لک من خیرات الدنيا و بعدا لک من خیرات الآخرة عن الجبائی.

۲. قيل أَوْلَىٰ لَكَ مَا تَشَاهِدُهُ يَا أَبَا جَهْلٍ يَوْمَ بَدْرٍ فَأَوْلَىٰ لَكَ فِي الْقَبْرِ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلِذَلِكَ أُدْخِلُ ثُمَّ فَأَوْلَىٰ لَكَ فِي النَّارِ.

۲) «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

در آیات قبل، تمامی ضمایر غایب بود: خداوند انسانی را که به دنیا چسبیده بود و آخرت را جدی نمی‌گرفت و اهل نماز و تصدیق نبود و ... را توصیف کرد. یکدفعه در این دو آیه، ضمیر از غایب به مخاطب برگشت و در آیات بعد دوباره ضمیر به غایب برمی‌گردد. چه نکته‌ای در این تغییر ضمیر در این دو آیه ممکن است مد نظر بوده باشد؟

الف. این آیه در مقام تهدید است و برای اثرگذاری تهدید و در مقام مواخذه، ضمیر مخاطب موثرتر است، حتی در مورد شخص غایب. (در فارسی هم نظیر دارد. مثلاً حکایت شخصی را تعریف می‌کنیم که کار اشتباهی انجام داده است. در هنگام تعریف کردن آن واقعه، چنین می‌گوییم: «او در آنجا تصادف کرد. من به او گفتم که این طور رانندگی نکند. آخر، چرا حرف مرا گوش ندادی...»)

ب. چه‌بسا این مطلب، نه تنها درباره آن انسانی که محل بحث بود، بلکه در مورد هر انسانی که خود را مخاطب قرآن می‌بیند، صادق است؛ و قرآن چه‌بسا می‌خواهد به همه ما در این زمینه هشدار بدهد که در مورد آنچه بر سرمان می‌آید، خدا و روزگار و ... را مقصر نشمریم و به خودمان مراجعه کنیم.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

در نظام عالم هیچ واقعه‌ای اتفاقی و بی‌حساب رخ نمی‌دهد؛ و در نتیجه، هرچه در هر لحظه به هر انسانی می‌رسد، کاملاً حساب‌شده، و متناسب است با تمام ابعاد وجودیش و فعالیت‌هایی که انجام داده؛ به نحوی که دقیقاً سزاوار آن بوده است! البته این سزاوار بودن لزوماً مذمت نیست؛ بلکه کسی مثل امام حسین ع نیز برای اینکه به درجات بسیار بالای قرب خدا برسد، سزاوارش این است که آن گونه در راه خدا، هم خودش و هم عزیزانش شهید، و هم اهل بیتش اسیر شوند. پس هیچگاه بر خدا خُرده‌نگیر و بدان که هرچه رخ می‌دهد سزاوارت است سزاوار، و باز هم سزاوارت است سزاوار.

تذکر

این سخن، نباید بهانه‌ای شود برای سکون و تسلیم شدن در برابر مشکلات وضع موجود. اگر وضع موجود ما مشکلاتی دارد، سزاوارش هستیم، اما نه به این معنا که دست روی دست بگذاریم؛ بلکه چه‌بسا چون دست روی دست گذاشته‌ایم سزاوار این شده‌ایم؛ و باید حرکتی کنیم تا سزاوار وضع دیگری گردیم! این همان است که می‌گویند: اینکه هنوز ظهور رخ نداده سزاوارش هستیم و تقصیر خودمان است.

ج. ...

۳) «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

هر چه کنی به خود کنی
گر همه نیک و بد کنی
کس نکند به جای تو

آنچه به جای خود کنی

(این شعر ظاهراً منسوب به «اوحدی» است اما منبع آن را نیافتیم)

۱۳۹۶/۲/۴

۳۹۴) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۶ أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

نکات ترجمه

«سُدًى» از ماده «سدو» می باشد که این ماده در معنای «مهمل گذاشتن» و «چیزی را به حال خود رها کردن» می باشد (معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۵۰) چنانکه مثلاً «ارض سدی» به زمینی می گویند که کاملاً بکر باشد و نه اثری در آن باشد و نه کسی در آنجا ساختمانی بنا کرده باشد (المحیط فی اللغة، ج ۸، ص ۵۹) این ماده تنها همین یکبار در قرآن کریم آمده است.

حدیث

۱) روایت شده است امیرالمومنین ع بر منبر نمی رفت، مگر اینکه اغلب در ابتدای خطبه اش می فرمود: ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید! انسان عبث و بیهوده آفریده نشده است که به لهو [بازی] مشغول شود؛ و به حال خود رها نشده است تا به لغو [سرگرمی] مشغول گردد؛ و دنیایی که خود را برای او آراسته، جایگزین آخرتی نمی شود که آن را در دیده او زشت انگاشته؛ و فریفته‌ای که از دنیا به بالاترین مقصود نایل گردیده چون کسی نیست که از آخرت به کمترین نصیب رسیده است. [یعنی این کمترین سهم آخرت از آن برترین سهم دنیا بمراتب بیشتر است]

نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰

۱. مرحوم مصطفوی با اینکه «سُدًى» را به معنای مهمل بدانیم مخالفت کرده است و معتقد است «سُدًى» به هر گونه حرکتی گویند که بدون تدبیر و فکر صحیح باشد، خواه برنامه نداشته باشد یا هدفش اصیل نباشد. اما به نظر می رسد این معنا با برخی کاربردهای این واژه (مانند ارض سدی) سازگار نباشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۸۹) سخن ایشان بدین قرار است:

أنَّ الأصل الواحد فی هذه المادَّة: هو الحركة الى جانب من دون فکر و تدبیر و نظم صحیح، سواء كانت تلك الحركة مهملة بذاتها كما فی اللعب بالجوز، أو مهملة بانتفاء القصد الصحیح كما فی الحركات المهملة الباطلة لغوا. من ذلك الندى و البلة النازلة فی الليل، فإنها غیر منظمة كما و لا کیفا و لا فی الجریان. و من ذلك مشى مخصوص فی السير بغير رويَّة و يعبر عنه بقولهم - ركب على رأسه أو رأسه. و من ذلك السدى و هو ما يمد من خيوط النسج طولاً، فهو فی نفسه و قبل اللحمه مهمل. فهذه القيود مأخوذة فی المادَّة، و لا بدَّ من ملاحظتها فی موارد استعمالها، و لا يصحَّ إطلاق المادَّة فی مورد بدون رعاية القيود. أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۷ / ۷۵) ... و لا يصحَّ التفسير بالإهمال: فأولاً - أنه خلاف الأصل فی المادَّة. و ثانياً - أن المشتغل بالأمور الدنيويَّة و تدبیر جریان حياته الدنيا: لا يقال عرفاً إنه مهمل، و لو كان غير متوجه الى المبدأ و المعاد. و ثالثاً - إنَّ المعنى المذكور أدقَّ و أشمل للموارد المقصودة كلها، بل و يشمل كلَّ فرد من مؤمن أو غيره، ليس له فی أموره محاسبة و لا مراقبة و لا برنامج صحیح منظم فی سلوكه الى الله تعالى....

وَقَالَ ع وَرَوَى أَنَّهُ ع قَلَّمَا اعْتَدَلَ بِهِ الْمَنْبِرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ حُطْبَتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ عَبَثًا فَيَلْهُوَ وَلَا تُرِكَ سُدَى فَيَلْغَوْا وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ.

تدبر

(۱) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى»

آخر این سوره به نوعی به ابتدای آن برمی گردد که در آیه ۳ فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ: آیا انسان چنین حساب می کند که هرگز استخوان هایش را جمع نمی کنیم؟»

در واقع این آیه می فرماید آیا انسان می پندارد که مهمل رها شده و با مرگش کارش تمام می شود و دیگر برانگیخته شدن نیست و در نتیجه تکلیفی برعهده اش نیست و مواخذه ای هم در کار نخواهد بود؟ (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵)

(۲) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى»

این آیه استفهام انکاری است؛ در واقع، قرآن این مدل حساب و کتاب کردن «انسان» را به چالش می کشد (درباره اینکه انسانها چه اندازه مدل حساب و کتابشان اشتباه است، نگاه کنید به جلسه ۹۶، تدبر ۱-<http://yekaye.ir/al-muminoon-023> [115/](http://yekaye.ir/115/))؛ و این آیه هشدار است به یکی از حساب و کتاب های ناروای انسان.

نکته انسان شناسی

خداوند انسان را موجودی مختار آفریده؛ اما بین «اختیار داشتن» و «به خود وانهاده شدن» تفاوت بسیار است. اختیار داشتن، یعنی این امکان برای انسان وجود دارد که در برابر دوراهی ها، یکی را برگزیند؛ اما این بدان معنا نیست که بین مقصدی که هر یک از این دو راهی بدان ختم می شود، تفاوتی نباشد؛ و هر کدام را انتخاب کند در نظام عالم و برای عاقبت او، فرقی نکند.

خداوند انسان را آفریده؛ اما چون انسان، انسان است؛ حقیقتی به نام انسانیت هست که اگر انسان راه آن را برگزید، حقیقتا انسان خواهد شد:

ارزشمندی انسان در گروی این است که راه انسانیت را بپوید، نه راه حیوان ها را؛ یعنی در این دو راهی ها صرفا تابع «میل» و خواسته فوری خویش نباشد؛ بلکه با تامل عقلانی، راه صحیح را بیابد و آن را اختیار کند؛ آن حیوان است که هر لحظه بر اساس «میل»ش رفتار می کند و هرکاری که غریزه اش در هر لحظه ای بخواهد، به همان عمل می کند؛ چرا که به خود واگذاشته شده است.

(۳) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى»

این آیه از آیاتی است که در بسیاری از موقعیت های حساس زندگی می توان هر انسانی را بدان هشدار داد و او را برای غلبه بر موضع ناروای خویش کمک کرد؛ از جمله انسانی که:

- الف. در دنیا فرو رفته و آخرت را فراموش کرده است.
- ب. در برنامه‌ریزی‌های زندگی خود، دین الهی و دستورات خدا را جدی نمی‌گیرد.
- ج. سختی‌های زندگی او را احاطه کرده و در شرف ناامیدی و چه بسا خودکشی است.
- د. خوشی‌های دنیا او را احاطه کرده و به خود مغرور شده است.
- ه. هدف مهم و عظیمی در پیش گرفته و مطمئن نیست که از عهده‌اش برمی‌آید.
- و. گناهی در جلوی چشمش خودنمایی می‌کند و چیزی نمانده که وسوسه انجام گناه بر او غلبه کند.
- ز. زندگی را جدی نگرفته و با تنبلی و لابلالی‌گری روزگار می‌گذراند.
- ح. مسئولیتی را برعهده گرفته، اما به جای انجام مسئولیت، به فکر جیب خویش است.
- ط. به نحوی به کارها اقدام می‌کند که گویی هدف وسیله را توجیه می‌کند.
- ی. ...

﴿۴﴾ «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»

کسی که باور دارد که خداوند بقدری مهربان است که ما را در این جهان به حال خود وانمی‌نهد، شریعت و برنامه‌ای را که خداوند متعال برای زندگی ما فرورستاده، جدی می‌گیرد.

تاملی در دین‌شناسی

از عجایب این زمانه آن است که عده‌ای خود را مسلمان می‌شمرند و مدعی‌اند که به کتاب خدا ایمان دارند، در عین حال به سکولاریسم افتخار می‌کنند و بر جدا کردن دین از عرصه‌های زندگی اصرار می‌ورزند؛ و مهمترین بهانه‌شان هم این است که عده‌ای از دین سوءاستفاده می‌کنند! و عجیب‌تر اینکه این را راهکاری برای حفظ قداست دین معرفی می‌کنند!

آخر، امر مقدسی که در زندگی من هیچ اثری نگذارد، مقدس بودنش چه ارزشی دارد؟ این چه استدلالی است که چون عده‌ای منافق در جامعه وجود دارد که برای اغراض نفسانی خود هر چیزی (از جمله تعالیم الهی) را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند، پس اصلاً برای تعالیم خدا ارزشی قائل نشویم تا مقدس بماند؟! آدم به یاد این شعر می‌افتد که:

گنه کرد در بلخ، آهنگری
به شوشتر زدند گردن مسگری!

۵) حکایت

در زمان خلافت عمر بن خطاب، مساله‌ای پیش آمد که نزد عمر مطرح کردند [ظاهراً دو زن زایمان کرده بودند و یک دختر و یک پسر به دنیا آمده بود و هریک مدعی آن بودند که پسر مال اوست]. عمر با اطرافیان مشورت کرد و هیچکس راه حل مناسبی ارائه نداد. با صدای بلند گفت: ای جماعت مهاجر و انصار، درباره این معضل چه نظری دارید؟ گفتند: تو امیر مومنان و خلیفه پیامبر ص هستی و کار به دست خودت است.

عصبانی شد و گفت: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و سخن محکم بگویید» (احزاب/۷۰) سپس گفت: به خدا سوگند که خودتان می‌دانید که چه کسی راه حل این را بلد است و از همه بدان عالمتر است.

گفتند: آیا منظورت علی بن ابی طالب است؟

گفت: چه کسی با او برابری می‌کند؟ و آیا دیگر مادری می‌تواند همچون او بزاید؟

گفتند: آیا او را نزد تو حاضر کنیم؟

گفت: هیئات! بزرگی از بنی هاشم و خاندان پیامبر خدا ص را؟ بیایید ما نزد او برویم.

پس عمر و همراهانش به سراغ حضرت علی ع رفتند و او را در کنار دیواری یافتند که مشغول تعمیر آن بود و با خود این آیات را زمزمه می‌کرد که «آیا انسان چنین حساب می‌کند که بیهوده و باطل وانهاده می‌شود؟! ...» و اشک می‌ریخت. مردم از گریه او به گریه افتادند، تا اینکه ساکت شد و همه ساکت شدند.

عمر مساله را مطرح کرد و جوابی نیکو گرفت. سپس گفت: اما به خدا سوگند ای ابوالحسن [= کنیه امیرالمؤمنین ع] خداوند تو را برگزیده بود اما چه کنیم که قومت این را نخواستند.

حضرت فرمود: ای اباحفص [= کنیه عمر]، از این طرف و آن طرف احاله دادن کوتاه بیا! «همانا روز جدایی [روز قیامت]، میقات همگان است» (نبا/۱۷)

عمر دست روی دست زد و با ناراحتی از آنجا رفت.

این حکایت، با نقل از راویان متعددی همچون حکم بن مروان، شریح قاضی، جبیر بن حبیب، و ... در کتب مختلفی آمده است، از جمله: الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص ۱۳۶؛ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۷۹؛ التشریف بالمنن فی

۱. وَمِمَّا رَوَاهُ الْحَكَمُ بْنُ مَرْوَانَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ نَزَلَتْ قَضِيَّةٌ فِي زَمَانِ خِلَافَتِهِ فَقَامَ لَهَا وَقَعَدَ وَارْتَجَّ وَنَظَرَ مِنْ حَوْلِهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مَاذَا تَقُولُونَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَقَالُوا أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْأَمْرُ بِيَدِكَ فَغَضِبَ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ لَتَعْلَمَنَّ مِنْ صَاحِبِهَا وَمَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِهَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ أَرَدْتَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَنِّي نَعْدُلُ عَنْهُ وَهَلْ لَقِحتُ حُرَّةً بِمِثْلِهِ قَالُوا نَأْتِيكَ بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هَيْهَاتَ هُنَاكَ شَمِخٌ مِنْ هَاشِمٍ وَنَسَبٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَلا يَأْتِي فَقَوْمُوا بِنَا إِلَيْهِ قَالَ فَقَامَ عُمَرُ وَمِنْ مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى أَلَمْ يَكْ نُظْفَةُ مِنْ مَنِي يَمْنَى ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى وَدُمُوعُهُ تَهْمَلُ عَلَى خَدَيْهِ قَالَ فَاجْهَشَ الْقَوْمُ لِبُكَائِهِ ثُمَّ سَكَتَ فَسَكَّتُوا وَسَأَلَهُ عُمَرُ عَنْ مَسْأَلَتِهِ فَأَصْدَرَ جَوَابَهَا فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَرَادَكَ اللَّهُ لِلْحَقِّ وَلَكِنَّ أَبِي قَوْمَكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَا أَبَا حَفْصٍ عَلَيْكَ مِنْ هُنَا وَمِنْ هُنَا إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا قَالَ فَضْرَبَ عُمَرُ بِأُحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَخَرَجَ مُسَوِّدَ اللَّوْنِ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ.

۲. حدثني الحسين بن محمد السبيني قال قرأت على ظهر كتاب أن عمر نزلت به نازلة فقام لها وقعد وترنج لها وتقطر و قال لمن عنده معشر الحاضرين ما تقولون في هذا الأمر فقالوا يا أمير المؤمنين أنت المفزع والمنزع فغضب وقال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولاً سديداً ثم قال أما والله إني وإياكم لنعلم ابن بجدتها والخبير بها قالوا كأنك أردت ابن أبي طالب قال وأني يعدل بي عنه و هل طفحت حره مثله قالوا فلو دعوت به يا أمير المؤمنين قال هيهات إن هناك شمخا من هاشم وأثره من علم و لحمه من رسول الله ص يؤتى و لا يأتي فامضوا بنا إليه فانقصوا نحوه و أفضوا إليه فألفوه في حائط له عليه تبان و هو يتركل على مسحاته و يقرأ «أَيْحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى» إلى آخر السورة و دموعه تهمي على خديه فأجهش الناس

التعريف بالفتن، (على بن طاووس)، ص ٣٥٦-٣٥٧؛ الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف (على بن طاووس)، ج ٢، ص ٢٤٢٤؛ عين العبرة في غيب العترة، (احمد بن طاووس) ص ٣١٥؛ عدة الداعي، (ابن فهد حلي)، ص ١١١-١١٢؛ إرشاد القلوب (للديلمي)، ج ٢، ص ٢١٩

لبكائه فبكوا ثم سكت و سكتوا فسأله عمر عن تلك الواقعة فأصدر جوابها فقال عمر أما والله لقد أراذك الحق و لكن أبى قومك فقال يا أبا حفص خفض عليك من هنا و من هنا إن يوم الفصل كان ميقاتا «١» فوضع عمر إحدى يديه على الأخرى و أطرق إلى الأرض و خرج كأنما ينظر في رماد.

١. و من المجموع: قال شريح القاضي: كنت أفضى لعمر بن الخطاب، فأتاني يوما رجل، فقال: يا أبا أمية إن رجلا أودعني امرأتين إحداهما حرة مهيرة و الاخرى سريّة، فجعلتهما في دار و أصبحت اليوم و قد ولدتا غلاما و جارية، و كلتاهما تدعى الغلام و تنتفي من الجارية، فاقض بينهما بقضائك، فلم يحضرني شيء فيهما، فأتيت عمر فقصصت عليه القصة، فقال: فيما قضيت بينهما؟ قلت: لو كان عندى قضاؤهما ما أتيتك، فجمع عمر جميع من حضره من أصحاب النبي صلى الله عليه و آله، و أمرني فقصصت عليهم ما جئت به، و شاوهم فيه، فكلمهم ردّ الرأي إليّ و إليه، فقال عمر: لكن أعرف حيث مفزعها و أين منزعها، قالوا: كأنك أردت ابن أبي طالب، قال: نعم و أين المذهب عنه؟ قالوا: فابعث إليه يأتيتك، فقال: لا، ثم شجنته من هاشم و أثره من علم يؤتى لها و لا يأتى، و في بيته يؤتى الحكم، فقوموا بنا إليه، فأتينا أمير المؤمنين صلوات الله عليه، فوجدناه في حائط له يركل فيه على مسحاة و يقرأ أ يحسب الإنسان أن يترك سدى و يبكي، فأملهوه حتى سكن، ثم استأذنوا عليه، فخرج إليهم و عليه قميص قد نصّف أردانه، فقال: يا أمير المؤمنين ما الذي جاء بك؟ فقال: أمر عرض، و أمرني، فقصصت عليه القصة، فقال: «فبم حكمت فيها؟» قلت: لم يحضرني فيها حكم، فأخذ بيده من الأرض شيئا، ثم قال: «الحكم فيها أهون من هذا» ثم استحضر المرأتين و أحضر قدحا ثم دفعه إلى إحداهما، فقال: «احلبى فيه» فحلبت فيه، ثم وزن القدح و دفعه إلى الاخرى، فقال: «احلبى فيه» فحلبت فيه، ثم وزنه، فقال لصاحبة اللبن الخفيف: «خذى ابنتك» و لصاحبة اللبن الثقيل: «خذى ابنتك» ثم التفت إلى عمر فقال: «أما علمت أن الله تعالى حطّ المرأة عن الرجل، فجعل عقلها و ميراثها دون عقله و ميراثه، و كذلك لبنها دون لبنه؟» فقال له عمر: لقد أراذك الحق يا أبا الحسن، و لكن قومك أبوا، فقال: «خفض عليك أبا حفص إن يوم الفصل كان ميقاتا» .

يقول على بن موسى بن طاووس: و رأيت في كتاب «من قدمه علمه» تأليف هلال بن المحسن الصابى في حديث طويل عن بعض الكتاب و قد سئل عن هذه المسألة: أن مولانا على بن أبى طالب عليه السلام سبق إلى الجواب عنها، و ذكر عن اللبن ما ذكره عليه السلام.

٢. و من طريف ما رووه في المعنى الموصوف ما هو موجود في خزائن الكتب بالرباط المعروف بتربة الاختلاطية بالجانب الغربى من بغداد في ورقة من رق ملصقة بآخره كتاب أعلام الرسول تأليف المأمون من خلفاء بنى العباس و تاريخ الكتاب المذكور شوال سنة إحدى و خمسين و مائتين ما نسخته عن الحكم بن مروان عن جبير بن حبيب قال نزلت بعمر بن الخطاب نازلة قام لها و قعد و تريح و تعظوا ثم قال يا معشر المهاجرين ما عندكم فيها فقالوا يا أمير المؤمنين أنت المفزع و المتزع فغضب ثم قال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا أما و الله إنى و إياكم لتعرف ابن بجدتها الخبير بها فقالوا كأنك أردت ابن أبى طالب قال و أنى يعدل بى عنه و هل طفحت حرة بمثله قالوا لو بعثت إليه قال هيهات هناك شمش من بنى هاشم و لحمه من رسول الله ص و أثره من علم يؤتى إليه و يأتى امضوا بنا إليه فأنصفوا و أفضوا نحوه و هو في حائط له عليه تبان يتوكأ على مسحاته و هو يقول أ يحسب الإنسان أن يترك سدى أ لم يك نطفة من منى يمى ثم كان علقة فخلق فسوى و دموعه تجرى على خديه فأجهش القوم لبكائه ثم سكن و سكنوا و سأله عمر عن مسألته فأصدر إليه جوابها فلوى عمر يديه ثم قال و الله لقد أراذك الحق و لكن أبى قومك فقال له يا أبا حفص خفض عليك من هنا و من هنا إن يوم الفصل كان ميقاتا فانصرف عمر و قد أظلم وجهه كأنما ينظر من ليل.

٣. عن الحكم بن مروان عن خير [جبير] بن حبيب قال: نزلت بعمر بن الخطاب نازلة قام لها و قعد و تريح و تفرّ ثم قال أيها الناس ما عندكم فيها قالوا يا أمير المؤمنين أنت المرجع و إليك المفزع قال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سديدا. قال عبد الله بن إسماعيل عرف أنهم مدحوه بغير صفته و حلوه بغير حليته فلما رأى قول الاستهزاء منهم قال فقال لهم أما و الله إنكم لتعرفون ابن نجدتها الخبير بها قالوا و من ذاك كأنك تشير إلى على بن أبى طالب فقال فأتى يعدل به عنه و هل طفحت حرة بمثله قالوا فلو دعوتك فاتاك قال هناك شمش من هاشم و لحمه من الرسول و أثره من علم يؤتى

ترجمه

آیا نطفه‌ای نبود از منی‌ای که مقدر می‌شود؟!۱

سالروز برانگیخته شدن برترین پیام‌آور راه زندگی برای ابلاغ برترین پیام خدا به انسان بر همه رهپویان راه دوست مبارک باد.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مَنَىٰ» و «يَمْنَىٰ»

هر دو از ماده «منی» می‌باشند. این ماده در اصل به معنای «تقدیر» (=اندازه‌گیری) چیزی می‌باشد و یا اینکه حکمی در مورد آن چیز محقق گردد. به «منی» انسان و حیوانات از این جهت «منی» می‌گویند که خلقت آنها از این طریق مقدر شده است. (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۲۷۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۷۹) برخی گفته‌اند اصل این ماده به معنای «میل به حصول چیزی است که البته در آن نوعی تقدیر و اندازه‌گیری هم مد نظر باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۸۶) و «منی» همچنی به معنای «قصد» هم به کار رفته است (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۳) که ممکن است «منی» اصطلاحی هم از این جهت باشد که بروز و ظهور نوعی قصد و میل است.

در تفاوت «نطفه» با «منی» هم توضیح داده‌اند که «نطفه» در اصل به معنای «آب قلیل» بوده است و به خاطر کثرت استعمالش در مورد «منی» کم‌کم فقط این معنا از آن فهمیده می‌شود؛ اما «منی»، از این جهت بر آن اطلاق می‌شود که فرزند از آن مقدر می‌گردد (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۷)

«أمنی یمنی» را اغلب به همان معنای «مقدر کردن» دانسته‌اند و لذا تعبیر «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَىٰ» اشاره است به منی‌ای که به اراده خداوند انسان از آن مقدر می‌شود (تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۰۰) و برخی آن را هم معنای «منی الرجل» (منی از آن مرد خارج شد) دانسته‌اند [یعنی اشاره است به منی‌ای که از انسان خارج می‌شود]۲ (کتاب الماء، ج ۳، ص ۱۲۱۹؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۳) و حتی برخی تعبیر کرده‌اند که این به معنای ریختن منی در رَحِم می‌باشد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵).

لَهَا وَ لَا يَأْتِي قَالَ فَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ فَوَجَدُوهُ فِي بُسْتَانٍ لَهُ يَتَرَكُلُ عَلَى مَسْحَاةٍ وَ هُوَ يَقْرَأُ أَوْ يَحْسَبُ الْإِنْسَانَ أَنْ يَتَرَكَ سُدَىٰ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَىٰ وَ دُمُوعُهُ تَهْمِي عَلَىٰ خَدَيْهِ فَتَرَكُوهُ حَتَّىٰ فَرَّغَ مِنْ بُكَائِهِ ثُمَّ سَأَلَهُ عُمَرُ الْمَسْأَلَةَ فَأَصْدَرَ إِلَيْهِ جَوَابَهَا فَلَوَىٰ عُمَرُ يَدَيْهِ وَ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ إِنْ الْحَقَّ أَرَادَكَ وَ لَكِنْ قَوْمُكَ أَبَوَا عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَفَضَ عَلَيْكَ مِنْ هُنَا وَ هُنَا أَبَا حَفْصٍ إِنْ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا فَأَظْلَمَ وَجْهَهُ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ مِنْ لَيْلٍ.

۱. در میان قراء سبعة، حفص از عاصم (و نه شعبه از عاصم)، و در میان قرائات عشر، يعقوب؛ و نیز در میان قرائات شاذه: ابن محيصن و حسن و جحدري، به صورت «يَمْنَىٰ» قرائت کرده؛ و در بقیه قرائات «تَمْنَىٰ» قرائت شده است. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۰۴؛ البحر الحیط، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ الكامل المفصل فی القرائات الاربعة عشر، ص ۵۷۸) مرجع ضمير، در صورتی که «يَمْنَىٰ» باشد، به کلمه «منی» برمی‌گردد؛ اما در صورتی که «تَمْنَىٰ» باشد، به «نطفه» برمی‌گردد. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

۲. «استمناء» هم آن است که شخص خودش «منی» را طلب کند (کاری کند که منی از او خارج شود).

«مَنِيَّةٌ» به معنای «مرگ» است از این جهت که برای همگان مقدر شده است.

«تَمَنَّى» (قصص/۸۲) به معنای آرزویی است که شخص در نظر گرفته است (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۲۷۶) و گفته‌اند در واقع یک نوع معین و مقدر کردن چیزی در ذهن است و چون غالباً بر اساس تخمین و گمان بوده است و غالباً نادرست درمی‌آمده، اغلب برای آرزوهای بی‌پشتوانه به کار می‌رود [در فارسی تعبیر «تمنا کردن» از همین ماده است].

«أُمْنِيَّةٌ» (حج/۵۲) هم صورتی است که از تمنای چیزی در ذهن حاصل می‌آید و جمع آن «أُمَانِيَّةٌ» (بقره/۷۸، نساء/۱۲۳) می‌باشد. وقتی به وزن تفعیل برود «مَنِي يَمَنِي» (نساء/۱۱۹-۱۲۰) به معنای آن است که با مشتبه کردن امور، امنیه و آرزویی در شخصی ایجاد کنند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۸۰)

ماده «مَنِي» با مشتقات فوق جمعا ۲۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

به لحاظ نحوی، «مِن مَنِيٌّ» جار و مجروری است که متعلق است به «نُطْفَةٌ»؛ و «يُمْنِي» فعل مجهول است که در مقام صفت برای «مَنِيٌّ» می‌باشد.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

عجب از خودخواه فخر فروش! فقط از نطفه‌ای آفریده شده و سپس به صورت جنازه‌ای درمی‌آید و در بین این دو نمی‌داند که با او چه می‌شود.

الکافی، ج ۲، ص ۳۲۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۲

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عِيسَى بْنِ الضَّحَّاكِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع:
عَجِبًا لِلْمُخْتَالِ الْفُخُورِ وَإِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً وَهُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ. ۱

۲) امام حسین ع در فرازی از دعای عرفه می‌فرمایند:

خدایا! ... به نعمت، [آفرینش] مرا آغاز کردی قبل از اینکه چیز قابل ذکری باشم؛ و مرا از خاک آفریدی، سپس در صلب‌ها سکونت دادی، ایمن از آسیب حوادث و گردش روزگار ...

پس آفرینش مرا از منی‌ای که مقدر شده [یا: منی‌ای که بیرون ریخته شده] ابداع نمودی؛ سپس مرا در ظلمت‌های سه‌گانه، بین گوشت و پوست و خون، جای دادی؛ مرا بر آفرینش خود شاهد نگرداندی و چیزی از کارم را به خودم وانگذاشتی. سپس مرا به دنیا آوردی در حالی که تمام و کامل بودم و در گهواره حفظم کردی در حالی که طفلی شیرخوار بودم و از شیری گوارا غذایم دادی و ...

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ص ۷۵

۱. شبیه این روایت از امام سجاده آمده است: عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: عَجِبْتُ لِمُتَكَبِّرِ الْفُخُورِ كَانَ أُمْسٍ نُطْفَةٌ وَهُوَ غَدًا جِيفَةً. (المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۲۸) و نیز از حضرت امیر ع هم قبلا گذشت: جلسه ۲۹۷، حدیث ۱

<http://yekave.ir/al-maarij-70-26> و جلسه ۳۹۱، حدیث ۳ <http://yekave.ir/al-qiyamah-75-33>

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي دُعَاءِ يَوْمِ عَرَفَةَ

... ابْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئًا مَذْكُورًا وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ أَمْنًا لَرَيْبِ الْمُنُونِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ

۱...

فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثِ، بَيْنَ لَحْمٍ وَ جِلْدٍ وَ دَمٍ، لَمْ تُشْهِدْنِي بِخَلْقِي، وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ شَيْئًا مِنْ أَمْرِي.

ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَامًا سَوِيًّا وَ حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلًا صَبِيًّا وَ رَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبَنًا مَرِيئًا...

تدبر

(۱) «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

گاه انسان چنین حساب می‌کند که به حال خود رها شده است، نه هدفی در آفرینش او بوده و نه برنامه‌ای برای زندگیش معین گردیده است. این انسان اگر به گذشته خود بنگرد، آیا نمی‌داند که زمانی نطفه‌ای بیش نبود و در این نطفه همه ابعاد وجودی کنونی او نهفته بود؟ بویژه با پیشرفت علم ژنتیک، آیا واقعا قرار دادن آن همه حقیقت در یک نطفه که امکان تبدیل آن به این انسان را مهیا می‌کند، حکایت از یک برنامه و هدف جدی‌ای و رای او ندارد؟

(۲) «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

چگونه انسان گمان می‌کند که مهمل رها شده است در حالی که اگر تطورات خود را بنگرد، می‌بیند که از یک نطفه بی‌ارزش به این حد از کمال عقل و درک رسیده است؛ پس او سازنده‌ای دارد که برای او برنامه‌ای در نظر گرفته است که او را - بدون اینکه خودش بخواهد- از آنجا تا بدینجا آورده است؛ و سزاوار است به برنامه‌ای که او برای رشد نهایی‌اش تعیین کرده، تن دهد. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)

(۳) «أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

چرا کلمه «یمنی» را اضافه کرد و فقط به همین بسنده نکرد که بگوید: آیا فقط یک نطفه‌ای از منی‌ای نبود؟

الف. بر اساس اینکه «یمنی» را به معنای «مقدر شدن» بگیریم، چه بسا می‌خواهد اشاره کند به:

الف.۱. اینکه وقتی در حالت نطفه بودنش چنین همه چیز در وجودش مقدر و اندازه‌گیری شده بود، چرا الان گمان می‌کند

که به حال خود رها شده است؟ (تدبر ۱)

الف.۲. ...

۱. فَلَمْ أَزَلْ طَاعِنًا مِنْ صُلْبِ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكُفْرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَافَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّنًا عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ رُوِّفْتَ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَائِعِ نِعْمَتِكَ

ب. بر اساس اینکه «یمنی» را به معنای عملیات خروج منی بگیریم، چه بسا می‌خواهد اشاره کند به:

ب. ۱. شدت حقارت وی؛ یعنی این کسی که امروز با غرور چنین می‌گوید و با این سخنان دنبال بی‌قیدی و فرار از دستورات الهی است، همانی است که از یک منی‌ای که از محل خروج نجاست خارج می‌شد با چنان وضعی خارج شده است. (تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۷)

ب. ...

۱۳۹۶/۲/۶

۳۹۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۸ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى

ترجمه

سپس عَلَقَه‌ای [شبهه خون منعقد شده‌ای] بود، پس آفرید، پس سامان داد.

نکات ترجمه

«عَلَقَةٌ»

ماده «علق» در اصل دلالت دارد بر آویختن چیزی به چیزی که برتر از اوست؛ و به همین جهت، به «زالو» «عَلَق» گفته می‌شود؛ همچنین به خون «لخته شده‌ای که هنوز کاملاً خشک نشده» «علقه» گویند چون حالت چسبندگی دارد و به صورت آویزان باقی می‌ماند. درباره این کلمه علاوه بر توضیحی که در جلسه ۳۵۱ ارائه شد، به اشاره یکی از اعضای محترم کانال، مستند علمی کوتاهی هم از اینکه بر اساس تحقیقات امروزی، انتخاب این واژه چه اندازه متناسب با این مرحله از تکون جنین بوده است، ارائه گردید. <http://yekaye.ir/al-alaq-96-2>

«فَسَوَّى» = ف + «سَوَّى»

ماده «سوی» دلالت بر رعایت اعتدال در خلقت از جهت نظم و کمال و تدبیر در شیء می‌کند که در جلسه ۱۳۴ در این

باره توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/ash-shams-091-07>

حدیث

۱) امام سجاده در فرازی از دعایی که بعد از نماز شب‌هایشان می‌خواندند، چنین با خدای خویش مناجات می‌کردند: ... بار خدایا، مرا از آبی پست، از صُلْبی که استخوان‌های آن درهم فشرده بود و راههای باریک به تنگنای رَحِم - در پس آن پرده‌ها که بر آن پوشیده‌ای - فرو افکندی. مرا از حالی به حالی در آوردی، تا آنگاه که صورتی تمام یافتم و اعضا و جوارح من قوام گرفت، آن‌سان که در کتاب خود (مومنون/۱۴) آورده‌ای: نطفه‌ای آنگاه علقه‌ای (شبهه لخته خون) آنگاه مضغه‌ای (شبهه گوشت جویده)، آنگاه استخوانی، و بر آن استخوان گوشت پوشانیدی، سپس مرا آفرینشی دیگر دادی، چنان که خود خواستی. تا آنگاه که نیازمند روزی تو شدم و از فریادرسی فضل و احسان تو بی‌نیاز نبودم، از مازاد آب و غذایی قوت مرا مقرر داشتی که به بنده خود روزی می‌دادی، همان بنده‌ای که مرا در درون او در قرارگاه رَحِمش نشانیدی.

پروردگارا! اگر مرا در این حالات به توان خود وا می‌گذاشتی یا ناچارم می‌ساختی که از نیروی خویش مدد جویم، نه توانم می‌بود و نه نیرویی. لیکن تو مرا از روی فضل و احسان، به مهربانی و لطف، غذایی لطیف دادی و آن مهربانی و لطف را تا این زمان که هستم همچنان از من دریغ نداشته‌ای؛ سایه نیکی‌ات هیچگاه از سرم برداشته نشد، و احسان تو در حقم هیچگاه درنگ نکرد؛ با این همه، اعتمادم به روزی دادن تو استواری نگرفته است تا خود را وقف آن چیزی کنم که حظ مرا نزد تو افزون می‌کند...

الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، دعاء ۳۲؛ (اقتباس از ترجمه آیتی)

(وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ لِنَفْسِهِ فِي الْاعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ)

... اللَّهُمَّ وَأَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً مَهِينًا مِنْ صُلْبِ مُضَايِقِ الْعِظَامِ، حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمِ ضَيْقِهِ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ، تُصَرِّفُنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى أَنْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ، وَأَثَبْتَ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَ فِي كِتَابِكَ: نُطْفَةٌ ثُمَّ عَلَقَةٌ ثُمَّ مُضْغَةٌ ثُمَّ عَظْمًا ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْمًا، ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا شِئْتَ؛ حَتَّى إِذَا احْتَجْتُ إِلَى رِزْقِكَ، وَ لَمْ أُسْتَعْنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ، جَعَلْتَ لِي قُوَّةً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرِيتهُ لَأُمْتِكَ الَّتِي أُسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا، وَ أَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَحِمِهَا. وَ لَوْ تَكَلَّنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي، أَوْ تَضَطَّرَّنِي إِلَى قُوَّتِي لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلًا، وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً. فَغَدَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غَدَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ، تَفَعَّلَ ذَلِكَ بِي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ، لَا أُعَدُّمُ بَرِّكَ، وَ لَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَنِيعِكَ، وَ لَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذَلِكَ تَقْتِي فَأَتَفَرَّغَ لِمَا هُوَ أَحْظَى لِي عِنْدَكَ.

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

هنگامی که نطفه در رحم واقع شد، چهل روز در آنجا قرار می‌گیرد و چهل روز علقه [شبهه خون لخته شده] می‌شود؛ و چهل روز مضغه [شبهه تکه گوشت جویده‌ای] می‌شود، سپس خداوند دو فرشته آفریننده را مبعوث می‌کند و به آنها گفته می‌شود: آن گونه که خداوند اراده کرده است، او را مذکر یا مونث بیافرینید، او را صورت دهید و اجل و رزق و مرگ و شقی یا سعید بودنش را بر او بنویسید و میثاقی که با خدا در عالم ذر بسته را بین چشمانش ثبت کنید؛ پس هنگامی که زمان خروج او از شکم مادرش نزدیک می‌شود، فرشته‌ای را بر او مبعوث می‌کند که به او «زاجر» [= نهیب‌زننده] گفته می‌شود؛ پس او را نهیبی می‌زند که از آن به فرزند می‌افتد، میثاق را فراموش می‌کند و به روی زمین درمی‌آید در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است.

الکافی، ج ۶، ص ۱۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِثَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ:

إِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ اسْتَقَرَّتْ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيَقَالُ لَهُمَا اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى صَوْرَاهُ وَ اَكْتُبَا أَجَلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ مَنِيَّتَهُ وَ شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا وَ اَكْتُبَا لِلَّهِ الْمِثَاقَ

الَّذِي أَخَذَهُ عَلَيْهِ فِي الدَّرِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَإِذَا دَنَا خُرُوجُهُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ زَاَجِرٌ فَيَزْجُرُهُ فَيَفْزَعُ فَرَعًا فَيَنْسِي الْمِيثَاقَ وَيَقَعُ إِلَى الْأَرْضِ يَبْكِي مِنْ زَجْرَةِ الْمَلِكِ. ١

تدبر

(١) «ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى»

اگر آیه قبل تمرکزش بر هشدار انسان نسبت به وضعیت اولیه آفرینش‌اش است؛ به نظر می‌رسد، این آیه تمرکز بحث را بر مراتب تطور و تحولی که در آدمی رخ داده است، قرار می‌دهد:

انسان چنین حساب می‌کند که به حال خود رها شده است در حالی که او را از وضعیت نطفه [که وضعیتی بتنهایی بی‌خاصیت است: «منی» انسان، وقتی بدون اینکه لقاح صورت گیرد رها شود، بی‌هیچ اثری از بین می‌رود] در وضعیت عَلَقَه [که ظاهراً اولین مرحله‌ای است که بعد از انجام لقاح، مسیر زندگی را شروع می‌کند] قرار داد؛ ابتدا خلقتی انجام داد و سپس سر و سامانش داد.

یعنی چه بسا می‌خواهد بفرماید: اگر انسان به حال خود رها شده بود، در آن صورت چرا بعد از خلقت نخستینش، آن را سر و سامان داد و سیری وجودی برایش مقدر نمود؟!

به تعبیر دیگر، اگر به فرض محال، آن نطفه‌ای که از بین رفت، حق داشته باشد که خود را «به حال خود رها شده» بداند، انسانی که زمانی همانند آن نطفه بود، اما این مراحل را درنوردید، بدون اینکه خودش دخالتی داشته باشد (جلسه قبل، حدیث ۲) او دیگر نباید خود را «به حال خود رها شده» بیندارد.

(٢) «فَخَلَقَ فَسَوَّى»

اینکه فرمود «آفرید، پس سر و سامان داد» و نفرمود: «آفرید و سر و سامان داد» نشان می‌دهد، این سر و سامان دادن، مرحله‌ای بعد از آفرینش اولیه است. مقصود از این سر و سامان دادن (سوی) چیست؟

الف. احتمالاً اشاره‌ای است به آن مرحله‌ای که صورت‌دهی می‌شود و اعضایش از هم متمایز می‌گردند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)؛ یعنی از حالت گوشتی بی‌شکل و بی‌تعین (مُضْغَه: شبیه گوشت جویده شده) - که در این مرحله با هیچ حیوانی هم تمایز واضحی ندارد، و حتی مذکر و مونث بودنش هم معلوم نیست (حدیث ۲) - به حالت یک انسانی که تمام اندامهایش از هم مجزا می‌شود و سر و سامان خاصی پیدا می‌کند، درمی‌آید.

ب. چه بسا اشاره است به همان مرحله دمیدن روح در بدن (جلسه ۱۶۶، تدبر ۲، <http://yekaye.ir/sad-038-71-2>) و جلسه ۳۶۸، تدبر ۴ (<http://yekaye.ir/al-qyiamah-75-4>) البته از ابن عباس و مقاتل دقیقاً معکوس این مطلب، روایت شده

۱. در جلسه ۳۱۰ (بویژه در پی‌نوشت دوم) احادیث دیگری گذشت که همگی را می‌توان به اینجا هم مربوط دانست.

است، یعنی به آنها نسبت داده شده که گفته‌اند: «خلق» یعنی روح در آن دمیده شد؛ و «سَوَى» یعنی اعضایش کامل گشت (به نقل از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۸)

ج. ۱۰۰۰

(۳) «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ فَخْلَقَ فَسَوَى»

با توجه به اینکه قوام هر برهانی به «حد وسط» آن است؛ به نظر می‌رسد این آیه دست کم دو برهان بر اثبات خدا اقامه کرده است: یعنی توجه به «خالقیت» خدا، که تقریر معروف فلسفی آن، همان «برهان وجوب و امکان» است؛ و دوم توجه به «تسویه» که تقریر معروف فلسفی آن، همان «برهان نظم» (یا برهان اتقان صنع) است؛ بویژه که مخاطب کسی است که گویی خدا را قبول ندارد و خود را رها شده در عالم می‌پندارد.

در واقع می‌فرماید: اگر آفرینشی در کار است، که هست، پس تو به حال خود رها شده نیستی؛ اگر سر و سامان دادنی در کار است، که هست، پس تو به حال خود رها شده نیستی.

تقریر دو برهان فلسفی در اثبات خداوند متعال

پیشاپیش از اینکه برهان‌ها شاید دشوار باشد، پوزش می‌خواهم. حالت ساده شده این برهان‌ها، در حدی که بنده می‌شناسم، دارای اشکالات فلسفی‌ای است که اذهان قوی را قانع نمی‌کند. (تدبرهای ۴ و ۵)

(۴) «فَخْلَقَ»

برهان وجود و امکان

الف. هر چیزی که فرض کنید، منطقاً از دو حال خارج نیست:

یا «ممکن است موجود باشد»

یا «ممکن نیست موجود باشد».

چیزی که ممکن نیست موجود باشد، پس حتماً نیست؛ پس با او کاری نداریم (اصطلاحاً «ممتنع الوجود» است)

ب. چیزی که «ممکن است موجود باشد» منطقاً از دو حال خارج نیست:

یا علاوه بر این، ممکن هم هست که موجود نباشد، یعنی «ممکن است موجود باشد یا موجود نباشد» (اصطلاحاً

«ممکن الوجود» است)،

۱. مرحوم طبرسی دو قول دیگر را هم درباره این آیه برشمرده است که چون به نظر می‌رسد فقط یک حدس و گمان است و نه مستند به حدیثی

از معصوم است و نه مستند به معنای لغوی، در متن نیاوردم:

(۱) قیل فسواه إنسانا بعد الولادة و أكمل قوته؛ و

(۲) قیل معناه فخلق الأجسام فسواها للأفعال و جعل لكل جارحة عملا يختص بها

یا «ممکن نیست موجود نباشد» یعنی «ممکن است که موجود باشد و ممکن نیست که موجود نباشد»؛ پس «حتماً موجود است» (اصطلاحاً «واجب الوجود» است).

ج. «ممکن الوجود»ی موجود است.

دلیل: موجود (یا موجودات)ی را می‌شناسیم که وجود دارد (دارند) و می‌دانیم که «ممکن الوجود» می‌باشد (می‌باشند). دست کم، «خودم!» می‌دانم که الان هستم (پس ممتنع الوجود نیستم) و لااقل زمانی بوده که من نبوده‌ام (پس واجب الوجود نیستم)؛ و چون حالت چهارمی فرض ندارد، پس هستم و «ممکن الوجود» هستم.

نتیجه

اگر «ممکن الوجود»ی موجود است، حتماً باید واجب الوجودی باشد که او را آفریده باشد؛ زیرا «ممکن الوجود» به خودی خود، نه وجود برایش ضرورت دارد و نه عدم؛ می‌تواند باشد، و می‌تواند نباشد؛ یعنی دو کفه وجود و عدم برای او مساوی است؛ پس اگر «هست»، غیر او این کفه وجودش را سنگین‌تر کرده است. آن موجودی که این کفه وجودش را سنگین‌تر کرده، نمی‌شود که خودش صرفاً ممکن الوجود باشد؛ چون او هم مثل این دو کفه وجود و عدمش یکسان است. پس اگر ممکن الوجودی در عالم هست (که هست)؛ پس حتماً واجب الوجودی هست که او را آفریده (به عرصه وجود آورده) است.

(۵) «فَسَوِّی»

برهان نظم

الف. هر موجود منظم (= سامان‌مند، دارای سر و سامان خاص) که در عالم یافت شود (در بحث ما در این آیه: انسان، بلکه خودم) دارای اجزایی است که روابط واقعی‌ای بین اجزای آن یافت می‌شود که آن روابط است که او را این گونه سامان خاص داده است؛ به نحوی که اگر آن روابط نبود، این موجود منظم هم در کار نبود.

ب. اگر روابطی واقعی بین اجزائی برقرار است، پس واقعیتی فراتر از آن اجزاء در کار است که آن اجزاء در محضر آن واقعیت، حضور داشته، و امکان برقراری روابط واقعی بین آنها مهیا شده است؛ و واقعیت آن بستر مشترک، قطعاً فراتر از (= در طول) واقعیت این اجزایی است که با هم مرتبط شده‌اند.

ج. آن واقعیت فراتر، که امکان این روابط را مهیا نموده، نمی‌تواند خود این واقعیت (موجود منظم) باشد که آن اجزاء در روابط با هم، این را پدید آورده‌اند؛ زیرا این واقعیت، متاخر از آن اجزاست؛ در حالی که آن اجزاء برای اینکه بتوانند با هم رابطه داشته باشند، باید به واقعیتی فراتر از خود تکیه می‌کردند. (توجه شود که این تقدم و تاخر، رتبی و طولی است، نه زمانی)

نتیجه

وجود هر نظم (روابط واقعی، سامان‌مندی) در هر موجود منظم، دلالت بر وجود واقعیتی ورای آن موجود منظم و اجزای او دارد که اگر آن واقعیت نبود، این نظم امکان نداشت حاصل شود.

ترجمه

آنگاه، از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

مرجع ضمیر «ه» در «منه» را غالباً «انسان» دانسته‌اند؛ و البته می‌توان مرجع آن را «منی» دانست. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷) «الزَّوْجَيْنِ» مفعول برای «جعل» است.

«الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى» را عموماً «بدل» برای «الزَّوْجَيْنِ» دانسته‌اند (اعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۶۱) که در این صورت باید به این صورت ترجمه شود: «از او قرار داد دو زوج را: مذکر و مونث»؛ اما به نظر می‌رسد بتوان آنها را «صفت» برای زوجین هم دانست که این گونه ترجمه شود: «از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث را»

حدیث

۱) به امام باقر ع عرض شد: فدایتان شوم! شخصی برای حامله دعا می‌کند که خداوند آنچه را در شکم او گذاشته، پسری سالم قرار دهد.

حضرت فرمود: این دعا را تا زمانی که دوره بارداری به چهارماهگی برسد انجام دهد؛ چرا که جنین چهل شب نطفه است، و چهل شب علقه [شبیّه لخته خون] است و چهل شب مُضْغَه [شبیّه گوشت جویده] است.

وقتی این چهار ماه تمام شد، خداوند دو فرشته آفریننده را برمی‌انگیزاند؛

آنها می‌پرسند: خدایا! چه بیافرینیم؟ مذکر یا مونث؟ سعادت‌مند یا شقاوتمند؟

پس پاسخ می‌گیرند.

آنگاه می‌گویند: پروردگارا! روزی‌اش چیست، اجل و مدت‌ش چقدر باشد؟

پس پاسخ می‌گیرند.

و میثاقش [= عهدی که در عالم ذر بر اذعان به ربوبیت خداوند بسته شده] در مقابل دیدگانش است که به آن می‌نگرد؛ و همواره در شکم مادرش ایستاده است [سرش رو به بالاست؛ یا بر سر آن میثاق است] تا زمانی که زمان خروجش نزدیک می‌شود؛ آنگاه خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد که نهیبی می‌زند که خارج می‌شود و میثاق را فراموش می‌کند.

الکافی، ج ۶، ص ۱۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ جُعِلَتْ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلْحُبْلَى أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَا فِي بَطْنِهَا ذَكَرًا سِوَا مَا يَدْعُو مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً نُطْفَةٌ وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً عَلَقَةٌ وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً مُضْغَةٌ فَذَلِكَ تَمَامُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَخْلُقُ ذَكَرًا أَمْ أَنْثَى

شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا فَيُقَالُ ذَلِكَ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا رِزْقُهُ وَ مَا أَجَلُهُ وَ مَا مُدَّتُهُ فَيُقَالُ ذَلِكَ وَ مِيثَاقُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ مُنْتَصِبًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجَهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مَلَكًا فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَ يَنْسِي الْمِيثَاقَ.^۱

تدبر

(۱) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»

طراحی رابطه زوجین در متن خلقت، از شواهدی است که نشان می‌دهد انسان موجودی است که برایش برنامه‌ای در نظر گرفته‌اند و به حال خود رها شده، نیست.

توضیح تفصیلی

در آیات قبل، ابتدا گلایه شد که چرا انسان گمان می‌کند که به حال خود رها شده است؟!

۱. در جلسه قبل (حدیث ۲) حدیثی نزدیک به مضمون فوق گذشت و در جلسه ۳۱۰ (بویره در پی‌نوشت دوم) احادیث دیگری گذشت که همگی را

می‌توان به اینجا هم مربوط دانست. <http://yekave.ir/al-haji-22-5>

همچنین روایات زیر درباره اینکه چرا جنین دختر یا پسر می‌شود توضیحاتی داده است:

قَالَ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ: مَا بَالَ الرَّجُلُ إِذَا كَانَ مُؤَنَّثًا وَ الْمَرْأَةُ إِذَا كَانَتْ مُذَكَّرَةً؟

قَالَ الرَّضَاعُ: عَلِمْتُ ذَلِكَ أَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا حَمَلَتْ وَ صَارَ الْعُلَامُ مِنْهَا فِي الرَّحِمِ مَوْضِعَ الْجَارِيَةِ كَانَ مُؤَنَّثًا وَ إِذَا صَارَتْ الْجَارِيَةُ مَوْضِعَ الْعُلَامِ كَانَتْ مُذَكَّرَةً وَ ذَلِكَ أَنَّ مَوْضِعَ الْعُلَامِ فِي الرَّحِمِ مِمَّا يَلِي مِيَامِنَهَا وَ الْجَارِيَةَ مِمَّا يَلِي مِيَا سِرِّهَا وَ رَبَّمَا وَلَدَتْ الْمَرْأَةُ وَ لَدَيْنَ فِي بَطْنِ وَاحِدٍ فَإِنَّ عَظْمَ تَدْيَاهَا جَمِيعًا تَحْمِلُ تَوَامِينَ وَ إِنَّ عَظْمَ أَحَدٍ تَدْيِيهَا كَانَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ تَلَدٌ وَاحِدًا لَا أَنَّهُ إِذَا كَانَ التَّدْيُ الْأَيْمَنُ أَعْظَمَ كَانَ الْمَوْلُودُ ذَكَرًا وَ إِذَا كَانَ الْأَيْسَرُ أَعْظَمَ كَانَ الْمَوْلُودُ أُنْثَى وَ إِذَا كَانَتْ حَامِلًا فَضَمِرَ تَدْيِيهَا الْأَيْمَنُ فَإِنَّهَا تَسْقُطُ غَلَامًا وَ إِذَا ضَمِرَ تَدْيِيهَا الْأَيْسَرُ فَإِنَّهَا تَسْقُطُ أُنْثَى وَ إِذَا ضَمِرَا جَمِيعًا تَسْقُطُهُمَا جَمِيعًا. (مناقب آل‌آبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۳۵۴)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمًا وَ يَدُهُ عَلَى عَاتِقِ سَلْمَانَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ ع حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا جَلَسَ جَاءَهُ رَجُلٌ عَلَيْهِ بُرْدٌ خَزٌّ - فَسَلَّمَ وَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَائِلَ - فَإِنْ أَنْتَ خَرَجْتَ مِنْهَا عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ نَالُوا مِنْكَ - وَ أَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِكَ - وَ إِنَّ أَنْتَ لَمْ تَخْرُجْ مِنْهَا عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ الْقَوْمُ شَرُّ سِوَاكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: سَلْ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحَسَنَ فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ بَوَجْهِهِ عَلَى الْحَسَنِ ع فَقَالَ لَهُ: يَا بُنَى أَخْبِرْنِي ... وَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ يَلِدُ لَهُ الْأَوْلَادُ مِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أَعْمَامَهُ - وَ مِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُ أُمَّهُ وَ أَخْوَالَهُ فَكَيْفَ هَذَا فَقَالَ الْحَسَنُ ع: نَعَمْ ... وَ أَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي يَلِدُ لَهُ أَوْلَادٌ - فَإِذَا سَبَقَ مَاءَ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ - فَإِنَّ الْوَلَدَ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ - وَ إِذَا سَبَقَتْ مَاءَ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ يُشَبِّهُ أُمَّهُ وَ أَخْوَالَهُ (تفسير القمی، ج ۲، ص ۴۵)

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنِ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ إِنْ الرَّجُلَ رَبَّمَا أَشَبَّهُ أَخْوَالَهُ وَ رَبَّمَا أَشَبَّهُ أَبَاهُ وَ رَبَّمَا أَشَبَّهُ عُمُومَتَهُ فَقَالَ إِنْ نَطْفَةُ الرَّجُلِ بِيضَاءُ غَلِيظَةٌ وَ نَطْفَةُ الْمَرْأَةِ صَفْرَاءُ رَقِيْقَةٌ فَإِنَّ غَلَبَتِ نَطْفَةُ الرَّجُلِ نَطْفَةَ الْمَرْأَةِ أَشَبَّهُ الرَّجُلَ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ وَ إِنْ غَلَبَتِ نَطْفَةُ الْمَرْأَةِ نَطْفَةَ الرَّجُلِ أَشَبَّهُ الرَّجُلَ أَخْوَالَهُ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴)

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْمَوْلُودُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ عَمَّهُ قَالَ إِذَا سَبَقَ مَاءَ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ فَالْوَلَدُ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ عَمَّهُ وَ إِذَا سَبَقَ مَاءَ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ يُشَبِّهُ الرَّجُلَ أُمَّهُ وَ خَالَهُ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴)

وَ رَوَى أَنَّهُ ص قَالَ: إِذَا غَلَبَ مَاءَ الرَّجُلِ يَكُونُ ذَكَرًا وَ يَعُودُ شَبَّهُهُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَقَارِبِهِ وَ إِذَا غَلَبَ مَاءَ الْمَرْأَةِ فَلِئِذَاهَا وَ إِلَى أَقَارِبِهَا يَعُودُ الشَّبَّهُ. (بحار الأنوار،

ج ۵۷، ص ۳۳۱)

آنگاه، پس از اینکه اشاره کرد که انسان را از نطفه‌ای از منی آفرید و آن را علقه‌ای قرار داد و آفرینش و سامان‌دهی خاصی را در وی اعمال کرد، فرمود آنگاه، از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث.

درواقع، اینکه خلقت انسان در قالب دو زوج مذکر و مونث قرار گرفته، اشاره است به نظم خاصی در وجود انسان، که دلالت دارد بر اینکه غایت و برنامه‌ای در کار او بوده است:

یعنی هر انسانی در متن آفرینشش، ربط و نسبتی واقعی بین او و یک موجود دیگر قرار داده‌اند که این ربط و نسبت است که امکان بقای انسان در جهان را مهیا کرده است؛ پس برنامه‌ای خارج از او از ابتدا او را دربر گرفته است؛ وقتی چنین است، پس او را بی‌برنامه و بی‌هدف در عالم رها نکرده‌اند.

(۲) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»

طراحی رابطه زوجین در متن خلقت، از شواهدی است که نشان می‌دهد انسان موجودی است وابسته، و نه خودبسنده؛ و لذا جایی برای مغرور شدن و گردنکشی او در برابر خدا باقی نمی‌گذارد.

در حقیقت، زوجیت در موجودات از علائم نیازمندی آنها به موجودی است که او خود تک و بی‌همتا است؛ زیرا هر موجودی که زوجی دارد، یک وابستگی و نیازمندی متقابلی بین او و زوجش وجود دارد که نشان می‌دهد هیچ‌یک خودبسنده نیستند.

(۳) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»

قرار دادن زوجیت در متن آفرینش انسان، موجب می‌شود که نظام خانواده تفاوت بنیادین با نظامات اجتماعی داشته باشد؛ که توجه به این تفاوت، می‌تواند طرحی عمیق‌تر در زمینه احیای حقوق و جایگاه زنان رقم بزند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و مساله فمینیسم

از مسائلی که امروزه زیاد مطرح می‌شود مساله آزادی و حقوق زنان، و برابری زن و مرد است؛ اما نکته مهمی که در این بحثها نادیده گرفته می‌شود این است که تفاوت زن و مرد، از جنس تفاوت‌های کارگر و کارفرما، ثروتمند و فقیر، ارباب و رعیت، و سایر تفاوت‌های اجتماعی‌ای که نهضت‌های برابری‌جویانه در صدد غلبه بر آنها بودند، نیست:

تفاوت‌های مذکور، بیش از هر چیز، ناشی از وضعیت‌های محیطی و اجتماعی بوده است (در ذات هیچ انسانی ثبت نشده که باید کارگر باشد یا کارفرما، ارباب باشد یا فقیر، و ...) اما تفاوت زن و مرد، تفاوتی است که در متن خلقت تعبیه شده است. این تفاوت، به معنای برتری یکی از این دو بر دیگری نیست؛ چرا که زن و مرد هر دو در «انسان» بودن مشترک‌اند؛ اما در عین حال، این تفاوت، صرفاً تفاوتی نیست که وضعیت‌های اجتماعی بر آنها تحمیل کرده باشد که بتوان از کنار گذاشتن آن سخن گفت؛ بلکه تا آنجا که به متن آفرینش مربوط می‌شود، اقتضائات متفاوتی در این دو رقم خورده، که همان گونه که نادیده گرفتن «انسان» بودن این دو، به هر دوی اینها لطمه می‌زند؛ نادیده گرفتن این اقتضائات متفاوت هم به هر دوی اینها لطمه می‌زند.

درواقع، در تاریخ بشر، غالباً، «مرد» به عنوان «نمونه آرمانی انسان» قلمداد می‌شده؛ و زن در موقعیت درجه دو قرار می‌گرفته است؛ که این نارواست؛ اما جبران این امر ناروا، در گروهی این نیست که اصل تفاوت‌ها و اقتضائات آنها را منکر شویم؛ بلکه در گروهی این است که این تفاوت‌ها را به معنای برتری یکی بر دیگری ندانیم.

متأسفانه، الگوی «مرد، به عنوان نمونه آرمانی» حتی در جنبش‌های فمینیستی (= زن‌سالاری) هم رواج دارد: آنها برای ارزش دادن به زن، صرفاً بر چیزهایی که برای مردان مهم است، (مانند رسیدن به مقامات بالای سیاسی و اقتصادی) اصرار دارند و برخی از لذت‌ها و ویژگی‌هایی که اساساً مال زنان است، و مردان هیچ تجربه‌ای از آن ندارند، (مانند لذت مادری، عاطفه مادری) نادیده می‌گیرند تا جایی که هر سخنی درباره احیای حقوق زن، که بخواهد این ابعاد را هم جدی بگیرد، به عنوان دیدگاه‌های واپس‌گرایانه مورد مخالفت قرار می‌گیرد!

به قول شهید مطهری، سه گونه مواجهه با «زن» در تاریخ بشر شده است:

مواجهه به عنوان «شیء گرانبها» (یعنی «زن» بودن وی چنان برجسته بود که «انسان» بودن وی و برابری وی با مرد در انسانیت به غفلت سپرده شد؛ زن خیلی خوب بود، اما صرفاً به عنوان کالای نفیسی در اختیار مرد، و نه دارای فعالیت‌های انسانی‌ای از خودش؛ که غالباً در گذشته تاریخ این گونه بوده)؛

مواجهه به عنوان «انسان بی‌بها» (به برابری وی با مرد بقدری اصرار شد که ابعاد متمایز زن مورد غفلت واقع شد، و لذا آن جایگاه متعالی‌ای که در طول تاریخ، زن ایفا می‌کرد و تمایز خودش را در برابر مردان حفظ می‌کرد و برای مردان دست‌نیافتنی می‌نمود، از دست داد)؛

ولی اسلام او را «انسان گرانبها» می‌خواهد: یعنی هم ویژگی‌ها و تمایزات زنانه‌اش که او را در چشم مردان متمایز و متعالی می‌گرداند، حفظ شود؛ و هم ویژگی‌های انسانی‌اش که فعال بودن و مسئول بودن وی در ابعاد اجتماعی را جدی بگیرد. این مبنایی است که شهید مطهری در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» در پیش گرفته و بنده هم در آن را بسط داده‌ام. برای مختصری از آن تحلیل، می‌توانید به مقاله زیر،

<http://www.souzanchi.ir/islamic-paradigm-for-analyzing-problems-of-the-woman-and-family>

و به طور تفصیلی‌تر به کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» (شهید مطهری) و یا به دو کتاب «روایت مطهر، ج ۳» و «جنسیت و دوستی، مواجهه‌ای اسلامی با مساله رابطه دختر و پسر» (سوزنچی) مراجعه کنید.

۱۳۹۶/۲/۸

۳۹۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۴۰ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

ترجمه

آیا آن [که چنین کرد] توانا نیست بر آنکه مردگان را زنده کند!؟

۱) روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد که «آیا آن [که چنین کرد] توانا نیست بر آنکه مردگان را زنده کند؟!» پیامبر اکرم ص فرمود: خدایا تو منزهی، بله، [تواناست].

این مضمون از بسیاری از امامان هم روایت شده است؛ و بسیاری از صحابه^۲ نیز این را از پیامبر ص روایت کرده‌اند...

مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۸

عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبَلَىٰ.

۲) از سوالاتی که زندیقی (= کافری) از امام صادق ع پرسید این بود که: برانگیختن [در معاد] چگونه ممکن است در حالی که بدن پوسیده و اعضایش متفرق شده است، عضوی در سرزمینی افتاده و درندگان آن را می‌خورند و عضوی دیگر در جایی دیگر و حشرات آن را می‌پوسانند؛ و عضوی هم خاکی شده که با آن گل درست کرده و دیوار ساخته‌اند؟ امام صادق ع فرمود: همانا کسی که او را از وضعیتی که چیزی نبود ایجاد کرد و بدون هیچ نمونه‌ای که از پیش در کار باشد، صورت بخشید، تواناست که آن را برگرداند همان گونه که آغازش کرده بود.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۰

وَمِنْ سُؤَالِ الزَّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنَّهُ قَالَ:

... وَأَنِّي لَهُ بِالْبُعْثِ وَالْبَدْنِ قَدْ بَلَىٰ وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضْوٌ بِلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَعُضْوٌ بِأُخْرَى تُمْزِقُهُ هَوَامُّهَا وَعُضْوٌ صَارَ تُرَابًا بَنَىٰ بِهِ مَعَ الطَّيْنِ حَائِطٌ؟ قَالَ ع إِنَّ الَّذِي أَنشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَصَوَّرَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ. ۳.

۱. در مجمع البیان، در ادامه آمده است: «وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» و در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳ هم

درباره امام رضا ع آمده است:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَجَاءَ بْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ يَقُولُ بَعَثَنِي الْمَأْمُونُ فِي إِشْخَاصِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع مِنَ الْمَدِينَةِ... كَأَنَّ إِذَا قَرَأَ لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَى.

۲. در الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶ این روایات از صحابه نقل شده است:

و أخرج عبد بن حميد و ابن الأثير في المصاحف عن صالح أبي الخليل قال كان النبي صلى الله عليه و سلم إذا قرأ هذه الآية أليس ذلك بقادر

على أن يحيي الموتى قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سبحان ربى و بلى

و أخرج ابن مردويه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه و سلم كان إذا قرأ أليس ذلك بقادر على أن يحيي الموتى قال سبحانك اللهم و بلى

و أخرج البخارى في تاريخه عن أبى امامة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بعد حجة فكان يكثر من قراءة لا أقسم بيوم القيامة فإذا

قال أليس ذلك بقادر على أن يحيي الموتى سمعته يقول بلى و أنا على ذلك من الشاهدين

و أخرج عبد بن حميد و أبو داود و البيهقى في سننه عن موسى بن أبى عائشة قال كان رجل يصلى فوق بيته فكان إذا قرأ أليس ذلك بقادر على

أن يحيي الموتى قال سبحانك قبلى فسألوه عن ذلك فقال سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم

۳. این حدیث به صورت کاملتر و مفصلتر در جلسه ۱۷۰، حدیث ۲ گذشت <http://yekaye.ir/ya-seen-036-79>

اغلب احادیث و تدبرهای جلسات ۱۷۰ و ۳۱۰ و ۳۱۱ به این آیه هم مرتبط می‌باشد، بویژه تدبر ۷ جلسه ۳۱۰، که در اینجا مجدداً تکرار نمی‌شود.

[/http://yekaye.ir/ya-seen-036-79](http://yekaye.ir/ya-seen-036-79)

[/http://yekaye.ir/al-hajj-22-5](http://yekaye.ir/al-hajj-22-5)

[/http://yekaye.ir/al-hajj-22-6](http://yekaye.ir/al-hajj-22-6)

تدبر

(۱) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

این آیه استدلالی است بر وقوع معاد بر اساس استناد به قدرت خدا:

با توجه به سوابقی که انسان در خود می‌بیند، شواهدی بر این قدرت آورد؛ تا انسان نتیجه بگیرد این خدایی که از نطفه‌ای ناچیز، انسانی کامل پدید آورد، حتماً و به طریق اولی، می‌تواند همین انسان مرده را دوباره زنده کند. (حدیث ۲؛ و نیز المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵)

(۲) «أَلَيْسَ ذَلِكَ...»

شروع این سوره با سوگند به قیامت و سوگند به نفس ملامتگر (وجدان) بود و مواخذه انسان که چرا می‌پندارد که وقتی استخوانهایش پوسید دوباره زنده نمی‌شود.

پایان سوره هم بعد از اینکه تطوراتی که بر انسان گذشته را هشدار داد، می‌پرسد آیا چنین خدایی نمی‌تواند مرده را زنده کند؟ یعنی همان وجدان ما را مخاطب قرار می‌دهد که احیای خود در روز قیامت را جدی بگیرد.

ثمره تربیتی

نیاز نیست که همواره مطلب را مستقیماً به مخاطب گفت؛ گاهی اصل مطلب واضح است و فقط باید با یک سوال، وجدان او را بیدار نمود تا خودش اذعان کند.

(۳) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

آیا این خدایی که از نطفه‌ای ناچیز، انسانی کامل پدید آورد، نمی‌تواند همین انسان مرده را دوباره زنده کند؟

همه می‌دانیم که می‌تواند؛ اما یا مرتب تردید می‌کنیم، و یا این دانسته‌مان را جدی نمی‌گیریم؟

واقعا اگر کسی زندگی بعد از مرگ را جدی بگیرد، آیا روال زندگی‌اش این گونه خواهد بود که ما زندگی می‌کنیم؟

این را در کانال نگذاشتم

(۴) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

درباره اینکه چرا از تعبیر «الیس» استفاده شد و جمله را به صورت استفهام انکاری (و نه اخباری) مطرح کرد، احتمالی بیان شد (تدبر ۲)، اما سوالات دیگری هم می‌توان پرسید که فعلاً پاسخی برایشان ندارم: چرا برای اشاره به خدا از تعبیر «ذلک: آن» استفاده کرد، نه از تعبیر «هو: او»؟ چرا حرف «ب» را افزود، احتمالاً برای تاکید؛ اما چرا از اسم فاعل (قادر) استفاده کرد و نه فعل (يقدر)؟ چرا به صورت «علیٰ اَنْ یُّحِیِّ الْمَوْتِی» آورد و نفرمود «علیٰ اَحیاء الموتی»؟

جمع‌بندی سوره قیامت

پیش از جمع‌بندی، ابتدا مناسب است مروری بر مضامین این سوره داشته باشیم:

مروری بر مضامین سوره

شروع این سوره با سوگند به قیامت و سوگند به نفس ملامتگر (وجدان) بود و مواخذه انسان که چرا می‌پندارد که وقتی استخوانهایش پوسید دوباره زنده نمی‌شود.

بعد از اینکه می‌فرماید ما حتی سرانگشتانش را هم گرد می‌آوریم، به ریشه سوال و اشکال کردن‌های انسان درباره قیامت می‌پردازد: اینکه انسان می‌خواهد جلوی راه خودش را باز کند که هر کاری دلش خواست بکند. به همین جهت است که از چند و چون و زمان و مکان قیامت می‌پرسد؟

قرآن کریم در جوابش نمی‌گوید قیامت واقعه‌ای است که فلان تاریخ و یا فلانجا رخ می‌دهد، چرا که قیامت در افق زمان دنیا نیست؛ بلکه می‌کوشد نشان دهد که چگونه وقوع قیامت در فوق افق دنیاست: روزی که دیده‌ها خیره شود، ماه تیره و تار شود؛ و خورشید و ماه به هم برآیند، و انسان بگوید که کجا می‌توان فرار کرد؛ اما پناهگاهی نیست و استقرار همگان نزد خداست و در آن روز است که انسان از اعمال ماتقدم (از پیش فرستاده) و ماتأخر (بعدا فرستاده) خویش آگاه می‌شود. سپس تذکر می‌دهد که بلکه انسان خودش از وضع خودش خبر دارد؛ و اینها فقط بهانه‌تراشی‌هایی است تا حقیقت خود را از خویش مخفی نماید.

در ادامه یک فرازی گشوده می‌شود که اغلب آن را مانند جمله معترضه‌ای در این سوره دانسته‌اند (که در خواندن قرآن عجله نکن و پیش از تمام شدن القای وحی، شروع به خواندن ننما و نگران جمع و حفظ قرآن مباش)؛ و برخی هم آن را ناظر به یک واقعه خاص دانسته‌اند که به نحوی به آیات قبل و بعد هم مرتبط می‌شود: انسانی در مقابل دستور پیامبر ایستاده و بهانه‌تراشی می‌کند، و خداوند پیامبر را از افشاگری در این زمینه برحذر می‌دارد و از او می‌خواهد که منتظر بماند تا خداوند هر زمان خواست آن افشاگری را در عالم انجام دهد.

به هر حال، در ادامه دوباره به ریشه‌های انکار قیامت (و ریشه‌های ایستادن در برابر دستور پیامبر ص و تعالیم وحی) اشاره می‌کند: ریشه مشکلات شما این است که فقط جلوی بینی‌تان را می‌بینید! به امر زودگذر دل بسته و امر اصیل‌تر را رها کرده‌اید.

در فراز بعد، یک دسته‌بندی از انسانها ارائه می‌دهد: کسانی که چون آخرت را جدی گرفتند در آن روز خوشحال و خوش‌سیما هستند و چشم دلشان از رویت پروردگارشان سیراب می‌شود؛ و کسانی که چون به دنیا چسبیدند، سیه‌رو و پریشان‌اند و در موقعیتی کمرشکن گیر افتاده‌اند.

آنگاه به لحظه مرگ انسان برمی‌گردد؛ اگر در قیامت تردید می‌افکنید، مرگ که دیگر قابل تردید نیست. ببینید که چگونه وقتی جان به لب می‌رسد همه دنبال راه‌های علاجی می‌گردند اما خودش می‌فهمد که زمان جدایی رسیده و دنیایش به آخرتش گره می‌خورد و به سوی پروردگارش روانه می‌شود؛ در حالی که نه اهل نماز بود و نه حقیقت را تصدیق می‌کرد؛ بلکه منکر حقیقت بود و از حق روی برمی‌گرداند و با غرور و تبختر به نزد نزدیکان خویش می‌رفت؛ پس چنین کسی هر آنچه بر سرش آید سزاوارش است، سزاوار.

در فراز پایانی دوباره به هشدار انسان می‌پردازد که آیا انسان واقعا این چنین حساب کرده که به حال خود رها شده است؟ آیا نطفه‌ای از منی‌ای نبود که از جایی پست و حقیر به جای پست و حقیر دیگری افتاد و بعد علقه شد؛ خدا او را آفرید و سامان داد و از این نطفه و علقه ناچیز، زن و یا مردی را پدید آورد که این اندازه پیچیدگی، هم در وجود هر یک، و هم در روابط و نیازهای متقابل آنها در کار است که همگی شاهدی است بر اینکه واقعا برای او طرح و برنامه‌ای در کار بوده است؛ آیا چنین خدایی از اینکه وقتی او مُرد، دوباره او را زنده کند، ناتوان است؟!

جمع‌بندی: درسی در حوزه انسان‌شناسی

اکنون شاید در جمع‌بندی بتوان به این نکته اشاره کرد که این سوره، همان‌طور که از اسمش برمی‌آید، هشدار است به جدی گرفتن قیامت؛ می‌خواهد بفرماید که ای انسان، حقیقت خودت را به دنیا محدود نکن و به دنیا دل میند. حقیقت تو بسیار فراتر از دنیاست؛ سعی نکن با بهانه‌تراشی‌های واهی، از آن حقیقت ابدی خویش غافل گردی. چرا تلقی خود از قیامت را اصلاح نمی‌کنی و آن را صرفاً در زمان و مکانی در انتهای دنیا می‌جویی؟ لحظه مرگ را که نمی‌توانی انکار کنی! آفرینش نخستین و تطوراتی که خودت در سیر آنها نقشی نداشتی را که نمی‌توانی انکار کنی! از این کوتاه‌بینی دست بردار و خدا را جدی بگیر تا به حقیقت خودت پی ببری؛ که اگر حقیقت خود را در این افق عظیم بشناسی می‌بینی که سزاوار چیزی کمتر از لقاءالله نیستی!

در واقع، به نظر می‌رسد این سوره می‌خواهد افق دید ما را ارتقاء بخشد تا درکمان از خویش تغییر یابد، آنگاه با شناخت جدیدی که از خویش حاصل می‌کنیم، به فلسفه زندگی پی می‌بریم و آن‌گونه زندگی می‌کنیم که پایانش سفیدرویی و سرور است، نه سیه‌رویی و پریشانی.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

آیا به عنوان یک مسلمان، لازم نیست که روزی حداقل در یک آیه قرآن تدبر کنیم؟!

اگر روزی حداقل در یک آیه قرآن بیندیشیم بعد از ۱۷ سال در طول عمرمان در تمام آیات تدبیر کرده ایم.

لینک کانال تلگرامی «یک آیه در روز»

<https://t.me/YekAaye>

سایت:

<http://yekaye.ir/>

گزیده‌ای از مطالب در کانال تلگرامی «یک آیه در روز- گزیده»:

<https://t.me/YekAayah>

ارتباط با حسین سوزنچی (نویسنده کانال در تلگرام)

@hsouzanchi

توضیحات درباره این فعالیت

[http://yekaye.ir/about-us /](http://yekaye.ir/about-us/)

دانلود فایل‌های تمامی بحثها

<http://www.souzanchi.ir/site-yekaaye/>